



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارشد  
علیه  
اصحاب  
السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# انقلاب روبرو جلو

روایت سید محمد باقر آملی  
از بیست سال کار و تجربه انقلاب اسلامی

تألیف و تالیف: محمد باقر آملی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انقلاب رو به جلو: روایت سیدمرتضی نبوی از بیست سال تاریخ انقلاب اسلامی

نویسنده:

سید مرتضی نبوی

ناشر چاپی:

موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

فهرست	۵
انقلاب رو به جلو: روایت سیدمرتضی نبوی از بیست سال تاریخ انقلاب اسلامی	۱۱
مشخصات کتاب	۱۱
اشاره	۱۲
فهرست مطالب	۱۳
مقدمه	۲۴
فصل اول: مروری بر پیشینه انقلاب اسلامی	۳۰
اندیشه تشکیل حکومت اسلامی	۳۰
فصل دوم: مقایسه انقلاب اسلامی با انقلاب های دیگر	۵۱
انقلاب گل در برابر گلوله	۵۱
آغاز استقرار انقلاب	۶۸
تشکیل کمیته استقبال در بازگشت امام به ایران	۶۸
اولین دستاورد انقلاب	۷۱
چگونگی برخورد با مقامات رژیم پهلوی	۷۳
چگونگی برخورد با مجاهدین خلق	۷۸
برخورد با مجاهدین زندانی	۸۳
برخورد با تهاجمات خیابانی	۸۶
جغرافیای نیروهای سیاسی اجتماعی اوایل انقلاب	۹۱
فعالیت های پیش از انقلاب سازمان مجاهدین خلق	۹۳
تقسیم بندی نیروهای سیاسی بعد از انقلاب	۹۷
دلایل واگذاری دولت به نهضت آزادی	۹۸
فصل سوم: حزب جمهوری اسلامی از اوج تا فرود	۱۰۱
درباره حزب جمهوری اسلامی	۱۰۱
پیشینه تشکیلاتی مؤسسان حزب	۱۰۵

۱۰۶	عضوگیری اعضای حزب
۱۱۰	مهمترین اقدامات حزب
۱۱۲	ساختمان حزب
۱۱۳	حزب و دولت موقت
۱۱۳	کادر سازی حزب
۱۱۵	روحیه تشکیلاتی آقای بهشتی
۱۱۷	حزب و ریاست جمهوری اول
۱۲۲	اختلاف حزب و جامعه روحانیت
۱۲۶	تأسیس دفتر حزب در قزوین
۱۲۸	فعالیت طرفداران بنی صدر و حزب جمهوری در قزوین
۱۳۰	عجیب ترین اقدام بنی صدر
۱۳۳	اختلافات حزب جمهوری با بنی صدر
۱۳۵	کیش شخصیت بنی صدر
۱۳۵	همراهی بنی صدر با منافقین و نهضت آزادی
۱۳۷	چرایی تعطیلی حزب
۱۴۰	درباره محمد منتظری
۱۴۳	فصل چهارم: از حزب تا سپاه
۱۴۳	عضویت در سپاه
۱۴۵	بروز اختلافات سپاه با بنی صدر
۱۴۷	انتقال به شرکت مخابرات
۱۴۸	ایجاد فضای ارزشی در مخابرات
۱۴۹	پاک سازی مخابرات از منافقین
۱۵۰	درباره محمد علی رجائی
۱۵۵	تأثیر رجایی بر جبهه ها
۱۵۶	رجایی و باهنر
۱۵۷	تصدی پست وزارت پست و تلگراف در کابینه باهنر

دولت شهید باهنر	۱۵۹
انفجاردفتر نخست وزیری	۱۵۹
نخست وزیری آیت الله مهدوی کنی	۱۶۱
رأی اعتمادهای مکرر	۱۶۲
اقدامات در وزارت پست و تلگراف	۱۶۳
فصل پنجم: در دولت میرحسین موسوی	۱۶۶
دولت میرحسین موسوی	۱۶۶
شورای انتصابی حزب	۱۶۷
اولین نقطه افتراق و جناح بندی در دولت آقای موسوی	۱۶۹
نگارش پیش برنامه پنج ساله در دولت آقای موسوی	۱۷۰
تذکر امام به موسوی	۱۷۳
دو قبیله ای شدن حزب به دلیل بروز اختلاف در دولت	۱۷۹
دیدگاه آیت الله خامنه ای درباره اقتصاد	۱۸۱
خوبشنداری؛ خصوصیت ذاتی آقا	۱۸۴
هاشمی پشتوانه نظری دولت موسوی	۱۸۵
اصل ۴۴ قانون اساسی و برداشت دولت میرحسین از آن	۱۸۵
احزاب دوره دولت موسوی	۱۹۰
دیدگاه اقتصادی دولت میرحسین موسوی (عدالت اجتماعی)	۱۹۱
اقتصاد دولتی و قانون کار	۲۰۸
علل تشکیل مجمع مصلحت نظام	۲۱۱
مالیات های اسلامی	۲۱۶
تعاونی ها در دولت موسوی	۲۲۷
احتکار	۲۳۱
دلایل عدم انتخاب از سوی میرحسین	۲۳۵
دلجویی آیت الله خامنه ای پس از حذف ما از دولت	۲۳۶
فصل ششم: با رسالت	۲۳۹

۲۳۹	فعالیت در روزنامه رسالت
۲۴۲	تدریس در دانشگاه
۲۴۴	رسمیت یافتن جناح های چپ و راست
۲۴۴	اشاره
۲۴۵	نامه محمد علی انصاری به امام
۲۵۳	انگیزه ها و ریشه های پیدایش جناح چپ و راست
۲۵۴	مجمع روحانیون و مجلس سوم
۲۶۰	رسالت در دوره مجلس سوم
۲۶۸	جریان رحلت امام
۲۷۸	کناره گیری اعضای مجمع روحانیون مبارز
۲۸۱	رد صلاحیت های شورای نگهبان
۲۸۵	دولت هاشمی رفسنجانی
۲۸۹	دیدگاه اقتصادی هاشمی
۲۹۶	هاشمی و مطبوعات
۳۰۱	فصل هفتم: در مجلس چهارم و پنجم
۳۰۱	انتخابات مجلس چهارم
۳۰۶	تأسیس مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی
۳۱۵	تصویب برنامه دوم و استعفای رییس سازمان برنامه و بودجه
۳۱۶	دولت دوم هاشمی و مجلس چهارم
۳۱۸	نگاه دولت دوم هاشمی به مجلسی ها
۳۱۹	نگاه هاشمی به مجلس چهارم
۳۲۱	شکل گیری کارگزاران سازندگی
۳۲۳	انتخابات مجلس پنجم
۳۲۶	محاسن دولت هاشمی
۳۳۰	مجلس پنجم و انتخابات سال ۱۳۷۶
۳۳۵	وظایف دیوان محاسبات



فصل هشتم: درباره جنگ	۳۴۶
جنگ تحمیلی و پیامدهای آن	۳۴۶
اوضاع جهانی ما	۳۵۲
حضور در جبهه های جنگ	۳۵۶
فرهنگ حاکم بر جبهه ها	۳۵۸
فصل نهم: دولت سازندگی	۳۶۱
دوران سازندگی و تعدیل اقتصادی	۳۶۱
خصوصی سازی واردات	۳۶۴
روند تصویب برنامه اول	۳۷۰
فصل دهم: دولت اصلاحات	۳۷۳
انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد ۷۶	۳۷۳
دموکراسی خواهی رادیکال	۳۸۳
مجلس پنجم و دولت آقای خاتمی	۳۸۴
توقیف روزنامه ها و قتل های زنجیره ای	۳۸۷
ارزیابی دولت خاتمی	۳۹۱
فصل یازدهم: نظرگاه ها	۳۹۸
انحصارطلبی جناح راست	۳۹۸
گروه های فشار	۴۰۳
عدالت اجتماعی (فقر و غنا) نظریه امام خمینی در مورد فقر و غنا	۴۰۴
مفاسد اقتصادی آقا زاده ها	۴۲۶
تحقیق و تفحص از نهادهای تحت نظر رهبری	۴۲۸
مسئولین و ظرفیت پذیرش انتقاد	۴۴۰
انتقادپذیری جریان های سیاسی	۴۴۳
از خصوصی سازی تا مفاسد اقتصادی	۴۴۶
قاچاق و تأثیر آن بر تجارت	۴۵۴
زندگی شخصی	۴۵۹



## انقلاب رو به جلو: روایت سیدمرتضی نبوی از بیست سال تاریخ انقلاب اسلامی

### مشخصات کتاب

سرشناسه: نبوی، سیدمرتضی، ۱۳۲۶ -، مصاحبه شونده

عنوان و نام پدیدآور: انقلاب رو به جلو: روایت سیدمرتضی نبوی از بیست سال تاریخ انقلاب اسلامی / گفت و گو و نگارش جواد کاموربخشایش؛ ویراستار ادبی فاطمه شهبازی.

مشخصات نشر: تهران: موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، انتشارات، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۴۷۶ ص.: مصور؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س م.

شابک: ۲۸۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۹۴-۵۹-۳

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Javad Kamvar Bakhshayesh. Advancing revolution.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۴۶۳ - ۴۶۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

عنوان دیگر: روایت سیدمرتضی نبوی از بیست سال تاریخ انقلاب اسلامی.

موضوع: نبوی، سیدمرتضی، ۱۳۲۶ -

موضوع: ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷

موضوع: Iran -- History -- Islamic Revolution, ۱۹۷۹

شناسه افزوده: کامور بخشایش، جواد، ۱۳۵۳ -، مصاحبه گر

شناسه افزوده: موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

رده بندی کنگره: DSR۱۶۷۰

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۴

شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۸۵۵۴۳

## اشاره

انقلابِ رو به جلو

(روایت سید مرتضی نبوی از بیست سال تاریخ انقلاب اسلامی)

گفتگو و نگارش: جواد کاموربخشایش

## فهرست مطالب

### فصل اول

مروری بر پیشینه انقلاب اسلامی

اندیشه تشکیل حکومت اسلامی

### فصل دوم

مقایسه انقلاب اسلامی با انقلاب های دیگر

انقلاب گل در برابر گلوله

آغاز استقرار انقلاب

تشکیل کمیته استقبال در بازگشت امام به ایران

اولین دستاورد انقلاب

چگونگی برخورد با مقامات رژیم پهلوی

چگونگی برخورد با مجاهدین خلق

برخورد با مجاهدین زندانی

برخورد با تهاجمات خیابانی

جغرافیای نیروهای سیاسی اجتماعی اوایل انقلاب

فعالیت های پیش از انقلاب سازمان مجاهدین خلق

تقسیم بندی نیروهای سیاسی بعد از انقلاب

دلایل واگذاری دولت به نهضت آزادی

## فصل سوم

حزب جمهوری اسلامی از اوج تا فرود

درباره ی حزب جمهوری اسلامی

پیشینه تشکیلاتی موسسان حزب

عضوگیری اعضای حزب

مهمترین اقدامات حزب

ساختمان حزب

حزب و دولت موقت

کادرسازی حزب

روحیه تشکیلاتی آقای بهشتی

حزب و ریاست جمهوری اول

اختلاف حزب و جامعه روحانیت

تاسیس دفتر حزب در قزوین

فعالیت طرفداران بنی صدر و حزب در قزوین

عجیب ترین اقدام بنی صدر

اختلافات حزب با بنی صدر

کیش شخصیت بنی صدر

همراهی بنی صدر با منافقین و نهضت آزادی

چرایی تعطیلی حزب

درباره محمد منتظری

فصل چهارم

از حزب تا سپاه

عضویت در سپاه

بروز اختلافات سپاه و بنی صدر

انتقال به شرکت مخابرات

ایجاد فضای ارزشی در مخابرات

پاکسازی مخابرات از منافقین

درباره محمدعلی رجایی

تاثیر رجایی بر جبهه ها

رجایی و باهنر

تصدی پست وزارت پست و تلگراف در کابینه باهنر

دولت شهید باهنر

انفجار دفتر نخست وزیری

نخست وزیری آیت الله مهدوی کنی

رأی اعتمادهای مکرر

اقدامات در وزارت پست و تلگراف

فصل پنجم

در دولت میرحسین موسوی

دولت میرحسین موسوی

شورای انتصابی حزب

اولین نقطه افتراق و جناح بندی در دولت آقای موسوی



نگارش پیش برنامه پنج ساله در دولت آقای موسوی

تذکر امام به موسوی

دو قبیله ای شدن حزب به دلیل بروز اختلاف در دولت

ص: ۵

دیدگاه آیت الله خامنه ای درباره اقتصاد

خویشنداری؛ خصوصیت ذاتی رهبری

هاشمی پشتوانه نظری دولت موسوی

اصل ۴۴ قانون اساسی و برداشت دولت میرحسین از آن

احزاب دوره دولت موسوی

دیدگاه اقتصادی دولت میرحسین موسوی (عدالت اجتماعی)

اقتصاد دولتی و قانون کار

علل تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام

مالیات های اسلامی

تعاونی ها در دولت موسوی

احتکار

دلایل عدم انتخاب از سوی میرحسین

دلجویی آیت الله خامنه ای پس از حذف ما از دولت

فصل ششم

با رسالت

فعالیت در روزنامه رسالت

تدریس در دانشگاه

رسمیت یافتن جناح های چپ و راست

نامه محمدعلی انصاری به امام

انگیزه ها و ریشه های پیدایش جناح چپ و راست

مجمع روحانیون و مجلس سوم

رسالت در دوره مجلس سوم

جریان رحلت امام

کناره گیری اعضای مجمع روحانیون مبارز

رد صلاحیت های شورای نگهبان

دولت هاشمی رفسنجانی

دیدگاه اقتصادی هاشمی

هاشمی و مطبوعات

فصل هفتم

در مجلس چهارم و پنجم

انتخابات مجلس چهارم

تأسیس مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی

تصویب برنامه دوم و استعفای رییس سازمان برنامه و بودجه

دولت دوم هاشمی و مجلس چهارم

نگاه دولت دوم هاشمی به مجلسی ها

نگاه هاشمی به مجلس چهارم

شکل گیری کارگزاران سازندگی

انتخابات مجلس پنجم

محاسن دولت هاشمی

مجلس پنجم و انتخابات سال ۱۳۷۶

وظایف دیوان محاسبات

فصل هشتم

درباره جنگ

ص: ۷

جنگ تحمیلی و پیامدهای آن

اوضاع جهانی ما

حضور در جبهه های جنگ

فرهنگ حاکم بر جبهه ها

فصل نهم:

دولت سازندگی

دوران سازندگی و تعدیل اقتصادی

خصوصی سازی واردات

روند تصویب برنامه اول

فصل دهم:

دولت اصلاحات

انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد ۷۶

دموکراسی خواهی رادیکال

مجلس پنجم و دولت آقای خاتمی

توقیف روزنامه ها و قتل های زنجیره ای

ارزیابی دولت خاتمی

فصل یازدهم:

نظرگاه ها

انحصارطلبی جناح راست

گروه های فشار

عدالت اجتماعی (فقر و غنا) نظریه امام خمینی در مورد فقر و غنا

مفاسد اقتصادی آقازاده ها

تحقیق و تفحص از نهادهای تحت نظر رهبری

مسئولین و ظرفیت پذیرش انتقاد

انتقادپذیری جریان های سیاسی

از خصوصی سازی تا مفاسد اقتصادی

قاچاق و تأثیر آن بر تجارت

زندگی شخصی

## مقدمه

بیست سال اول از عمر انقلاب اسلامی دوران پرفراز و نشیب و در عین حال قابل تأملی است. در این دوران انقلاب با بحران های سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی زیادی روبه رو شد و سکانشان آن برای حفظ و استواری آن کوشش های زیادی کردند و هزینه های زیادی دادند. خاطرات و تحلیل های بیست سال اول حیات نظام جمهوری اسلامی از زبان کسانی که در آن دوران در درون نظام حضوری جدی داشتند و ایفای نقش می کردند شنیدنی و در عین حال درس آموز است.

سید مرتضی نبوی در زمره شخصیت هایی است که پیش از انقلاب پیشینه مبارزاتی طولانی علیه رژیم پهلوی داشته و در این راه چند سال زندان و شکنجه را هم متحمل شده است.

او پس از پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی همواره سکانشان پست های مهم و اثر گذار بوده و در دو دهه بعدی انقلاب اسلامی، به عنوان نظریه پرداز و تئورسین سیاسی و اقتصادی مورد توجه قرار گرفته است.

شنیدن رخدادهای و حوادث تاریخ انقلاب اسلامی در کنار تحلیل ها و بررسی های کارشناسانه این شخصیت می تواند راهگشای خوبی برای تحلیل اوضاع و شرایط انقلاب در دو دهه اول حیات آن باشد.

روایت های نبوی از دو دهه حیات انقلاب اسلامی در حالی منتشر می شود که انقلاب اسلامی پوست انداخته و در حال ورود به دوران پختگی، یعنی چهل سالگی، خود است. این تحلیل و بررسی و واکاوی دو دهه از فراز و فرود انقلاب اسلامی به یقین در روند



حرکت آن تأثیر گذار است و مجموعه این گونه روایت ها و تحلیل ها می تواند برای هدایت و حرکت انقلاب در راه صحیح و درست موثر افتد و در ارائه راهکارهای کارشناسانه تر برای گام های بعدی مفید فایده باشد.

گفتگوها با نبوی در شرایطی صورت گرفته که او در سمت عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام و نیز عضو شورای حل اختلاف قوا، به بررسی آسیب شناسانه دو دوره حیات انقلاب اسلامی نشسته و راهکارها و ایده های مناسبی برای روند حرکتی آن ارائه می دهد.

وی در این گفتگوی چالشی، که در بازه زمانی ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۶ صورت گرفته، ضمن روایت خاطرات خود از برهه زمانی مد نظر، جغرافیای سیاسی نیروهای انقلاب را در آغازین سال های شکل گیری آن تشریح کرده و به بررسی و تبیین پدید آمدن جناح های سیاسی، رقابت های سیاسی در آن دوره و کالبدشکافی جریانات گوناگون و مهمتر از همه، به نقش اقتصاد در پدید آمدن گروه های سیاسی دوره مزبور پرداخته، اقتصاد دوره ها و دولت های مختلف را تجزیه و تحلیل می کند.

متن حاضر نه تنها روایت زندگی و خاطرات سیدمرتضی نبوی در برهه بیست ساله پیش گفته، بلکه تاریخ شفاهی بیست سال از حیات نظام جمهوری اسلامی از چشم انداز راوی است.

بنابراین، شیوه تدوین و تنظیم این متن با دیگر متن های تاریخ شفاهی و خاطره هم اندکی متفاوت است و نیاز است در این زمینه توضیحات بیشتری داده شود. از جمله آن که:

۱- گفتگو با نبوی نه فقط با هدف تدوین خاطرات ایشان، که

با هدف روایت ایشان از بیست سال حیات نظام جمهوری اسلامی با همه فراز و فرودهای آن بوده است. آن چه که برای تدوین گر مهم بود زاویه دید راوی درباره حوادث سال های استقرار نظام و تحلیل ایشان نسبت به حوادث و رخدادهایی بود که نظام اسلامی در این بیست ساله تجربه کرد و از سر گذراند. بنابر این، قالب این اثر را نمی توان قالب خاطره عنوان گذاشت و بایستی خاطره و تحلیل را در این اثر مساوی و همپای هم دید.

۲- از آن جایی که خاطرات دوران مبارزات جناب نبوی در اثری با عنوان خاطرات سیدمرتضی نبوی از همین نویسنده در ۱۳۸۵ منتشر و مورد استقبال واقع شد، انگیزه نویسنده برای تنظیم و تدوین خاطرات نبوی از سالهای انقلاب قوت گرفت اما از آن جایی که خود راوی به تحلیل و تشریح شرایط و اوضاع روزگار بیش از بیان خاطرات شخصی اهمیت می داد ساختار کتاب را به گونه ای تنظیم کردیم که هم ظرفیت بیان دیدگاه ها و تحلیل ها را داشته باشد هم پتانسیل روایت خاطرات را. بنابر این، طرح حاضر می تواند نوعی نوگرایی در تاریخ نگاری شفاهی باشد که دیدگاه ها و تحلیل ها را در کنار روایت خاطرات جای می دهد و علاوه بر کارکرد ارائه آگاهی از گذشته راوی و نقش او در تحولات انقلاب اسلامی، دیدگاه های راوی را درباره حوادث نیز بیان می دارد که می تواند برای درک بهتر شرایط زمان وقوع روایت ها مفید باشد.

۳- از منظری دیگر می توان این متن را دیدگاه ها و مواضع سیدمرتضی نبوی قلمداد کرد که ضمن بیان خاطرات خود از دو دهه اول انقلاب، در جریان تحلیل رخدادها و حوادث و یا تشریح گروه ها و جناح های سیاسی، دیدگاه و موضع سیاسی خود و همفکرانش را نیز بیان می دارد. او در این رویکرد نگاه محترمانه ای به مواضع سیاسی مخالفان جناحی خود دارد و با احتیاط و نگاه کارشناسانه، به آسیب شناسی همه جریان ها و تشکل های سیاسی می پردازد.

۴- از آن جایی که قرار بود این اثر خاطره و تحلیل باشد لازم بود در تدوین هم شیوه متفاوتی اتخاذ شود. بنابراین، پیش از جلسه گفتگو با راوی بخشی از تاریخ انقلاب به عنوان محور گفتگو تعیین می شد و پس از هماهنگی با راوی، تمامی منابع از جمله روزنامه ها و بولتن ها و کتاب های مربوط به برهه های گوناگونی که قرار بود در آن جلسه تبیین شود مورد بررسی، مطالعه و فیش برداری قرار می گرفت و سوالات لازم طراحی می گردید. این سوالات در دو بخش تنظیم می شد: الف) نقش راوی در آن برهه زمانی خاص و مد نظر ب) تحلیل و دیدگاه راوی درباره آن خاطره و نیز حوادث و رخدادها و آن برهه که حتی ممکن بود خود راوی در آن رخدادها حضور مستقیم نداشته باشد. بنابراین کوشیده شده سوالات و پاسخ ها ناظر به یک نگرش جامع درباره برهه های گوناگون تاریخ انقلاب اسلامی باشد.

۵- در جریان تدوین اثر هم سعی شده ابتدا خاطره راوی از یک حادثه، سپس تحلیل و دیدگاه های ایشان بیان شود. هر جا هم که راوی حضور مستقیم در رخداد و حادثه ای ندارد اما دیدگاه در آن مورد اهمیت دارد، فقط تحلیل و دیدگاه راوی تبیین و تدوین شده است.

امید است مطالعه این اثر، که همزمان با چهلمین سال پیروزی انقلاب اسلامی منتشر می شود، بتواند دید تازه ای از این دوره از حیات نظام جمهوری اسلامی به خواننده ارائه دهد.

بی تردید، سعه صدر و حوصله قابل تحسین جناب آقای نبوی در پاسخگویی به سوالات، لطف و توجه جناب آقای هدایت الله بهبودی ریاست محترم دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، عنایت حجت الاسلام و المسلمین سعید فخرزاده مدیر محترم واحد تاریخ شفاهی حوزه هنری، زحمات جناب آقای محمد قاسمی پور مدیر دفتر ادبیات پایداری امور استان ها، نیز، تلاش ها و یاری های حوزه هنری استان قزوین، به ویژه ریاست محترم آن جناب آقای...، همچنین زحمات دوستان عزیزم در انتشارات سوره مهر از جمله مدیریت محترم نشر، جناب آقای قره داغی، چند عاملی است که سبب شد این اثر به بار بنشیند و منتشر شود. سپاسگزارم.

جواد کامور بخشایش

بهمن ۱۳۹۷

گرامیداشت چهلمین سال پیروزی انقلاب اسلامی

Javad.kamvar@yahoo.com



## فصل اول: مروری بر پیشینه انقلاب اسلامی

### اندیشه تشکیل حکومت اسلامی

- جناب آقای سید مرتضی نبوی، سپاسگزاریم از این که وقت تان را در اختیار ما قرار دادید. خاطرات شما از سال های پیش از پیروزی انقلاب - یا بهتر بگویم دوران مبارزه را پیش از این در کتاب خاطراتتان<sup>(۱)</sup>

خوانده ایم. این بار بر آنیم با همراهی حضرتعالی ضمن شنیدن خاطرات شما از سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تحلیل های جنابعالی را نیز از حوادث مختلف بشنویم و به یک جمع بندی درست و به یک آگاهی خاصی از مجموع رخدادها و حوادث سال های پس از پیروزی، یعنی سال های استقرار نظام جمهوری اسلامی، برسیم. نگاه جامعه به حضرتعالی در قامت شخصیتی است که در سالهای

---

۱- - دفتر ادبیات انقلاب اسلامی در سال ۱۳۸۵ ش خاطرات سیدمرتضی نبوی را منتشر کرد. این کتاب در بردارنده خاطرات ایشان از سال های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و در واقع روایت ایشان از دوران مبارزه است. نبوی و همسرش (خانم عصمت السادات نصری که در سال ۱۳۶۰ بر اثر بیماری از دنیا رفت.) از مبارزان دوران رژیم پهلوی به شمار می روند. چند سالی را هم در زندان کميته مشترک ضد خرابکاری و زندان اوین و زندان قصر زندانی بودند و شکنجه های بسیاری به جان خریدند. نبوی در این کتاب بخش مهمی از خاطرات دوران مبارزه اش را به روایت نهشته است. خاطرات سیدمرتضی نبوی تاکنون سه بار از سوی انتشارات سوره مهر تجدید چاپ شده است و کتاب حاضر هم می تواند به عنوان جلد دوم این کتاب تلقی شود با این ویژگی که این بار خاطرات او از دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی به همراه تحلیل های وی از حوادث، رویدادها، تحولات، جریانات سیاسی و برخی شخصیت ها روایت می شود.

پیش از انقلاب اسلامی به عنوان مبارز همراه نهضت اسلامی بوده و در این راه چند سال زندان و شکنجه تحمل کرده و پس از پیروزی انقلاب اسلامی پیوسته همراه نظام بوده و مناصب و پست های متعددی را کسب کرده و اکنون نیز به عنوان تحلیل گر و نظریه پرداز و سیاست گزار مشغول فعالیت است. عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام، عضویت در شورای مرکزی جامعه اسلامی مهندسین و مدیریت بر موسسه فرهنگی یاس، ریاست مرکز پژوهشی مطالعات راهبردی توسعه و انتشار فصلنامه «راهبرد یاس» از جمله مسئولیت های شما در این چند سال اخیر است. سوالات ما از شما بر اساس سیر زمانی حوادث و وقایع و نیز بر اساس موضوعات مختلف خواهد بود تا خواننده بتواند در ذهن خود تصویر بهتری از رویدادهای آن ایام را ترسیم کند. به عنوان مقدمه ای برای ورود به بحث اصلی، اشاره ای به پیشینه انقلاب اسلامی و موضوع اندیشه تشکیل حکومت اسلامی خواهیم داشت. لذا چند سوال در این زمینه مطرح می کنیم.

— سال ۱۳۴۲ را می توان نقطه عطفی دانست که نیروهای مذهبی در مقابل رژیم پهلوی می ایستند. به این معنا که در مراحل قبلی، لحن امام هم کمی ملایم تر بوده و حتی در سخنرانی ای محمد

رضا پهلوی را نصیحت کرده تا حکومت را اصلاح نماید(۱)؛

اما از یک دوره ای، کلام امام هم تغییر کرد و خواهان رفتن محمد رضا پهلوی شد. تا قبل از آن، ما گروه هایی را داشته ایم که می توان گفت فداییان اسلام از مهم ترین آنهاست، اما با مطالعه بیانیه های این گروه ها پی می بریم که شیوه مبارزاتی آنها بیش تر همانند گروه های فشار بود - فشار مورد نظر جامعه شناسی غرب-، یعنی در صحنه حضور داشتند و به عنوان بخشی از جامعه عمل می کردند. همچنین در برابر تهدیدها و خطرات می ایستادند. برای مثال در زمان آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی نظر آنها این بود که

---

۱- - [۱] امام خمینی در سخنرانی عصر ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه قم در اعتراض به برقراری روابط با اسرائیل شاه را اینگونه نصیحت می کند: " آقا! من به شما نصیحت می کنم؛ ای آقای شاه! من به تو نصیحت می کنم؛ دست بردار از این کارها. آقا؛ اغفال دارند می کنند تو را. من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی، همه شکر کنند... یکقدری عواقب امور را ملاحظه بکن! یکقدری عبرت ببر! از پدرت عبرت ببر. آقا! نکن اینطور! بشنو از من؛ بشنو از روحانیین؛ بشنو از علمای مذهب؛ اینها صلاح ملت را می خواهند؛ اینها صلاح مملکت را می خواهند. ما مرتجع هستیم؟ احکام اسلام، ارتجاع است؟ آن هم "ارتجاع سیاه" است؟ تو انقلاب سیاه، انقلاب سفید درست کردی؟! شما انقلاب سفید به پا کردید؟ کدام انقلاب سفید را کردی آقا؟ چرا اینقدر مردم را اغفال می کنید؟ چرا نشر اکاذیب می کنید؟ چرا اغفال میکنی ملت را؟ والله، اسرائیل به درد تو نمی خورد، قرآن به درد تو می خورد... "(صحیفه ی امام، مجموعه آثار امام خمینی، جلد اول، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۵، صص ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶)



ایشان و دکتر مصدق قوانین اسلام را اجرا نمایند و اگر احکام اسلام اجرا نمی گشت آنها مخالفت می کردند، اما بدین صورت نبود که مردم را به مبارزه برای تغییر حکومت از اساس و بنیان دعوت کرده و منشور فعالیت خود را نیز برای مردم بازگو کنند. آنها از این رو به آن شیوه هایی که انقلابیون دهه بعد مبارزه می کردند، عمل نمی کردند. البته روحانیونی هم بودند که در مقاطعی از رژیم حمایت می کردند مانند آیت الله سید محمد بهبهانی که می توان گفت با شدت بیش تری از رژیم حمایت می کرد. همچنین آیت الله کاشانی. این دو مخالف خروج محمدرضا پهلوی بودند و حتی اعلام می کردند که اگر شاه برود، روحانیت و اسلام در آن مقطع دچار تهدید می شود. به نظر شما چه اتفاقی افتاد که از دل این نیروها این تفکر به وجود آمد که «شاه باید برود» و توانست خود را با تفکر حضرت امام وفق دهد؟ کدام یک از این نیروها این گونه بودند و چند درصد آنها این تفکر را داشتند؟

بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم اغفر لنا. البته این مسائل باید مشخص گردد و استناد آنها هم روشن شود، اما این که در آن زمان هیچ یک از علما، مانند امام موضع نگرفته و خواستار خروج شاه نشدند، مورد قبول است. این جمله شهید نواب صفوی معروف است که یکی از آرزوهای من تشکیل حکومت اسلامی است. اما این که در این مسیر دارای برنامه ای هم بوده اند یا عملیاتی یا پارتیزانی و بدون برنامه عمل می کردند به راحتی قابل تشخیص

نیست. یعنی آنجا با افرادی که با مذهب به مقابله پرداخته اند، برخورد‌های نمادین صورت می گیرد.

امام هم بعد از آن که پی بردند رژیم پهلوی تحت هیچ شرایطی اصلاح پذیر نیست سمت و سوی مبارزه را به برانداختن حکومت پهلوی هدایت کردند.

- اما می دانیم که بین آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام اختلافی ایجاد شد (۱)

که فدائیان اسلام در رابطه با اجرای احکام، به نحو

۱- - پافشاری و اصرار نواب صفوی در قاطعیت و برخورد با عوامل ضددینی و اقدام های خشونت آمیز جهت تحقق حکومت اسلامی با مشی آیت الله کاشانی سازگار نبود. همچنین آیت الله کاشانی در مبارزه با استعمار و استبداد با تجاربی که در طول مبارزات ضد استعماری خود در عراق و ایران آموخته بود به نوعی واقع گرایی در بینش رسیده بود که علیرغم اشتراک در هدف با فدائیان اسلام (برقراری حکومت اسلامی) به خاطر حفظ وحدت مسلمانان در گروه های مختلف در مبارزه و حفظ اتحاد علیه حکومت استبدادی و استعماری حاکم مجبور بود که چنین سیاستی را در پیش بگیرد؛ و از سوی دیگر برخی از اهداف فدائیان اسلام را در جامعه آن روز آرمانی و غیر واقع بینانه می دید که امکان تحقق آن نبود. به طور مثال پاسخ آیت الله کاشانی به برخی از خواسته های فدائیان در راستای حکومت اسلامی چنان صریح و قاطع است که بد نیست در اینجا عینا آن را نقل کنیم: «استعمارگران انگلیسی» در این ایام از راه دیگری وارد شده اند و می خواهند در راه مبارزه ما اخلال کنند. در این نامه هایی با امضاء به من می رسد که چرا شما مشروب فروشی ها را نمی بندید، چرا زن ها را از ادارات اخراج نمی کند، چرا دستور نمی دهید خانم ها چادر به سر کنند و اینها یا نوکران مستقیم انگلیس هستند یا نمی فهمند». در مجموع می توان گفت که اندیشه مبارزاتی اسلام سیاسی قبل از نهضت امام خمینی در چهارچوب فعالیت های جمعیت فدائیان اسلام صورت متشکلی به خود گرفت. و می توان گفت که مخالفان فدائیان اسلام هم شامل بخشی از نیروهای مذهبی و هم ملی گراها و غیر مذهبی بودند. مخالفت نیروهای مذهبی قابل سطح بندی و بیشتر ناشی از نگرش متفاوت آنها به نوع مبارزه بود تا ماهیت تفکر و فدائیان اسلام و از این منظر مخالفت آنها با فدائیان اسلام کمرنگ تر و کم اثرتر بود. (امینی؛ داوود. جمعیت فدائیان اسلام و نقش آن» در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ ۱۳۸۱ صص ۹۷-۱۰۰ / کاتوزیان؛ محمد علی همایون. مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران؛ ترجمه: فرزانه طاهری. تهران: مرکز ۱۳۷۲ صص ۱۹۸-

اصول گرایانه ای برخورد می کردند، اما مرحوم کاشانی معتقد بود که بیش از این در حال حاضر نمی توان عمل نمود که حتی منجر به قهر کردن آنها با آیت الله کاشانی هم شد. فدائیان اسلام حتی اختلافاتی نیز با آیت الله بروجردی داشته اند.

آیت الله بروجردی نیز شرایط را به گونه ای نمی دیدند که بتوان با شاه مبارزه کرد، با توجه به این که شاه از آیت الله بروجردی هم هراس داشت و از ایشان حساب می برد، حضرت امام هم به دلیل مرجعیت مطلقه ایشان، در زمان حیات ایشان اقدامی نکردند؛ اما حضرت امام، خود نیز مراحل اتمام حجت را طی می کنند و به این نتیجه می رسند که شاه وابستگی خود به آمریکا را تا حدی افزایش داده که هم کشور و هم اسلام را تحویل آمریکا خواهد داد. شاه در گفت گو با اطرافیان گفته که او مأموریت داشته با اسلام مبارزه کند. تغییر سال از هجری شمسی به شاهنشاهی، حرکتی بود که محو شدن اسلام را در پی داشت. از نظر وابستگی، بحث کاپیتولاسیون

(حق قضاوت کنسولی) برای مستشاران آمریکایی مطرح بود؛ حرکت هایی که حضرت امام با تیزهوشی خود متوجه آن شدند و فهمیدند که مبارزه با اسلام آغاز شده است، از این رو به این نتیجه رسیدند که شاه باید برود، چون شاه در مرکز استبداد، وابستگی و مبارزه با اسلام قرار گرفته بود.

در ۲۸ مرداد نوعی همراهی از سوی بخشی از نیروهای مذهبی از کودتای ۲۸ مرداد مشاهده می شود. برای مثال، عده ای از مسجد آیت الله بهبهانی حرکت کردند در حالی که وسایل دفاعی مثل چوب را هم از آنجا تهیه کرده بودند. البته آیت الله کاشانی به این شکل نبود و اقدام مستقیمی نداشت، لکن تنها اصرار بر ماندن شاه داشت، اما درباره آیت الله بروجردی باید گفت تا تلگراف ایشان به دست شاه نرسید، از رم بازنگشت. از سوی دیگر سخnrانی های آقای فلسفی علیه حزب توده و مصدق که در آن نوعی حمایت از شاه به عنوان یک اصل به چشم می خورد، به نوعی این احساس را پدید می آورد که بین شاه و برخی نیروهای مذهبی تا حدودی همگرایی وجود داشته است، حتی این جمله از مرحوم فلسفی است که می گوید: «زنیورها شاه دارند، پس ما چه طور!». وی به نوعی از کودتای مرداد حمایت کرد و حتی در مجلس ختم پدر تیمور بختیار هم شرکت کرد. مرکزی با عنوان حظیره القدس بهائیت در تهران وجود داشت که ایشان علیه آن مرکز تحت رهنمودهای آیت الله بروجردی سخnrانی کرد و به تحریک مردم علیه بهائیت اقدام

کرد تا جایی که « باتماقلیج » که از نزدیکان شاه به حساب می آمد، با نیروهای خود بخشی از این مرکز را تخریب و تخلیه کرد.

این ایام پیچیدگی خاص خودش را دارد. در حقیقت آن چه مسلم است، آیت الله بروجردی با شاه مبارزه نکرده است، اما این که دنبال حفظ نهاد سلطنت بوده اند یا نه، باید بیش تر بررسی شود. آن چه که از آن دوران روشن است این است که آیت الله بروجردی می کوشیدند اسلام و امور مذهبی در جامعه حفظ شود. در رابطه با آیت الله کاشانی مقداری مسأله روشن تر است. ایشان در مقابل محمد رضا پهلوی حمایت های بی دریغی از مصدق کردند، سپس مصدق در صدد حذف نیروهای مذهبی برآمد و این کار را با انحلال مجلس صورت داد که ریاست آن مجلس را هم آیت الله کاشانی بر عهده داشتند. مصدق با این استدلال که ایشان فعالیت خود را انجام داده اند و حال باید کنار بروند، در اصل، « جدایی دین از سیاست » را مطرح می نماید.

از طرف دیگر انحلال مجلس که خود امری خلاف قانون اساسی بود، انجام گرفته، با حربه رفرا ندوم - ولی نه در چارچوب قانون اساسی - این مسأله شکل گرفت. سپس اختیارات نیروهای مسلح نیز به خود مصدق واگذار شد و عده ای از خود نیروهای ارتش بازنشسته شدند که همان ها مقدمات کودتا را طرح ریزی کردند. این همه در پی ملی شدن صنعت نفت است، اما در این میان مشخص نیست که چرا مصدق همه چیز را واگذار می نماید. در آن زمان که شاه فرار کرده و کودتای نظامی با طراحی انگلیس شکست خورده، در حقیقت، صحنه گردان این مسائل، شعبان جعفری ها و طیب ها

یعنی «لومپنیزم» است نه نیروهای مذهبی.

در این میان حزب توده که امکانات و تشکیلات زیادی داشت و در ارتش نیز نفوذ داشت، از نیروهای بسیاری برخوردار بود و می توانست اوضاع کشور را کنترل نماید، با دستور شوروی عقب نشینی نمود و صحنه را ترک کرد. این همان نقطه ایست که آمریکا از همان جا وارد منطقه و ایران می شود و بر خلاف طرح مارشال و شعارهای شان، دست به کودتا می زند.

—ظاهراً روز ۲۷ مرداد، مصدق، بعد از دیدار با هندرسون(۱)

— سفیر وقت آمریکا در ایران — که به او اخطار می کند «این وضعیت راه پیمائی ها برای ما خطرناک است و اگر ادامه یابد

---

۱- - لوئی هندرسون سفیر وقت آمریکا که روز ۲۶ مرداد برای شرکت در عملیات کودتا به تهران وارد شده بود، بنا به توصیه کیم روزولت در روز ۲۷ مرداد ماه با مصدق ملاقات کرد. وی در این دیدار از مصدق درخواست نمود که نیروهای پلیس برای متفرق کردن تظاهرات توده ای ها وارد عمل شوند و اولتیماتوم داد که اگر جلوی مخالفت مردم با امریکائیه ها گرفته نشود دولت امریکا تمام وابستگان خود را از ایران خارج می کند. همچنین هندرسون در این ملاقات سفر شاه را با هجرت پیامبر اسلام که موجب اعتلای اسلام شد، مقایسه می کند. هندرسون علاوه بر این به مصدق گوشزد می کند که دولت امریکا دیگر نمی تواند حکومت وی را به رسمیت بشناسد و با وی به عنوان یک نخست وزیر قانونی عمل کند. در پایان همین ملاقات بود که مصدق دستور داد تظاهرات کنندگان را متفرق کنند و همین امر فضا را برای انجام کودتا مهیا کرد. احمد بنی احمد، پنج روز رستاخیز ملت ایران، انتشارات و چاپخانه ارتش، تهران ۱۳۳۷، صص ۱۹۴ - ۱۹۲ خاطرات نورالدین کیانوری، موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، چاپ اول، ۱۳۷۱، صص ۲۷۴ - ۲۷۱

مستشاران خود را خارج نموده و ایران را رها می کنیم»، مرعوب می شود و باعث جمع آوری خشونت آمیز راه پیمائی کنندگان توسط مصدق از سطح شهر می شود.

بله. بعضی ها امروز تحلیل می کنند که ایشان برای این کار مأموریت داشته است. مسأله ای که مطرح است این است که در آن شرایط روحانیت چگونه می توانست تصمیم درستی بگیرد، شاید تصمیم گرفته شده، تصمیم روشنی نبود و این به نوعی ضعف سازماندهی نیروهای مذهبی را می رساند. درست است که افرادی چون آیت الله کاشانی از قدرت جذب نیروهای مردمی برخوردار بودند، اما نمی توانستند آنها را سازماندهی نمایند. این مسأله در زمان حضرت امام متفاوت است. در زمان ایشان هیئت های مؤتلفه هستند، همان هیئت های مذهبی که با هم منسجم شده اند، و این با هدایت و اشاره حضرت امام صورت می پذیرد. در خاطرات آقای عسکراولادی این گونه مسائل بیش تر توضیح داده شده است. (۱)

---

۱- - در جریان انجمن های ایالتی و ولایتی سال ۱۳۴۱ هنگامی که مراجع تقلید از جمله امام خمینی گفتند این قانون باید لغو شود، هیئت های مؤتلفه اسلامی راهپیمایی را در قم ترتیب دادند که در جلوی راهپیمایان قرآن تلاوت می شد و شعارهای مراجع علیه تصویب نامه های انجمن های ایالتی و ولایتی به صورت پلاکارد درآمده بود. یکی دیگر از مسائلی که هیئت های مؤتلفه توانستند به جذب نیروهای مردمی پردازند قضیه افتتاح حساب برای بازسازی مدرسه فیضیه بود. به این صورت که هیئت های مؤتلفه با اجازه امام خمینی (ره) حساب شماره ۱۰ بانک صادرات را به نام وی افتتاح کردند که این حرکت در تهران و قم اثر فوق العاده ای داشت. (خاطرات حبیب الله عسکراولادی، تدوین: سید محمد کیمیافر، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹، صص ۸۸، ۱۲۷، ۱۳۱)

نقل قول هایی از آیت الله طالقانی و دیگران هست که نشان می دهد در آن زمان، اقداماتی برای ارباب مراجع و روحانیون قم توسط سازمان های آمریکایی و انگلیسی به اسم توده ای ها صورت می گرفت، که بیش تر با اهانت و تهدید - این که شما را در کوچه و خیابان به دار خواهیم آویخت - انجام شده بود. حتی تصاویری جعلی از مصدق را که در حال شرب خمر بود منتشر کرده بودند. با این اوصاف به نظر می رسد آیت الله بروجردی هم در نهایت، نوعی موضع ترجیح کودتا را نسبت به وضعی که مصدق ایجاد کرده بود، داشتند.

برداشت من از وضعیت آن زمان این است که قدرت انتخاب در نیروهای مذهبی فعال، همانند آیت الله بروجردی وجود نداشت. رژیم نیروهای مذهبی را خانه نشین نموده و آنها را بدنام کرده بود. نقش روزنامه هایی که بعداً مشخص گردید از امریکا پول دریافت می کردند و به کاریکاتور کشیدن و تخریب چهره های مذهبی می پرداختند، بسیار زیاد بود. توده ای ها هم در عین حال خطر بزرگی بودند و دیگر قدرت انتخاب و تصمیم گیری برای شان وجود نداشت.



اما آیت الله کاشانی در ۳۱ تیر توانست مردم را به کفن پوشیدن و ریختن به خیابان تشویق کند و در ۹ اسفند ۱۳۳۱ زمانی که محمدرضا پهلوی قصد خروج از کشور را داشت، مانع از خروج او شود. سؤال من اینجاست که آیا آیت الله کاشانی قدرتی برای بسیج مردم نداشت یا این که نمی خواست مردم را بسیج کند؟

از قرائن تاریخی مشهود است که ایشان را از کار انداخته بودند و با نقش هایی که محمد مصدق بازی می کرد و بازی او با افکار عمومی، آیت الله کاشانی توان مقابله با آن را نداشته است. از نامه آیت الله کاشانی هم استنباط می شود که ایشان بر این منظور بودند که جلوی کودتا را بگیرند و این جزو مسلمات می باشد، حتی خود مصدق هم از کودتا مطلع بوده است.

آن هشدار که آقای کاشانی به وی می دهد که بیاپید با هم کمک کنیم و آن جمله ای که «من مستظهر به پشتیبانی مردم هستم» (۱)

نشان

۱- - در روز ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، آیت الله کاشانی در نامه ای به دکتر محمد مصدق، به او درباره شرایطی که کودتاچیان در تهران تدارک دیده بودند هشدار داد و از او خواست که با همکاری با وی تدابیر لازم جهت جلوگیری از این واقعه را بیاندیشد و یا اینکه با دیپلماسی به کنار برود. اما دکتر مصدق در اوج مشکلات و مخاطرات نه تنها دست حمایت دوستان و همکاران خود را نفشرد بلکه نسبت به ایشان بی اعتنایی کرد. در پایان آیت الله کاشانی با این جمله پیشنهاد مذاکره برای مبارزه مشترک کرد و بدین گونه در حقیقت بار دیگر، برای نجات نهضت دست همکاری بسوی مصدق دراز کرد و گفت "خودتان بهتر از هر کس میدانید که هم غم در نگهداری دولت جنابعالی است که خودتان ببقاء آن مایل نیستید... از تجربیات روی کار آمدن قوام و لجبازیهای اخیر به من مسلم است که می خواهید مانند سی تیر کذائی یکبار دیگر ملت را تنها گذاشته و قهرمانانه بروید... اگر واقعاً با دیپلماسی نمی خواهید کنار بروید این نامه من سندی در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه بدی های خصوصی تان نسبت به خودم از وقوع حتمی یک کودتا به وسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شماست آگاه کردم که فردا جای هیچگونه عذر موجهی نباشد..." و اما مصدق در جواب این نامه فقط به نوشتن این جمله کوتاه اکتفا کرد: "اینجا مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم" (روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت، به کوشش گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران و اروپا، انتشارات دارالفکر قم، صص ۱۸۷، ۱۸۶، ۳۶، ۳۴ / باقر عاقلی، روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، جلد اول، نشر گفتار، تهران: ۱۳۷۶، ص ۴۹۱)

دهنده آن است که آیت الله کاشانی به چنین روشی رضایت نداشته است.

— به نظر می رسد انتخابی صورت گرفته است، شاید آقای کاشانی این انتخاب را نکرده باشد، اما سنتی ترها این کار را کردند و محمد رضا پهلوی از آنها استفاده کرد. در واقع تنها فدائیان اسلام بودند که یک حالت قهری هم با مصدق و هم با کودتا داشتند، اما جامعه مذهبی تحرکی از خود نشان نمی دهد. آقای فلسفی و آقای بهبهانی، نماد کسانی هستند که شاید در حوزه، پشتیبانان محکم تری هم دارند. شاه به عراق می آید و در عراق آیت الله شهرستانی از وضعیت توده ای ها در ایران ابراز نگرانی می کند و با شاه به گرمی برخورد می کند. به نظر می رسد توسط نیروهای مذهبی انتخابی صورت گرفته است که

ادامه

حکومت شاه بهتر از تسلط توده ای ها بر کشور است. سؤال اینجاست که آیا انتخاب دیگری وجود نداشت؟ این انتخاب را به عنوان کسی که پنجاه سال بعد آن را نگاه می کند، چگونه ارزیابی کنیم؟ آیا باید گفت چاره ای نبوده و باید آن کار صورت می گرفت یا بگوییم نه اشتباه کردند؟ چه شد که تا ده سال بعد یعنی تا ۱۳۴۲ به این نقطه رسیدند که رژیم را باید کنار گذاشت و این رژیم نامشروع است؟ آیا مسائلی در ذهن امام نبوده است که در جریان ۲۸ مرداد نیروهای مذهبی فریب خورده اند؟

به طور خلاصه، می توانم نکته ای را تکرار کنم و آن این که شرایطی برای نیروهای ملی، مذهبی و روحانی فعال در صحنه سیاسی، پیش آمده بود که ائتلاف برای به نتیجه رسیدن نهضت ملی را غیرممکن می کرد و از طرفی خطر توده ای ها هم کم نبود.

اما آیا مراجعی مانند آیت الله کاشانی که فتاوی آنها تأثیرگذار بوده نمی توانستند در این میان عمل نمایند؟

اگر آن شرایط را در نظر بگیریم، با توجه به فعالیت هایی که صورت گرفته و نتیجه آن کودتای ۲۸ مرداد بود، به راستی چه کاری را می توانستند انجام دهند؟ شما اگر خود را جای ایشان بگذارید می فهمید که نمی توانستند تصمیم دیگری بگیرند.

مثلاً قبل از کودتای ۲۸ مرداد، مردم را به مبارزه علیه رژیم دعوت کنند...

در ۲۸ مرداد که کودتای نظامی بوده و مخفیانه صورت گرفته است،

حکم عزل مصدق را شاه برای نصیری با تهدید و تطمیع صادر می کند و برای فضل الله زاهدی هم حکم جایگزین صادر می نماید. نصیری هم حکم را ابلاغ می کند، ولی مصدق دستور دستگیری نصیری را می دهد و کودتای نظامی شکست می خورد. ضمن این که این مقطع همان زمانی است که مجلس منحل شده است و آیت الله کاشانی و نیروهای مذهبی ناکارآمد گردیده اند. در ضمن آیت الله بروجردی در مقام بسیج نمودن مردم نبوده اند که بتوانند بیانیه صادر نموده و مردم را بسیج نمایند و علت آن هم این بود که حزب توده وابسته به شوروی بوده است و شوروی هم به دین و کشور ما طمع ورزیده بود و این خطری بزرگ بود که در آن شرایط مانع انجام اقدامات دیگری می شد.

از سوی دیگر، آنهایی که می توانستند اقداماتی انجام دهند، خانه نشین بودند. برای مثال، مصدق که از حمایت آیت الله کاشانی در ۳۱ تیر استفاده کرد، در این جا از حمایت های ایشان استفاده نکرد، اما سؤال اصلی این است که چه اقداماتی صورت گرفته و چه اتفاقاتی می افتد که حضرت امام مبارزه را آغاز می کنند.

حضرت امام هم همین حوادث را شاهد بوده اند با این که نظر ایشان با آیت الله بروجردی یکسان نبوده است، امام سکوت اختیار می کنند تا بعد از مدتی، یعنی بعد از فوت آیت الله بروجردی، دوران مرجعیت به ایشان می رسد و اولین اعتراض های ایشان در آن زمان بیان می شود. (۱)

در عین حال که وابستگی شاه و سرسپردگی

۱- - درخصوص مواضع سیاسی آیت الله بروجردی نباید تصور کرد که وی سیاست را از دین جدا می دانست و سعی می کرد که در مسائل سیاسی دخالت نکند. باید دانست که آیت الله بروجردی به عنوان یک فقیه و مرجع شیعه به دلیل آموزه های اسلامی و خصوصاً شیعی نمی توانست از لحاظ مبانی اندیشه، فردی غیر سیاسی باشد؛ چه بسا اصلاً تشیع، اندیشه ی سیاسی و عمل سیاسی را جزو ماهیت خود و یک فرد شیعی قلمداد می کرده است. به هر حال باید به این نتیجه رسید که آیت الله بروجردی در رفتار سیاسی خود جانب احتیاط را رعایت می کرده و این احتیاط از روی محاسبات بوده و نه از روی ترس یا احتیاط غیر معقول. همین حزم و احتیاط معقول و آگاهانه برای توسعه حوزه ی علمیه و همچنین شرایطی که در آن زمان حاکم بود سبب شده بود که امام خمینی (ره) در خیلی از مسائل سکوت کنند هر چند بعد از رحلت آیت الله بروجردی شرایط تغییر کرده و حوزه ی علمیه به یک گسترش و نفوذی دست پیدا می کند و امام خمینی (ره) نیز سکوت را جایز نمی دانند. روح الله حسینیان، بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۷، صص ۴۸۴ - ۴۷۵ غلامرضا کرباسچی، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تاریخ حوزه ی علمیه قم)، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران: ۱۳۸۰، ص

اش به آمریکا و حرکت های استبدادی و ضد اسلامی اش آشکارتر می شود، امام، شاه را نصیحت می کنند و این در اسلام فلسفه ای دارد. داستان حضرت موسی با فرعون زمان خودش از این نمونه است. ابتدا موسی مأمور می شود که با زبان لین (نرم) با او صحبت نموده و او را دعوت نماید، از ظلم و بی عدالتی و فرعونیت باز دارد و حتی نشانه و معجزاتی هم از جانب خدا ارائه می دهد. بعد از اتمام حجت برخوردهای تند شروع می شود. حضرت امام هم مراحل اتمام حجت را انجام می دهند، ولی تفاوت در این است که در آن زمان، شاه وعده هایی به آمریکا داده بود که با ظهور آثار این وعده ها، مانند کاپیتولاسیون و هم چنین مبارزه با اسلام، حضرت

امام حجت را بر خود تمام می بینند و مطمئن می شوند که قصد شاه وابستگی و مبارزه با اسلام است.

علل اصلی که رژیم محمد رضا پهلوی را غیر قابل تحمل جلوه می داد، چه بود؟ آیا تنها مسائلی چون حمله به اسلام و یا وابستگی، عامل آن بوده و یا این که حضرت امام این فرصت را غنیمت می شمردند و اهداف خود را دنبال می نمایند؟ در واقع دو قرائت در این جا وجود دارد. در قرائت اول، مخالفت از اساس با رژیم شاه می باشد، یعنی قرائتی سیستمی و ساختاری. جملاتی از حضرت امام در ذهن من است که می گویند: «سلطنت منفورترین چیزها نزد خداست». قرائت دوم آن است که رژیم شاه از سال ۱۳۴۲ غیر مشروع شده است و قبل از آن، مبارزه، موردی نداشته است و ذات رژیم سلطنتی غیر قابل تحمل نیست. شما کدام قرائت را می پذیرید؟

به نظر من اگر از بیرون به این دو قرائت نگاه کنیم، می بینیم که نمی توان تفاوتی بین این دو قائل شد. مرحله اتمام حجت باید در بیرون محقق شود و شاه از ۲۸ مرداد که سرسپردگی خود را اعلام می کند تا بروز خیانت های او، لازم است اقداماتی صورت گیرد که بر اساس آن حضرت امام حجت داشته باشند. این مسأله در عقاید و افکار مبارزاتی حضرت امام بسیار مهم جلوه می کند که احساس وظیفه خود را نسبت به زمان سنجیده و اقدام نمایند. اگر امام به یقین هم رسیده باشند که رژیم شاه مشروعیت ندارد، باید شاه اقداماتی انجام دهد تا امام بتواند به مبارزه اقدام کند. ضمن این که

رژیم های سلطنتی مطلقه نمی توانند با الگوی حکومتی اسلام توافق داشته باشند، یعنی از نظر تفکر امام، این مسأله قابل انتزاع است که حکومت های خودکامه و سلطنتی مطلقه نمی توانند حکومتی مشروع باشند. البته حکومت سلطنتی مشروطه وضع دیگری دارد!

نکته دیگر این که، مردم هیچ گاه از تکلیف مذهبی رها نشده اند، اسلام می گوید اگر می توانید حکومت را به دست حاکمی که عادل و فقیه باشد بسپارید، باید این کار را انجام دهید، اما اگر نتوانستید باید یک درجه تنزل نمایید یعنی حتی حاکم می تواند از شیعیان عادل باشد، ولو این که فقیه و مجتهد نباشد و به همین صورت مراحل مختلفی دارد تا آن جا که به مؤمن فاسق هم می رسد. به هر صورت، هر جامعه ای لابد از حکومت است، اما طریقه برخورد مسلمان ها با آن حکومت، به شرایط زمانی و مکانی بستگی دارد و این هم دربرگیرنده تفاوتی است که انسان به صورت اضطرار آن را پذیرفته و یا به آن معتقد است.

پس قرائت شما آن است که پذیرش حکومت های غیر سلطنتی می تواند لایبی باشد، پس اگر اضطراری نباشد، مشروع هم نیست.

اگر از روی اضطرار و لایبی نباشد، پذیرش حکومت مطلقه شاهان مشروع نیست. به هر حال برخورد حضرت امام را با رژیم شاه (به لحاظ ظلم و ستمی که شاه روا می داشته)، می توان این گونه تعبیر کرد که امام ظلم را تحمل نمی کردند و ضد ظلم هستند، هم چنین وابستگی به عنصر بیگانه را نیز تحمل نمی نمودند. همه اینها مسائلی است که به مرور زمان آشکار می شود ولو این که عنصر وابسته

تظاهر به دین کند. برای مثال اقدام به چاپ قرآن نماید، یا به زیارت مرقد امامان برود که اینها عوام فریبی است.

از دیگر مسائلی که امام با آن برخورد می کردند، مسأله اسرائیل و حمایت شاه از آن رژیم بود. شاه با دریافت فانتوم هایی از آمریکا، مأموریت یافته بود که از رژیم اسرائیل حمایت و پشتیبانی نماید. در آن زمان جرم مخالفت با اسرائیل از جرم مخالفت با شاه سنگین تر بود، لذا یکی از مخالفت های امام با شاه در جریان اسرائیل بود. (۱)

۱- - محمدرضا شاه رژیم اسرائیل را به رسمیت شناخت و همین کافی بود تا اسرائیل به طور غیر رسمی سفارت خود را در تهران دایر کند. در این زمان سازمان اطلاعاتی اسرائیل پس از سرویس های امریکا و اسرائیل فعال ترین سرویس در ایران بود و این فعالیت در سایر کشورهای منطقه و شاید جهان کم نظیر بود. در این زمان اسرائیل سه پایگاه برون مرزی در ایران ایجاد کرده بود. این سه پایگاه در خوزستان، ایلام و کردستان و در محلی مستقر بود که ساواک هم در آن محل بود. اسرائیل رژیم محمدرضا را تنها دوست و متحد خود در منطقه تلقی می کرد و لذا به آموزش نیروهای ساواک مبادرت نمود. سفارت اسرائیل در ایران فقط در زمینه اطلاعاتی فعال نبود بلکه در سایر زمینه ها فعالیت چشمگیر داشت. گاه به گاه سفارت، یهودیان ایران را در سالن جمع می نمود و در این جلسات ضمن سخنرانی و تحریک روحیه قومی آنها، برای کمک به اسرائیل اعانه جمع آوری می شد و هربار مبالغ کلانی پول ارسال می گردید. همچنین در آن زمان حدود ۷۰۰۰۰ نفر یهودی در ایران زندگی می کردند که دولت اسرائیل از آنها به سود خود استفاده می کرد. همین عوامل و نفوذی که اسرائیل در دستگاههای دولتی داشتند و توطئه آنان بر ضد اسلام و کشورهای اسلامی سبب شد که روحانیون به ویژه امام خمینی به شدت با شاه در جریان اسرائیل به مخالفت پردازند از این رو امام خمینی در سخنان خود بارها خطر اسرائیل را گوشزد کرد و به طور مثال در سخنرانی که در عصر عاشورای سال ۱۳۴۲ داشتند چنین فرمودند: "اسرائیل نمی خواهد در این مملکت قرآن باشد، اسرائیل نمی خواهد در این مملکت علمای اسلام باشند، اسرائیل نمی خواهد در این مملکت احکام اسلام باشد... اسرائیل به دست عمال سیاه خود مدرسه فیضیه را کوبید، ما را کوبید، شما ملت را کوبید... دولت ایران به تبعیت از اغراض و نقشه های اسرائیل به ما اهانت کرده و می کند." در جستجوی راه، کلام امام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، چاپ اول، دفتر دوازدهم، صص ۴۳ - ۴۱ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، جلد اول، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۹، صص ۵۵۳



حضرت امام، هم استراتژی داخلی داشتند، هم منطقه ای و هم جهانی. استراتژی داخلی این بود که شاه باید برود، در منطقه بیان می نمودند که اسرائیل باید محو شود و در سطح جهانی هم خطر اصلی را آمریکا گوشزد می کردند.

جدا از مسأله امام، آموزه های تشیع هم بسیار مفید و مهم است. برای مثال پدر بزرگ من فردی سنتی بود، اما در ماه رمضان و شب های احیاء، از صمیم قلب، شاه را نفرین می کرد؛ به خاطر مبارزه شاه با دیانت.

ضمناً باید اضافه کنم به نظر من در اصول نگرش های علما، تفاوت های زیادی دیده نمی شود، بلکه همان مسائل لابدی بیش تر مطرح است، مثلاً در مسأله امر به معروف و نهی از منکر، مسأله امکان و اثرپذیری از عوامل خیلی مهمی است. یعنی ممکن است منکری را ببینید، اما بر شما واجب نمی شود که امر به معروف و نهی از منکر نمایید، به خاطر این که امکان اثرپذیری آن نیست. غیر از آگاهی های علمی که برای امر به معروف و نهی از منکر لازم

است، شرایط هم بسیار مهم است.

پس اگر شرایط وجود داشته باشد، همان قرائت اول است. چون اگر قرائت دوم باشد و با بعضی قسمت های نظام شاهنشاهی اعم از کاخ نشینی، تبعیض و فساد مخالف نباشد و صرفاً با بعضی سیاست ها مخالف باشد، بعد می تواند به مدل شبه سلطنتی رجعت نماید. این طیف می تواند مدلی همانند عربستان را قبول داشته باشد.

در مراجعه به تاریخ معاصر، درمی یابید که بحث استبداد و ظلم از مقوله هایی بوده که هیچ گاه قابل تحمل نبوده است. نکته ای که قابل ذکر است این است که در همه موارد، نهضت آزادی از جمله احزابی بود که می گفت سلطنت باقی بماند. البته منظور شاه سلطنت مشروطه بود! ولی برای امام ثابت شده بود سلطنت او مطلقه و استبدادی است.

حرفم را دوباره تکرار می کنم از زمانی که برای امام مسلم و یقین شد که حرکت حکومت شاه حرکتی برخلاف اصول اسلام و در واقع علیه اسلام است مبارزه ایشان برای از بین رفتن آن رژیم آغاز شد.

## فصل دوم: مقایسه انقلاب اسلامی با انقلاب های دیگر

### انقلاب گل در برابر گلوله

\_\_درباره چرایی و چگونگی مطرح شدن انقلاب (۱) به عنوان "انقلاب گل در برابر گلوله" چه نظری دارید و بفرمایید که این صفت تا چه اندازه با اصول، آرمان ها و اهداف انقلاب همخوانی و سازگاری داشت و اصلاً بر چه مبنا و برداشت هایی این ویژگی به انقلاب اسلامی داده شد؟

برای پاسخ به این سوال بایستی ضمن اشاره به فضای سیاسی اجتماعی ایران و جهان در آن دوران، اشاره گذرایی هم داشته باشم به برخی انقلاب هایی که در جهان به وقوع پیوسته و به نوعی در

---

۱- - انقلاب (Revolution) به معنی یک تغییر اساسی و عمیق در زیربنای تشکیلات سیاسی و اقتصادی یک جامعه است که معمولاً با اعمال خشونت همراه است، زیرا تغییر زیربنای سیاسی و اقتصادی یک جامعه مستلزم تغییر نظام حاکم است و این تغییر هم بدون یک حرکت عمومی برای سرنگونی نظام حاکم میسر نیست. معروفترین انقلاب های جهان که مسیر تاریخ را تغییر داده انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹م، انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷م و انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ شمسی است. (محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، تهران: نشر علم سخن، ۱۳۷۲ ص ۱۹۱)

چگونگی وقوع، شباهت هایی با انقلاب اسلامی داشته اند؛ انقلاب هایی مثل انقلاب اکتبر روسیه (۱)

و انقلاب کبیر فرانسه (۲) و... اما هیچ یک از آن ها تفکر انقلاب اسلامی را نداشتند. انقلاب اسلامی ایران در حقیقت سبک جدیدی از انقلاب ها را در دنیا عرضه کرد. تا آن زمان، زمان وقوع انقلاب اسلامی، مطرح ترین انقلاب در سطح جهان، انقلاب هایی از نوع مارکسیستی بود که با خشونت همراه بود، یعنی در دل کشورهایی که در دامان سرمایه داری بودند گروه هایی تشکیل می شدند که به مبارزه با سرمایه داری و مبارزه با

۱- انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، جنبشی سیاسی در روسیه بود که در سال ۱۹۱۷ با سرنگونی دولت موقت که بعد از حکومت تزارها به روی کار آمده بود به اوج خود رسید و به برپایی اتحاد شوروی (که تا سال ۱۹۹۱ برقرار بود) انجامید. (پالمر رابرت روزول، تاریخ جهان نو ترجمه: ابوالقاسم طاهری جلد ۲ چاپ سوم تهران: انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷ صص ۴۰۸-۴۱۳/حسن بیانی، انقلاب های بزرگ جهان خلاصه پانزده انقلاب بزرگ جهان، نشر الکترونیکی و اطلاع رسانی جهان رایانه، ۱۳۷۹، صص ۳۳-۴۲/تدا اسکاچ پل، دولتها و انقلابهای اجتماعی، ترجمه: سیدمجید روئین تن، انتشارات سروش، تهران: ۱۳۷۶، صص ۲۳۵-۲۴۲)

۲- انقلاب فرانسه دوره ای از دگرگونی های اجتماعی سیاسی در تاریخ سیاسی فرانسه و اروپا بود. این انقلاب یکی از چند انقلاب در طول تاریخ جهان است که پس از فراز و نشیب های بسیار، منجر به تغییر نظام سلطنتی به جمهوری لائیک در فرانسه و ایجاد پیامدهای عمیقی در کل اروپا شد. (دولاندلن. ش. تاریخ جهانی از قرن شانزدهم تا عصر حاضر، ترجمه: احمد بهمنش، جلد ۲، چاپ ششم تهران، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۳ صص ۱۹۶-۲۰۹/پالمر رابرت روزول، تاریخ جهان نو ترجمه: ابوالقاسم طاهری، جلد ۱، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، صص ۴۳۱-۴۷۷)

امپریالیزم بر می خاستند و در حقیقت خواهان نوعی مساوات بودند. اینها والاترین و بالاترین هدفشان برقراری مساوات در جامعه شان بود و چون این امر برقرار نمی شد با دولت و حکومت مبارزه می کردند.

—چه کسانی داعیه دار این تفکر بودند و کجاها نفوذ داشتند؟

داعیه دار این تفکر و اندیشه در جهان هم مارکسیسم بود. آن زمان یک جریان فکری به اصطلاح چپ در دنیا شکل گرفته بود که بیشتر در محیط های روشنفکری و محیط های دانشگاهی جریان داشت. این جریان فکری در بسیاری از کشورها حتی در خود آمریکا هم نفوذ پیدا کرده بود و عده ای به آن گرایش پیدا کرده بودند. این قطب چپ در کشورهای مختلف با نام های مختلفی شناخته می شد مارکسیسم، مائوئیسم، لنینیسم و....

—این انقلاب هایی که اسم بردید چه سبک ها و ویژگی هایی داشتند. آیا در طی مراحل خود به شیوه مسلحانه هم متوسل شدند؟ آیا این انقلاب ها همانند انقلاب اسلامی از پشتوانه مردمی هم برخوردار بودند؟

اینها سبک انقلاب هایشان متفاوت بود، به این شکل که عده ای جمع می شدند و به شیوه انقلاب های مارکسیستی گروه های پارتیزانی تشکیل می دادند و سپس می کوشیدند با آن کشورهای مبدأ — شوروی و چین و غیره — ارتباط یافته و پشتیبانی کردند و مسلح شوند. آنها ظهور و بروز خودشان را در آغاز با یک سری ترورها انجام می دادند. سعی می کردند با اقداماتی آن فضای رعب را در کشورشان بشکنند و افراد را به سوی خود جلب کرده عضو گیری

نمایند. اینها به مرور مبارزه را در قالب مسلحانه پیش می بردند تا اینکه رژیم حاکم را به سقوط بکشانند. از پشتیبانی مردمی چندانی هم برخوردار نبودند و معمولاً هم به مرور از مسیر اصلی خودشان منحرف می شدند.

— آیا این پدیده در کشور ما هم وجود داشت. اگر جواب شما برای این سوال مثبت است چه سرانجامی پیدا کرد؟

بله. این پدیده در کشور ما هم وجود داشت و گروه هایی با الهام از همین الگوی مبارزاتی - چریکی، که در برخی جاها شهری و در بعضی جاها روستایی بود، فعال بودند و سعی داشتند با عضوگیری از افراد روند مبارزه را به سمت مسلحانه کشانده و در جهت به سقوط کشاندن رژیم تلاش هایی می کردند. این گروه ها اغلب در محیط های دانشگاهی فعال بودند و عضوگیری می کردند. تاریخ نشان داد که هیچ یک از این گروه ها در روند مبارزات شان با رژیم راه به جایی نبردند. آن هایی که متوجه شدند شیوه مبارزه شان شیوه درستی نیست، بلافاصله به سیل خروشان مردم پیوستند و دیگران هم همان مسیر اشتباه خود را ادامه دادند و به هیچ نتیجه ای نرسیدند.

— از چند گروهی که به همین روال فعالیت داشتند بگویید و بفرمایید که چه سرانجامی یافتند؟

آن زمانی که من در دانشگاه تحصیل می کردم این گونه گرایش ها کم نبود. انواع و اشکال مختلفی مثل توده ای ها و مارکسیست ها وجود داشتند. حتی گروهی که با ظاهر اسلامی وارد صحنه شد و

مبارزه را آغاز کرد، مارکسیست را به عنوان الگوی مبارزه و علم مبارزه قبول کرد و بر اساس شیوه مارکسیست گام برداشت؛ واضح تر بگویم سازمان مجاهدین خلق

این سازمان ظاهری اسلامی داشت اما الگوی مبارزه اش مارکسیست بود. کار سازمان با ترور برخی از سران رژیم آغاز شد و به مرور گسترش پیدا کرد و در آن فضای دیکتاتوری و خفقان اقداماتی هم انجام داد. آن زمان رژیم دیکتاتوری و وابسته بود، یعنی دیکتاتوری توأم با وابستگی. رژیم به طور مشخص به آمریکا وابسته بود و آنها با هدف از بین بردن رژیم این اقدامات مسلحانه را انجام دادند اما نتیجه ای نگرفتند. امام هم از این نوع مبارزه ها هیچ حمایتی نکردند.

—چرا این شیوه از مبارزه در ایران به بن بست رسید و از حمایت و پشتیبانی امام و مردم برخوردار نشد؟

این شیوه از مبارزه به خاطر مسائلی که در آن ایام بین دو کشور آمریکا و شوروی پدید آمده بود به بن بست رسید. این دو کشور آن زمان در تلاش بودند جنگ سرد پدید آمده بین خودشان را پایان دهند. لذا به دنبال تنش زدایی و کاهش تنش ها بودند. شوروی برای بهبود روابط با آمریکا فضای رابطه و همکاری با ایران را پررنگ کرد و سعی داشت یک رابطه اقتصادی و بعضاً تسلیحاتی با ایران برقرار کند. این کشور همانی بود که با راه انداختن رادیوی فارسی به حمایت از مخالفان در ایران می پرداخت اما وقتی بحث منافع با آمریکا پیش آمد به سرعت رادیو را تعطیل کرد، ایران هم با مناسب دیدن این شرایط سعی کرد امتیاز هایی به شوروی بدهد از جمله اینکه امتیاز دایر کردن ذوب آهن اصفهان را به شوروی داد. بعضی

از سلاح ها و تسلیحات را از آن کشور خریداری کرد و تداوم این سیاست و نزدیک شدن دو کشور ایران و شوروی به هم عرصه را بر گروه های مبارز داخل ایران، که به نوعی به شوروی متکی بودند، تنگ کرد. علاوه بر اینها، آمریکا هم نگاه متفاوتی به ایران داشت، ایران کشوری نبود که آمریکا به راحتی بخواهد و بتواند از آن بگذرد یا آن را نادیده بگیرد. این کشور به لحاظ موقعیت استراتژیک و نزدیکی و همسایگی اش با شوروی می توانست به عنوان پایگاه آمریکا ایفای نقش کند مثل کوبا که در همسایگی آمریکا بود و به عنوان پایگاه شوروی به شمار می رفت. یعنی این دو کشور در آن نظام دو قطبی بسیار مهم بودند. آمریکایی ها با رصد کردن روابط ایران و شوروی تصمیم گرفتند به ایران نفوذ کنند. لذا دست به کار شده و وارد فضاها و سازمانهای امنیتی ایران شدند.

— این قدرت هایی که می گوئید چه اقداماتی در این زمینه در ایران انجام دادند؟

از اولین اقدامات آنان در این برهه تقویت سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) بود. بعضی از کارشناس ها را در اسرائیل آموزش دادند، مجهز کردند و آنان را به داخل گروه هایی که کار مبارزات مسلحانه می کردند روانه کردند از جمله این گروه ها سازمان مجاهدین خلق و چریک های فدایی خلق بودند.

تداوم کمک های اطلاعاتی آمریکا به ایران هم در مدت کوتاهی به متلاشی شدن سازمان مجاهدین خلق و گروه چریک های فدایی خلق انجامید.



در چنان شرایطی مردم بیشتر به چه نوع مبارزه ای با رژیم معتقد بودند. آیا به همین شیوه مبارزه مسلحانه اعتقاد داشتند یا شیوه های دیگر مبارزه را بیشتر ترجیح می دادند؟

اگر تاریخ را ورق بزنیم متوجه می شویم که از سال های ۱۳۵۴ به بعد که مجاهدین ضربه خوردند کمتر شاهد مبارزات مسلحانه گروه ها با رژیم هستیم. (۱)

مردم اغلب پیگیر نهضتی بودند که امام آغاز کرده بود نهضتی که در حقیقت شیوه مبارزه اش با شیوه مبارزات آن گروه ها متفاوت بود و

---

۱- در اول شهریور ۱۳۵۰ ساواک کلیه خانه های امن تشکیلات مجاهدین را مورد هجوم قرار می دهد و موفق می شود اکثر کادر رهبری و اعضای آن را دستگیر کند. در ۲۶ بهمن همان سال محاکمه ۱۱ تن از اعضای سازمان به اتهام خرابکاری آغاز شد. به دنبال آن در تاریخ ۳۰ فروردین ۱۳۵۱ چهار تن از اعضای سازمان یاد شده به نام های علی باکری، ناصر صادق، علی میهن دوست و محمد بازرگانی اعدام شدند. همچنین در چهارم خرداد همان سال حکم اعدام حنیف نژاد، محسن بدیع زادگان، عسگری زاده و مشکین فام به اجرا درآمد. به این ترتیب بعد از ضربات پی در پی که به سازمان وارد شد تمام برنامه های عملیاتی سازمان و خط مشی تاکتیکی آن نقش بر آب شد. همچنین شکست عملیات محدودی که از سوی سازمان پس از این ضربات انجام گرفت (ربودن شهرام شفیق)، بر روحیه هواداران آن تاثیر منفی و نا امید کننده ای گذاشته و اعضا را دچار بهت و حیرت نمود و حرکت عادی سازمان را مختل کرد. علاوه بر آن از دست دادن قریب به اتفاق اعضای کادر رهبری، سازمان را با کمبود شدید عناصر مسئول روبه رو ساخت. (محسن نجات حسینی، بر فراز خلیج، تهران، نی، ۱۳۷۹، ص ۳۱۲/ روح الله حسینیان، چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۸۷، صص ۵۴۹-۵۵۷)

به جای مبارزه مسلحانه به مبارزه در قالب فرهنگی و اعتقادی روی آورده بود. این روند در قالب تشکیل جلسات قرآن، انتشار کتاب های دینی و فرهنگی و تشکیل هیأت های مذهبی تداوم داشت و مبارزه را به شکل سازمان یافته با هیأت و شکل فرهنگی پیش می برد. رژیم و حامیان از جمله آمریکا هم در چنین فضایی فقط از سوی گروه های چپ و مارکسیست که مبارزه مسلحانه می کردند احساس خطر می نمودند و عمده تمرکزشان بر روی حذف و متلاشی کردن آن گروه ها بود لذا توجه چندانی به مبارزات مردمی در قالب فرهنگی نداشتند و این نوع مبارزات را که در شکل و هیأت فعالیت های فرهنگی رخ می نمود خطری برای خودشان نمی دانستند. تاریخ نشان داد که توافق بین شرق و غرب در دوره ای به نفع شاه و حکومت ایران تمام شد چون فضای مبارزه مسلحانه در ایران کاملاً تنگ و مسدود شد و فعالان این عرصه یا تیرباران یا اعدام یا زندانی شدند.

—خود حضرت امام چه رهنمودها و تلاش هایی برای پیشبرد نهضت داشتند.

در چنین فضای بسته و خفقانی مبارزات فرهنگی با رهبری امام خمینی ادامه داشت و نهضت امام با یک روند رو به رشدی در حال حرکت بود و ایشان مدام با سخنرانی و صدور بیانیه و اعلامیه مفسد رژیم را افشا می کردند و مردم را آگاهی می دادند. اعلامیه ها و بیانیه های امام به سرعت در داخل ایران تکثیر و توزیع می شد و با آنکه سازمان امنیت حکومت تلاش زیادی برای برچیدن این روند و حرکت انجام می داد با این حال چون عامه مردم در آن

دخیل بودند حرکت خود به خود تداوم می یافت. ادامه این حرکت در سال های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ منجر به آغاز یک انقلاب جدی مذهبی به رهبری امام خمینی در ایران شد. با آنکه امام به خارج از کشور تبعید شده بود اما عده ای از یاران و شاگردان برجسته ایشان در اقصی نقاط کشور این انقلاب را هدایت می کردند. مدتی بعد امام شیوه جدیدی را برای ادامه حرکت انقلاب اتخاذ کردند و آن بحث اعتصاب ها و چهل ها (۱)

بود. با بروز حادثه ای

۱- - نیروهای مذهبی بهترین راهبرد خود را در تداوم نهضت تجربه کردند. هر چهل روز یک قیام عمومی و خونین تب انقلاب را بالا می برد، بحران را گسترش می داد و به نیروهای مبارز امید و نشاط می بخشید. با اینکه مراجع قم در برپایی چهل ها محتاط تر می شدند، ولی امام خمینی مصمم تر آتش انقلاب را افروخته تر می کرد. به گفته محمدرضا شاه تاکتیک های عزاداری به کسانی که جمعیت را تحریک می کردند اجازه داد تا هر چهل روز یک بار آنان را برای تظاهرات تازه ای بسیج کنند. این مراسم موجب شد تا نقش و قدرت مذهب در تحرک مردم و فراگیری نهضت خود را بیشتر نشان دهد و کار را از دست کسانی که کینه های متراکم مردم را به سوی سازش با رژیم می کشاندند، بگیرد. بدیهی است که هرچه رنگ و بوی مذهبی اعتراض بیشتر می شد نقش متولیان مذهب یعنی روحانیون نیز زیاده تر می شد. این واقعیت از دیدگاه بعضی از ضد انقلابیون دور نماند. تا جایی که بختیار از آن چنین یاد می کند: چله ها و اعتراضات علیه رژیم همه به دست ملایان برپا شد. آداب مذهب اسلام، اسباب و ابزار بر هم زدن تعادل رژیم را فراهم ساخت. (پهلوی، محمدرضا، پاسخ به تاریخ، ترجمه: حسن ابوترابی، تهران، نشر مترجم، ۱۳۷۱، ص ۳۳۰ حسینیان، روح الله، یکسال مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۱ بختیار، شاهپور، یکرنگی، ترجمه: مهشید امیرشاهی، بی جا، بی تا، ص ۱۴۱)

در قم در دی ۱۳۵۶ و کشته شدن عده ای از مردم، اعتراضات و تظاهرات علنی می شود. در چهلّم شهدای قم حادثه ای در تبریز اتفاق می افتد و در چهلّم شهدای تبریز حادثه ای در یزد و جاهای دیگر اتفاق می افتد. شکل جدید مبارزه بدین ترتیب در شهرهای مختلف گسترش پیدا کرد و مردم در مساجد به عنوان پایگاه های انقلاب متشکل شدند و شبکه گسترده ای برای توزیع اعلامیه ها تشکیل دادند.

—خود شما در آن دوران چه فعالیت هایی در جهت همراهی با نهضت امام داشتی؟

من و عده ای از دوستانم هم در کار تکثیر و توزیع نوار و اعلامیه های حضرت امام بودیم. از سال ۱۳۵۴ از زندان که آزاد شدم به سراغ تداوم مبارزه فرهنگی رفتم. با مجموعه ای از دوستان جلسات هفتگی داشتیم و کتاب های مذهبی می خواندیم و فعالیت های فرهنگی می کردیم.

—در یکی دو سال منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی علی رغم آنکه همه مبارزان نتیجه خیزش مسلحانه را دیده بودند و شکست چنان شیوه ای را حس کرده بودند؛ باز می بینیم که عده ای از مذهبی ها دوباره دست به اسلحه می برند و درصددند ادامه مبارزه را به روش مسلحانه تداوم دهند. آیا این حرکت با نگاه امام به نوع مبارزه در تعارض نبود. سرانجام این گروه ها چه شد؟

به دنبال گسترش سطح اعتراضات به تمام کشور، عده ای از جوان های مذهبی دوباره به فکر مبارزه مسلحانه افتادند. آن ها احساس می کردند در این برهه از زمان اگر مبارزه قدری چاشنی مسلحانه هم داشته باشد موفق تر خواهد بود. چون در برابر اعتراضات مردمی و موج تظاهرات، ساواک و ارتش قرار داشت؛ ساواکی که به هر حال با خنثی کردن مبارزات دو سه سازمان مسلحانه بزرگ تجربه پیدا کرده بود و انسجام یافته بود. ارتش هم یک ارتش پیشرفته ای بود که حتی مبارزات ضد آمریکایی را توی منطقه سرکوب کرده بود. بنابراین آنها احساس کردند در مقابله با چنین نیروهایی ضرورت دارد مسلح شوند لذا در قالب گروه هایی مذهبی در آمدند گروه هایی که حضرت امام را قبول داشتند و با مارکسیست ها و مجاهدین خلق هم دارای مرزبندی هایی بودند. اینها هفت گروه بودند که بعدها - بعد از پیروزی انقلاب اسلامی - سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی(۱)

را تشکیل دادند.

امام در اوج رویارویی مردم با رژیم، شیوه جالب تری اتخاذ می کنند و آن شیوه تلاش برای تسخیر قلوب ارتشیان است؛ به نظر می رسد این حرکت امام تاثیر عجیب و غیر قابل پیش بینی

---

۱- - سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در ۱۶ فروردین ۱۳۵۸ با به هم پیوستن ۷ گروه اسلام گرای مخالف نظام پیشین شکل گرفت که برخی سابقه مبارزه نظامی را نیز داشتند. (مهدی سعیدی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از تاسیس تا انحلال ۱۳۵۸ - ۱۳۶۵، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵ صص ۷۵ - ۸۳)

ای در بین ارتشیان و مردم داشت و به ایجاد یک نوع همدلی بین آنان انجامید؛ در این باره بیشتر توضیح دهید.

با اوج گیری مبارزات مردمی رژیم به این نتیجه رسید که قدرت نظامی اش را به رخ مردم بکشد، لذا حکومت نظامی برقرار کرد و تانک هایش را به خیابان ها آورد.

در چنین شرایطی مردم هم به فکر مقابله با این ها افتادند اما امام شیوه دیگری را در پیش گرفت. ایشان با آن قدرت روحی ای که داشتند به این نتیجه رسیدند که باید ارتش را تسخیر کرد و در دل ارتش نفوذ کرد. ایشان بر این نظر بودند که بدنه ارتش از خود همین مردم هستند و با رژیم و شاه ارتباطی ندارند. این نظرات امام در بیانیه ها و سخنرانی های ایشان منعکس می شد. امام در صحبت های خودشان به مردم توصیه اکید و سفارش می کردند که با نیروهای مسلح برخورد نداشته باشند. مردم هم به تأسی از امامشان به ارتشی ها و نیروهای مسلح گل هدیه می دادند. این بود که انقلاب ما به انقلاب گل در برابر گلوله معروف شد.

راهی که امام برای انقلاب ترسیم کردند همان تداوم اعتراضات و از کار انداختن بنیان ها و بوروکراسی رژیم شاه بود. چون محمدرضا پهلوی روی چند چیز حساب باز کرده بود؛ اولی همین بوروکراسی بود یعنی گسترش سازمان اداری. او فکر می کرد این بدنه ای است که متعلق به اوست. ذهنیتش هم این بود که آنها از شاه حقوق می گیرند و به هر حال وابسته اند لذا، در مواقع ضرورت تابع اوامر او خواهند بود. اتفاقاً شاه از همین جا ضربه خورد. چون عمده ترین مخاطبان امام همین قشر کارمندان بودند. شاه از ارتش ضربه خورد ارتشی که در برابر مهر و محبت و گل مردم تاب مقاومت نیاورد.

شاه از همین اعتصاب های اداری کمرشکن ضربه خورد. اعتصاب هایی مثل اعتصاب کارکنان نفت و غیره.

این طرح و ایده امام به کجا منتهی گردید و چه نتیجه ای داد؟

امام خمینی به عنوان رهبر نهضت به مبارزه مسلحانه اعتقادی نداشت و معتقد بود با حضور و تجمع مردم در خیابان ها و کوچه ها و میدان های شهر بایستی تکلیف رژیم را مشخص کرد. ایشان بحث نفوذ در بدنه ارتش را مطرح کردند و این طرح به خوبی پاسخ داد؛ چون بسیاری از سربازان به فرمان و دستور امام از پادگان ها فرار کردند و به مردم پیوستند. بسیاری از ارتشی ها هم از خدمت استعفا کرده به مردم پیوستند. امام طرح نفوذ در بدنه ارگان ها را در جاهای دیگر هم اجرا کردند. دستور فرمودند هرکسی می خواهد به ملاقات من بیاید باید از سمتی که از سوی رژیم در اختیار او قرار داده شده استعفا کند. لذا نمایندگان مجلس و مقامات دیگر استعفا می کردند و اظهار براءت می نمودند و انقلاب آرام و باطمینان پیش می رفت. اعتصاب، تظاهرات خیابانی، اعتصابات صنفی مثل اعتصاب کارمندان و بازاریان همه را شگفت زده کرده بود. این ها همه مدیون طرح ها و ایده های حضرت امام بود و در اوج روزهای انقلاب بازاری ها به طور هماهنگ به تعطیلی مغازه ها اقدام کردند. یادم هست آن زمان وقتی توی خیابان رفت و آمد می کردیم پرنده هم پر نمی زد، یک اعتصاب سراسری رخ داده بود و همه جا به تعطیلی کشیده شده بود. حتی جریان ۱۷ شهریور هم که پیش آمد به دنبال تظاهرات بسیار گسترده ای بود که در عید فطر انجام گرفته بود.

آن ایام کمیته هایی برای رهبری و هدایت تظاهرات و راهپیمایی های

مردمی شکل گرفته بودند. در این هدایت روحانیت نقش مهم و برجسته ای داشتند و تلاش می کردند به فرمان امام انقلاب آرامی داشته باشند که در حد امکان بدون خون ریزی باشد لذا در طرح ها و برنامه ریزی هایشان به این مسئله توجه ویژه ای داشتند.

با همه این تفاسیری که می فرمایید در ماه های اوج نهضت شاهد رویارویی مسلحانه نظامیان با مردم و شهید شدن عده زیادی از مردم با گلوله های نظامیان هستیم؛ نمونه بارز آن حادثه تلخ ۱۷ شهریور است که به جمعه سیاه معروف شد و نظامیان به دستور غلامعلی اویسی مردم بی گناه را در خیابان ژاله تهران به خاک و خون کشیدند. در این زمینه بیشتر توضیح دهید و بفرمایید امام چه واکنشی در برابر این حادثه داشتند و از این حادثه چه بهره ای برای پیشبرد نهضت بردند.

یکی از دلایل بروز حادثه ۱۷ شهریور این بود که این حرکت بدون هماهنگی با روحانیت انجام شده بود. عده ای بدون هماهنگی، طرح تجمع و راهپیمایی در میدان ژاله را ریختند و زمان تظاهرات در میدان ۱۷ شهریور را اعلام

کردند و روز موعود تجمع و تظاهرات مردمی به شدت از سوی رژیم از طریق زمین و هوا سرکوب شد و مردم را سلاخی کردند. آن زمان خون ها به جوش آمده بود که باید با رژیم پهلوی مبارزه مسلحانه انجام داد اما دوباره توصیه های حضرت امام به یادمان می افتاد و خویشان داری می کردیم. ۱۷ شهریور نقطه عطفی در



خشونت شاه بود(۱).

همه فکر می کردند که این حادثه هم به یک ۱۵ خرداد دیگری تبدیل می شود یعنی انقلاب دوباره برای چند سال به محاق خواهد رفت ولی حضرت امام از آن حادثه تلخ یک پیروزی مجدد ساخت و به مردم روحیه داد به گونه ای که مردم پس از آن حادثه بیش از پیش وارد صحنه مبارزه شدند.

-لطفا بحث مربوط به انقلاب گل در برابر گلوله را جمع بندی کنید تا مبحث تازه ای را آغاز کنیم.

صحبت هایم را این گونه جمع بندی می کنم که انقلاب اسلامی برخلاف بسیاری از انقلاب ها روش خشونت را در پیش نگرفت بلکه به رهبری امام یک مبارزه فرهنگی جدی ای را علیه رژیم

۱- - حوادثی که در روز ۱۷ شهریور در میدان ژاله و خیابانهای منتهی به ان رخ داد بسیار وحشتناک و نشان دهنده خشونت بی حد و حصر رژیم پهلوی بود. در این روز نیروهای مستقر در میدان ژاله از چند سو مردم را به رگبار بستند. در مدت چند ثانیه صدها نفر در خاک و خون غلطیدند. و اتاق ها، راهرو ها و حیات بیمارستانها مملو از مجروح و جنازه شده بود. به نظر ماروین زونیس بعد از این قتل عام بسیاری از ایرانیان به صف مخالفین رژیم پیوستند و آنان که در صف مخالفین بودند به خواسته هایشان افزودند. برای اولین بار رهبران مذهبی میانه رو اظهار داشتند که قتل عام میدان ژاله نشان می دهد که اصلاح رژیم پهلوی غیر ممکن است و شاه می بایست برود. (حسینیان، روح الله، یکسال مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۴۰۳ ماروین زونیس، شکست شاهانه، ملاحظات دربار سقوط شاه، ترجمه اسماعیل زند و بتول سعیدی، تهران: نشر نو، ۱۳۷۱، ص ۴۴۲)

پهلوی آغاز کرد و در برابر تمامی خشونت های اعمال شده از سوی رژیم فقط با مبارزه فرهنگی اهدافش را پیش برد. کسی یادش نمی رود آن زمان هایی را که مردم در خیابان ها در داخل لوله های تفنگ های سربازانی که برای سرکوبی تظاهرات و راهپیمایی ها به خیابان ها ریخته بودند گل می گذاشتند و با روی باز و لبخند از آن ها استقبال می کردند و در واقع با این کارشان به نوعی آن ها را خلع سلاح می نمودند. سربازان فرزندان همان مردمی بودند که به خیابان ها ریخته بودند و وقتی با چنان صحنه هایی رو به رو می شدند احساسات بر آن ها غلبه می کرد تا حدی که حتی از دستورات مافوق خود سرپیچی می کردند. فلسفه مطرح شدن و معروف شدن انقلاب ما به انقلاب گل در برابر گلوله نیز همین است.

این شیوه مبارزاتی امام تا زمان ورود ایشان به ایران و حتی مدت کوتاهی پس از آن نیز ادامه یافت. از ۱۲ بهمن تا ۲۲ بهمن که به دهه فجر معروف شد اوج مبارزات مردمی بود؛ منتها با همان سبک و شیوه ای که حضرت امام توصیه می کردند. مردم وارد کلانتری ها می شدند و با کمترین برخوردهای خشن آنجاها را خلع سلاح می کردند. بدنه ارتش به ملت پیوسته بود و قسمتی از نیروی هوایی جلوی امام رژه رفتند و بدین ترتیب انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. انقلابی که با استناد به این شیوه و سبک مبارزاتی، که با ابتکار حضرت امام صورت گرفت، به انقلاب گل در برابر گلوله معروف شد. روزهای آخر پیروزی، مردم بر لوله تانک ها و لوله تفنگ های نیروهای نظامی گل می گذاشتند همین شیوه سبب شد از ریختن خون مردم جلوگیری شود.

— آیا این طرح و ایده امام بعدها به عنوان الگو مورد استفاده حرکت ها و انقلاب های مردمی دیگر جوامع قرار گرفت؟

بله. نکته خوبی را اشاره کردید. این شیوه ای که امام در آن ایام ابداع کردند در بسیاری از حرکت ها الگو شده بود؛ در چند سال گذشته هم در حالی که یک انقلاب منطقه ای (۱) برای از بین بردن دیکتاتورها آغاز شده همین شیوه برای بسیاری از کشورهای منطقه الگوست. در مصر ما شاهد بودیم که مردم با تجمع در میدان التحرير (آزادی) (۲)

به همان سبک و شیوه ای مبارزه را پیش بردند که

۱- - انقلاب منطقه ای به انقلاب ها، خیزش ها و اعتراضات در جنوب غربی آسیا و شمال آفریقا در سال های ۲۰۱۰-۲۰۱۲ م گفته می شود. این اعتراضات بدان سبب که در کشورهای عرب در حال شکل گیری بود با عنوان بهار عربی یاد شد و از این جریان در ایران با عنوان بیداری اسلامی نام برده شد. بهار عربی تا سال ۲۰۱۲ کشورهایمانند تونس، مصر، لیبی، یمن، بحرین، سوریه و... را درگیر خود کرد. غالب مخالفان در کشورهای عربی شعار (الشعب يريد اسقاط النظام) یعنی «مردم خواهان برکناری رژیم هستند» سر می دادند.

۲- - اولین جرقه انقلاب مصر درحقیقت در ۱۵ ژانویه ۲۰۱۱ م. (۲۵ دی ۱۳۸۹) با تظاهرات شهروندان مصری در مقابل سفارت تونس که برای حمایت از انقلاب تونس بود آغاز شد. در پی ناآرامی های مصر، مردم مصر با دعوت از مخالفین تظاهراتی میلیونی در میدان التحرير قاهره راه انداختند که از این پس میدان التحرير قاهره به محل تجمع معترضین مصری و سمبل مقاومت مردم مصر بدل شد و این اجتماعات تا برکناری حسنی مبارک (رئیس جمهور مادام العمر مصر) از قدرت تداوم یافت.

انقلاب اسلامی ما تجربه کرده بود و این موضوع به خوبی نشان می داد که آنها از شیوه مبارزه ما در انقلاب الگو برداری کرده اند.

## آغاز استقرار انقلاب

### تشکیل کمیته استقبال در بازگشت امام به ایران

یکی از اقدامات مهم انقلابیون در ایامی که محمد رضا پهلوی از ایران رفت و خبر ورود امام به ایران مطرح گردید تشکیل کمیته ای با نام کمیته استقبال از امام بود که در آن ایام و شرایط سخت حقیقتاً بسیار موثر واقع شد و مهمتر از همه در حفظ جان امام رکن اصلی و اساسی گردید. با توجه به این که جنابعالی هم در آن کمیته عضویت داشتید لطفاً از چرایی و چگونگی تاسیس آن؛ فعالیت های آن و از تلاش ها و اقدامات خودتان در آن کمیته بفرمایید.

اواخر سال ۱۳۵۷ موضوع بازگشت امام به ایران مطرح شد. در آن شرایط باور کردن این موضوع سخت بود. درست در همین مقطع بود که انقلاب با یکی از شیوه های تازه خودش پیش می رفت؛ اعتراضات مردمی در پشت بام خانه ها. مردم هر شب رأس ساعت مقرر پشت بام خانه ها رفته و شعار می دادند. این اعتراضات و تظاهرات به حدی گسترده شده بود که شاه را مجبور کرد از ایران بگریزد.

یکی از شادترین روزها برای مردم تهران و همه ایران روز فرار شاه بود. من با اتومبیل ژیان در خیابان بودم که متوجه شدم روزنامه ها با تیتربزرگ نوشتند «شاه رفت». یکی از آن روزنامه ها را گرفتم و به

شیشه ماشین نصب کردم، چراغ‌ها را روشن کردم و در خیابان‌ها به راه افتادم. حوالی مدرسه سپهسالار (مدرسه شهید مطهری فعلی) بودم، راه بندان شده بود و همه ماشین‌ها بوق می‌زدند و مردم به طور خودجوش در خیابان‌ها شیرینی و شکلات پخش می‌کردند. در همان مقطعی که شاه از ایران رفت بر اساس توافق‌هایی که عوامل رژیم کرده بودند شاپور بختیار از جبهه ملی به نخست‌وزیری انتخاب شد. او جزو به اصطلاح مبارزان قبلی به شمار می‌آمد اما ظاهراً از مهره‌های نفوذی آمریکایی بود و او را با برنامه روی کار آورده بودند که دوام‌چندانی هم نیاورد.

هیچ‌یک از این اقدامات نتوانست خدشه‌ای در تصمیم امام برای ورود به ایران ایجاد کند و ایشان روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ (۱) به ایران بازگشتند. از همان زمان که خبر تصمیم بازگشت امام به ایران پخش شده بود ستاد استقبال از امام شکل یافته بود و ما در کنار عده زیادی از بزرگان مبارزه در مدرسه رفاه مستقر بودیم.

\_\_هدف اصلی این ستاد چه بود و چقدر در کارش موفق بود؟

هدف اصلی این ستاد یا کمیته موضوع حفاظت از جان امام به هنگام ورودشان به ایران بود چون هنوز حکومت در دست رژیم بود و هر آن امکان انجام طرح و توطئه‌ای می‌رفت. بنابر این عده‌ای از انقلابیون در مدرسه رفاه دور هم جمع شدند و کمیته استقبال از امام را شکل دادند. این کمیته در روز ورود امام به ایران تا چند روز بعد اقدامات موثر و مهمی انجام داد که اصلی‌ترین آن حفاظت

---

۱- - پرواز انقلاب در ساعت ۹ و ۲۷ دقیقه و ۳۰ ثانیه صبح ۱۲ بهمن در فرودگاه مهرآباد تهران به زمین نشست.

از جان امام از لحظه ورودشان به ایران تا دوران استقرارشان در مدارس رفاه و علوی بود. از ذکر نام سران مبارزه می گذرم و اشاره می کنم که به جز آنها افراد دیگری در کمیته استقبال از امام بودند از جمله آقایان رجایی، مهندس حسین مظفری نژاد (نماینده دوره سوم مجلس شورای اسلامی)، شجاعیان، محمدی و..... سعید محمدی و عده ای دیگر تشکیلات تبلیغاتی شان را در مدرسه رفاه مستقر کردند و به تکثیر اعلامیه های امام پرداختند و در واقع در مدرسه رفاه زیر نظر آیت الله سیدعلی خامنه ای یک واحد تبلیغاتی راه انداختند.

\_\_خود شما در مدارس رفاه و علوی به چه کارهایی مشغول بودید و چه همکاری هایی با ستاد استقبال از امام داشتید؟

در مدرسه رفاه کارهای مختلفی برای طرح ریزی برنامه استقبال و حفاظت از امام انجام می دادیم شب ها هم همان جا می ماندیم و نگهبانی می دادیم و از چوب به عنوان اسلحه استفاده می کردیم. تا اینکه روز موعود روز تشریف فرمایی حضرت امام پیش آمد. آن روز گروهی از بر و بچه ها در تلویزیون آماده شده بودند مراسم ورود امام به ایران را از تلویزیون پخش کنند. با ما هم در مدرسه رفاه ارتباط برقرار کرده بودند. آن روز در مدرسه رفاه مستقر بودیم و منتظر بودیم امام پس از سخنرانی در بهشت زهرا به اینجا تشریف آورند. نظاره گر تصاویر ورود امام به ایران از تلویزیون بودیم که یکدفعه تصاویر قطع شد. آن موقع مرغ طوفان (بختیار) سر کار بود و جلوی پخش آن را گرفته بود. مردم به محض قطع شدن تصاویر به خیابانها ریختند. از اینکه نمی توانستیم مدرسه رفاه

را ترک کنیم ناراحت بودیم و تا عصر هنگام در انتظار ورود امام ماندیم.

هرچه که بود امام صحیح و سالم وارد ایران شد و در مدرسه رفاه مستقر گردید. گرچه به دلیل شلوغی و ازدحام جمعیت کمیته استقبال از اجرای مو به موی طرح ها و برنامه هایش ناکام ماند اما هدف شاخص و اصلی خودش، حفاظت از جان امام را جامه عمل پوشاند و نقشه ها و توطئه های احتمالی رژیم را نا کام گذارد. در ایام اقامت امام در مدرسه رفاه هم در کنار انجام برنامه های مختلف فرهنگی همین هدف را نیز دنبال کرد.

بنده توفیق داشتم که روزها و شب های زیادی را در مدرسه رفاه باشم و کارهای محول شده از سوی بزرگان مبارزه را به عنوان یک وظیفه تلقی کرده و انجام می دادم. در انجام هر کار و موضوعی هم با بزرگوارانی چون شهید رجایی مشورت هایی داشتم و نظر ایشان را اجرا می کردم. به طور کلی باید عرض کنم که یکی از مهمترین ایده ها و اقدامات انقلابیون در آن دوران را می توان تشکیل کمیته استقبال از امام دانست که آثار و برکاتی داشت و بسیار موثر بود.

### اولین دستاورد انقلاب

\_\_به نظر شما اولین دستاورد انقلاب اسلامی برای ایران چه بود؟

اولین دستاورد انقلاب اسلامی، توسعه سیاسی برای ایران بود، چون

اولا- انقلاب اسلامی اوج مشارکت واقعی مردم در ایجاد تحول ساختاری در نظام سیاسی و نمایش تحول در فرهنگ سیاسی ملت بود. مردم ایران فرهنگ تبعیتی محض را رها و فرهنگ مشارکتی را به عنوان فرهنگ سیاسی خود انتخاب کردند و مصمم شدند با

استقلال و آزادی سرنوشت خود را رقم بزنند. این در حالی است که دیروز، شاه، وزیران و نمایندگان مجلس ایران را اراده بیگانه تعیین می کرد.

ثانیا، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی باعث شد جامعه ایران بحران های هویت، مشروعیت، مشارکت، نفوذ و توزیع را پشت سر بگذارد.

امروز مردم به هویت ایرانی- اسلامی خود افتخار می کنند نظام با پشتوانه رأی و مشارکت مردم از مشروعیت برخوردار است. قدرت با آرامی دست به دست می شود. کشور از امنیت و ثبات سیاسی برخوردار است و به خوبی از استقلال و تمامیت ارضی خود دفاع می کند. همگرایی و وحدت ملی به مناسبت های گوناگون از طرف ملت به نمایش گذاشته می شود و بنای نظام سیاسی، بر توزیع عادلانه منابع در سراسر کشور است.

ثالثا، امروز مردم سالاری دینی از وجوه متمایز جمهوری اسلامی ایران نسبت به سایر حکومت های منطقه است. در طول بیش از چهل سال عمر مبارک جمهوری اسلامی به طور متوسط هر سال یکبار مردم پای صندوق های رأی رفته اند.

رابعا، قانون اساسی یکی از دستاوردهای مهم انقلاب اسلامی است که براساس آن قدرت بین قوای مختلف توزیع شده است و مجلس شورای اسلامی یعنی نمایندگان مردم از قدرت تصمیم گیری بالایی برخوردارند. دیروز قدرت در شخص شاه متمرکز بود و امروز قدرت بین نهادهای مختلف توزیع شده است.

— شما برای نهادینه شدن مشارکت سیاسی در کشور چه نظری



بنده معتقدم برای نهادینه شدن بیشتر مشارکت سیاسی در کشور باید تلاش مضاعفی انجام گیرد و در صورت لزوم اصول زیربط در قانون اساسی اصلاح گردد، به گونه ای که حقوق اقلیت به رسمیت شناخته شده و معین گردد و زمینه برای سامان یافتن نظام حزبی در کشور فراهم آید. آنچه امروز در کشور داریم، جریان های سیاسی رقیب هستند که تنور انتخابات و رقابت سیاسی را گرم می کنند، اما، آنچنان که باید و شاید پاسخگوی مردم و تصمیمات خود نیستند. ما باید شرایط ذهنی، فرهنگی، ساختاری و قانونی کشور را آنچنان آماده کنیم که پاسخگوی مطالبه جدی نسل جوان و فرهیخته برای مشارکت واقعی در نظام تصمیم گیری کشور باشیم.

وضعیت توسعه سیاسی در عربستان، سایر کشورهای منطقه و حتی ترکیه با ایران قابل قیاس نیست. در این کشورها انتخابات و مشارکت سیاسی جدی نیست. در مورد ترکیه هم در عین حال که دموکراسی تا حدی وجود دارد ولی مردم مسلمان آن محکوم به اطاعت از یک نظام سکولار وابسته به ناتو هستند.

### چگونگی برخورد با مقامات رژیم پهلوی

از اولین و مهم ترین اتفاقاتی که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی رخ داد دستگیری، محاکمه و گاهی اعدام عوامل و سران رژیم پهلوی بوده است به نظر می رسد این انقلاب گل در برابر گلوله در جریان برخورد با مقامات و عوامل رژیم پهلوی هم چندان خشونت از خود بروز نداد ؟

انقلاب که پیروز شد خیلی ها انتظار داشتند مثل همه انقلاب ها یک کشتار گسترده و خونین از سران و عوامل رژیم پیشین صورت بگیرد اما این اتفاق نیفتاد. حضرت امام با هوشمندی کامل به تأسیس نهادهای خاصی از جمله دادگاه انقلاب اقدام کردند و همه چیز را در قالب قانونی خاص خودش پیش بردند. دستگیر شده ها به دست قانون سپرده شده محاکمه گردیدند. همه چیز به صورت قانونی پیش رفت و خوب، عده ای از عاملان کشتارهای خونین مردم در دوران مبارزه و نهضت محاکمه و اعدام شدند.

در همه امور عده ای متدین و خبره ابتکار عمل را به دست گرفتند. تصفیه حساب ها خیلی تلخ و خونین نبود. حتی یادم هست در ایامی که دولت موقت (۱)

سر کار آمده بود عده ای از ساواکی ها دم در نخست وزیر جمع شده بودند و تظاهرات می کردند و خواهان حقوق ماهیانه شان بودند. یعنی آنقدر با آنها با ملایمت برخورد شده بود. همان هایی که بچه های این ملت را سال ها شکنجه کرده بودند وقتی شیوه و سبک برخورد امام و انقلابیون را با خودشان می دیدند چنین فکری به سرشان می زد که حتی حقوق ماهیانه شان را از انقلاب نوپا بخواهند یعنی اینقدر احساس امنیت و آرامش می کردند!

اوضاع و شرایط خاصی بر کشور حاکم بود. همان ایام سازمان مجاهدین خلق شعار انحلال ارتش را سر دادند اما امام در برابر این شعار هم ایستادند و مانع فروپاشی و انحلال ارتش شدند و به مرور با ارائه طرح ها و برنامه هایی ارتش را از داخل تصفیه کردند.

---

۱- دولت موقت انقلاب از ۱۶ بهمن ۱۳۵۷ به فرمان امام خمینی تشکیل شد و تا ۱۵ آبان ۱۳۵۸، حدود نه ماه بر سر کار بود.

برنامه دیگر امام بر خلاف انقلاب های دیگر به فراندوم گذاشتن نوع نظام بود. هنوز مدت زیادی از انقلاب نگذشته بود که جمهوری اسلامی را به فراندوم گذاشتند. همان ایام پیشنهادها و نظرات گوناگونی در این زمینه ارائه شد. بعضی ها معتقد بودند باید «جمهوری دموکراتیک» یا «جمهوری دموکراتیک خلق» یا «جمهوری دموکراتیک اسلامی» به فراندوم گذاشته شود که امام با قاطعیت با همه آنها مخالفت کرده و اعلام فرمودند «جمهوری اسلامی»؛ نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد؛ باید به فراندوم گذاشته شود. مردم با «آری» و «نه» در فراندوم شرکت کردند و بالای ۹۸ درصد از مردم با رأی «آری» خود نوع نظام، یعنی جمهوری اسلامی را تأیید کردند و به دنبال آن هم نوشتن قانون اساسی و انتخاب رئیس جمهور و افتتاح مجلس و موارد دیگر پیش آمد. همه این امور را امام به عهده دولتی به نام دولت موقت گذاشته بود. روش امام در حکومت، حکومت بر قلب های مردم بود.

— آیا در برخورد با مقامات رژیم شاه و نوع و شکل برخورد با آنان در مسئولین نظام (جدای از دولت موقت) اختلافاتی وجود داشت که افکار عمومی از آن بی خبر مانده باشد؟

اختلاف چندانی وجود نداشت، تنها نکته ای که مطرح بود، این بود که در اعدام سران رژیم که دستگیر شده بودند، تعجیل به خرج داده شد و محاکمات به صورت دقیق تری باید صورت می پذیرفت. سمبل برخوردهای سریع آیت الله سید محمد صادق صادقی گوی،

## معروف به خلخالی (۱)

بود که ایشان تسریعی داشت در این که عوامل رژیم و کسانی که در جنایات رژیم و کشتار مردم دست داشتند، با سرعت محاکمه و اعدام شوند. این موضوعی بود که بعضی از روحانیون دیگر که در دادگاه انقلاب بودند انتقاد می کردند که این محاکمات باید با طمأنینه و دقت بیشتری صورت پذیرد.

— آیا علاوه بر تسریع محاکمات در مورد دایره شمول محاکمات، که چه کسی را در بر گیرد، اختلافی وجود نداشت؟ مثلاً در اصفهان محاکمه ای صورت گرفت در مورد مهدی میراشرافی (۲) که

۱- - حجت الاسلام سید محمد صادق صادقی گیوی، معروف به «خلخالی»، در سال ۱۳۰۵ ش در گیو از توابع خلخال چشم به جهان گشود. او بعد از گذراندن دوران تحصیل مقدماتی، در سال ۱۳۲۳ ش به حوزه علمیه قم وارد شد و در محضر اساتیدی همچون آیات محقق داماد، بروجردی، حجت فقه و اصول را آموخت و فلسفه را نزد آیت الله طباطبایی فراگرفت. او بیشترین استفاده و بهره را از محضر امام خمینی برد و مدت چهارده سال شاگرد ایشان بود و تقریرات معظم له را تنظیم کرد. وی چندین بار در دوران رژیم پهلوی دستگیر و به انارک، رودبار و بندر لنگه تبعید شد و در این تبعیدگاه ها بود که توانست «عروه الوثقی» را تا آخر حاشیه نویسی کند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، وی در مقام های قضاوت در دادگاه انقلاب، حاکم شرع، سرپرستی کمیته مبارزه با مواد مخدر و نمایندگی مجلس شورای اسلامی و خبرنگان حضور داشت. وی در آذر ۱۳۸۲ درگذشت. (فرهنگنامه ی رجال روحانی عصر امام خمینی (ره)، ج ۱، صص ۲۱۹-۲۲۱؛ خاطرات محسن رفیق دوست، تدوین داود قاسم پور، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۶۵)

۲- - سیدمهدی میراشرافی افسر ارتش، سیاستمدار ایرانی و کارخانه دار دوران پهلوی، نماینده مجلس و مدیر روزنامه تندرو «آتش» بود که در کودتای ۲۸ مرداد نیز نقش داشت. او پس از انقلاب، در ۲۱ آذر ۱۳۵۸ اعدام شد و در قبرستان ابوحنسین دفن گردید.

بعد منجر به جریاناتی شد و حاکم شرع دادگاه (آقای امید نجف آبادی<sup>(۱)</sup>) در مصاحبه با روزنامه کیهان ادعا نمود که به من فشار آورده اند و حتی مرا از طرف مقامات بالا تهدید کرده اند و ظاهراً حکمی از طرف امام هم گرفته بودند که ایشان اعدام نشود و بعد برده بودند که ایشان به نوعی گوش نداده و زودتر کار اعدام را تمام می کنند؟

این مسائلی که می گویید دایره شمول نیست، بحث های موردی است. چیزی که من الان به یاد دارم، این است که آقای نجف آبادی از کسانی بود که به عدم دقت و سرعت محاکمات شناخته شده بود که بعد هم جزء باند مهدی هاشمی شده بود. بنای کلی حضرت امام این نبود که به دنبال بهانه باشند و عده ای را اعدام کنند، حتی در روش مبارزه با توجه به اینکه ارتش وارد صحنه شده بود و بعضاً به مردم تیراندازی می نمود، در بین انقلابیون یک گرایشی بود که مبارزات مسلحانه با نظامیان، انجام گیرد و با استفاده از «کوکتل مولوتوف» مبارزه نمایند، ولی روشی که حضرت امام ارائه دادند، دکترین گل در مقابل گلوله؛ بود. همین روش هم باعث شد که خیلی زود ارتش به ملت برگردد. در طول این دوران هم مجاهدین

---

۱- - فتح الله امید نجف آبادی فرزند محمود در ۱۳۲۲ زاده شد. او روحانی، سیاست مدار و نماینده دوره نخست مجلس شورای اسلامی از اصفهان و قاضی شرع همان شهر بود که به دستور امام خمینی کنار گذاشته شد و سپس به جرم همکاری با باند مهدی هاشمی محاکمه و در ۱۶ آبان ۱۳۶۷ اعدام شد.

خلق شعار انحلال ارتش را سر می دادند که به اینها هم اعتنایی نشد. حرکت نیروی هوایی که در مقابل امام رژه رفتند، چیز عجیبی بود و یا واکنش های نیروهای انقلابی در لویزان که بر روی فرماندهان خود تیراندازی نمودند - چون قصد داشتند مردم را بکشند - و دیگر اتفاقات نشان دهنده شناخت امام از ارتش و روح الهی آن حضرت بود که منجر شد مردم با ارتش درگیر نشوند. از این رو، روش امام این نبود که مثلاً - فیدل کاسترو انجام می داد و معروف است که می گفت تا سیگارم را تمام نکردم این تعداد را باید بکشید.

### چگونگی برخورد با مجاهدین خلق

\_\_ سازمان مجاهدین خلق یکی از سازمان هایی بود که در دوران مبارزه با رژیم به شیوه مسلحانه روی آورده بود. درباره چند و چون اعتقادات اعضای این سازمان و تغییر ایدئولوژی آن جای بحث نیست اما این سازمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی از جمله گروه ها و سازمان های مدعی سهم خواهی از انقلاب بود که اعلام چنین رویه هایی به پدید آمدن تنش ها و خشونت هایی انجامید. درباره چگونگی برخورد با مجاهدین در اوایل انقلاب توضیح می دهید؟

مجاهدین خلق از جمله گروه هایی بودند که در دوران مبارزه حرکت مسلحانه انجام داده بودند و مردم تقریباً آنها را می شناختند. اینها در روزهای اوج انقلاب بر خلاف جریانها و گروه های دیگر عمل کردند. در تظاهرات و راهپیمایی ها همیشه ادعا داشتند و مدعی بودند. سعی می کردند همه چیز را به نفع خودشان تمام کنند

و اسمی در کنند. در تظاهرات و راهپیمایی ها نماد سازمانی شان همیشه همراهشان بود(۱) و چون خودشان عده شان کم بود سعی می کردند حرکت های مردمی را به نفع خودشان تمام کنند و جلوی راهپیمایی های مردمی به فاصله صد متر از مردم داس و چکش حمل می کردند تا وانمود کنند این عده مردم تظاهر کننده دنبال رو و پشتیبان و نیروهای آنان هستند. آنان علاوه بر اینها شعارهای مخصوص خودشان را هم می دادند. این موضوع یک نا همگونی ایجاد می کرد که به مرور از مرز نا همگونی هم گذشت و به مراحل حادثر رسید.

در اغلب تظاهرات و راهپیمایی ها، از طرف ستاد روحانیت، مستقر در مساجد مسئولیت نظم و انتظامات را داشتیم. اما بچه های سازمان گوش شان به این حرف ها بدهکار نبود. کار خودشان را می کردند شعار و سرود خاص خودشان را می خواندند و هرکاری که می خواستند انجام می دادند. خب اینها آن زمان یک محبوبیتی بین مردم داشتند و عامه مردم هنوز بوی نفاق را از رفتار اینها استشمام نمی کردند اما ما این مسائل را از نزدیک می دیدیم و حس می کردیم. ادعای آنان زیاد بود. آنان از همان ابتدا شروع به جمع آوری اسلحه نمودند و روش های آنان با مردم متفاوت بود.

مدتی بعد، نشریاتی منتشر کردند و ادعای انقلابی دو آتشه نمودند. البته آنان سابقه کارهای تروریستی با رژیم را هم داشتند. بعضی از جوانان هم به خاطر شیوه ای که اینها داشتند و بعضی می پسندیدند، اینها را جذب می کردند و مراکزی را به اشغال خودشان در می آوردند. اگر یادتان باشد اینها هنگام انقلاب فرهنگی، دانشگاه ها

---

۱- - نماد سازمانی مجاهدین پرچمی بود که در آن طرح داس و چکش نقش بسته بود.

را سنگر بندی کرده بودند تا اینکه انقلاب فرهنگی انجام گرفت و مردم دانشگاه تهران را پس گرفتند. اینها به خاطر ایدئولوژی ای که داشتند و حضرت امام را به عنوان ولی فقیه قبول نداشتند، همیشه روح مخالفت داشتند، به خصوص که با نشریاتشان شایعه پراکنی می کردند و جوان ها را سر چهارراه ها قرار می دادند تا نشریاتشان را به فروش برسانند. جلوی دانشگاه مجادله می کردند و درگیری راه می انداختند.

در برهه ای سعی کردند با امام وارد چانه زنی شوند و خودشان را عرضه کنند. اعتقادشان این بود که امام یکی و ما هم یکی ! اما امام با قاطعیت مقابل آنها ایستادند و فرمودند شما باید ادعاهایتان را کنار بگذارید و در کنار مردم و همراه مردم و انقلاب حرکت کنید، نه جلوتر از آنها. اما اینها زیر بار نرفتند و کارهای خودشان را ادامه دادند کارهایی که اشتباه بود و آنان در واقع پشت سر هم اشتباهات تازه و متعددی را مرتکب می شدند. اینها با این طرز تفکر با انقلاب همراهی کرده بودند و مدعی بودند این انقلاب همه اش متعلق به ماست و ما باید تعیین تکلیف کنیم و این ماییم که باید حکم رانی داشته باشیم.

با همین ذهنیت و بر اساس تجربیاتی که در امور مسلحانه به دست آورده بودند به مراکز مختلف رفتند و برخی جاهای دولتی را در اختیار خودشان گرفتند و مقدار زیادی اسلحه از جاهای مختلف به دست آورده در مکان های خاصی دپو کردند تا در صورت ضرورت از آنها استفاده کنند. به دنبال آن سعی کردند به طراحی یک سیستم هماهنگ در سراسر کشور به عضوگیری از جوان ها بپردازند و فعالیت های گسترده شان را آغاز کنند. آنان در انتخابات ریاست



جمهوری و مجلس هم عرض اندام کردند اما راه پیش نبردند. آنها در بسیاری از امور به آیت الله سید محمود طالقانی متوسل شدند و به نوعی از ایشان حمایت کردند. چون سابقه زندان با ایشان داشتند. احساس می شد روی ایشان هم نفوذ داشتند چون آیت الله طالقانی همراهی های اندکی با ایشان داشت حتی مدتی از نماز جمعه قهر کردند ولی بلافاصله برگشتند و موضع بسیار صریحی علیه مخالفین گرفتند. آنها پس از رحلت مرحوم طالقانی جوسازی هایی علیه برخی مسئولان نظام راه انداختند اما رویارویی صریح نبود و سعی کردند به جاهای مختلف نفوذ کنند و به نفع خودشان فعالیت داشته باشند. همین رفتارهای آنان به مرور موضع نفاق آنها را نشان داد و آنها وقتی همه راه ها را بسته دیدند به مقابله مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی پرداختند.

در ابتدای انقلاب حمله های خیابانی علیه مجاهدین صورت می گرفت و در مواردی حتی به نفع سازمان مجاهدین منعکس می گردید به یاد داریم که حاج احمد آقا فرزند امام، نسبت به مبارزات خیابانی که ظاهراً چند کشته هم داده بود، اعتراض کرده بود(۱). گفته می شد که حاکمیت اسلامی و یا بخشی از آن

---

۱- روز چهاردهم خرداد ۱۳۵۹ مسعود رجوی، سرکرده گروه مجاهدین خلق، در ورزشگاه امجدیه تهران سخنرانی کرد. در حین سخنرانی، بین هواداران او و حزب اللهی های حاضر در آن مراسم درگیری رخ داد. در این درگیری یک نفر کشته و یک نفر مجروح شد و حجت الاسلام سیداحمد خمینی در مصاحبه ای که با خبرگزاری پارس در این باره داشت واکنش نشان داد و گفت: «امام می گویند اظهار عقیده آزاد است. مسئولان می گویند اظهار عقیده آزاد است؛ پس چرا این قضایا اتفاق می افتد... خیلی دردناک است که عده ای به جان کسانی که می خواهند یک سخنرانی را گوش کنند، بیفتند. آیا واقعاً محرکان را نمی شود شناسایی کرد؟ چطور اگر به نماز جمعه حمله شود، فوراً شناسایی می شوند؟... برادران پاسدار به جای تیر اندازی، همه کوشش خودشان را صرف دستگیری سران حزب اللهی، که آبروی حزب الله و اسلام و مسلمین را برده اند، بنمایند...» (خاطرات محسن رفیق دوست (برای تاریخ می گویم)، به کوشش سعید علامیان، تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۵)

قصد داشت با یک سری از اعمال از جمله هجوم به مراکز آنها، مجاهدین را به سوی مبارزه ی مسلحانه علیه نظام سوق دهد، تا مشروعیت و مقبولیت کافی برای برخورد یک گروه التقاطی فراهم شود. شما این را قبول دارید ؟

خیر. شما اگر با مردم آن روز صحبت کنید می بینید که رفتار مجاهدین واضح تر از آن بود که حاکمیت بخواهد آنها را به افراطی گری سوق دهد. من در زندان سال ها با آنها زندگی کردم. اعمال و رفتار و بایکوت کردن هایشان را به یاد دارم. مردم برخورد چندانی با اینها نداشتند، بلکه بیشتر موضع نصیحت و اتمام حجت بود، تا اینکه با تیغ های موکت بری شروع به حمله به مردم نمودند، آنها حزب اللهی ها و مردم عادی و مسولان را ترور می کردند.<sup>(۱)</sup>

---

۱- - بر اساس آماری که موسسه هایلیان از تعداد شهدا ارایه داده منافقین حدود هفده هزار نفر از مردم عادی و مسؤلان را شهید کردند.

اقدامات آنها جمع آوری اسلحه به صورت مشکوک و تصرف یکسری مکان ها بود. آنها می خواستند موضع خود را از رهبری جدا نمایند. کارهای افراطی و شایعه پراکنی تا حدی تحمل شد تا به درگیری های خیابانی منجر گردید. لذا من هیچ نشانی از این که حاکمیت آنها را به سمت افراطی گری، سوق داده باشد چه از جنبه شناخت و سابقه اینها و چه موضع آنها نسبت به انقلاب و حضرت امام - اینکه انقلاب را انقلابی به معنای واقعی نمی دانستند و آن را به عنوان شورش کور(۱) مطرح می نمودند - نمی بینم، آنها با مردم از باب مسالمت هم کنار نیامدند و در زمانی که هنوز رژیم شاه ساقط نشده بود نیز، با مردم مرزبندی ایجاد کردند.

البته ناظران بی طرف هم قضاوت شان این بوده و هست که این گروه به چیزی کمتر از حکومت، رضایت نمی داد، اما بحث آن است که ما نمی توانیم روی نیت پنهان آنها عمل کنیم، بلکه باید بر اساس کنش هایی که آنها انجام می دهند، با آنها برخورد کنیم.

### برخورد با مجاهدین زندانی

\_\_ برای بازگشت منافقین به آغوش نظام چه تدابیری اندیشیده شد؟

۱- - شورش کور یکی از اصطلاحاتی بود که مخالفان نهضت اسلامی در داخل و خارج کشور برای قیام عظیم مردمی پانزده خرداد به کار بردند تا بر عظمت این قیام سرپوش بگذارند.

آن زمان آقای اسدالله لاجوردی<sup>(۱)</sup> که مسئولیتی در امور زندان ها داشت برای هدایت و برگرداندن منافقین از مسیری که در آن گام نهاده بودند خیلی تلاش کرد. شبانه روز در زندان با اینها صحبت می کرد. یادم هست که در دوره ای که وزیر بودم ایشان چند بار از من دعوت کرد به زندان بروم و برای گروه منافقین سخنرانی کنم. من در صحبت هایم به طور صریح انحرافات گروه را برای حاضران شرح می دادم و اثبات می کردم که سازمان مزبور در چه مواردی دچار انحراف شده و باید نگاهش را اصلاح کند. من برای آن ها توضیح می دادم که سازمان چگونه ذهن آن ها را شستشو داده و کار را به جایی رسانده که آن ها مقابل نظام جمهوری اسلامی بایستند. از آن ها می خواستم در مواضع و دیدگاه های خود تجدید نظر کرده به آغوش اسلام بازگردند اما آن ها همچنان مقاومت می کردند.

باید عرض کنم که نظام همت کرد و تلاش زیادی انجام داد که تا آنجایی که امکان دارد اینها متنبه شوند، آگاه شوند و از راهی که در آن قدم گذارده اند منصرف شوند و بازگردند اما اینها نمی پذیرفتند.

۱- اسدالله لاجوردی در ۱۳۱۴ به دنیا آمد. در اوایل دهه چهل به عضویت شورای مرکزی جمعیت هیئت های متلفه اسلامی درآمد و در سال ۱۳۴۳ دستگیر و یک سال زندانی شد. بار دیگر در ۱۳۴۸ دستگیر و به هجده سال زندان محکوم شد و تا پیروزی انقلاب اسلامی در زندان ماند. پس از انقلاب مدتی داغدستان انقلاب تهران بود مدت ها نیز ریاست سازمان زندان های کشور را عهده دار بود. وی در اول شهریور ۱۳۷۷ در محل کارش در بازار تهران به وسیله منافقین به شهادت رسید. (یاران امام به روایت اسناد ساواک، شهید اسدالله لاجوردی، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۸۱، ۶۴)

انگار مغزشان شستشو داد شده بود و سر همان حرف و حدیث های خودشان بودند.

معتقدم درباره چگونگی و زمان برخورد با منافقین نه ظلمی به آنها شد نه تعجیلی در اجرای حکم شان. آنچه که در این زمینه مطرح می شود مربوط به ایامی است که تعدادی از آنها اعدام شدند و آن هم بر می گردد به شکست منافقین در عملیات مرصاد.<sup>(۱)</sup>

تاریخ دقیقش را به یاد ندارم. این اعدامی ها هم کسانی بودند که جرم شان محرز بود. بارها با آنها صحبت شده، نصیحت شان کرده بودند اما فایده ای نداشت و آنها هیچ گونه اظهار پشیمانی نکرده بودند و سر مواضع خودشان بودند. یعنی به هیچ عنوان حاضر نبودند از مواضع خودشان در براندازی نظام جمهوری اسلامی دست بکشند. لذا جرم شان کاملاً مسجل بود؛ تلاش برای براندازی نظام و لذا حکم داده شد که اعدام شوند. درباره این موضوع بحث ها پیش آمد حتی آقای منتظری حرف هایی در این زمینه گفته بود و مسائلی را مطرح کرده بود. این نکته یادم رفت عرض کنم که عده ای از آنها فقط با اعلام ندامت و پشیمانی از زندان آزاد شدند یعنی به صرف اظهار

---

۱- - عملیات مرصاد یا عملیات فروغ جاویدان نام نبردی است که میان ارتش جمهوری اسلامی ایران و سازمان مجاهدین خلق در اواخر جنگ ایران و عراق، در پنجم مرداد ۱۳۶۷ در گرفت. پس از چند روز درگیری، در نهایت نیروهای ارتش جمهوری اسلامی ایران پیروز شدند و عملیاتی که توسط سازمان مجاهدین خلق طرح ریزی و اجرا شده بود شکست خورد. در این عملیات که با رمز مبارک یا علی (ع) آغاز شد، تعداد زیادی از نیروهای مهاجم کشته شدند. (کارنامه توصیفی عملیات های هشت سال دفاع مقدس، تدوین علی سمیعی، تهران، نسل کوثر، ۱۳۸۲، ۵۶۶). پس از عملیات مرصاد، نظام جمهوری اسلامی به تلافی این حرکت مذبوحانه منافقین، تعدادی از آنها را که در زندانهای نظام بودند محاکمه و اعدام کرد.

پشیمانی و اعلام اینکه دیگر روی آن مواضع قبلی شان نیستند آزاد شدند اما آنهایی که سر موضع خودشان ماندند اعدام شدند.

### برخورد با تهاجمات خیابانی

— آیا تهاجمات خیابانی که تحت عنوان حزب الله صورت می گرفت و بی شمار هم بود (و چهره هایی مثل «زهره» (۱) هم

در آن نقش داشتند، مثلاً مطبوعات لیبرال همانند تهران مصور، عکس زهره خانم را بزرگ می کردند و یا اوایل به صادق قطب زاده حمله کرده و او را سردمدار این قضایا می دانستند)، سازماندهی نداشت ؟

باید دید تا چه حد این ها واقعیت داشته است، زیرا این جریان از

---

۱- - زهره یعقوبی مشهور به «زهره خانم» یکی از طرفداران امام خمینی بود که در اوایل انقلاب اسلامی با حدود ۲۰۰-۳۰۰ پیرو خود اجتماعات و تظاهرات جریان های سیاسی چپ و ملی و میانه رو را به هم می ریخت. به نقل از مسعود بهنود، این حرکت در فضای سیاسی وقت ایران «به شوخی و خنده تاثیرگذار شده بود». زهره یعقوبی به گفته مسعود بهنود «بی سواد» بوده و تا قبل از انقلاب ۱۳۵۷ «شاه دوست» بوده و در محل زندگی اش جشن تولد شاه را در چهارم آبان چراغان می کرده، اما وقتی امام خمینی علیه محمدرضا شاه پهلوی فتوا داده، «لامپ ها را شکست و چادر به کمر بست». به گفته مسعود بهنود، با آغاز جنگ ایران و عراق، زهره یعقوبی دیگر به خیابان برنگشت.. (هر کسی شمایل نمی شود)؛ حاجی بخشی چنان که بود- مسعود بهنود تاریخ ایرانی)

ابتدا نشریات را عاملی برای ایجاد جنگ روانی مورد استفاده قرار دادند و در میان آن همه نشریه، تنها یک نشریه بود که جواب آنها را می داد.

یکی از روش های این ها ایجاد مجادله در مقابل دانشگاه تهران بود. برخی احساس مظلومیت می کردند و در بحث های آنها دخالت کرده و اشکالات آنها را مطرح می کردند، اما این که سازماندهی باشد و به اجتماعات آنها حمله کنند، این را قبول ندارم. در اوایل انقلاب، نیروهایی به عنوان انتظامات راهپیمایی ها وجود داشت، ولی سازماندهی متشکلی به نام حزب الله نبود و بیشتر این مردم بودند که در صحنه ها حاضر می شدند. مثلاً در باره حمله به ایستگاه رادیو، مردم سریعاً خود را به محل رساندند و موضوع را فیصله دادند. همین قضیه را در مورد کارخانجات اطراف تهران هم از سوی مردم شاهد بودیم.

پس از پیروزی انقلاب همه نیروهای چپ در کارخانجات جمع می شدند و می خواستند که انقلاب کارگری راه بیندازند. اما نیروهای انقلابی به اقدامات و نیت آنها پی برده و به سرعت دست به کار شدند و توطئه های آنها را در کارخانجات خنثی کردند.

اما ظاهراً هیچ اقدامی در جلوگیری از این قضایا نبود، جز برخی اقدامات که توسط طیف مهدی بازرگان و ابراهیم یزدی صورت گرفت و چند موردی که آقای احمد خمینی مطرح کرده بود. به نظر شما آیا بهترین شیوه برخورد در نظر گرفته شده بود؟

تجمعی در امجدیه صورت گرفته بود، در سال ۱۳۵۹ که قبل از ۳۰

## خرداد بود، (۱)

ظاهراً وزیر کشور یا سرپرست وزارت کشور، آقای میرسلیم بود که اعتراض داشت، برخی نمایندگان مجلس نیز اعتراضاتی داشتند. بنابراین مخالفت با این شیوه، گسترده بود.

— آقای احمد خمینی هم گفته بودند که این چماق داری عاقبت دامن همه شما را می گیرد و مسعود رجوی هم در این بین خیلی مظلوم نمایی می کرد. الان که به گذشته نگاه می کنیم، فکر می کنید کدام یک از این روش ها بهتر بود، این که اسلحه کشیدند و منجر به درگیری گردید و خون ریزی شد و یا این که این ها این کار را نمی کردند و کج دار و مریز می ساختند و در انتخابات هم شرکت کرده و در گوشه ای از اجتماع بودند، شما کدام یک از این دو حالت را بهتر می دانستید؟

به نظر من نظام دنبال این بود که این ها حالت مقابله نداشته باشند و به عنوان قشری از مردم زندگی کنند، اما با این توضیحاتی که عرض کردم آنها دنبال چنین وضعیتی نبودند. حتی در انتخابات مجلس اول هم شرکت کردند و صلاحیت آنها هم رد نشد. این خود سندی است که موضوع نظام را نشان می دهد. با همه این اوضاع، آن ها راه خودشان را پیش گرفتند و به سهم خواهی از نظام برخاستند و سرآخر به رویارویی با نظام روی آوردند.

— پس این تفکر را قبول ندارید که بهتر شد منافقین نفاق خود را

---

۱- این تجمع که از سوی سازمان مجاهدین خلق برنامه ریزی شده بود در چهاردهم خرداد بوده است.



نشان دادند و سرکوب شدند تا این که در دستگاه حکومتی نفوذ نمایند و به شکل های موزیانه به نظام ضربه بزنند؟

به نظر من روش حضرت امام این بود که منافقین اگر دست به اسلحه نمی بردند (منظور از اسلحه، کلاً توطئه است) با آنها کنار می آمدند. اما اینها متأسفانه وقتی احساس کردند هیچ راه نفوذی برای کسب قدرت ندارند شروع کردند به ایجاد رعب و وحشت در جامعه و ترور کردن افرادی از مردم و مسئولان<sup>(۱)</sup>. کمی بعدتر وقتی شرایط و عرصه بر آنها تنگ شد شروع کردند به ترور سران نظام و اقدامات و جنایات وحشتناکی انجام دادند، حوادثی مثل ۶ تیر و ۷ تیر و ۸ شهریور را مرتکب شدند و از چشم مردم افتادند و به گروه معارض تبدیل شدند و اقدامات تروریستی خودشان را زیر زمینی ادامه دادند.

اینها قبل از اینکه نیت پلیدشان بر مردم و مسئولان کاملاً آشکار شود دور و اطراف بنی صدر جمع شده بودند. اولین برخورد با اینها از سوی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی صورت گرفت. یعنی سپاه مأموریت پیدا کرد وارد عملیات شود. لذا ابتدا شناسایی ها را آغاز کرد و به دنبال آن به برخورد با عوامل منافقین پرداخت که نتیجه آن دستگیری عده ای از آنها و فرار بسیاری از آنها بود.

منافقین پس از فرار از کشور زیر پرچم حمایت از عراق و امریکا قرار گرفتند و با استقرار در عراق و ارتباط گسترده با غرب و

۱- - به دنبال عزل بنی صدر از ریاست جمهوری، سازمان مجاهدین خلق اعلام جنگ مسلحانه کرد و به ترور افراد کوچه و بازار و مسئولان پرداخت. اعترافات برخی از اعضای سازمان در این زمینه را می توانید در کتاب زیر بخوانید: کارنامه سیاه، مواضع و عملکرد منافقین پس از پیروزی انقلاب، انتشارات دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، تابستان ۱۳۶۲

امریکا فعالیت هایی گسترده ای علیه نظام جمهوری اسلامی ایران آغاز کردند. در ۱۳۶۷ هم با انجام یک عملیات نظامی (۱) در

جبهه ها علیه ایران عرض اندام کردند اما بحمدالله نتوانستند نقشه های شومشان را اجرا کنند و شکست خوردند. الان هم وضعیت نامناسبی در دنیا دارند.

اگر مسعود رجوی ادعا کند که ما هم اگر مبارزه مسالمت آمیز می کردیم مانند فدائیان و حزب توده که دست به مبارزه مسلحانه زدند، باز ما را حذف می کردند پاسخ چیست ؟

این ادعا با رفتار آنها سازگاری نداشت. به هر حال، چیزی که منشأ تصمیم گیری افراد است حرکت ایشان است. مثلاً حزب توده که بر اساس کشف برنامه های توطئه با آنها برخورد شد و این سران آنها بودند که اعترافات صریح در این زمینه ها داشتند. لذا می توان گفت که این ها هم نمی توانستند در جریان برخورد با انقلاب صداقتی از خود نشان بدهند.

یعنی اگر اینها عقاید خود را نگه می داشتند و کارهای گروهی خود را انجام می دادند اما نظم عمومی را به هم نمی زدند و کار مسلحانه انجام نمی دادند، مدتی بعد به بهانه التقاط و ارتداد دستگیر نمی شدند ؟

خیر. اگر اینها صداقتی از خودشان نشان می دادند. دلیلی برای دستگیری شان وجود نداشت. اما اینها از همان ابتدا تمامی رفتارها

و اقداماتشان منافقانه بود. یعنی همیشه دو چهره داشتند. روی هیچ یک از حرف های خود نایستادند. همیشه توطئه کردند و سنگ جلوی پای نظام انداختند و وقتی هیچ یک از این تلاش هایشان نتیجه نداد دست به اسلحه بردند و حتی به مردم بی گناه کوچه و خیابان ها هم رحم نکردند.

### جغرافیای نیروهای سیاسی اجتماعی اوایل انقلاب

— پیش از پیروزی انقلاب اسلامی چند جریان و گروه سیاسی از جمله نهضت آزادی، جبهه ملی و حزب توده و چند جریان دیگر بودند که البته فقط مبارزات سیاسی می کردند و اعتقادی به مبارزه مسلحانه نداشتند. چند گروه هم بودند مثل سازمان مجاهدین خلق و چریک های فدائی خلق و اینها که اعتقادشان مبارزه مسلحانه با رژیم بود و استنباطشان این بود که این رژیم فقط از طریق مبارزه مسلحانه به سقوط کشیده می شود. بر همین اعتقاد و تصور فعالیت های مسلحانه ای علیه رژیم پهلوی انجام می دادند. هر دو گروه در جریان فعالیت ها و مبارزاتشان هزینه دادند. برخی از اعضای این گروه ها و جریان ها در زندان های رژیم پهلوی بودند و در جریان اوج مبارزات مردمی از زندان ها آزاد شدند و به جمع مردم پیوستند. یک سری گروه های سیاسی و مبارز و فعال سیاسی هم بودند که پشت سر رهبری نهضت در حرکت بودند. اینها هم با پیروزی انقلاب اسلامی با همان ذهنیت پیش از پیروزی در کنار رهبر قرار گرفتند. گسترده تر از همه این گروه های سیاسی حضور مردم و روحانیون در تمامی صحنه های

مبارزه بود که هزینه های زیادی در دوران نهضت متحمل شدند و پس از پیروزی انقلاب به طور یک دست بی هیچ تمایزی پشت سر رهبری قرار گرفتند.

علامه بر گروه های یاد شده عده ای از فعالان و مبارزان هم بودند که در خارج از کشور فعالیت سیاسی علیه رژیم پهلوی داشتند. شاخه ای از نهضت آزادی در خارج از کشور فعال بود و کسانی مثل ابوالحسن بنی صدر و صادق قطب زاده و ابراهیم یزدی آنجا فعال بودند یا عده ای در فلسطین و لبنان دوره های نظامی آموزشی دیده و مبارزات خود را علیه رژیم پهلوی تداوم می دادند از جمله اینها می توان از مصطفی چمران و محمد منتظری<sup>(۱)</sup>

نام برد.

انقلاب که پیروز شد برخی از جریان های سیاسی نظامی فعال پیش از انقلاب بحث سهم خواهی را پیش کشیدند. عده ای هم دنبال این افتادند که جامعه را تجزیه و تقسیم بندی کنند. آنها در تحلیل هایی که می کردند عده ای را کند، عده ای را تند، عده ای را چپ و عده ای را راست می نامیدند. حتی معتقد بودند عده ای رادیکال اصلاح طلب هستند. این عده البته در میان دریای بیکران مردم رنگی نداشتند اما

۱- - محمد منتظری فرزند آیت الله حسینعلی منتظری در ۱۳۲۳ در نجف آباد زاده شد. علوم دینی را نزد پدر و بعدها امام خمینی و محقق داماد آموخت و در همان جوانی وارد عرصه مبارزه شد. او در سفری به ممالک اسلامی با رهبران جنبش های آزادیبخش اسلامی ارتباط برقرار کرد و با هجرت امام خمینی به پاریس به ایشان پیوست. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی نماینده مردم نجف آباد در مجلس شورای اسلامی شد و در هفتم تیر ۱۳۶۰ در جریان انفجار ساختمان سرچشمه با عده دیگری از مسولان کشوری به شهادت رسید.

سعی می کردند این تحلیل ها را به جامعه القا کنند و آن را به فرهنگ سیاسی کشور وارد سازند. آنها می کوشیدند چنین ذهنیتی در جامعه پدید آید که نیروهای مذهبی قابل تقسیم و تحلیل اند. در کنار آن، چون با روحانیت هم مخالفت جدی داشتند و با حضور آنان در صحنه سیاسی و مراکز قدرت مخالف بودند، سعی می کردند در تحلیل های خود روحانیت را قشر مرتجع معرفی نمایند. بر همین مبنا بود که می بینیم آنها از همان اوایل به ترور شخصیتی روحانیون پرداختند چون می دانستند که اینها اهل تفکرند و انحراف را می فهمند. آقای مرتضی مطهری جرمش این بود که انحراف و مرزبندی منافقین را خیلی زودتر تشخیص داد به همین دلیل هم بود که به سرعت از صحنه حذف شد. منافقین افرادی مثل مرتضی مطهری، محمد مفتاح، سید محمد حسینی بهشتی و اینها را طرفدار سرمایه دار و غارتگر بیت المال عنوان می کردند و سعی داشتند به هر نحو ممکن شخصیت مثبت این افراد را در جامعه و در بین مردم تخریب کنند.

تلاش شان چندان هم بی نتیجه نبود آنها به مرور این ادبیات را در جامعه جا انداختند.

### فعالیت های پیش از انقلاب سازمان مجاهدین خلق

\_\_نباید از نظر دور داشت که سازمان مجاهدین چند سال پیش از آن که چهره نفاق خود را نشان دهد و به "سازمان منافقین" تبدیل شود و ایدئولوژی اش را تغییر دهد یکی از تشکل های مهمی بود که با رنگ و صبغه تقریباً مذهبی خیزش مسلحانه ای

علیه رژیم پهلوی آغاز کرده بود و اقدامات مهمی هم انجام داد و شاید به دلیل همین صبغه مذهبی آن بود که برخی جوان های مذهبی هم به آن پیوستند و تا پیش از تغییر ایدئولوژی سازمان با آن همکاری هایی داشتند. آیا در چنان شرایطی حضرتعالی هم همکاری هایی با آن سازمان داشته اید؟

در دورانی که دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران بودم دانشکده فنی اصولاً پاتوق بچه های مجاهدین خلق بود. اعلامیه هایی که به صورت زیر زمینی می دادند توی دانشکده به راحتی بین دانشجویها دست به دست می گشت. بیشترین فضای انقلابی در دانشکده فنی بود. من با فعالیت های بچه های سازمان آشنا بودم و طبعاً گرایش هایی هم به آن ها داشتم. شرح حال این ها و شرایط سخت زندگی شان را به من رسانده بودند. آن ایام با فریبرز لبافی نژاد، اخوی شهید دکتر لبافی نژاد، که در رشته مهندسی درس می خواند آشنا بودم. او هم از زندگی سخت مجاهدین می گفت که با چه عسرتی زندگی می کنند و برای امرار معاش حتی مجبور می شوند کتاب هایشان را بفروشند. این عوامل سبب شد که در من و یکی دو نفر از بچه ها انگیزه کمک به اعضای سازمان مجاهدین خلق ایجاد شود. لذا با آقای یار محمدی به جمع آوری کمک های مالی برای سازمان مجاهدین پرداختیم و قرار شد آن پولها را از طریق آقای فریبرز لبافی نژاد به گروه های مسلح برسانیم. آن ایام او و برادرش زندگی مخفیانه ای داشتند و ما هم با برادرش ارتباط نزدیک داشتیم. اوج فعالیت های مجاهدین خلق بود و ما هم با برخی از اعضای آن سازمان مرتبط بودیم. با آقای علی یارمحمدی قرار گذاشتیم که من از افراد پول بگیرم و به ایشان بدهم. او هم آن

پول ها را به آقای محمد صحرا کار می داد. صحرا کار هم آن ها را به آقای محمد داود آبادی می رساند. یکی از افرادی که من از وی پول می گرفتم آقای رضا رفیعی طباطبایی بود. او را به خاطر برادرش دستگیر کردند و در بازجویی ها اقرار کرد که به من پول می داده است. همین موضوع سبب دستگیری و زندان من شد.

\_\_چه مدت زندان بودید؟ و دوران محکومیت تان را در چه زندان هایی سپری کردید؟

محکومیت من دوساله بود اما از آن جایی که رژیم رسم ملی کشی (۱) را راه انداخته بود و زندانی ها را پس از پایان دوران محکومیت شان دوباره برای مدتی نگه می داشت این لطف شامل حال من هم شد و بنده دو سه ماه پس از پایان دوره محکومیت را در زندان اوین ماندم و سپس آزاد شدم. رسم معمول آن زمان این بود که زندانی های سیاسی را ابتدا به زندان کمیته مشترک ضد خرابکاری می بردند و پس از شکنجه های بسیار و بازجویی های زیاد به زندان قصر و اوین می فرستادند. در مورد من هم این قاعده اجرا شد و من پس از تحمل شش ماه شکنجه و بازجویی و سلول انفرادی به زندان قصر منتقل شدم و با پایان یافتن دوره محکومیت دوباره به زندان کمیته مشترک و سپس به زندان اوین انتقال یافتم و در ۱۵ دی ۱۳۵۴ از زندان آزاد شدم.

\_\_جناب آقای نبوی، حالا که مباحث را به اینجا رساندیم شایسته

---

۱- - رسم ملی کشی یعنی نگه داشتن دوباره زندانی پس از طی دوران محکومیتش در زندان.

است یادی از همسر مبارز حضرتعالی داشته باشیم که در دوران رژیم پهلوی از فعالان مبارزه به شمار می رفت و در این راه زندان ها و شکنجه های زیادی را متحمل شد؛ سرکار خانم عصمت السادات نصری. لطفا درباره ایشان و نوع فعالیت هایشان سخن بگویید.

خانم نصری، که خدایش رحمت کند، همکلاسی یکی از خواهران من در دوران دبیرستان بود و همین شناخت و نیز شناختی که من از برادرش سیداحمد نصری داشتم سبب شد که پس از آزادی از زندان به خواستگاری شان بروم من که مطلع شده بودم ایشان هم تازه از زندان آزاد شده و فعالیت های گسترده و تأثیر گذاری داشته است.

در صحبت های اولیه ای که خواهرم با ایشان داشت موافقت ضمنی ایشان برای ازدواج با من به دست آمده بود. او بعدها به من می گفت که من آشنایی قبلی با تو نداشتم فقط شنیده بودم که تو هم یک مبارز سیاسی هستی و مثل من تازه از زندان آزاد شده ای ولی شبی خواب دیدم که من و تو به اتفاق هم از یک شیب بسیار بلندی در حال بالا رفتن هستیم. همین خواب سبب شد که من به ازدواج با شما رضایت بدهم.

ازدواج ما بر اساس خواب ایشان و با استناد به استخاره ای که من از قرآن داشتم انجام گرفت و ما زندگی مشترکمان را شروع کردیم. و از آن به بعد در کنار هم فعالیت های سیاسی مان را ادامه دادیم. خانم نصری از پیش از ازدواج با من همکاری هایی با سازمان مجاهدین خلق داشت و بیش از دو سال محکومیت پیدا کرده بود. متأسفانه دست تقدیر وقضای الهی ایشان را در فروردین ۱۳۶۲ از ما



### تقسیم بندی نیروهای سیاسی بعد از انقلاب

—جناب نبوی؛ برگردیم به بحث اصلی خودمان و ترسیم فضای سیاسی انقلاب در روزها و ماه های پس از پیروزی. در صورت امکان به این سوال پاسخ بدهید که نیروهای سیاسی اوایل انقلاب به چه صورت قابل تقسیم بندی بودند و اصولاً آیا قابل تقسیم بندی هستند یا نه؟

آن چیزی که گفتنش اهمیت دارد این است که اوایل انقلاب اولین تقسیم بندی در بین نیروها تقسیم آنها به نیروهای خط امامی و مقابل خط امامی هست. به نظر می رسد این اولین جبهه بندی و تقسیم بندی باشد. خط روشنی هم هست و به راحتی افراد را با این طرح می شود تقسیم بندی کرد. البته باید بگویم که تا شهادت شهید بهشتی و انفجار حزب جمهوری اسلامی خط امام هنوز تثبیت شده نبود پس از آن تثبیت شد. نیروهای مقابل خط امام هم نیروهای چپی و جبهه ملی و نهضت آزادی و منافقین بودند که مجموعه ای را تشکیل داده بودند. بنی صدر هم به اینها ملحق شده بود. البته بعدها سلطنت طلب ها هم با این مجموعه همراه شدند. این مجموعه کسانی هستند که اجازه نمی دهند خط امام تثبیت شود و این کشمکش تا مدت ها ادامه می یابد.

در مقابل خط مقابل امام، نیروهای خط امامی بودند که به نوعی

---

۱- - زندگی مشترک سیدمرتضی نبوی و عصمت السادات نصری بیش از هفت سال طول نکشید و در فروردین ۱۳۶۲ با فوت عصمت السادات نصری بر اثر بیماری سرطان، به پایان آمد. (خاطرات سیدمرتضی نبوی، همان، ۹۹)

می توان از آنها به عنوان خانواده انقلاب نام برد. اعضای حزب جمهوری اسلامی و اعضای جامعه روحانیت مبارز از این قسم بودند، بدنه مردم، اعضای سازمان مجاهدین انقلاب، طیف های روحانی و دانشگاهی و اصناف و بازاری اینها همه خانواده انقلاب و خط امامی اند و با طیف نهضت آزادی و سازمان مجاهدین خلق و شخص بنی صدر مرزبندی دارند.

بعد از شهادت شهید بهشتی خط امام تثبیت می شود و خط مقابل خط امام وقتی تقابلهش آشکار می شود به اشکال مختلف عمل می کند؛ عده ای که به رویارویی آشکار و حتی مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی پرداختند با روشن و آشکار شدن مواضع شان به سرعت کشور را ترک کردند تا در خارج از کشور با حمایت برخی دولت ها مخالفت ها و دشمنی های آشکارشان با انقلاب اسلامی را ادامه دهند. عده ای هم مثل اعضای نهضت آزادی به روال گذشته فعالیت هایی انجام دادند اما با برخی موضع گیری ها و بیانیه ها از چشم مردم افتادند و به مرور از صحنه خارج شدند.

### **دلایل واگذاری دولت به نهضت آزادی**

— شاید یکی از سوالات اساسی نسل ما از تاریخ انقلاب اسلامی این باشد که چرا با وجود شناختی که از نهضت آزادی وجود داشت و با وجود آگاهی هایی که شخص حضرت امام درباره عملکرد و دیدگاه های این گروه داشتند چرا بلافاصله پس از پیروزی انقلاب مسئولیت تعیین اولین دولت؛ -دولت موقت-؛ به این جریان و گروه واگذار گردید؟

اعضای نهضت آزادی و در رأس آن مهندس مهدی بازرگان یک مجموعه تشکیلاتی بودند که در دوران گذشته سابقه کار حکومتی هم داشتند. مثلاً مهدی بازرگان مسئولیتی در دوران گذشته داشت. رئیس سازمان آب بوده که فوت و فن مدیریت و حکومت کردن را بلد بودند و در مقایسه با دیگران یک گام جلو بودند. آن زمان نیروهای انقلابی هنوز به آن صورت کادر سازی نکرده بودند یعنی سرعت حرکت انقلاب هر اقدامی برای کادر سازی را از آنها گرفته بود و گر نه خود شهید بهشتی و عده ای دیگر در تلاش بودند قبل از پیروزی انقلاب اسلامی حزب جمهوری اسلامی را تأسیس کنند و آنجا برای آینده کادر سازی نمایند که فرصت انجام این کار فراهم نیامد. لذا دیدند تنها نیروی متشکل مذهبی و کار بلد همین ها هستند. در چنان شرایطی خود بزرگان انقلاب و روحانیون خودشان به امام پیشنهاد می کنند که دولت موقت به اعضای نهضت آزادی واگذار شود چون تجربه دارند، فوت و فن اداره کشور را بلد هستند. حضرت امام هم این پیشنهاد را می پذیرند. البته ظاهراً با کراهت هم می پذیرند. اما گذشت زمان نشان داد که اینها اهل این کار نبودند. خود آقای بازرگان بارها می گفت که مثل ما مثل یک سواری است که بلد است در یک جاده آسفالته راه برود، ما بلدوزر نیستیم. یعنی خودش اقرار می کرد که قادر نیست در چنان فضای انقلابی کار و فعالیت کند. اقتضائات اداره کردن دولت در آن زمان موارد دیگری بود، لذا خودشان اعتراف کردند که قادر به ادامه حکومت داری نیستند و کنار رفتند. با رفتن آنها اعضای شورای انقلاب برخی مسئولیت ها را پذیرفتند مثلاً یادم هست که آقای هاشمی رفسنجانی به وزارت کشور رفت و اعضای دیگر در

وزارتخانه ها و مراکز دیگر استقرار یافتند.

عملکرد دولت موقت چگونه بود؟ آیا آن انتظاری را که سران انقلاب از یک دولت موقت در آن شرایط داشتند بر آورده کرد؟

می توان چنین نتیجه گرفت که دلیل واگذاری دولت به نهضت آزادی ها تجربه آنها در امور اداری و کشور داری و تا حدودی مذهبی بودنشان بود اما خیلی زود روشن شد که اینها توان و ظرفیت کشور داری را ندارند، روحیه حرکت و کار انقلابی را ندارند و مهمتر از همه از لحاظ اعتقادی با جمهوری اسلامی تناقض هایی دارند از جمله اینکه به صراحت اعلام کردند ما قائل به جدایی دین از سیاست هستیم و مجموعه اینها سبب شد که کنار بروند. چیزی که در آن شرایط و البته برای همیشه یکی از اصول انقلاب مطرح می شد همراه و همگام بودن دین و سیاست بود اصلی که اعضای نهضت آزادی به آن اعتقاد نداشتند و با بروز مشکلاتی کنار رفتند. در یک جمع بندی هم می توان گفت که دولت آقای مهندس بازرگان آن انتظاری را که مردم و نظام نوپا از یک دولت موقت انقلاب داشتند بر آورده نکرد و با انبوهی از مشکلات کنار کشید.

## فصل سوم: حزب جمهوری اسلامی از اوج تا فرود

### درباره حزب جمهوری اسلامی

جناب آقای نبوی یکی از مهمترین اتفاقات روزهای اول پیروزی انقلاب اعلام تأسیس حزبی به نام حزب جمهوری اسلامی از سوی چندتن از سران و رهبران انقلاب است که تأثیر شایانی بر فضای سیاسی کشور داشت و منشأ آثار فراوانی در روند تحولات نظام بود و به واسطه فراگیر بودنش و نیز حضور موسسان آن در پست های حساس و بالای حکومتی به مرور به یک قدرت سیاسی تبدیل شد و در برهه ای به مرکزی برای کادر سازی نظام تبدیل گردید که البته در دوران فعالیت خود با موافقان و مخالفانی هم روبرو بود. با توجه به این که جناب عالی هم یکی از اعضای فعال این حزب بودید و از موسسان دفتر این حزب در شهرهای تهران و قزوین به شمار می روید و تا پایان عمر حزب همیشه همراه آن بودید ابتدا در باره پیشینه و چرایی تأسیس حزب و نیز دلایل استقبال و عضویت فراگیر مردم از آن توضیحاتی بدهید تا سوالات بعدی را بپرسم.

همان اوایل انقلاب یعنی حدود یک هفته پس از پیروزی پنج نفر از آقایان آیات سید محمد حسینی بهشتی، سید علی خامنه ای، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، اکبر هاشمی رفسنجانی و محمد جواد

باهنر تأسیس حزبی به نام حزب جمهوری اسلامی را اعلام کردند.<sup>(۱)</sup>

۱- - یک هفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ ش، شماری از برجسته ترین شخصیت های علمی، مذهبی و سیاسی ایران از جمله آیات و حجج اسلام محمد حسینی بهشتی، عبدالکریم موسوی اردبیلی، اکبر هاشمی رفسنجانی، سیدعلی خامنه ای و محمد جواد باهنر حزب جمهوری اسلامی را تأسیس کردند. پنج تن یادشده به همراه حسن آیت، اسدالله بادامچیان، عبدالله جاسبی، میرحسین موسوی، مهدی کروبی، حبیب الله عسگراولادی، سید محمود کاشانی (فرزند آیت الله ابوالقاسم کاشانی)، مهدی عراقی و علی درخشان از اعضای شورای مرکزی اولیه حزب جمهوری اسلامی بودند. پس از اعلام تأسیس، پرسشنامه و برگه درخواست عضویت به همراه طرح اساسنامه و مرامنامه حزب در سطح وسیع و از طرق گوناگون پخش شد و حزب شروع به عضوگیری کرد. به گفته رهبران حزب، در روز اول ثبت نام، بیش از هشتاد هزار نفر برای عضویت، به مراکز حزب در سراسر کشور مراجعه کردند. دکتر باهنر، صد روز پس از تأسیس حزب، مواضع آن را در مسائل سیاسی، اعتقادی، اقتصادی و فرهنگی بیان داشت و تعداد اعضای حزب را تا آن روز، دو میلیون نفر ذکر کرد. هدف این حزب، ایجاد یکپارچگی و همکاری هرچه بیشتر نیروهای وفادار به انقلاب اسلامی، سامان بخشیدن به حکومت اسلامی و پایه گذاری دولت جمهوری اسلامی طبق قانون اساسی بود. این حزب در ۱۱ خرداد سال ۱۳۶۶ ش به درخواست اعضای شورای مرکزی آن و موافقت امام خمینی (ره)، فعالیت های خود را رسماً تعطیل کرد. (جاسبی، عبدالله. تشکیل فراگیر مروری بر یک دهه فعالیت حزب جمهوری اسلامی ج ۳، تهران: دفتر پژوهش و تدوین تاریخ انقلاب اسلامی ۱۳۸۶. ص ۱۲۳-۱۳۰) | اسماعیلی، خیرالله، حزب جمهوری اسلامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۸۶ صص ۵۰-۷۰)

ما قبل از آن هم وعده تأسیس چنین حزبی را شنیده بودیم. آنها قصد داشتند پیش از پیروزی انقلاب آن را تأسیس کنند و در جریان پیروزی انقلاب اسلامی یک حزب آماده ای داشته باشند که اگر یک وقت رژیم سقوط کرد و حکومت را در دست گرفتند تشکیلاتی داشته باشند که پشتوانه حکومت و دولت باشد.

به خاطر دارم که در جریان انقلاب و در ایامی که هنوز انقلاب به پیروزی نرسیده بود توفیق داشتیم خدمت بسیاری از بزرگان مبارزه برسیم. یکی از شب ها به همراه سیداحمد نصری برادر همسر منزل آقای اکبر هاشمی رفسنجانی رفته بودیم که ایشان خبر تصمیم بر تأسیس حزب جمهوری اسلامی را اعلام کرد. این طور که من یادم می آید آن زمان چنین تصور نمی شد که انقلاب به آن سرعت به پیروزی برسد لذا قصد داشتند آرام آرام و به مرور مقدمات تأسیس حزب را برای منظوری که قبلاً گفتم فراهم بیاورند، حتی قصد داشتند فعالیت های حزب با توجه به فضای سال ۱۳۵۷ نیمه علنی و نیمه مخفی باشد وقوع ناگهانی حوادث و سپس پیروزی انقلاب اسلامی فرصت چنین کاری را به آنها نداد و آنها هفته بعد از پیروزی پس از گرفتن موافقت اولیه امام با چنین اقدامی، تأسیس حزب جمهوری اسلامی را اعلام کردند. مرکز و مکان اولیه شان کانون توحید واقع در حوالی میدان توحید بود(۱).

میدان توحید البته اسم اولیه اش بود و به اعتبار این کانون به همین عنوان اسم توحید گرفت. جلسات اولیه حزب هم همانجا تشکیل می شد. با اعلام تأسیس حزب، با توجه به اینکه عنوان آن، واژه « جمهوری اسلامی » را به همراه داشت مورد اعتماد مردم قرار گرفت و عموم مردم به

---

۱- - این کانون در میدان توحید، خیابان پرچم، واقع شده بود.

صحنه آمدند و به عضویت آن در آمدند. ما جزو اولین نفراتی بودیم که به کانون توحید مراجعه کردیم. عده ای بودیم که به منظور آگاهی از چگونگی ثبت نام و در حقیقت فعالیت در حزب خدمت آقای بهشتی رسیدیم.

ایشان نسبت به ما شناخت داشتند و ما در زمره کسانی بودیم که به این بزرگواران علاقه داشتیم. در اولین مراجعه با آقای بهشتی و آقای باهنر روبرو شدیم. آقای بهشتی در آن دیدار حدود بیست دقیقه برای ما سخنرانی کرد و رهنمودهای کلی درباره تأسیس و اهداف حزب جمهوری اسلامی را ارائه داد. نفوذ کلام ایشان به حدی قوی و تأثیر گذار بود که در همان چند دقیقه روح کار تشکیلاتی را در ما دمید. ایشان برای ما توضیح داد که مثلاً چگونه می توان یک کار تشکیلاتی را از صفر راه اندازی کرد. می گفت راه را همین طور ساده بگیرید، مکانی را به عنوان دفتر انتخاب کنید، تعدادی قلم و کاغذ داشته باشید، پرسشنامه درست کنید و به افرادی که برای ثبت نام مراجعه می کنند بدهید تا آن پرسشنامه ها را پر کنند. بعد برای ثبت نام بررسی های لازم صورت می گیرد. همین طور هم شد.

پس از صحبت های گیرای آقای بهشتی پای صحبت های آقای باهنر نشستیم. ایشان آن زمان سمت مسئول امور مالی و تدارکاتی حزب را عهده دار بود و درباره این موضوع که منابع مالی مورد استفاده باید خیلی سالم باشد و بایستی رابطه کسانی که به حزب کمک مالی می کنند با توقعاتی که دارند رابطه منطقی و در صورت امکان رابطه ای کاملاً غیرموقعانه باشد حرف زد و تذکراتی داد.



## پیشینه تشکیلاتی مؤسسان حزب

—لطفاً درباره پیشینه فعالیت های تشکیلاتی و مبارزاتی موسسان صحبت کنید.

کارهای فکری هر یک از بزرگواران موسس حزب در سال های پیش از انقلاب کارهای عمیقی بود. از آقای بهشتی و مقام معظم رهبری و باهنر و هاشمی گرفته تا موسوی اردبیلی، به خصوص چهار نفر اول. خود مقام رهبری در مشهد منشأ جلسات فکری ارزنده ای بود و انقلاب را از نظر فکری رشد می داد و تفکر انقلابی را در ذهن طلاب و جوانان عمق می بخشید. آقای بهشتی و باهنر حتی توانسته بودند در آموزش و پرورش نفوذ کنند و کتاب های درسی تعلیمات دینی را بنویسند که خیلی تأثیر گذار بود.. علاوه بر آن در قم هم خیلی فعال بودند و موفق شده بودند بسیاری از کارها و امور فکری را سامان بدهند. جلسات متعددی در این زمینه ها داشتند. آقای بهشتی با توجه به تجربه ای که در خارج از کشور —آلمان— به دست آورده بود و مطالعاتی در آن کشور انجام داده بود با انبوهی از تجارب و این تجربه خارج از کشور، در قم فعالیت می کرد اینها کارهای مهمی را انجام داده بودند. اعضای حزب همان اوایل جزوه ای به نام «مواضع ما» منتشر کردند. مواضع اعلام شده در آن جزوه یک نوع مواضع جهانی بود که البته در چهارچوب مرزهای جغرافیایی قرار داشت. از مواضع اقتصادی و سیاسی گرفته تا مواضع اعتقادی. قبل از همه هم جهان بینی را اعلام کرده بودند. این در حقیقت یک حزب تمام عیار بود با یک مانیفست روشن به اسم «مواضع ما» که به مرور در کلاس های مختلف در استان ها و شهرها تدریس شد و یک انسجام فکری قابل تحسین

ایجاد کرد. این حزب یک تفکری از اسلام با روحیه انقلابی را ترویج می کرد، کادر سازی می کرد، آموزش می داد و در سطح کشور فعالیت های گسترده ای را آغاز کرد.

### عضوگیری اعضای حزب

\_\_درباره روند تأسیس حزب و چگونگی انتخاب عضو و تداوم فعالیت های حزب چه خاطراتی دارید.

حزب جمهوری اسلامی بلافاصله پس از تأسیس به عضوگیری پرداخت و جمعیت عظیمی از مردم عضو آن شدند. دفاتر حزب به سرعت در همه استان ها شکل گرفت و کسانی که می خواستند خدمتی به جمهوری اسلامی داشته باشند وارد حزب شدند. حزب فراگیر شد و از اقشار مختلف مردم عضوگیری کرد. به جرأت می توانم بگویم که عمده نیروهایی که پای کار حزب آمدند نیروهای مخلص نسبت به امام و اسلام و انقلاب بودند و همین امر باعث شد که چند سال بعد که به تعبیری فتیله حزب پایین کشیده شد و بعد از آن هم به تعطیلی گرایید این مجموعه ها به صورت متشکل هرجایی که بودند باقی ماندند و در همه فراز و نشیب های انقلاب ایستادند و این روح تشکیلاتی دمیده شده از سوی آقای بهشتی و دیگران و آن نیت خیری که آن بزرگواران داشتند سبب شد که این انسجام به هم نریزد و هنوز هم که چند دهه از آن رویدادها می گذرد آن انسجام همچنان تداوم دارد و باقی است.

مثلاً امروز جریان اصولگرایی در تهران و شهرها را همان قدیمی های حزب راه انداختند. اینها همان قدیمی های حزبند که هنوز پای کار تشکیلاتند. خود مؤسسان حزب هم کسانی بودند که

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، تشکیلات جامعه روحانیت مبارز را راه انداخته بودند و همه شان روحیه تشکیلاتی قوی ای داشتند. اعضای جامعه روحانیت چهارده مسجد مهم و بزرگ در تهران را مرکز انقلاب قرار داده بودند و ائمه جماعات مساجد دیگر هم با آنها مرتبط بودند. در جریان اوج گیری انقلاب این چهارده مسجد تبدیل شد به چهارده کمیته انقلاب (۱). به هر حال پنج نفر از اعضای

۱- - کمیته های انقلاب اسلامی بلافاصله پس از پیروزی انقلاب شکل گرفتند. مساجدی که محل تمرکز و فعالیت های اصلی روحانیون بودند به مراکز تشکیل نهاد خودجوش کمیته های انقلاب اسلامی درآمدند. شهر تهران با توجه به گستره جغرافیایی اش به چهارده منطقه به شرح زیر تبدیل شد: منطقه یک؛ تجریش، مسئول کمیته حجت الاسلام مصطفی ملکی، منطقه دو؛ ستارخان، مسئول کمیته حجت الاسلام مروارید و حجت الاسلام الهی. منطقه سه؛ مسجد شفا دوراهی یوسف آباد، مسئول کمیته حجت الاسلام رضی شیرازی و حجت الاسلام سیدعلی گلپایگانی. منطقه چهار؛ مرکز کاخ جوانان جاده قدیم شمیران، مسئول منطقه دکتر محمد مفتاح و مهندس شافعی. منطقه پنج؛ جاده قدیم خیابان داودیه، مسئول کمیته حجت الاسلام جلالی خمینی. منطقه شش؛ مسجد الجواد. مسئول منطقه حجت الاسلام باقری کنی و حجت الاسلام جواد الهی. منطقه هفت؛ مسجد امام حسین (ع). مسئول منطقه حجت الاسلام حقی، منطقه هشت؛ خیابان هاشمی، مسئول منطقه حجت الاسلام عرفانی، منطقه نه؛ خیابان شاهرضا، مسول منطقه حجت الاسلام سید هادی خسروشاهی، منطقه ده؛ خیابان ژاله و فرح آباد. مسئول منطقه حجت الاسلام عباسعلی عمید زنجانی و حجت الاسلام سیداحمد علم الهدی؛ منطقه یازده؛ جاده دماوند، مسئول منطقه حجت الاسلام موحدی کرمانی. منطقه دوازده؛ خیابان قزوین و امامزاده حسن. مسئول منطقه حجت الاسلام عبدالمجید ایروانی. منطقه سیزده؛ نازی آباد و خیابان شوش. مسئول منطقه حجت الاسلام محمد باقر دشتبانی. منطقه چهارده؛ خیابان بزرگراه انوشیروان. مسئول منطقه حجت الاسلام غیوری و حجت الاسلام محمدی اراکی. کمیته مرکزی: آیت الله محمد رضا مهدوی کنی. (تاریخ شفاهی کمیته های انقلاب اسلام، تدوین سیدعلی هاشمی و مهدی رنجبر آذربایجان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۵۰)

جامعه روحانیت هیئت مؤسس حزب جمهوری اسلامی بودند. البته نپیوستن کسانی چون آقایان محمد رضا مهدوی کنی و مرتضی مطهری به حزب به استدلال های ذهنی شان بر می گردد که معتقد بودند و تصور می کردند روحانیت باید فراتر از حزب باشد و نباید خود را در کار حزبی محدود کند و بایستی به آن فرا حزبی نگریسته شود. البته بعدها روشن شد که دیدگاه آیت الله مهدوی کنی درباره روحانیت استمرار پیدا کرد. ایشان هیچ وقت رضایت نداد برای گرفتن مجوز از دولت برای جامعه روحانیت مبارز تهران به وزارت کشور برود و آن را یک تشکل روحانی طبیعی و در استمرار آن تشکیلاتی که همیشه در طول تاریخ داشته تصور می کرد.

اعضای مؤسس حزب جمهوری اسلامی پس از اعلام تأسیس حزب و انجام عضوگیری ها در جلسات مختلف خود یک شورای مرکزی انتصابی را در حقیقت نصب کردند که خوب اسامی شان هست. بعضی از دوستان مؤتلفه در آن بودند. کسانی مثل آقای حسن آیت در آن بودند و از تیپ های جوان افرادی مثل مهندس میرحسین موسوی و از چهره ها و تیپ های دانشگاهی هم در آن شورا بودند. خوب، همه این افراد به نوعی از قبل از انقلاب با آقای بهشتی در ارتباط بودند و محوریت ایشان را در امور قبول داشتند

ولی با همه اینها به طوری که بعداً روشن شد اختلاف نظرها و سمت و سوهایی هم پیدا کردند.

— آیا افراد متقاضی در حزب گزینش هم می شدند یا هرکسی که برگه عضویت را پر می کرد بلافاصله عضو حزب تلقی می شد؟

نام حزب، جمهوری اسلامی بود و بسیاری از مردم تصورشان این بود که با عضویت در آن به نوعی وفاداریشان را به نظام جمهوری اسلامی اعلام می کنند. اما نکته مهم این بود که پر کردن برگه تقاضای عضویت به معنای عضویت در حزب نبود. حزب برای عضویت افراد یک قاعده و روش خاصی داشت. مرحوم دکتر غلامرضا دانش آشتیانی، از روحانیان انقلابی برجسته که دخترش محبوبه دانش (۱) هم

در جریانات ۱۷ شهریور به شهادت رسید، مسئول هسته گزینش برای انتخاب و گزینش و عضویت افراد در تهران شده بود که من هم در آن هسته با آقای دانش همکار بودم. فرم های پر شده از سوی مردم را مطالعه می کردیم و بر اساس شماره تلفن هایی که در فرم ها نوشته شده بود با آنها تماس می گرفتیم و زمانی را برای مصاحبه تعیین می کردیم. زمان معین افراد می آمدند و با آن ها مصاحبه می کردیم. توی آن مصاحبه ها خیلی چیزها دستگیرمان می شد. می فهمیدیم که به چه منظور و هدفی قصد ورود به حزب را دارند، از پیشینه فعالیت های سیاسی،

---

۱- - محبوبه دانش متولد ۱۳۴۰ و دختر شهید دکتر غلامرضا دانش آشتیانی است. وی در روز هفده شهریور ۱۳۵۷ در میدان ژاله تهران به شهادت رسید. پیکرش را در بهشت زهرا نزدیک قطعه ۷۲ تن حزب جمهوری اسلامی به خاک سپردند.

اجتماعی و فرهنگی شان آگاه می شدیم. از طریق تحقیقات پیرامونی میزان محبوبیت، صلاحیت و وجهه افراد برایمان روشن می شد و خلاصه اینکه همه اینها به ما کمک می کرد بدانیم که آیا فرد مورد نظر صلاحیت ورود به حزب را دارد یا نه. به موازات فعالیت هسته گزینش در تهران هسته های گزینش شهرستان ها هم شکل گرفت و فعالیت های گسترده خودش را آغاز کرد.

چندی بعد در قزوین هم به همین شکل عمل کردیم. بسیاری از نیروهای انقلابی را که در حقیقت مرکز ثقل مبارزه و شخصیت های شناخته شده ای بودند وارد صحنه کردیم و به کمک آنها به گزینش افراد متقاضی عضویت در حزب پرداختیم. افراد گزینش شده پس از انتخاب در کلاس های آموزشی حاضر می شدند و به دنبال آن وارد کار تشکیلاتی می شدند. بنابراین، گذشت زمان به مرور نشان داد که پر کردن برگه تقاضای عضویت به منزله و معنای عضویت در حزب نبود چون همه آنها نتوانستند وارد حزب بشوند و در مراحل مختلف گزینش از دور خارج شدند.

### مهمترین اقدامات حزب

— حزب جمهوری اسلامی بلافاصله پس از تأسیس و عضو گیری به چه کار مهمی دست زد و آیا این اقدام درست و به موقع بود یا نه و چه نتایجی در بر داشت.

به نظر من از مهمترین اقدامات حزب در آن ایام تأسیس روزنامه ای به نام «جمهوری اسلامی» بود که باز تاباننده افکار و عقاید و مواضع حزب و اعضای حزب در برابر وقایع و حوادث جامعه آن روز بود. این روزنامه در جامعه تأثیر گذاشته و خود جریان ساز

شده بود و بعدها در مقابله با جریان هایی مثل منافقین و لیبرال ها و ملی گراها فعالیت های ارزشمندی انجام داد. این روزنامه با نشریات و روزنامه های جریان های مزبور یک تقابل فکری جدی راه انداخته بود و موفق هم عمل می کرد. مثلاً در دوره ای به مقابله با روزنامه انقلاب اسلامی بنی صدر پرداخت. چون بنی صدر پس از رسیدن به ریاست جمهوری مخالفت های جدی ای با حزب آغاز کرد و دیگری و ضد خودش را حزب جمهوری اسلامی تعریف و تفسیر نمود و لذا نسبت به حزب و شخصیت های اصلی و مؤسس حزب برخوردها و بد اخلاقی های تندی داشت و در روزنامه اش بسیاری از بد اخلاقی ها را بازتاب می داد. در چنین شرایطی این روزنامه جمهوری اسلامی بود که با رعایت اخلاق اسلامی و اخلاق حرفه ای به مرور به افشای جریان نفاق پرداخت و ضمن مقابله جدی با آن جریان و جریان های نفاق دیگری مثل ملی گراها و منافقین ماهیت آنها را به لحاظ اعتقادی و فکری به مردم شناساند.

جمهوری اسلامی در افشاگری جریان نفاق و جریان لیبرال نقش مهمی داشت و بی دلیل هم نیست که انفجار حزب جمهوری اسلامی توسط منافقین انجام گرفت. چون حزب با توجه به انسجامی که داشت و با توجه به افشاگری هایی که در روزنامه اش، جمهوری اسلامی، انجام می داد در سطح جامعه تأثیر گذار بود و آنها به مقابله فیزیکی با حزب پرداختند و در یک جلسه مهمی از جلسات حزب از طریق عامل نفوذی خود ساختمان حزب را منفجر کردند و تعداد زیادی از اعضای حزب، چهارتن از وزرا، تعداد زیادی از نمایندگان مجلس اول، تعداد زیادی از معاونان وزرا و مسئولان دیگر را به شهادت رساندند. جلسه آن شب حزب به

ریاست آقای بهشتی و به منظور بررسی مشکلات کشور تشکیل شده بود..

## ساختمان حزب

\_\_تاسیس حزب و نام نویسی از اعضا را در کانون توحید شاهدیم اما مدتی بعد حزب به ساختمان دیگری نقل مکان می کند؛ سرچشمه، همان جایی که انفجار هم در آن صورت گرفت و بسیاری از اعضا از بین رفتند.

بله. پس از مدتی فعالیت در کانون توحید، ساختمان مرکزی حزب جمهوری اسلامی از کانون توحید به سرچشمه منتقل شد. علت آن هم کوچک بودن فضای کانون توحید برای فعالیت های گسترده حزب بود. ساختمان سرچشمه همان جایی بود که بعدها انفجار حزب در آن روی داد، ساختمان سرچشمه اتاق های متعددی داشت. در آن مرکز برای حزب ساختار و چارت درست کردند. واحدهای مختلفی مثل واحد تبلیغات و تشکیلات استان ها و غیره شکل گرفت. اگر اشتباه نکنم میرحسین موسوی ابتدا در واحد تبلیغات حزب فعالیت می کرد و پس از مدتی با توجه به اینکه مقام معظم رهبری صاحب امتیاز روزنامه جمهوری اسلامی بود ایشان را به عنوان سر دبیر یا مدیر مسئول روزنامه انتخاب کرد و او به همراه آقا زاده و جمع دیگری از دوستان به روزنامه رفتند و روزنامه جمهوری اسلامی را فعال کردند.



## حزب و دولت موقت

حزب جمهوری اسلامی در آغازین روزهای به قدرت رسیدن دولت موقت شکل گرفت. می دانیم که یکی از اهداف حزب کادرسازی برای جمهوری اسلامی و دولت های آن بود. در این زمینه آیا تقابل و تعاملی بین او و دولت موقت پدید آمد؟

حزب جمهوری اسلامی تعامل خاصی با دولت موقت ایجاد کرده بود و به نظرم تقابلی با آن نیافت. آقای بهشتی به دلیل سعه صدر بالا و نیز ارتباطاتی که از قدیم با برخی از اعضای نهضت آزادی داشت با دولت موقت هم تعامل خوبی به وجود آورده بود. در این موضوع تردیدی وجود ندارد که بسیاری از اختلاف ها بعدها پدید آمد. به ویژه بعد از تسخیر لانه جاسوسی آمریکا و استعفای دولت موقت. آن زمان بود که حزب میدان را برای ورود مناسب دید و اقداماتی انجام داد و گرنه در ایام تأسیس حزب هنوز شرایط به گونه ای مهیا نشده بود که بتواند کادر خود را برای خدمت در دولت و به دست گرفتن مسئولیت های مختلف معرفی بنماید.

## کادر سازی حزب

اصولا کادر سازی حزب جمهوری اسلامی از چه مقطعی از تاریخ انقلاب اسلامی آغاز شد و اعضای حزب از چه دوره ای به صورت گسترده پست هایی را در جمهوری اسلامی عهده دار شدند؟

بعد از آنکه دولت موقت در اعتراض به تسخیر لانه جاسوسی توسط دانشجویان پیرو خط امام از نخست وزیری استعفا کرد و

کنار کشید فضای جدیدی در جغرافیای سیاسی ایران پدید آمد و حزب جمهوری اسلامی هم به واسطه خالی بودن برخی کرسی ها و صندلی ها از نیروهای خودش در پر کردن خلأهای مسئولیتی استفاده کرد مثلاً آقای رفسنجانی به وزارت کشور رفت، مصطفی چمران در همان وزارت دفاع باقی ماند که گرچه عضو نهضت آزادی بود اما تعلقات جریان نهضت را نداشت یک آدم کاملاً مخلص نسبت به امام بود. آیت الله سید علی خامنه ای هم در وزارت دفاع بود. شخصیت های دیگری هم در مسئولیت های دیگر وارد شدند و این اولین موفقیتی بود که برای حزب در کادر سازی پیش آمده بود. حزب البته بعدها به صورت جدی در وزارتخانه ها و نهادها و سازمان ها حضور پیدا کرد که در ادامه آن را شرح خواهم داد.

در ایامی که آقای رجایی به نخست وزیری رسیده بود عده ای از اعضای حزب در کابینه او حضور پیدا کردند. آقای قندی، آقای فیاض بخش، آقای عباس پور، مهندس کلانتری. این امر نشان می داد که نفوذ و کادر سازی حزب در دولت در حالت گسترش و توسعه است و از سوی دیگر این امر را می رساند که گرچه آقای رجایی عضو حزب نیست اما پشتوانه فکری و تشکیلاتی اش آقای بهشتی و آقای باهنر بودند که هر دو عضویت حزب را داشتند. این سه در آموزش و پرورش همکاری هایی داشتند و ارتباطات شان نزدیک بود. در مدرسه رفاه هم با هم بودند. این روابط و ارتباطات باعث شده بود که آقای رجایی اعتماد کاملی به آقای بهشتی داشته باشد و ایشان را کاملاً قبول داشته باشد. این تکیه و اعتماد به حدی بود که حتی من شنیده ام به تعبیری وقتی خبر شهادت آقای بهشتی به آقای

رجایی می رسد می گوید کمرم شکست. این جمله نشانگر میزان ارتباط و اعتماد این دو بزرگوار نسبت به هم است. بنابراین اعتقاد و اعتماد، نقش آقای بهشتی و حزب جمهوری اسلامی در تشکیل دولت آقای رجایی بسیار پر رنگ است.

### روحیه تشکیلاتی آقای بهشتی

—جناب آقای نبوی یکی از مهمترین پشتوانه های حزب جمهوری در هر عرصه ای پیشینه مبارزاتی آیت الله سید محمد حسینی بهشتی و روحیه تشکیلاتی ایشان بوده است. او کسی بود که از سال ها پیش از پیروزی انقلاب در اندیشه تحزب و ایجاد تشکیلات و تشکل بود. با همین ذهنیت هم تلاش های زیادی درباره تحزب و تشکل انجام داده و تجربیات زیادی اندوخته بود. درباره خاطرات خود از ایشان و نقش ایشان در پیشبرد اهداف انقلاب و حزب جمهوری اسلامی بگوئید.

به حق باید گفت آقای بهشتی تجربه جدیدی از تحزب در ایران را آغاز کرد. رویکرد تازه و نویی در حزب در ایران پدید آورد. احزابی که پیش از آن در ایران تشکیل شده بودند به نوعی به آن سوی مرز ها گرایش داشتند و بعضاً از آن طرف حمایت و هدایت می شدند حتی برخی از احزاب بودند که اسم هایشان را هم از آن طرف مرز ها می گرفتند مثلاً اعتدالیون. اغلب هم وابستگی به بلوک شرق و کشورهای غرب داشتند اما اولین حزبی که مستقل و برخاسته از انقلاب اسلامی و با گرایش خالص و ناب اسلامی تشکیل شد حزب جمهوری اسلامی بود. آقای بهشتی در جلسات

مختلف حزب رویکرد حزب را تبیین می کرد و همه اینها در «مواضع ما» موجود است. ایشان اولاً حزب را به عنوان تشکیلاتی مقابل ولی فقیه تعریف نکرد بلکه آن را به عنوان بازوی ولایت فقیه و عضوی برای ولایت فقیه تعریف کرد که بتواند منویات و اراده و آمال ولی فقیه را تحقق بخشد، ایشان حزب را به عنوان «معبود» معرفی کرد یعنی جایی که ما جمع شویم و در آن عبادت کنیم و به خدا نزدیک شویم، حزب را به عنوان جایی که باید شایسته سالاری در آن حاکمیت داشته باشد معرفی کرد. در نتیجه همین تفکر بود که وقتی فرد شایسته ای مثل رجایی را می دید با آنکه رجایی عضو حزب نبود اما به دلیل اعتقاد به شایسته سالاری می آمد از او حمایت می کرد ولو اینکه عضو حزب نبود. این ویژگی های بسیار مهم و ارزنده ای است؛ کار تشکیلاتی مخلصانه مرتبط و تحت تبعیت ولی فقیه و تلاش برای نهادینه کردن ولایت فقیه در نظام. تشکیلاتی که با رویکردهای شفاف دینی با جهان بینی خالص اسلامی پایه گذاری شد و از تفکر و اندیشه های معنوی بزرگانی چون آقای مطهری بهره گرفت و در زمینه مسائل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و بین المللی و غیره با مواضع روشن و مشخص و بر پایه اعتقادات اصیل اسلامی به فعالیت پرداخت و آثار قابل توجهی از خود در کشور به یادگار گذاشت؛ آثاری که هنوز هم در عرصه های مختلف کشور هویدا و روشن است. به عنوان مثال اگر شما بخواهید امروز جریان اصولگرایی را به دقت بررسی کنید می بینید بخش قابل توجهی از عناصر مؤثرش بقایای حزب جمهوری اسلامی هستند - افرادی که آن زمان ها نفس آقای بهشتی به آنها خورده و روح تشکیلاتی در آنها دمیده شده است.

## حزب و ریاست جمهوری اول

از جدی ترین مسایلی که حزب جمهوری در همان اوایل تأسیس با آن روبه رو شد انتخابات ریاست جمهوری اول بود. آنچه که در تاریخ ثبت شده حضور جدی حزب در آن در اوایل جریان تبلیغات و معرفی کاندیدای منتخب است. اما گویا پس از شکست در اعلام کاندیدا و اشکالاتی که برای کاندیدای مورد نظر حزب وارد آوردند حزب نتوانست خودش را در فاصله کوتاه مدت تا انتخابات بازسازی کند و حضور جدی اش را با معرفی یک کاندیدای مطرح دیگر تداوم داد. در این زمینه چه خاطرات و تحلیلی دارید؟

اولین مسئله جدی که حزب جمهوری در اوایل تأسیس خود با آن روبه رو شد موضوع انتخابات ریاست جمهوری اول (۱) بود. حزب قصد داشت به صورت جدی وارد قضیه شده کاندیدایی را از درون خود معرفی کند. شورای مرکزی انتصابی روی آقای جلال الدین

---

۱-۱- نخستین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران در ۵ بهمن ۱۳۵۸ و حدود یک سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در شرایطی برگزار شد که با استعفای دولت موقت مهدی بازرگان اداره امور اجرایی کشور بر عهده شورای انقلاب بود.

فارسی (۱) که خودش عضو همان شورا بود به توافق رسید. او آدم متفکری بود. قبل از انقلاب کتاب معروفی در جهت افشاگری مارکسیسم نوشته بود، اسمش الان یادم نیست ولی کتاب مهمی در رد مارکسیسم بود (۲).

این کتاب در زمانی نوشته شده بود که تفکر مارکسیسم در کشور به ویژه در بین جوانان خیلی رایج بود. یک سری از گروه فدائیان خلق رسماً مارکسیست بودند مجاهدین خلق هم که می گفتند ما مسلمانیم و مارکسیسم را به عنوان علم مبارزه قبول داریم به مرور تحت تأثیر مارکسیسم قرار گرفته بودند و پا به انحراف گذاشته بودند. بنابراین در چنان دوره ای تجزیه و تحلیل

۱- - جلال الدین فارسی در ۱۳۱۲ در مشهد زاده شد. او از مبارزان سال های پیش از انقلاب اسلامی بود. وی در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری از سوی حزب جمهوری اسلامی که خود عضو آن بود به عنوان کاندیدا معرفی شد اما پس از مشخص شدن اصالت غیر ایرانی اش مجبور به کناره گیری شد. وی آثاری چون انقلاب تکاملی اسلام، پیامبری و انقلاب، پیامبری و حکومت، پیامبری و جهاد، درس هایی درباره مارکسیسم و.. را به رشته تحریر درآورد.

۲- - نام کتاب جلال الدین فارسی «درس هایی درباره مارکسیسم» بود. با انتشار آن، امام، ضمن نامه و پیغام از فارسی تقدیر کرد و پیغام را حاج آقامصطفی آورده گفت امام فرمودند که من بر هیچ کتابی تقریظ ننوشتم و اگر می نوشتم برای کتاب شما می نوشتم. انگیزه فارسی برای تألیف این کتاب آن بود که گروه های فلسطینی تحت تأثیر آموزه های مارکسیستی قرار گرفته بودند. اولین جلد در ایران با نام ف ج چاپ شد. ترجمه این کتاب با عنوان دروس فی المارکسیه توسط شهید محمد صالح حسینی (و بخشی هم توسط مهندس موسی خویی) به انجام رسید.

مارکسیسم و رَد آن کار مهمی بود که فارسی انجام داده بود و یک شخصیت شناخته شده ای بود. روی همین ویژگی ها حزب جمهوری اسلامی او را به عنوان کاندیدای خود برای تصدی کرسی ریاست جمهوری معرفی کرد. چهره مطرح دیگری که در آن زمان فضایی برای تبلیغات خودش ایجاد کرده بود و می خواست هر طور شده ریاست جمهوری را در اختیار بگیرد آقای ابوالحسن بنی صدر بود. او برای این کار مدت ها مقدمه سازی و زمینه چینی کرده بود و برای تبلیغ خودش سخنرانی های زیادی انجام داده بود. آدم سخنوری هم بود. قبل انقلاب هم چند جلد کتاب نوشته بود که از جمله آنها می توان از کتاب «کیش شخصیت» نام برد. او در سخنرانی های پر شور و حرارت خودش سعی می کرد خودش را شخصیتی نزدیک به امام معرفی کند و همین قضیه هم در شهرت او تأثیر گذار بود.

بنی صدر رقیب جدی حزب و حزب رقیب جدی بنی صدر در انتخابات ریاست جمهوری بود و وجود یک رقابت و رویارویی جدی در این برهه بین این دو دیده می شد اما بلافاصله پس از اعلام کاندیداتوری جلال الدین فارسی یک مشکل اساسی برای فارسی پیش آمد. آقای شیخ علی تهرانی، شوهر همشیره مقام رهبری، که از مخالفان جدی حزب در مشهد به شمار می رفت در جریان یک سخنرانی به افغانی بودن جلال الدین فارسی اشاره کرد و گفت که او اصالتاً افغانی است و بر اساس قانون اساسی نمی تواند کاندیدای ریاست جمهوری باشد. شیخ علی تهرانی چهره شناخته شده ای در جریان های انقلاب در مشهد بود. به معلم اخلاق شهرت یافته بود و درباره اخلاق هم کتاب نوشته بود. لذا ایجاد این شبهه

از سوی او اذهان را مشوش کرد. بنی صدر هم که فارسی را رقیب اصلی و جدی خودش می دانست از این ضعف نهایت بهره برداری سیاسی را بُرد و به ضرر حزب و فارسی و به نفع خودش تبلیغات گسترده ای راه انداخت.

\_\_واکنش و تدابیر مسئولان حزب در باره این موضوع چه بود؟

شورای مرکزی حزب برای بررسی و رفع این شبهه وقت ملاقاتی با امام گرفتند و به دیدار ایشان رفتند. بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی رئیس جمهور باید ایرانی الاصل باشد. اما گویا در ایرانی الاصل بودن جلال الدین فارسی شبهه وجود داشت. امام در دیدار اعضای شورای مرکزی حزب از آنان خواست از موضوعی که درباره آن شبهه وجود دارد بپرهیزند. لذا اعضای شورا آقای جلال الدین فارسی را از کاندیداتوری حزب کنار گذاشتند. این باطن قضیه بود در ظاهر امر اعضای حزب قافیه را در مقابل بنی صدر باختند.

حزب پس از شکست در اولین اقدام خود فرصتی برای بررسی و نتیجه گیری در انتخابات و معرفی کاندیدای جدید نیافت و مجبور شد از کاندای مورد حمایت جامعه مدرسین، مرحوم حسن حبیبی، حمایت کند و بدین ترتیب فرصت را در اولین رویارویی جدی با بنی صدر از دست بدهد.

بنی صدر در تبلیغ خودش بسیار حرفه ای عمل کرد. او در این راه از ترفندهای خاصی استفاده می کرد. چون که ترفندهایش مدتی پیش از دوره ریاست جمهوری اش هم جواب داده بود. ترفند او در روز اعلام کاندیداتوری اش برای ریاست جمهوری جالب بود. او در آن دوران وزیر اقتصاد بود و این سمت را به دنبال کنار رفتن نهضت



آزادی ها از دولت موقت و استعفای مهدی بازرگان به دست آورد. در آن ایام با عنوان وزیر اقتصاد دیدار و ملاقاتی با حضرت امام کرد و بلافاصله پس از دیدار با امام در همان بیت امام به خبرنگاران اعلام کرد که من کاندیدای ریاست جمهوری هستم. مشخص بود که برای اجرای این نقشه از پیش برنامه ریزی کرده بود. این مصاحبه و گفت و گوی او بلافاصله از صدا و سیما پخش شد و تصور عمومی بر آن قرار گرفت که در دیدار با امام کاندیداتوری اش را مطرح کرده و به دنبال موافقت امام با این مسئله، او بلافاصله در همان دفتر امام حضور خود در انتخابات ریاست جمهوری را به آگاهی مردم رسانده است. این طرح و ترفند بنی صدر در محبوبیت و شهرت و بعدها در انتخاب او به ریاست جمهوری بسیار تأثیر گذار بود.

بنی صدر تبلیغات گسترده ای راه انداخت. همزمان با آن در روزنامه «انقلاب اسلامی» علیه حزب و اعضای آن به طور مرتب مقاله و سر مقاله می نوشت و جنگ اعصاب شدیدی را به راه انداخته بود. تمام ترفندهای او کارگر افتاد. تصور عمومی مردم بر آن بود که او با اجازه امام و به دستور امام کاندیدای ریاست جمهوری شده است این در حالی بود که امام بعدها فرمودند «من به بنی صدر رأی ندادم» بنی صدر با این شیوه راه ها را بر حزب جمهوری اسلامی بست.

ما با توجه به شناختی که از بنی صدر پیدا کرده بودیم مخالف او بودیم و در ارتباط با حزب فعالیت هایی انجام می دادیم اما همه اینها بی نتیجه بود و بنی صدر در انتخابات ریاست جمهوری با رأی بالایی عنوان ریاست جمهوری اسلامی ایران را از آن خود کرد و کار و فعالیت گسترده اش را در سطح کشور آغاز نمود.

## اختلاف حزب و جامعه روحانیت

در بحبوحه انتخابات ریاست جمهوری اختلاف نظر فاحشی بین دو گروه از نیروهای خط امام پدید آمد. جامعه روحانیت در یک اقدام عجیبی از رقیب حزب جمهوری اسلامی حمایت کرد و فاش شدن این مسئله به ایجاد تنش بین این دو نیروی همسو انجامید.

در جریان انتخابات ریاست جمهوری یک اتفاق مهمی روی داد و آن بروز اختلاف بین حزب جمهوری اسلامی و جامعه روحانیت مبارز تهران بود. جامعه روحانیت در جلسات خود برای حمایت از یک کاندیدا دچار اختلاف شده بود.

افرادی مثل آیت الله محمدرضا مهدوی کنی که اعتقاد به کار حزبی از سوی روحانیت نداشتند در برابر عده ای قرار گرفتند که تمایل داشتند فعالیت های حزبی و سیاسی داشته باشند و از کاندیدای خاصی حمایت کنند. افرادی مثل آقای فضل الله محلاتی که از شخصیت های برجسته در دوران مبارزه و عضو برجسته جامعه روحانیت مبارز بود از طرفداران پرو پا قرص و جدی بنی صدر شد. اما آیت الله مهدوی کنی و عده ای دیگر از اعضا با بنی صدر مخالف بودند. این کشمکش به رأی گیری در بین اعضای جامعه برای حمایت یا عدم حمایت از بنی صدر منتهی شد و در جریان آن، حمایت از بنی صدر از سوی جامعه روحانیت رأی بیشتری آورد و قرار شد بنی صدر کاندیدای روحانیت مبارز شود. همین اتفاق هم افتاد و جامعه روحانیت مبارز به صورت رسمی از بنی صدر حمایت کرد و بدین ترتیب بنی صدر یک پشتوانه روحانیتی هم پیدا کرد و با

رأی قاطع به ریاست جمهوری رسید.

مخالفت حزب با بنی صدر و حمایت جامعه روحانیت از وی خود به خود روابط این دو گروه را سرد کرد و باعث بروز اختلاف بین این دو شد و این مسئله تا چند ماه بعد - انتخابات دور اول مجلس شورای اسلامی (۱) - ادامه یافت. بیم آن می رفت که شکاف و اختلاف ایجاد شده بین این دو گروه در جریان انتخابات مجلس اول به نفع بنی صدر تمام شود و او با استفاده از این فرصت و دامن زدن به اختلافات بیشتر مجلس را هم در اختیار بگیرد.

بنی صدر در این مدت چه اقداماتی انجام داد؟

بنی صدر بلافاصله پس از انتخاب به ریاست جمهوری تشکیلاتی به نام دفاتر حمایت مردمی از ریاست جمهوری راه انداخت و طرفدارانش را در تحت نام این دفاتر دور خودش جمع نمود و حفظ کرد. او در انجام این کار یک هدف عمده داشت اینکه بتواند با استفاده از موقعیت به دست آمده شرایط را برای در اختیار گرفتن حداکثر کرسی در مجلس شورای اسلامی فراهم کند و بتواند مجلسی درست کند که صد در صد با خود او همراه باشد. این موضوع برای او بسیار مهم بود. او حدود یازده میلیون رأی آورده بود و تربیون در اختیارش قرار گرفته بود، لذا این طرف و آن طرف می رفت و سخن رانی می کرد و دفاترش هم در همه شهرستان ها برای مجلس کاندیدا تعیین می کردند و به شدت فعال بودند. طوری

---

۱- - انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی در ۲۴ اسفند ۱۳۵۸ برگزار شد و مجلس مزبور در خرداد ۱۳۵۹ افتتاح شد.

هم عمل می کرد که انگار حمایت امام پشت سرش هست. با حزب هم به شدت مخالفت می کرد و او را می کوبید. او حزب جمهوری اسلامی را «حزب بد اخلاقی» می نامید و با آقایان بهشتی و هاشمی و آیت الله خامنه ای بد بود. این بزرگواران البته به دلیل توصیه های امام رعایت می کردند و چیزی نمی گفتند اما بنی صدر همچنان کار خودش را می کرد. خیلی از افراد تحت تأثیر جو روانی ایجاد شده از سوی بنی صدر از آینده نا امید شده فعالیت را کنار می گذاشتند.

در چنین شرایطی اوضاع حزبی ها چگونه بود؟ چه تدابیری برای مقابله با این هجمه ها اندیشیدند؟

یکی از همان روزها به دفتر حزب رفتم. جمعی حدود صد نفر آنجا بودند که از جاهای مختلف آمده بودند؛ آقای سیدعلی اکبر پرورش از اصفهان آمده بود، آقایان بهشتی و موسوی اردبیلی و دیگران هم نشسته بودند. آقای موسوی اردبیلی در آن شرایط سخنرانی مختصری کرد و با حالت یأس و ناامیدی ادامه داد که بنی صدر چون ریاست جمهوری را برده الان شرایط برای او در به دست آوردن مجلس هم فراهم است و با این همه سر و صدایی هم که به راه انداخته و نفوذی که در بین مردم به دست آورده بی تردید مجلس را هم به دست خواهد گرفت. الان هم دفاترش در شهرستان ها فعالیت های گسترده ای دارند و برای نمایندگی مجلس کاندیدا تعیین می کنند. آقای موسوی اردبیلی بر این نظر بود که حزب در انتخابات مجلس شورای اسلامی دخالتی نکند و کنار بکشد.

صحبت های آقای موسوی اردبیلی بسیار نگران کننده و نا امیدانه

بود. همه مأیوس و نگران به هم نگاه می کردند. آقای بهشتی با مشاهده چنین وضعیتی رشته کلام را در دست گرفت و در یک صحبت ده دقیقه یک ربعه همه را بسیج کرد که بروند و با جدیت در انتخابات شرکت کنند. او گفت: «ما می ایستیم و به وظیفه خودمان عمل می کنیم. ان شاءالله موفق هم می شویم. باید تلاش کنیم، نه، چرا بگذاریم برای دوره بعد؟ باید برویم و فعالیت بکنیم» درست به خاطر ندارم ظاهراً آقای پرورش هم در لیبک به آقای بهشتی صحبت خوبی کرد و آن جو یأس و ناامیدی را شکست و از همان جا تلاش و فعالیت های جدی برای حضور مؤثر و تعیین کننده در انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی آغاز گردید. و در مدت کوتاهی ائتلاف بزرگی در تهران شکل گرفت و به تبع آن به شهرستان ها هم سرایت کرد. این ائتلاف بزرگ شامل ائتلاف حزب جمهوری اسلامی، جامعه روحانیت مبارز تهران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و انجمن اسلامی معلمان و غیره بود که یک فهرست سی نفره طراحی کردند و تراکت های انتخاباتی هم که به رنگ سبز امضا شده بود در سطح گسترده در تهران پخش شد و به سرعت سر زبان ها افتاد و مورد حمایت مردم قرار گرفت. این ائتلاف سبب شد که مجلس دست بنی صدر و اطرافیانش نیفتد و اکثریت کرسی های مجلس اول به دست اعضای «ائتلاف بزرگ» افتاد. با ائتلاف بزرگی که با همت و تصمیم شهید بهشتی شکل گرفت روحانیت مبارزه و جامعه مدرسین و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و... همه یکپارچه شدند. با این ائتلاف نیروهای خط امام و انقلاب جو را شکستند و وارد مجلس اول شدند و مجلس، مجلسی شد که بنی صدر آن را دوست نداشت. البته یک

سری از طرفدارهایش از جمله احمد سلامتیان و این تیپ ها وارد مجلس شدند ولی پس از عزل بنی صدر از ریاست جمهوری توسط همین مجلس، دوام چندانی نیاوردند و فراری شدند. ناگفته نماند که عده ای از اعضای نهضت آزادی از جمله مهدی بازرگان و کتیرایی و احمد صدر حاج سیدجوادی هم رأی خوبی آورده وارد شده بودند اما اکثریت مجلس را حزب و طرفداران آن تشکیل می دادند یعنی اکثریت مجلس با طرفداران خط صحیح امام بود که به نتایج خوبی هم رسید و به نظر من مهمترین تأثیر این مجلس رأی او به عدم کفایت سیاسی بنی صدر بود. بعدش هم که جریانات مختلفی روی داد و سرانجام قضیه انفجار حزب و شهادت بهشتی اتفاق افتاد و با شهادت بهشتی خط امام روشن و تثبیت شد.

### تأسیس دفتر حزب در قزوین

— شما مؤسس دفتر حزب جمهوری اسلامی در قزوین بودید. خاطراتتان را درباره چگونگی تأسیس آن دفتر و نوع فعالیت های آن بیان بفرمایید و بگویید که این مسئولیت از سوی چه کسی و چرا به شما واگذار گردید؟

در اثر تشویق های آقای بهشتی و علاقه مندی خودم بود که مسئولیت تأسیس دفتر حزب در قزوین را عهده دار شدم. علت واگذاری مسئولیت تأسیس دفتر حزب قزوین به بنده به این دلیل بود که زادگاه من آن شهر بود. آن ایام من پنجشنبه جمعه ها را به قزوین می رفتم. دوستان نزدیکی هم داشتم که ساکن و مقیم شهر قزوین بودند. با این دوستان دست به دست هم دادیم و دفتر حزب

جمهوری اسلامی در قزوین را دایر کردیم و فعالیت هایمان را آغاز کردیم. به کمک آیت الله هادی باریک بین (۱)

که از پیشتان امر مبارزه در قزوین و از طرفداران و حامیان امام و نهضت اسلامی بود اتاق اصناف واقع در بازار را که در اختیار انقلابی ها قرار گرفته بود به عنوان مرکز حزب در اختیار گرفتیم. حسین علیخانی (۲) از طلبه های پر شور و انقلابی با نفوذی که داشت از ما حمایت های زیادی می کرد.

در آن مرکز بچه های انقلابی را دور هم جمع کردیم. از اولین افرادی که به عضویت حزب در آمدند و خدمت زیادی کردند و تا آخر هم ماندند محمد کاظم انبارلویی بود. آن موقع جوان و جزو افرادی بود که در جریان انقلاب حضور داشت و در سربازی، حتی در کارهای مسلحانه هم شرکت کرده بود. او بعدها مسئولیت حزب جمهوری اسلامی آذربایجان شرقی را به عهده گرفت. دیگری اسماعیل فیاضی از هم کلاسی های خودم بود که بعدها در سازمان برنامه و سپس در مرکز آمار خدمت کرد. بعدی محمد مینایی فر بود که از همان اول با ما همکاری کرد و بعدها مسئولیت حزب ساری (مازندران) را عهده دار شد و همانجا ماند. دوستان دیگری هم بودند از جمله شیخ قدرت علیخانی که از نظر تدارکاتی کمک زیادی به حزب می کرد.

به یاری دوستان هسته مرکزی و شورای مرکزی حزب قزوین را برگزیدیم و جلسات مختلف برگزار کردیم. نظارت عالی (مسئولیت) حزب نیز به عهده آیت الله باریک بین قرار گرفت. از

۱- - ایشان در ۱۹ فروردین ۱۳۹۶ از دنیا رفت.

۲- - حسین آقاعلیخانی متولد ۱۳۲۳ از روحانیان مبارز پیرو خط امام در قزوین.

اولین اقدامات ما در آن دفتر تدریس کتاب های آیت الله مرتضی مطهری، آموزش قرآن و... بود. جوان های دبیرستانی و علاقه مند را جمع می کردیم و برایشان کلاس های آموزشی قرآن می گذاشتیم. دانش آموزانی که به حزب رفت و آمد داشتند بعدها جزو نسل حزب اللهی دانشگاه ها شدند جزو تشکل های فقهی و طرفدار ولایت و خط امام و رهبری گردیدند که این امر نتیجه همان کارهای تشکیلاتی اوایل انقلاب بود.

قزوین به دلیل داشتن کارخانه های زیاد و دارا بودن عنوان «شهر صنعتی» در خطر نفوذ گروه های چپی بود. برای مقابله با این امر محمد کاظم انبارلویی، آقای موسوی، آقای صالحی و آقای آزادی زحمت زیادی کشیدند و در کارخانه ها فعالیت های فراوانی انجام دادند.

ما در آموزش و پرورش هم فعالیت داشتیم. از اصناف مختلفی که با ما همکاری می کردند آقایان حاج یوسف فیاضی، حاج علی درخشان و معصومی فر (پدر خانم آقای نصری) بودند، حزب آرام آرام به عضو گیری می پرداخت و ما مرکزیت تظاهرات را عهده دار بودیم که در اوایل انقلاب به مناسبت های مختلف برگزار می شد. در حقیقت برنامه ریزی و هدایت را هپمایی ها و تهیه قطعنامه ها و این گونه امور را بر عهده داشتیم.

### فعالیت طرفداران بنی صدر و حزب جمهوری در قزوین

—جناب عالی در دوران انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری و نیز اولین دوره مجلس شورای اسلامی فعالیت های مستمری به نمایندگی از حزب جمهوری اسلامی در قزوین داشته اید و علی



القاعده در جریان امور برخوردها و اصطکاک‌هایی هم با طرفداران بنی صدر در قزوین پیدا کرده‌اید. درباره جو سیاسی آن روزگار قزوین و موافقان و مخالفان بنی صدر در این دو دوره انتخابات بگویید و شرح دهید که انتخابات در قزوین به نفع چه گروه و دسته‌ای تمام شد؟

بنی صدر در قزوین هم پایگاه داشت که قوی هم بود. محور تشکیلات روحانیت قزوین یعنی حوزه علمیه قزوین با آیت الله سیدعباس ابوترابی فرد بود که وزن و اعتباری در شهر داشت اما باید عرض کنم که این بزرگوار اواخر مبارزات مردمی به انقلاب پیوستند. یعنی مردم وقتی به صورت جدی مبارزات گسترده را آغاز کردند و وارد صحنه شدند به سراغ این آقایان رفتند و این آقایان به این شکل وارد مبارزه و صحنه شدند. اما آن روحانی‌ای که از قدیم الایام هم مبارز بود و هم مأمّن و مأوای جوانان انقلاب بود و هم از طرفداران جدی امام خمینی به شمار می‌رفت آیت الله باریک بین بود که بعدها امامت جمعه قزوین را عهده دار شد و عضو مجلس خبرگان قانون اساسی گردید. در جریان انتخابات ریاست جمهوری با توجه به نسبت فامیلی‌ای که بین آقای دکتر ابراهیم یزدی و احمد صدر حاج سیدجوادی از اعضای نهضت آزادی با آیت الله ابوترابی وجود داشت، ایشان از بنی صدر حمایت‌های جدی کردند. با این حال دفتر حزب در قزوین در خنثی کردن فعالیت‌های بنی صدر فعالیت‌های زیادی انجام داد اما نتیجه انتخابات ریاست جمهوری نشان داد که چندان مفید فایده نبود.

در جریان انتخابات دور اول مجلس هم دفتر حزب در قزوین فعال

بود. آقای سیدعلی اکبر ابوترابی هم همکاری هایی با ما داشت. آن ایام روحانیت سنتی قزوین که در بدنه جامعه نفوذ داشتند و در رأس آن آیت الله سیدعباس ابوترابی، افراد بسیار مشخصی بودند ولی خوب، گرایش هایی به بنی صدر داشتند. ما خیلی تلاش کردیم و مذاکرات زیادی با آقای باریک بین و آیت الله سیدعباس ابوترابی انجام دادیم که بتوانیم در معرفی کاندیداها به توافقاتی برسیم اما این امکان را نیافتیم. احمد صدر حاج سیدجوادی و آیت الله سیدعباس ابوترابی با آرای بالایی به مجلس اول راه پیدا کردند و با بنی صدر هم ارتباط داشتند.

### عجیب ترین اقدام بنی صدر

یکی از عجیب ترین اقدامات بنی صدر در اوایل ریاست جمهوری اش معرفی سیداحمد خمینی به عنوان نخست وزیر به امام خمینی بود. به نظر شما هدف بنی صدر از این اقدام چه بود و چرا به جای معرفی سیداحمد خمینی به مجلس ایشان را به امام معرفی کرد. او با این کارهای خود چه اهدافی را دنبال می نمود.

محوریت مجلس اول شورای اسلامی با مجموعه حزب و جامعه روحانیت مبارز بود که به مرور به جایگاه مهم ضد بنی صدر تبدیل شد و این توان را پیدا کرد که با بنی صدر و اطرافیانش مقابله کند.

بنی صدر به این مسائل پی برده بود. با این حال موظف بود طبق قانون اساسی نخست وزیرش را به مجلس معرفی کند و از مجلس رأی اعتماد بگیرد.

او با توجه به ترفندهایی که به کار برده بود و احیاناً از برخی از آنها جواب گرفته بود در یک حرکت عجیب و غریب سیداحمد خمینی را به عنوان کاندیدای نخست وزیری به امام خمینی معرفی کرد و از ایشان نظرخواهی نمود. رفتارهای بنی صدر عجیب بود. بر اساس قانون اساسی رئیس جمهور بایستی نخست وزیر پیشنهادی اش را به مجلس معرفی می کرد نه امام. اما بنی صدر خلاف قانون اساسی عمل کرد و از این طریق چند نشان را زد. اول اینکه فکر می کرد سیداحمد خمینی را به عنوان نخست وزیر پیشنهادی به امام معرفی کند چه امام موافقت بکند چه نه، او به هدف و نشان اولش که تلاش برای وانمود کردن هم فکر بودن او با امام و مرحوم سیداحمد است خواهد رسید. دوم اینکه اگر امام با این موضوع موافقت کند مجلس را شاید در برابر تصمیم امام منفعل ساخته و نمایندگان را در برابر عمل انجام شده قرار خواهد داد. سوم اینکه چنین وانمود کند که او مطیع کامل امام است به طوری که پست نخست وزیری را به نزدیک ترین فرد به امام واگذار می نماید.

به هرحال، مخالفت امام با این قضیه<sup>(۱)</sup>

برخی نقشه های او را بر آب کرد اما او همچنان به یکی دو هدفش در این زمینه دست پیدا کرد.

حاج احمد آقا در آن دوران به واسطه موقعیتش ارتباط گسترده ای با همه گروه ها و جریان ها داشت. از طرفی به عنوان رابط امام در حزب بعضاً شرکت می کرد و از طرفی دفتر امام را با آن همه حجم

۱- - امام خمینی با مطالعه نامه بنی صدر و ارسال پیام کوتاهی به وی، با نخست وزیری سید احمد خمینی چنین مخالفت کرد: «بنا ندارم اشخاص منسوب به من متصدی امور شوند. احمد خدمتگزار ملت است و در این مرحله با آزادی بهتر می تواند خدمت کند». (صحیفه امام...، ج ۱۳، ص ۵۶)

سنگین کار و مراجعات اداره می کرد. طبیعی هم بود که بنی صدر بخواهد از فرصت های ممکن سوء استفاده کرده وانمود سازد که به سیداحمد خمینی نزدیک است و شاید از این طریق به اهداف خاصی که در ذهن داشت نزدیک شود. امام مخالف انتخاب سیداحمد بود. چون به برخی از اهداف بنی صدر پی برده بود اما به واسطه اینکه او رئیس جمهور منتخب بود از وی حمایت هایی می کرد. بعدها هم که فرمود من به بنی صدر رأی ندادم. حتی خود سیداحمد آقا خمینی هم در خاطراتش گفته که به بنی صدر رأی نداده است (۱).

## اختلافات حزب جمهوری با بنی صدر

درباره اختلافات ریشه ای و پایه ای حزب و بنی صدر چه خاطره و تحلیلی دارید و اصولاً ریشه این اختلافات را در چه می دانید؟ این اختلافات به کجا منتهی شد و چه زیان هایی برای مملکت و نظام نوپای جمهوری اسلامی به بار آورد؟

آن زمان که آقای بهشتی از سوی امام خمینی به عنوان رئیس قوه قضائیه (۱)

انتخاب شده بود، ایشان دبیر کلی حزب جمهوری اسلامی را هم بر عهده داشت. در حقیقت آقای بهشتی به هنگام واگذاری این مسئولیت از سوی امام به ایشان به امام گفته بود که قصد دارد حزب را هم اداره کند و امام تلویحاً پذیرفته بودند که آقای بهشتی در جایگاه رئیس قوه قضائیه وقتی را هم برای اداره حزب جمهوری اسلامی قائل شود. بنابراین یکی از سه قوه کشور در دستان اعضای حزب جمهوری اسلامی بود. از سوی دیگر ریاست مجلس شورای اسلامی هم همین منوال را داشت یعنی اکبر هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس مجلس عضو ارشد حزب جمهوری اسلامی بود و به قطع و یقین تمامی امور مربوط در این دو قوه با تعامل رؤسای آنها انجام می شد. مقام معظم رهبری هم در آن ایام امام جمعه موقت تهران بود و عضو مجلس شورای اسلامی. به هر حال این سه بزرگوار مدام در ارتباط بودند و بنی صدر به عنوان کسی که در ضلع سوم قوا یعنی در قوه مجریه قرار داشت برای اجرای برنامه ها و مقاصدش مجلس و قوه قضائیه را مانع می دید.

مجلس در آن ایام در حقیقت دستاورد حزب و روحانیت مبارز بود

---

۱- آیت الله سید محمد حسینی بهشتی در ۴ اسفند ۱۳۵۸ به ریاست قوه قضائیه منصوب شد و تا زمان شهادتش این سمت را عهده دار بود.

قوه قضائیه هم که در جایگاه خودش مانع مهمی در برابر برنامه ها و خواسته های خارج و فراتر از قانون بنی صدر به شمار می آمد. با این وضعیت درگیری های بنی صدر با حزب شروع شد. چون او همه چیز را از چشم حزب می دید. همان اوایل درگیری ها هم بود که معنویات و اعتقادات درونی و واقعی بنی صدر آشکار شد. البته شخصیت های نقطه مقابل او در برابر حرف ها و رفتارهای او بسیار بسیار خویشتن داری می کردند چون از طرف امام هم مأمور شده بودند به اینکه در برابر بنی صدر صبر کنند نه مقابله. مثلاً مقام معظم رهبری خویشتن داری اش بالا بود. یادم هست که در طول هفته وقتی از بدرفتاری های بنی صدر می شنیدیم دلمان را خوش می کردیم به اینکه در نماز جمعه حاضر می شویم و حرف هایی از زبان مقام معظم رهبری، که آن زمان امام جمعه تهران بودند، از تریبون نماز جمعه علیه بنی صدر می شنویم اما روز موعود بر خلاف ذهنیت ما، ایشان حرفی علیه بنی صدر نمی زدند و صحبت هایشان معمولاً در لفافه بود و تلاش می کرد به هیچ عنوان به صراحت از بنی صدر نام نبرد. آقای موسوی اردبیلی هم خیلی اهل موضع گیری نبود و سعی می کرد به گونه ای بین بنی صدر و بقیه آقایان نقش واسط را ایفا کند. بعدها هم به دنبال تغییراتی که در قانون اساسی ایجاد شد به ریاست دیوان عالی کشور رسید. اما به نظرم تنها شخصی که بین مؤسسان حزب صریح تر به بنی صدر پاسخ می داد آقای هاشمی رفسنجانی بود. او خیلی وقت ها با صراحت با بنی صدر برخورد می کرد و بی پرده پاسخ اتهامات بنی صدر را می داد. البته آقای بهشتی هم خیلی منطقی و شمرده بر اساس چهارچوب های قانونی با بنی صدر برخورد می کرد، در همان

جایگاه بالایی که در قضاوت داشت. با همه اینها بنی صدر کار خودش را می کرد و اوج درگیری های او با مجلس و حزب و قوه قضائیه منجر به اتفاقات بعدی در تاریخ نظام جمهوری اسلامی شد.

### کیش شخصیت بنی صدر

\_\_درباره کیش شخصیتی بنی صدر چه دیدگاه و نظری دارید؟

بنی صدر شخصیت عجیبی داشت. مهمترین مشکل او این بود که یک آدم فوق العاده متکبر، خودخواه و دیکتاتور منشی بود. یعنی همان کتابی که نوشته بود؛ کیش شخصیت، مشمول خودش بود. او در مجلس خبرگان قانون اساسی با ولایت فقیه مخالف کرده بود. در بُن عقیده اش به حضرت امام به عنوان ولی به عنوان ولی فقیه اعتقاد نداشت و اگر حمایتی از امام می کرد به این دلیل بود که می خواست به قدرت برسد و ریاست جمهوری را به دست بگیرد. وقتی هم که به ریاست جمهوری رسید کار را به مرحله ای رساند که دیگر حرف امام را هم گوش نمی کرد و به نصیحت ها و هدایت های امام خیلی توجه نداشت.

### همراهی بنی صدر با منافقین و نهضت آزادی

\_\_چرا بنی صدر برای رویارویی با حزب و دیگر نیروها و تشکل های همسو با خط امام به منافقین و نهضت آزادی روی آورد؟

بنی صدر نیروی تشکیلاتی نداشت، خودش بود با چند تا آدمی که دور و برش جمع شده بودند که روزنامه اش (انقلاب اسلامی) را اداره می کردند. لذا برای رویارویی با حزب جمهوری اسلامی پناه

آورد به منافقین و نهضت آزادی و با آنها هم پیاله شد تا بتواند در برابر جریان انقلاب و خط امام بایستد. یادم هست که او در ایامی که وزیر اقتصاد بود در تلویزیون با فدایی ها و منافقین مناظره می کرد و علیه آنها بعضاً سخنانی هایی هم داشت اما وقتی رئیس جمهور شد به سمت آنها چرخید. خط امام هم شامل روحانیت مبارز، حزب جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب و انجمن اسلامی معلمان و... بود. منازعات و اختلافات هر روز خودش را نشان می داد و اوج می گرفت. در این میان امام به دلیل اینکه بنی صدر رئیس جمهور منتخب مردم بود از وی حمایت می کرد حتی در دوره ای به نفع او حکمیت گذاشتند. یعنی امام دستور دادند باتشکیل حکمیتی برخی از اختلافات حل شود اما بنی صدر فرمانبردار نبود و تمردش روز به روز آشکارتر می شد و برای خود امام هم روشن می شد که منشأ اختلافات خود بنی صدر است چون می خواست همه مطیع او باشند و در حقیقت در چهارچوب تفکیک قوا اصلاً نمی گنجید. از نظر تبلیغاتی هم یک تابلویی پیدا کرده بود به اسم حزب جمهوری اسلامی که در همه حال آن را مانع کار خودش معرفی می کرد و مرتب به بهانه های مختلف بد اخلاقی می کرد و غوغاهای مختلف راه می انداخت، در روزنامه اش علیه این و آن مطلب می نوشت و مرتب توی جامعه تشنج پمپاژ می کرد. در ایام جنگ هم که فرمانده کل قوا شده بود مشکلاتی در ارتش و سپاه ایجاد کرده بود. کار را به جایی رسانده بود که به زاویه گرفتن با امام و مقابله با ایشان رسیده بود.

زمان به سرعت گذشت و بحث استیضاح و عدم کفایت سیاسی او مطرح شد و وی پس از عزل از ریاست جمهوری در صدد مقابله



برآمد و آن اتفاقات بعدی پیش آمد و با انفجار حزب و شهادت بهشتی و یارانش خط امام از نظر سیاسی تثبیت شد و به دنبال آن درگیری و فرارهای منافقین و بنی صدر و ضد انقلابیون به وقوع پیوست.

### چرایی تعطیلی حزب

به نظر شما چرا حزب جمهوری اسلامی به تعطیلی گرایید آن هم در شرایطی که کشور بحران های سخت را پشت سر گذاشته و آرام آرام به ثبات نسبی سیاسی می رسید و احتمال آن می رفت که در آن دوره کارایی حزب بیشتر از گذشته باشد؛ به ویژه آن که در دوره مورد نظر جریانهای سیاسی تقریباً هم افق همدیگر هستند و حزب به واسطه در دست داشتن بسیاری از پست های مهم مملکتی و داشتن تعداد زیادی عضو می توانست سکاندار صحنه سیاسی کشور باشد؟

تا پیش از آغاز به کار حزب جمهوری اسلامی و حتی تا مدت ها پس از آن، کار تشکیلاتی در جامعه ما سابقه ای نداشت اما با ظهور و بروز حزب عده ای از وزرا و وکلا- زیر تابلوی آن جمع شده بودند و کار متشکل سیاسی می کردند آن هم در جهت تقویت نظام. لذا بعضی از فعالان سیاسی که در حزب نبودند یا از آن جا مانده بودند یا با سلایق آن هم سلیقه نبودند شروع کردند به مخالفت کردن با حزب. عده شان هم کم نبود. اسم می برم از روحانی حول و حوش دفتر امام آقای سید محمد موسوی خوئینی ها که مخالفت های شدید و جدی ای با اصل تعزب داشت. عده ای هم دور ایشان جمع

شده بودند و در هم نظری با او صحبت‌هایی می‌کردند و اقداماتی انجام می‌دادند. در این میان افرادی هم بودند که آن زمان به شدت مخالف حزب بودند اما در سال‌های پس از رحلت امام خودشان حزب تشکیل دادند و سراغ کار تشکیلاتی رفتند. اینها اما آن زمان مخالف حزب بودند و اعتقاد داشتند اصلاً در اسلام حزب نداریم و تشکیل حزب از مبنا مشکل دارد. می‌گفتند اصلاً وجود حزب کاملاً بی‌معناست و در این برهه نیازی به وجود حزب نیست. دلیلش هم این بود که یک تابلوی مشخصی به نام حزب جمهوری اسلامی بالا-رفته بود و اگر کسی مشکلی پیدا می‌کرد مثلاً-امام جمعه‌ای، فرمانداری یا مسئولی در هر شهری با مشکلی روبه‌رو می‌شد سنگش به تابلوی حزب می‌خورد و مخالفت‌ها هم گسترده‌تر می‌شد؛ رقیبی هم برای او وجود نداشت که بتواند در آن سطح و در آن گستردگی فعالیت کند و رقابتی با حزب جمهوری اسلامی داشته باشد. به مرور اخباری که به صورت متواتر از سطح کشور می‌رسید تعدد مخالفان حزب بود. مخالفان، حزب را منشأ مشکل معرفی می‌کردند. این در حالی بود که حزب خودش را بازوی ولی فقیه تعریف کرده بود و بر آن بود به عنوان بازوی امام کارها را پیش ببرد. بدین ترتیب حزبی که آن همه سابقه خدمت در کارنامه اش داشت، با منافقین در آن شرایط سخت رویارو شده بود و در تأسیس و شکل‌گیری مجالس و دولت‌ها ایفای نقش کرده بود در برهه‌ای دارای چنین وضعی شود.

این یک واقعیتی است که حکومت نمی‌تواند بدون پشتوانه تشکیلاتی استمرار پیدا کند؛ بنابراین پشتوانه تشکیلاتی امر مهمی است. برای حکومت و قوام بخش نظام است. شگرد و هوشمندی

امام در تأسیس تشکیلات و نهادهای پس از پیروزی انقلاب همین امر را می‌رساند که تشکیلات تضمین‌کننده حکومت هاست در ابعاد مختلف. در بُعد سیاسی باید کادر سازی انجام شود اگر این اتفاق بیفتد روحیه تشکیلاتی و روحیه کار جمعی در افراد ایجاد می‌شود، افراد در چرخه تشکیلاتی می‌افتند و به تدریج پله‌های سیاسی را بالا می‌روند و در اداره نظام مشکلی پیش نمی‌آید. حزب نگران این وضعیت‌ها بود و با آگاهی کامل تشکیلاتش را گسترانده بود. سعی داشت به نحو احسن کادر سازی کند، نیروهای پیرو خط امام و موافق نظام و ولایت فقیه را شناسایی، تربیت و آماده نماید تا بتوانند به تدریج مناصبی را در کشور تصدی کنند که متأسفانه به مرور این عملکرد حزب مورد تعبیرهای خاص قرار گرفت و در نتیجه مؤسسان و بزرگان حزب به این نتیجه رسیدند که در حقیقت به تعبیری فتیله فعالیت‌های حزب پایین کشیده شود. آنان در نامه‌ای به امام نظر ایشان را جویا شدند و امام با این موضوع موافقت کردند. البته گفتنی است که فعالیت‌های حزب فروکش کرد اما خود حزب به مرور به تعطیلی گرایید. با آنکه حزب جمهوری اسلامی تعطیل شد اما آثار و برکات حزب تا مدت‌ها بعد و حتی تا امروز خودش را نشان داده است و اگر اوضاع سیاسی امروز ایران اسلامی بررسی و سنجیده شود روشن می‌شود که افرادی که زیر چتر حزب فعال بودند با تعطیلی حزب روحیه کار تشکیلاتی را در خود همچنان حفظ کرده و خیمه‌های دیگری برپا نمودند تا به فعالیت‌های خود ادامه دهند. مثلاً جمعی از مهندسين، جامعه اسلامی مهندسين (جام) را تشکیل دادند. جمعی از فرهنگیان فعال در حزب جامعه اسلامی فرهنگیان را؛ انجمن اسلامی پزشکان و

انجمن اسلامی کارگران را؛ جامعه اسلامی کارگران را؛ حزب به تأسیس جامعه اسلامی اصناف همت کردند برخی هم جمعیت مؤتلفه را به حزب تبدیل کرده فعالیت ها را ادامه دادند. تأسیس جامعه زینب و جوامع مختلفی از این دست نیز بر آمده و نتیجه تعطیلی حزب و اعتقاد اعضا به تداوم فعالیت های تشکیلاتی در کشور بود. نتیجه فعالیت های این ها هم در کشور کاملاً روشن است.

### درباره محمد منتظری

یکی از شخصیت های مطرح و خبر ساز در اوایل انقلاب حجت الاسلام محمد منتظری، فرزند آیت الله حسینعلی منتظری، بود که با توجه به دیدگاه ها و اعتقادات خاص خودش به چهره ای خبر ساز در آن برهه تبدیل شده بود. او از موسسان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و در زمره اشخاصی بود که به صدور انقلاب اسلامی ایران به تمام جهان اعتقاد داشت و پیرو همین اعتقاد سعی داشت با همراه کردن عده ای با دیدگاه های خود به سوریه و لبنان رفته انقلاب را به آن نقاط صادر کند. این حرکات و رفتارهای او و نیز مخالفت هایش با حزب و آیت الله بهشتی شخصیت ویژه ای از او ساخته بود که مدت ها خبر ساز شده بود. شخصیت و دیدگاه های او را چگونه تحلیل می کنید؟

محمد منتظری یک عنصر انقلابی بود که تجربه کار مسلحانه داشت و وقتی وارد ایران شد در اولین اقدام در تأسیس سپاه پاسداران

ایفای نقش کرد<sup>(۱)</sup>. ایشان در همان ابتدا به عنوان عضوی از نیروهای خط امام تضاد خودش را با مرحوم بهشتی تعریف کرد و شکافی بین نیروهای خط امام پدید آورد. آقای بهشتی ظرفیت فکری، متانت و تأثیرگذاری بالایی داشت، حزب جمهوری اسلامی را تأسیس کرده بود و دبیرکل حزب بود. از این سو محمد منتظری بنای مخالفت با حزب را گذاشت و روزنامه ای منتشر کرد که اسمش یادم نیست<sup>(۲)</sup>. روزنامه ای بود با قطع بزرگ. او در تحلیل های مختلفی که از شهید بهشتی داشت نسبت راسپوتین<sup>(۳)</sup>

به وی داد؛ یعنی مظهر دیکتاتوری و استبداد و این حرف ها و تا مدتی هم با همین قضایا و تحلیل ها درباره آقای بهشتی درگیر بود. خوشبختانه مدت کوتاهی بعد خدا کمک کرد و ایشان متنبه شد و فهمید که

۱- محمد منتظری از چهره های اصلی موسس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است. تشکلی که او درست کرده بود پاسا نام داشت و این تشکل در روزهای آغازین پیروزی انقلاب نقش زیادی در برقراری امنیت و نظم در تهران داشت. به دنبال ادغام چهار تشکلی که به تشکیل سپاه منجر شد و تشکل محمد منتظری هم یکی از آن تشکل ها بود، ایشان از عضویت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منصرف شد و به دنیای سیاست روی آورد.

۲- نام روزنامه ای که محمد منتظری در دوره بسیار کوتاه منتشر کرد، پیام شهید بود.

۳- گریگوری افیمویچ راسپوتین یا گرگوار ایفی مویج نووی، راهب ماجراجو و سیاست مدار روسی (زاده ۱۸۶۹ - در گذشته ۱۹۱۶) است. وی قدرت و نفوذ عجیبی در نیکلای دوم و همسر او داشت، و در اغلب کارهای درباری دخالت می کرد. او توسط سه تن از اشراف روسی در آب خفه شد. پیش بینی انقلاب روسیه توسط راسپوتین از معروفترین پیش بینی ها در تاریخ به حساب می آید. عده ای از مردم وی را به عنوان یک قدیس شفا بخش و عده ای دیگر به عنوان یک موجود شیطان صفت می شناسند. ظهور راسپوتین در دربار تزار و اقدامات حیرت انگیز او بر روند تاریخ اثر گذارد و می توان به تصریح گفت بخشی از نارضایتی مردم روسیه از دربار تزارها و روی آوردن به رهبران بلشویک ناشی از حضور این مرد بوده است. راسپوتین چهره ای بود متفاوت، اگر چه جامه کشیشان را بر تن داشت اما یکپارچه مادیت و تن پرستی و مظهر دیکتاتوری بود.

نسبت به آقای بهشتی اشتباه کرده است و روزی به دیدن آقای بهشتی به حزب آمد. من در آن جلسه نبودم که چگونگی رویارویی این دو را با هم بینم، اما آقای سیدعلی اکبر پرورش برای من تعریف می کرد که روزی در جلسه شورای مرکزی حزب نشسته بودیم و درباره مسائل مختلف حزب و کشور صحبت می کردیم آقای محمد منتظری هم کنار من نشسته بود آقای بهشتی وارد شد، محمد به آقای بهشتی سلام کرد. آقای بهشتی هم انگار نه انگار که اتفاقی افتاده و آقای منتظری این همه تهمت و ناسزا به او گفته آغوشش را باز کرد و او را بغل گرفت و به گرمی از وی استقبال کرد و گفت سلام محمد جان خوش آمدی. سپس او را بغل دست خودش نشانده و با او به گفت و گو نشست. آقای بهشتی دارای حداکثر جاذبه و حداقل دافعه بود و این یکی از شعارها و ملاک های عمل او بود. شاید دو سه روز بعد از این دیدار بود که حادثه هفتم تیر اتفاق افتاد و این دو عزیز در یک زمان و در یک حادثه از دنیا رفتند.

## فصل چهارم: از حزب تا سپاه

### عضویت در سپاه

—جناب آقای نبوی شما در اوایل انقلاب در سپاه پاسداران هم عضویت داشتید. لطفاً از چگونگی ورودتان به سپاه و از فعالیت های خود در آن ارگان بفرمایید؟

بحث سپاه پاسداران که پیش آمد در حزب جمهوری اسلامی قزوین فعالیت داشتم. آن موقع تقریباً همه نیروهای انقلابی برای حفاظت از انقلاب جذب سپاه می شدند. من هم به سپاه رفتم و به تدریج ارتباطم با حزب جمهوری اسلامی قطع شد. خب جالب بود که تحقیقات خیلی دقیقی می کردند. حتی مراجعه کرده بودند خانه ما و اینها که ببینند وضعیت حجاب خانواده ما چگونه است از نظر همسایه ها و اینها. یعنی خلاصه حساب و کتاب دقیق و گزینش های اساسی داشتند. در عین حال که خب ما چهره ناشناخته ای نبودیم و سابقه ای داشتیم. فعالیت من در ستاد مرکزی سپاه تهران بود. آن ایام محل ستاد مرکزی در خیابان پاسداران، پشت ضرابخانه، بالای وزارت اطلاعات بود که پیش از آن ساختمان ساواک بود. این ستاد بعدها به مکان دیگری انتقال یافت. در سال های ۵۹ و ۱۳۶۰ هم که گزینش شدم به عضویت رسمی سپاه در آمدم.

—به چه کاری مشغول بودید؟

یکی دو سال در واحد مخابرات اطلاعات سپاه فعالیت داشتم و کارهای مخابراتی سپاه را انجام می دادم. مسئول واحد اطلاعات هم آقای محسن رضائی بود. همان جا نیز برنامه های آموزشی از قبیل آموزش قرآن و تدریس کتاب های شهید مطهری برای برادران و دوستان سپاهی داشتیم. دوستان آن دوران، هم اکنون سرداران سپاه هستند.

آن ایام در کارهای فنی و مخابراتی بودم. آقای رضائی از این رادیوها، فرستنده های سیار تهیه کرده بود که آنها را امتحان می کردیم برای روزی که اگر خدای ناکرده حمله ای شد و رادیو و تلویزیون را گرفتند ما بتوانیم فرستنده های موقت داشته باشیم. یا آن جا دستگاه هایی داشتیم که محل فرستنده ها را تعیین می کرد.

همان ایام با چند تن از برادران سپاهی از جمله داوود احمدی نژاد به کرمانشاه رفتیم که ببینیم محل فرستنده های منافقین در کدام منطقه قرار دارد. دستگاه هایی هم با خودمان برده بودیم که محل فرستنده ها را ردیابی کنیم. تروریست ها آن زمان در خاک عراق و نواحی مرزی فرستنده هایی کار گذاشته بودند و به شدت فعالیت داشتند.

در سپاه، با شهرستان ها تماس می گرفتیم تا بتوانیم از امکانات باقی مانده از ساواک که در اختیار سپاه قرار گرفته بود بهره ببریم، بی سیم ها را راه بیاندازیم و به شبکه بی سیمی سپاه سامان دهیم که در این زمینه فعالیت های زیادی داشتیم.

جنگ که شروع شد تقریباً همه برادران ستاد مرکزی به سوی جبهه ها سرازیر شدند. من هم همین قصد را داشتم که مانع شدند و گفتند شما بمانید بالاخره اینجا هم باید افرادی حضور داشته باشند.



یادم هست که آن ایام تهران امنیت چندان مناسبی نداشت. شب ها با ماشین های سپاه به منطقه ای بیابانی، که الآن خیابان شهید عراقی نام گرفته و منطقه آبادی شده است، می رفتیم و در آن مناطق گشت می زدیم و موارد مشکوک را شناسایی می کردیم. یکی از شب ها اتومبیلی را متوقف کردیم که سرنشینان آن اسلحه داشتند، اسلحه های شان را گرفتیم اما بعد فهمیدیم از بچه های کمیته پایگاه شهید مفتاح هستند.

### بروز اختلافات سپاه با بنی صدر

یکی از مباحث مهم آن دوران وجود اختلاف بین بنی صدر و سپاه بود که روز به روز شدید تر می شد و این موضوع در جریان انتخاب ابوشریف به عنوان فرمانده سپاه و اعتراض بدنه سپاه به این انتصاب شکل آشکاری به خود گرفت. ریشه اختلاف سپاه و بنی صدر را در چه می دانید؟

آن ایام سپاه با بنی صدر اختلافات اساسی داشت. بنی صدر قصد داشت سپاه را زیر سلطه خود در آورد که سپاه از این امر سرباز می زد. البته سپاه تهران به خصوص فرماندهی آن به نوعی با وی هماهنگ بودند، اما ستاد مرکزی، شورای مرکزی و اینا همه با او بد بودند و خطش را قبول نداشتند. بحران عجیبی در سپاه ایجاد شده بود.

همان ایام پیشنهاد کردم در برنامه صبحگاهی یک برنامه هفت

هشت دقیقه ای اجرا کنم. شهید کلاهدوز<sup>(۱)</sup>

هم آنجا بود و از این که بچه های سپاه به نظم و انضباط توجه چندانی نداشتند حرص و جوش می خورد. رحمت الله علیه. خدا درجانش را متعالی کند انشاء...، شفاعتش را نصیب ما بگرداند، با ایشان خب یک رفاقتی داشتیم. خیلی آدم منضبط، متدین، متعبد، یعنی اهل عبادت و اهل نماز و حتی اینکه در نمازهایش حالت خضوع و خشوع خاص خودش را داشت و خیلی مقید بود به اینکه صبحگاه ها را حتماً منظم برگزار کند.

صبح ها بچه ها را در صبحگاه حاضر می کردیم و صبحگاه را اجرا می نمودیم. من هم یک برنامه ده دقیقه ای اجرا می کردم. آیه ای از قرآن می خواندم، یا ساعت ها می گشتم و حدیثی از نهج البلاغه یا بخشی از قانون اساسی را می یافتم و با توضیح آن آیات و احادیث و قوانین به نوعی به افشاگری حرکت های بنی صدر می پرداختم و نتیجه گیری می کردم که او آدم متکبری است و خصوصیتی که حدیث مربوطه می گوید به او برمی گردد. او حق ندارد این گونه عمل کند.

برادران سپاهی متوجه می شدند که چه می گویم و قضیه از چه قرار است. برادرانی که آن موقع در ستاد مرکزی بودند هنوز آن صبحگاه ها را به یاد دارند.

علاوه بر آن، جلسات مفصل و طولانی برگزار می شد و درباره

---

۱- سرلشکر یوسف کلاهدوز قائم مقام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود که در روز هفتم مهر ماه ۱۳۶۰ هنگامی که با گروهی از همزمانش از جبهه های جنوب به تهران باز می گشت بر اثر سقوط هواپیما به شهادت رسید.

رفتارها و سخنانی های بنی صدر و یا درگیری هایی که او بین سپاه تهران و ستاد مرکزی پدید آورد بحث می شد. آن ایام ابوشریف فرمانده سپاه بود که دوام چندانی نیاورد. پس از او آقای عباس دوزدوزانی فرمانده سپاه بود. پس از دوزدوزانی هم مرتضی رضائی به فرماندهی سپاه رسید.

به نظر من اصلی ترین اختلاف بین سپاه و بنی صدر در خطوط و اعتقادات بود.

## انتقال به شرکت مخابرات

—چرا پس از مدت کوتاهی حضور در سپاه به شرکت مخابرات رفتید؟

با به نخست وزیری رسیدن آقای رجائی(۱)،

آقای دکتر محمود قندی وزیر پست و تلگراف و تلفن شد. آن ایام در شرکت مخابرات غوغایی بود و تقریباً یک عده طاغوتی و منافق در آن شرکت تسلط داشتند و آقای قندی را، که دست تنها بود، اذیت می کردند. البته آقای قندی هم جانانه با آن ها در افتاده بود و خیلی هاشان را بیرون کرده بود. با این حال به یک بازوی اجرایی که با او همفکر و هم عقیده باشد به شدت نیاز داشت.

او با آقای رجایی در این زمینه صحبت کرده بود و گویا ایشان هم بر اثر شناختی که از من داشت مرا توی ذهن آورده بود که می توانم کمک حال آقای قندی در مخابرات باشم.

---

۱- ۱ شهید رجائی در ۲۰ شهریور ۱۳۵۹ برای تصدی پست نخست وزیری از مجلس رأی اعتماد گرفت و دکتر محمود قندی را به عنوان وزیر پست و تلگراف و تلفن کابینه خود معرفی کرد.

به دنبال همین ذهنیت با آقای محسن رضایی صحبت کرده بود و از او خواسته بود من به مخابرات بروم و به دکتر قندی کمک کنم. از همین طریق به مخابرات انتقال یافتم و معاون اداری - مالی دکتر قندی در شرکت مخابرات شدم.

### ایجاد فضای ارزشی در مخابرات

با توجه به فضای انقلابی و ارزشی جاری شده در آن زمان که به تصفیه نیروها از اداره ها و پاکسازی های مختلف می انجامید شما چه اقدامی در این راستا در شرکت مخابرات انجام دادید؟

وقتی به عنوان معاون اداری و مالی به شرکت مخابرات رفتم وضعیت آن جا را به لحاظ اسلامی مناسب ندیدم. فضای بی حجابی و بدحجابی خیلی شدید بود. آن زمان گفته می شد که همین ساختمان مخابرات (ساختمان شریعتی) و صدا و سیما از عمده ترین مراکز بی بند و باری دوران طاغوت به شمار می رفتند و ما وارد چنین مرکزی با این پیشینه شده بودیم و ضرورت داشت اصلاحاتی در آن انجام دهیم. کمتر کسی حجاب را رعایت می کرد، حتی وقتی وارد آنجا شده بودم برخی ها دهن کجی هم می کردند. جلساتی با همکاران گذاشتیم و تصمیم گرفتیم جلوی این کار را بگیریم و اعلام کردیم که همکاران باید حجاب اسلامی را رعایت کنند. به دنبال آن به صورت جدی این قضیه را پی گرفتیم، کار به جایی رسیده بود که حتی خود من توی راهرو و سالن می ایستادم و اگر با کارمندی رو به رو می شدم که حجابش را رعایت نکرده بود ابتدا تذکر می دادم و در صورت تکرار او را به آقای دکتر قندی وزیر پست و تلگراف و تلفن معرفی می کردم و ایشان هم بلافاصله

احکام انفصال چند ماهه یا چند ساله صادر می کرد. با ادامه این برنامه یک تحولی از نظر ظاهر در شرکت مخابرات ایجاد شد که رضایت بخش بود.

### پاک سازی مخابرات از منافقین

دیگر فعالیت شاخص ما در مخابرات پاک سازی عناصر منافق و طاغوتی از آنجا بود. مخابرات یکی از حساس ترین مراکزی بود که ساواک نیروهای زیادی در آن گماشته بود و این نیروها پس از پیروزی انقلاب هم همان جا مانده بودند و به کار شتود می پرداختند. وضع عده ای از منافقین هم همین طور بود. با نفوذ به شبکه مخابرات به نفع منافقین عمل می کردند. در نتیجه مخابرات یک فضای سفیدی شده بود برای آن ها. یعنی منافقین برای برقراری ارتباطات به طور گسترده از تلفن ها استفاده می کردند. دلیلش هم ایجاد امنیتی بود که نفوذی های شان در مخابرات برای شان فراهم آورده بودند. ما آمدیم و بخش عمده ای از فعالیت های مان را روی شناسایی این نیروها متمرکز کردیم و به کمک دوستانی که در مراکز امنیتی بودند این آدم ها را شناسایی و اخراج کردیم. پس از مدتی، مخابرات تقریباً از این نیروها پاک سازی شد. این هم یکی از اقدامات جدی ما در مخابرات بود. همان ایام دیداری با حضرت امام داشتیم. توفیقی دست داد همراه مسئولان وزارت پست و تلگراف و تلفن و شرکت مخابرات خدمت ایشان رسیدیم. در آن دیدار صحبت هایی فرمودند و من در لابه لای حرف های ایشان به حساسیت ایشان نسبت به حساس بودن مخابرات پی بردم. ایشان تأکید داشتند که با توجه به حساس بودن

مخابرات احتیاط و دقت لازم در امور و اداره آنجا باید صورت بگیرد.

\_\_وضعیت مخابرات در آن زمان به چه شکلی بود؟

مرکز مخابرات آن زمان یک مرکز تحقیقات خیلی بزرگ و مهمی داشت که در خیابان کارگر شمالی واقع بود آنجا کارهای تحقیقاتی انجام می شد اما عمده نیروهایش با انقلاب همراه نبودند. لذا آقای دکتر قندی تلاش کرد با دوستان خودش که خیلی هاشان در آمریکا تحصیل کرده و برگشته بودند و جزو انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا بودند آنجا را بازآفرینی کند. لذا ابتدا آنجا را تعطیل کرد و دوباره با آن دوستان راهش انداخت و آن مرکز دوباره به مرکز تحقیقات خیلی مهمی در کشور تبدیل شد و در حقیقت پایه و اساسی برای تحول در مخابرات گردید. آنها آنجا برنامه ریزی کردند برای گسترش و توسعه مخابرات در سطح کشور. موفق هم بودند. شیب برنامه ها هم به سمت ایجاد عدالت در همه سطوح بود. اگر در دوران طاغوت مخابرات فقط در تهران متمرکز شده بود در برنامه های جدید توسعه آن برای تمام کشور بود.

### درباره محمد علی رجائی

\_\_از ویژگی های شخصیتی شهید رجایی برای ما تعریف کنید.

آقای رجائی یک شخصیت کاملاً فرهنگی داشت. در حقیقت می توان گفت که او یکی از شخصیت های قرآنی انقلاب اسلامی است که شخصیتش با قرآن شکل گرفته بود. وقتی صحبت می کرد حرف هایش با استناد به آیات قرآن توأم بود و این مسئله فقط در مقام بیان نبود بلکه کاملاً برخاسته از درونش بود. یکی از

شاخصه های مهم شخصیت قرآنی بودن او مقاوم بودنش بود. شخصیت و عنصر فوق العاده مقاوم و قوی ای بود؛ در عین حال که یک شخصیت فرهنگی و فکری بود، مقاوم هم بود. مقاومت های بی نظیری در زیر شکنجه های رژیم شاه از خودش نشان داده بود. ارتباطات گسترده ای هم با اقشار مختلف از شخصیت های روحانی و فکری و انقلابی و بازاری گرفته تا گروه های مسلح داشت با همه اینها به نوعی ارتباط یافته و همکاری هایی انجام داده بود. از دیگر شاخصه های شخصیت ایشان دارای نفس مطمئنه بودن بود. یعنی آقای رجائی دارای نفس مطمئنه ای بود از یک متانت و طمأنینه و آرامش خیلی خاصی برخوردار بود و این ویژگی را ما از سال های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از او سراغ داریم. از سال های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ از همان زمان آرام و متین بود. در روزهای اوج انقلاب وقتی مردم زندانی ها را از زندان آزاد کردند آقای رجائی هم آزاد شد. ما همین آرامش را در زمان آزادی او از زندان دیدیم. در مدرسه رفاه هم که همه شور و اشتیاق ورود امام و دیدار او را داشتند او با همان متانت و آرامش کار و فعالیت می کرد. در جریان انفجار دفتر حزب جمهوری و شهادت آیت الله بهشتی و هفتاد و دو تن از یارانش همین آرامش را در او دیدیم. آرامش و متانت ایشان زبان زد بود. می شود گفت تا یک حدی او قرآن ناطق بود. بیان و رفتارش توأمان قرآنی بود. شاخصه شخصیتی دیگر رجائی تواضع او بود. بسیار انسان متواضع و فروتنی بود. این مراتب را که به سرعت طی کرد و به تعبیر امام از دست فروشی به ریاست جمهوری رسید در طول این مدت به هیچ وجه تواضعش تغییر نکرده بیشتر هم شد که کمتر نشد.

دیگر ویژگی شاخص آقای رجائی ساده زیستی او بود. او ساده زیستی را با جان و دل کاملاً حس کرد. خیلی ساده و با حداقل امکانات زندگی می کرد. زندگی او در ایامی که رئیس جمهور شد با قبل از ریاست جمهوری اش کوچک ترین تغییری نکرد. خیلی ساده زیست بود. منزلش، اتاقش، اتاق محل کارش، نوع پوششش اش همه و همه حکایت از یک سادگی ویژه ای داشت. می شود گفت او به تمام معنا ساده بود و ساده زندگی می کرد. از تجملات دوری می جست و همه را به ساده زیستی دعوت می کرد و خودش در این زمینه ها الگو بود. به همین دلیل است که بسیاری از رفتارها و کردارهای او هم اکنون هم مورد توجه مردم و مسئولان است. جملات قصار او در بسیاری از زمینه ها هنوز ورد زبان هاست (۱).

او به معنای واقعی کلمه ساده ساده زندگی می کرد و از مال و منال دنیا چیزی نداشت. دیگر ویژگی آقای رجائی که در دوران نخست وزیری و بیشتر در دوران رئیس جمهوری اش مشهور بود مردمی بودن او بود. او همیشه با مردم و در متن مردم بود. خود را از مردم می دانست و معتقد بود از دل مردم بیرون آمده و فاصله ای با هیچ یک از آنها ندارد. لذا وقتی که در جایگاه ریاست جمهوری هم قرار گرفت به هیچ عنوان نمی پذیرفت که فاصله ای بین او و مردم پدید بیاید. این تعبیر کابینه سی و چند میلیونی از اوست. او همه مردم را عضو کابینه اش می دانست و خود را جزوی از مردم. این ابتکار سفرهای استانی هم اولین بار توسط ایشان باب شد که جلسات خودش را در استان های مختلف به ویژه در استان های

---

۱- . از جمله اینکه: به نماز نگوئید کار دارم به کار بگوئید وقت نماز است.



محرومی چون سیستان و بلوچستان می گذاشت و از نزدیک به مشکلات مردم رسیدگی می کرد. معتقد بود مردم باید از کارهای دولت آگاه شوند و دولت هم از نزدیک با مردم ارتباط داشته مشکلات آنها را حل نماید.

یادم هست که بنی صدر اجازه نمی داد او وزیر آموزش و پرورش بشود، شد کفیل آموزش و پرورش، اما به زودی توسط همین ویژگی هایش تا نخست وزیری و دست آخر هم ریاست جمهوری پیش رفت. حضرت امام تعبیری درباره او دارد به این مضمون که رجائی عقلش بیشتر از علمش هست. این تعبیر در مقابل بنی صدر بود که خودش را خیلی دانشمند و عالم می دانست و برای تحقیر کردن آقای رجائی می گفت او آدم سبکی است. بر خلاف گفته بنی صدر، رجائی آدم فوق العاده باهوش و یک سیاست مدار آشنا با اسلام بود. همه این ویژگی ها سبب شد که او و یار دیرینش محمد جواد باهنر به عنوان یک الگوی پایدار و ماندنی در جمهوری اسلامی مطرح شوند و ماندگار شوند. امروز هم این دو به عنوان الگوهای مطرحی هستند که در جایگاه خودشان دارای ارزش و اعتبارند. حضرت علی (ع) با آن که دوران حکومت شان طولانی نبود اما در همان دوره محدود هم توانستند برای کل تاریخ الگوسازی کنند. این دو عزیز هم در سطح و حد خودشان به تقلید از امام شان حضرت علی (ع) برای کارگزاران جمهوری اسلامی الگوسازی کردند و خودشان هم الگو شدند.

یکی از الگوسازی های آقای رجائی رفتارهای اخلاق اسلامی او در برابر بداخلاقی های رئیس جمهور بود. بنی صدر که با ترندهای تبلیغاتی توانسته بود به ریاست جمهوری برسد حالا بداخلاقی

می کرد و در مقاطع مختلف و امور گوناگون سعی می کرد رجائی را و کارهای او را زیر سؤال ببرد. آن زمان بر اساس قانون اساسی عمده قدرت اجرایی در دست نخست وزیر بود و رئیس جمهور این مسئله را بر نمی تابید و مدام در امور مختلف با آقای رجائی به اختلاف برمی خورد (۱). او در تمامی این اختلافات و برخوردها یک الگوی رفتاری ناشایستی در جایگاه ریاست جمهوری اسلامی ایران از خود بر جای گذاشت. در نامه نگاری های بین این دو این مسائل آشکار است. (۲)

بنی صدر از همان ابتدا با نخست وزیری رجائی مخالف بود اما به هر حال مجلس به او رأی اعتماد داده بود و بنی صدر مجبور بود رجائی را به عنوان نخست وزیرش بپذیرد. آقای رجائی در برابر تمامی بی احترامی ها و بداخلاقی های رئیس جمهور ورد زبانش این بود که من مقلد امام هستم، برادر رئیس جمهور هستم و فرزند مجلس. این جمله ها و شیوه ها امروز هم برای تنظیم روابط قوای ما خیلی مهم و کلیدی است که رئیس قوه مجریه

---

۱- - اختلافات بنی صدر و رجایی خیلی زیاد بود. در جریان انتخاب وزرا او با بسیاری از وزرای پیشنهادی رجایی مخالف بود اختلاف بر سر انتخاب وزرای کابینه تا عزل بنی صدر ادامه داشت و به همین سبب بعضی از وزارتخانه ها را برای مدتی معاونین و یا سرپرست ها اداره می کردند. از جمله آقایان احمد توکلی، اصغر ابراهیمی، علی اکبر پرورش و اسماعیل داودی برای تصدی وزارتخانه های کار، نفت، آموزش و پرورش و پست وزیر مشاور و رییس سازمان برنامه معرفی شدند که مورد موافقت بنی صدر قرار نگرفت (دولت های ایران از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله تا میر حسین موسوی، اداره کل آرشیو، اسناد و موزه دفتر رییس جمهور، تهران: ۱۳۷۹، ص ۴۶۱)

۲- ۲- کتاب مکاتبات شهید رجایی با بنی صدر (چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران نوشته کیومرث صابری فومنی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۰)

خودش را فرزند مجلس و مقلد امام بداند. او نسبت به مردم هم این تعبیر را داشت که تمام مردم عضو کابینه او هستند. همه اینها رفتارهای الگو هستند. امروزه مثلاً اگر رئیس قوه مجریه ما بخواهد یک الگو برای خودش داشته باشد و بخواهد بر اساس آن الگو روابط خودش با قوای دیگر و مردم را تنظیم کند آقای رجائی را پیش رو دارد.

رجائی در آن شرایط خیلی بد علی رغم بداخلاقی های رئیس جمهوری وقت، ابوالحسن بنی صدر، تمام هم و غمّش حل مشکلات مردم و خدمت بیشتر به مردم بود.

شهید رجائی در ارتباط با اداره دولت و تنظیم روابط بین مسئولان هم تأثیرگذاری خاصی داشت.

### تأثیر رجایی بر جبهه ها

— آیا با توجه به اوضاع بحرانی و جنگ زده کشور در آن زمان، می توان نقش مثبتی برای حضور ایشان در امور جنگ هم قائل شد؟

یکی از تأثیرات بسیار مهم آقای رجائی موقعی بود که رئیس جمهور شد و در سرنوشت جبهه های دفاع مقدس اثر گذاشت. در دوره ریاست جمهوری بنی صدر ما همیشه در جبهه ها با شکست مواجه بودیم، همیشه عقب نشینی داشتیم. بنی صدر در حقیقت قائم مقام فرمانده کل قوا بود و حضرت امام نیابت فرماندهی کل قوا را به بنی صدر داده بودند و او هم این شکلی عمل می کرد. مدام منشأ اختلاف بود، با سپاه اختلاف داشت. به نوعی چشم دیدن سپاه را نداشت. با رفتارهایش شکاف عمیقی بین ارتش و سپاه

ایجاد کرد و همین اختلافات و تدابیری که او برای جنگ اجرا می کرد سبب شده بود ما با شکست های متعدد رو به رو شویم. او می خواست جنگ را به صورت کلاسیک اداره بکند و بیشتر هم تکیه اش روی ارتش باشد. اما به محضی که آقای رجائی رئیس جمهور شد سرنوشت جبهه ها هم تغییر کرد و پیروزی ها و پیش روی ها و پس گرفتن سرزمین مان از دست دشمن از همان زمان آغاز شد. پس می توان چنین نتیجه گرفت که نقش ایشان و شخصیت ایشان در سرنوشت دفاع مقدس هم بسیار تأثیرگذار بود. چون یک هماهنگی و یک پارچگی خاصی بین نیروهای نظامی و مسلح ایجاد کرد و دولت را مسئول تدارکات جبهه نمود و با این اتفاقات همه چیز به نفع نظام و کشور و جبهه های جنگ پیش رفت.

### رجایی و باهنر

از دیگر ویژگی های برجسته آقای رجائی انتخاب نخست وزیر دانشمند و متین و متفکر یعنی آقای باهنر بود. به نظر من این یک امتیازی بود برای آقای رجائی. این دو از قدیم با هم ارتباط داشتند. در آموزش و پرورش با هم بودند و همین تعامل و ارتباط عمیقی که بین این دو وجود داشت سبب شد که کشور به یک آرامش نسبی برسد و روابط بین قوا به صورت دقیق و درست تنظیم شود و بسیاری از ویژگی هایی که درباره آقای رجائی گفتم برای آقای باهنر هم صدق می کند. ایشان یک اندیشمند و متفکر برجسته بود و در علوم و معارف اسلامی کار مطالعاتی عمیقی داشت. او با آقای بهشتی توانسته بود کتاب های دینی درسی برای مدارس تنظیم و تدوین کند و اینها در حقیقت طرح نظری و فکری برای جمهوری

اسلامی داشتند و روی این مسئله اندیشه و فکر کرده بودند و ما این تأثیر را در اداره هر چند محدود جلسات هیأت دولت که در خدمت شان بودیم لمس می کردیم. من در کابینه ایشان وزیر پست و تلگراف بودم و از نزدیک شاهد اداره جلسات هیأت دولت توسط ایشان بودم. آقای باهنر آرامش فوق العاده ای داشت و مسائل را با یک متانت و تیزهوشی خاصی جمع بندی می نمود و این نشان دهنده عمق فکری آقای باهنر بود. ایشان واقعاً یک عمق استراتژیک داشت. یک تفکر راهبردی داشت و از این رو در حزب جمهوری اسلامی هم از شخصیت های مهم و تأثیرگذار بود. او در طراحی ها و در پرداختن مواضع در حزب بسیار مؤثر بود و سخنرانی هایی که از او باقی مانده نشان دهنده عمق استراتژیک و عمق تفکر و اندیشه ایشان است. او تا قبل از آن که از سوی آقای رجایی به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی شود و رأی اعتماد بگیرد ترجیح می داد به کار فکری و مبانی اندیشه ای پردازد و خودش هم بیشتر به کار فکری علاقه داشت اما خوب مراجعه آقای رجایی به وی سبب شد که ایشان وارد صحنه اجرایی بشود که متأسفانه این حضور چندان هم طول نکشید و این دو بزرگوار بر اثر انفجار بمب در دفتر نخست وزیری به شهادت رسیدند. آقای باهنر یکی از اندیشمندان انقلابی و صاحب تفکر استراتژیک بود.

### **تصدی پست وزارت پست و تلگراف در کابینه باهنر**

— شما در کابینه آقای باهنر پست وزارت پست و تلگراف را تصدی کردید. از پیشینه آشنایی تان با آقای رجایی و چگونگی انتخاب تان به این سمت برای ما بگویید.

خدمت تان عرض کنم که من در دوره دبیرستان، سال دوازدهم شاگرد آقای رجایی بودم. این ارتباطات ما از همان ایام حفظ شده بود چون ایشان شخصیت مهم و تأثیرگذاری داشت و من به دیده احترام به ایشان نگاه می کردم و روابط برقرار بود. ارتباط خانوادگی هم داشتیم. چون همسر مرحومم (خانم نصری) در دبیرستان رفاه معلم بود و درس می داد و طبعاً با خانم آقای رجایی آشنا بود. ناگفته نماند که مدرسه رفاه در آن ایام یکی از پایگاه های مهم انقلابیون بود که آقایان رجایی و باهنر هم آنجا فعال بودند. در ایامی که شهید رجایی توسط رژیم دستگیر و زندانی شده بود ما با خانواده اش رفت و آمد خانوادگی داشتیم. همسر من با همسر شهید رجایی دوست صمیمی شده بودند. همسر شهید رجایی در دورانی که او زندان بود فعالیت های انقلابی زیادی داشت. آن ایام منزل شهید رجایی در خیابان شهدا قرار داشت. اعلامیه های حضرت امام از جاهای مختلف تکثیر می شد و بخشی از آن به منزل شهید رجایی می آمد و ما هم می رفتیم و آنها را کارتن کارتن به منزل می آوردیم و در بین دوستان توزیع می کردیم. دوستان هم در مناطق مختلف تهران به پخش آنها اقدام می کردند. برخی از این دوستان، همکاران ما در دفتر مهندسی مرحوم مهندس قندهاری بودند. پس از آزادی آقای رجایی ارتباطات ما دوباره برقرار شد و در جریان ورود امام به ایران هم در کنار آقای رجایی و دیگران در مدرسه رفاه فعالیت داشتیم. همه اینها پیشینه آشنایی و ارتباط من با آقای رجایی بود.

پس از فرار بنی صدر و انفجار ساختمان حزب جمهوری اسلامی و شهادت آقای بهشتی و عده ای از وزرا و نمایندگان مجلس، اوضاع

به هم ریخت. دکتر قندی هم در آن حادثه به شهادت رسید و چند روز بعد آقای غلامحسین دلجو به سرپرستی وزارت پست و تلگراف و تلفن انتخاب شد. پس از این اتفاقات آقای رجایی به ریاست جمهوری رسید و آقای باهنر را نخست وزیر معرفی کرد. پس از آن نوبت انتخاب وزرا بود.

### دولت شهید باهنر

\_\_ آیا در دولت شهید باهنر هم طیف های مختلفی به عنوان وزیر حضور داشتند یا همه یکدست به جریان انقلاب وابسته بودند؟

تفاوت فکری و اینها تاحدودی در کابینه دیده می شد اما خیلی به چشم نمی آمد و چشمگیر نبود. طیف سیاسی دولت آقای رجایی شامل چند وزیر از حزب جمهوری اسلامی، چند وزیر از مجاهدین انقلاب اسلامی و چند نفر دیگر بودند و اختلاف فکری و نظری خیلی نمود نداشت اگر هم بود حداقل دولت آقای باهنر اصلاً فرصت بروز چنین مسائلی را نمی داد. نکته دیگر اینکه متأسفانه این دولت عمر چندانی نیافت و جلسات زیادی تشکیل نداد که این اختلافات بیشتر خودش را نشان دهد.

### انفجار دفتر نخست وزیری

\_\_ روز ۸ شهریور ۱۳۶۰ دفتر نخست وزیری منفجر شد و آقایان رجایی و باهنر شهید شدند. شما آن روز کجا بودید و چگونه از این قضیه مطلع شدید؟

روز ۸ شهریور، یعنی روزی که انفجار صورت گرفت، هیأت دولت جلسه نداشت. یادم هست که آن روز برای انجام کاری به همان ساختمان دفتر نخست وزیری رفتم و مدتی آنجا بودم. اما انگار حس ششم به من می گفت که از در و دیوار این ساختمان دارد غم می بارد. حالت عجیبی به من دست داده بود. فضای ساختمان فضای غم انگیزی شده بود. کارم را انجام دادم و به محل کارم برگشتم و حدود غروب بود که خبر انفجار آنجا را شنیدم و خودم را به سرعت به آنجا رساندم. آقای رجایی و آقای باهنر به همراه عده ای از نیروهای انتظامی و نظامی در حال برگزاری جلسه شورای امنیت بودند که انفجار روی داده بود. طبقه ای که انفجار در آن اتفاق افتاده بود کاملاً دود گرفته بود، همه جا سوخته بود و پنجره ها منفجر شده بود. بعداً هم گفتند که بدن آقای رجایی و آقای باهنر کاملاً سوخته بود چون نقشه طوری طراحی شده بود که بمب دقیقاً مقابل همین دو بزرگوار قرار گرفته باشد و همین اتفاق هم افتاده بود.

— این انفجار کار چه شخصی و چه گروهی بود، عامل یا عاملان چه سرانجامی پیدا کردند؟

این انفجار را هم منافقین انجام دادند؛ همان هایی که ساختمان حزب جمهوری اسلامی را منفجر کرده بودند. گفته شد که عامل اصلی این انفجار دو نفر به نام های محمدرضا کلاهی و مسعود کشمیری بودند. این دو نفر کارمند نخست وزیری بودند. اینکه چه جوری جذب شده و وارد نخست وزیری شده بودند، اینها و چند سؤال دیگر، ابهاماتی است که هنوز برای شان پاسخی پیدا نشده است.



وقتی از شهادت آقایان رجایی و باهنر مطلع شدید چه حسی داشتید؟

آن روز برای من روز بسیار غم انگیزی بود. من بهترین دوستان و بهترین معلمانم را از دست داده بودم. نظام هم دو تن از مخلص ترین و صادق ترین یاران خودش را از دست داده بود. تا چند روز در شوک از دست دادن این بزرگواران بودم و حقیقتاً شهادت این بزرگمردان ضربه روحی سختی بر من وارد کرد.

### نخست وزیری آیت الله مهدوی کنی

با شهادت این دو عزیز، کرسی ریاست جمهوری و نخست وزیری خالی می ماند. نظام برای رفع این نقیصه چه تدابیری اندیشید؟

براساس اصل یکصد و سی ام قانون اساسی شورای موقت ریاست جمهوری تشکیل شد تا امور کشور توسط این شورا اداره شود. افراد این شورا هم عبارت بودند از: حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی ریاست مجلس شورای اسلامی و آیت الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی رییس دیوان عالی کشور. این شورا موظف بود تا تعیین رییس جمهور بعدی به اداره کشور پردازد.

روز ۱۱ شهریورماه شورای موقت ریاست جمهوری در نامه ای به مجلس شورای اسلامی، آیت الله محمدرضا مهدوی کنی را به عنوان نخست وزیر پیشنهاد کرد. در جلسه همان روز مجلس آیت

الله مهدوی کنی با کسب رأی اعتماد حداکثری به نخست وزیری رسید. مدتی بعد یعنی در دهم مهر ۱۳۶۰ انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد و آیت الله سیدعلی خامنه ای به ریاست جمهوری انتخاب شد.

و شما دوباره با تشکیل کابینه ها، باز از مجلس رأی اعتماد گرفتید؟

بله. با توجه به شرایطی که پیش آمده بود اعضای کابینه با انتخاب نخست وزیر و رئیس جمهور کمترین تغییرات را داشتند و مجلس بر اساس قانون به همان کابینه رأی اعتماد می داد.

هر دو سال به دو سال از مجلس رأی اعتماد می گرفتیم. حالا قانون اساسی اصلاح شده ولی آن موقع اگر دولت عوض می شد باید رأی اعتماد می گرفتیم، مجلس هم عوض می شد باید رأی اعتماد می گرفتیم. یادم هست که یک بار در زمان نخست وزیری آقای باهنر، یک بار در زمان آیت الله محمد رضا مهدوی کنی و چند بار هم در زمان آقای مهندس موسوی از مجلس رأی اعتماد گرفتیم.

### رأی اعتمادهای مکرر

علت این رأی اعتمادهای گرفتن های مداوم چه بود؟

من در دولت آقای باهنر به عنوان وزیر پست و تلگراف و تلفن به مجلس معرفی شدم و اول بار رأی اعتماد گرفتم. هنوز یک ماه از

گرفتن رأی اعتمادمان نگذشته بود که متأسفانه حادثه ۸ شهریور و انفجار دفتر نخست وزیری پیش آمد و آقای رجایی و آقای باهنر به شهادت رسیدند. آقای مهدوی کنی مدت کوتاهی نخست وزیر شد و ما مجبور بودیم به عنوان دولت جدید دوباره رأی اعتماد مجلس را بگیریم. همین اتفاق هم افتاد و ما از مجلس رأی اعتماد گرفتیم. پس از ریاست جمهوری حضرت آقا و نخست وزیری میرحسین موسوی، دوباره به عنوان وزیر در کابینه جدید به مجلس معرفی شدیم و مجلس برای بار سوم به ما رأی اعتماد داد. همه اینها شاید در طول دوره زمانی کمتر از شش ماه اتفاق افتاد و کابینه ای که ما در آن بودیم شاید در طول تاریخ کشورمان اولین کابینه ای باشد که سه بار از مجلس رأی اعتماد گرفت و جالب این که هیچ یک از وزرا جز یکی دو تن عوض نمی شدند و همه کابینه یک جا به مجلس معرفی می شد و رأی اعتماد می گرفت.

### اقدامات در وزارت پست و تلگراف

از اقدامات خودتان در وزارت پست و تلگراف بگویید.

وقتی به وزارت پست و تلگراف و تلفن رسیدم سعی کردم برنامه هایم تداوم همان برنامه های آقای دکتر قندی باشد. به مرکز تحقیقات مخابرات اهمیت زیادی می دادم چون تمام برنامه ها آن جا طراحی می شد و به اجرا در می آمد. عمده هدف مان کمافی السابق توسعه مخابرات در تمام کشور بود. آن زمان بسیاری از شهرها مرکز تلفن نداشتند چه برسد به روستاها. لذا در تداوم برنامه های آقای دکتر قندی سعی کردیم با هدف ایجاد عدالت در توزیع امکانات در شهرها و سپس روستاهای کشور مرکز تلفن ایجاد کنیم.

تأکیدمان هم تولید داخل بود که در این زمینه هم مرکز مخابرات خیلی کمک مان کرد. در دوران دفاع مقدس هم از نظر سیستم های راداری و از نظر مسائل مخابراتی کمک شایانی به جبهه ها و نیروهای مسلح انجام گرفت.

در آن دوران عمده هدفم جلب مشارکت های مردمی بود. مردم علاقه مند بودند صاحب مرکز تلفن بشوند و ما از همان ایام کار واگذاری و توسعه مراکز تلفن را آغاز کرده بودیم. این کار را هم پایه گذاری کردیم که مثلاً وارد یک شهر می شدیم امام جمعه، فرماندار و معتمدین شهر را جمع می کردیم. خود اینها می آمدند و از ما نقشه می گرفتند و ساختمان مرکز مخابرات شهرستان را طبق نقشه ما می ساختند و ما هم برای شان دستگاه نصب می کردیم، به خاطر همین مشارکت ها کار سرعت بیشتری پیدا می کرد و در واقع فعالیت های مخابرات حالت مردمی به خود گرفت که تجربه بسیار خوبی بود. حتی یادم هست که پاسبان های شهرها در کابل کشی ما را کمک می کردند تا بهره برداری ها زودتر صورت بگیرد. آن ایام تقریباً به همه استان های ایران سفر کردم. افتتاح های زیادی داشتیم، مراکز مخابرات گسترش قابل ملاحظه ای یافت، کارخانجات مخابراتی ما رونق پیدا کرد و تولیدات کارخانجات مخابراتی شیراز بالا رفت.

در دوران وزارت برنامه ریزی را هم تجربه کردیم. یک شورای برنامه ریز از متخصصین رده بالای کشور در رشته الکترونیک و مخابرات تدارک دیده بودیم و برای توسعه مخابرات در دراز مدت، پیش بینی هایی انجام می دادیم. این شورا یک جمع ارزشمندی بود. جلسات آن هر هفته با مسئولیت خودم تشکیل می شد. برنامه ریزی

بسیار خوبی برای پایه ریزی و توسعه مخابرات داشتیم. مرکز تحقیقات مخابرات حمایت می شد و کمک هایی به جنگ و دفاع از کشور می کردیم. در دوران وزارت اینجانب خیلی از نیروهای حزب اللهی و متخصصین جذب مخابرات شدند و در سطح مدیریت های بالا و در سطح ادارات کل شهرستان ها مشغول گردیدند.

## فصل پنجم: در دولت میرحسین موسوی

### دولت میرحسین موسوی

— شما در کابینه اول میرحسین موسوی هم سمت وزارت پست و تلگراف و تلفن را دارید. از آنجا که یکی از عمده ترین مباحث ما بررسی دولت های پس از پیروزی انقلاب اسلامی است، لطفاً درباره چگونگی روی کار آمدن این دولت و عملکرد آن و نیز چگونگی انتخاب خودتان به وزارت توضیح بفرمائید.

پس از شهادت رجایی و باهنر، شرایط کشور متفاوت شد. تا آن زمان امام اعتقادی به این نداشتند که روحانیت بر مصدر امور اجرایی باشند اما وضعیت بحرانی کشور به ویژه شهادت بهشتی و رجایی و باهنر دیگر مسئولان را بر آن داشت صحبت هایی با امام داشته باشند تا امام را متقاعد کنند که روحانیت هم می توانند در رأس امور اجرایی باشند؛ این اتفاق افتاد و امام هم پذیرفتند. به دنبال آن بحث ریاست جمهوری حضرت آقا پیش آمد و ایشان با رأی بسیار بالایی به ریاست جمهوری رسیدند. نوبت به انتخاب نخست وزیر که رسید ایشان چند نفر را به مجلس معرفی کردند که رأی نیاوردند و دست آخر میرحسین موسوی معرفی شد و رأی اعتماد گرفت.

میرحسین موسوی بر صندلی شهید باهنر نشست و کابینه آن را به دست گرفت اما اعضای آن را تغییر نداد. یعنی همان وزرای کابینه باهنر شدند وزرای دولت میرحسین موسوی و ما هم به تبع همین موضوع، وزارت مان در پست و تلگراف و تلفن ادامه یافت و شدیم

یکی از وزرای دولت آقای میرحسین موسوی.

میرحسین موسوی عضو حزب جمهوری اسلامی بود. حزبی که در آن ایام می رفت شاهد فراکسیون بندی ها و جریانات مختلف فکری و اقتصادی باشد.

### شورای انتصابی حزب

— شما در شورای انتصابی حزب جمهوری هم عضویت داشتید؟ چه گرایش هایی در آن شورا حاکم بود؟

شورای انتصابی حزب که مؤسسان آنها را انتخاب کرده بودند گرایش های متفاوتی داشتند. من در شورای انتصابی نبودم و درست در همان ایام بود که مأموریت یافته بودم حزب قزوین را تأسیس کنم. اما افرادی که عضو شورای انتصابی بودند گرایش های متفاوت و بعضاً متضاد با هم داشتند. به عنوان مثال توی شورای انتصابی هم آقای حسن آیت حضور داشت هم میرحسین موسوی؛ هم آقای مسیح مهاجری حضور داشت مثلاً فرض کنید هم آقای ابوالقاسم سرحدی زاده، هم آقای حبیب الله عسگرآولادی و این تیپ ها. این ها دور هم جمع شده بودند و اختلاف سلیقه و نظرشان از همان زمان روشن و آشکار شد. آقای آیت نماینده مجلس شده بود و آقای میرحسین موسوی نخست وزیر شده بود و اختلاف نظرها از همان زمان به صورت جدی آغاز شد تا جایی که اینها مواضع همدیگر را اصلاً قبول نداشتند. حسن آیت به مهندس موسوی سوءظن داشت. میرحسین موسوی در مصدر دولتی نشست که از آقای باهنر برایش به ارث رسیده بود. در حقیقت خودش انتخاب نکرده بود. بین وزرا هم گرایش های مختلفی مثل مجاهدین انقلاب و غیره بودند. مثل

آقای بهزاد نبوی و سلامتی و غیره. آقای بهزاد نبوی از دوران زندان با آقای رجایی دوست شده بود و نمی دانم که این حرف تا چه حد صحت دارد که می گویند نبوی به واسطه آقای رجایی در زندان نمازخوان شده بود چون آقای بهزاد نبوی با گروه های غیر مذهبی زندان رفته بود و آنجا با آقای رجایی آشنا شده و دوستی کرده بود. حالا نمی دانم از قبل هم نماز می خواند یا نه، این را من خبر ندارم ولی به هر حال معروف است که باید تحقیق کرد، چون درباره افراد نمی توان به این صراحت و قاطعیت قضاوت کرد. شاید او پیش از آن هم نماز می خواند، ولی آن چه معروف شده این است که آقای نبوی در زندان جذب آقای رجایی شده و توسط ایشان مذهبی شده بود. پس یکی از دلایل حضور کسانی چون آقای نبوی و آقای سلامتی همین مسئله است. آقای رجایی وقتی که به ریاست جمهوری رسید خوب بالطبع آدم هایی را انتخاب می کرد که شناختی نسبت به آنها داشت و از جمله آنها نبوی و امثال آن بودند. گفتم که ایشان نسبت به من هم شناخت داشت و پیرو همین شناخت به وزارت رسیده بودم.

ترکیب دیگر کابینه آقای موسوی برخی از اعضای حزب جمهوری اسلامی بودند. مثل آقایان علی اکبر پرورش، علی اکبر ولایتی. حالا آقای محسن رفیق دوست توی حزب نبود اما سمپاتی داشت. فضای آن ایامی که دولت میرحسین موسوی روی کار آمده بود فضای حاکمیت عدالت در جامعه بود و کسی به خارج از این فضا نمی اندیشید. همه وزارت خانه ها هم هم و غم شان عدالت بود؛ یعنی ایجاد و توسعه و گسترش عدالت در متن جامعه. به هر حال این دولت به ارث مانده از شهیدان رجایی و باهنر بود و آن دو بزرگوار



هم شعارشان مشخص و روشن بود؛ توجه به محروم ترین نقاط کشور. در رأس برنامه های ما همین موضوع استوار بود که امکانات را با عدالت در کشور توزیع بکنیم. از این نظر به نظر می رسد هیچ نقدی بر دولت اول آقای میرحسین موسوی وارد نیست چون همه مسئولان و وزرا در حد توان و امکان خود برای اجرای برنامه عدالت تلاش و کوشش می کردند. منتها آن نکته ای که قابل نقد است و ما هم همان زمان بر آن نقد داشتیم تمرکز کارها در دست دولت است. آقای موسوی به شدت به تمرکز کارها و امور در دست دولت علاقه مند بود. یعنی اقتصاد دولتی.

### اولین نقطه افتراق و جناح بندی در دولت آقای موسوی

— شما اولین نقطه افتراق در دولت میرحسین موسوی را در چه می دانید؟

به نظر من اولین نقطه افتراق و جناح بندی در دولت آقای موسوی از همین مقوله شروع شد و موافقان و مخالفان تمرکز اقتصاد در دست دولت در مقابل هم قرار گرفتند و از همین جا جناح بندی های فکری و سیاسی آغاز گردید.

در داخل دولت آقایان حبیب الله عسگراولادی و سیدعلی اکبر پرورش و احمد توکلی و سیدمحمد غرضی و علی اکبر ولایتی و من هم که اغلب عضو حزب جمهوری اسلامی بودیم به اقتصاد دولتی اعتقادی نداشتیم و برای تمرکز امور در دست دولت حد و مرز مشخصی قائل بودیم. با دولتی شدن امور در صورت ضرورت و با کوپن مخالف نبودیم کما این که به جهت وضعیت و شرایط خاص حاکم بر کشور یعنی شرایط جنگی سهمیه بندی و کوپنی

کردن کالاهای اساسی را ضروری می دیدیم و نظارت بر سهمیه بندی را هم ضروری می دانستیم و معتقد بودیم از این جنبه باید امنیت برای مردم برقرار شود و آنها بتوانند بدون دغدغه و بدون این که گرفتار بازار سیاه شوند آن کالاهای اساسی شان را دریافت کنند اما این که این سیاست به همه کالاهای و جیره بندی همه کالاهای تسری پیدا کند و همه چیز تحت سیطره دفترچه اقتصادی برود نکته ای بود که ما با آن مخالف بودیم. دولتی کردن را بهش اعتقاد نداشتیم مثلاً خود من در مخابرات به شیوه دیگری عمل می کردم. به عنوان مثال، ساختمان های مخابرات را مردم احداث می کردند و ما به دنبال آن تجهیزات و امکانات فنی را در آن ساختمان ها مستقر می کردیم.

در برابر این نگاه فکری ما عده ای معتقد به اقتصاد دولتی بودند که در رأس آن خود میرحسین موسوی بود. مسیح مهاجری، ابوالقاسم سرحدی زاده، محمدرضا بهشتی\_ پسر مرحوم بهشتی\_ و دیگران اعتقاد سفت و سختی به دولتی شدن اقتصاد داشتند و از این بابت با ما زاویه پیدا کردند.

در داخل حزب هم همین جریان فکری آرام آرام شکل گرفت و رشد پیدا کرد و همین اختلاف فکر و نظر از مسائل اقتصادی به امور فرهنگی و سیاسی یعنی سیاست داخلی و سیاست خارجی هم کشانده شد.

### **نگارش پیش برنامه پنج ساله در دولت آقای موسوی**

\_گویا همان ایام نگارش برنامه پنج ساله هم منشأ بروز اختلافات بود؟

در آن ایام، آرام آرام کار نوشتن برنامه پنج ساله در دولت میرحسین پیش آمد و یک برنامه پنج ساله هم تهیه شد اما به دلیل شرایط و اوضاع جنگی، این برنامه در مجلس ماند و به جایی نرسید و بعدها که با اصلاح قانون اساسی سمت نخست وزیر و رئیس جمهور یکی شد، در دولت اول آقای هاشمی این برنامه دوباره وارد دستور کار مجلس شد و با ایجاد تغییر و تحولاتی تصویب گردید.

در جریان نگارش همان برنامه اختلافات فکری خودش را بیشتر نشان داد. فضای کشور در آن ایام فضای ضد آمریکایی بود؛ فضای دیگری هم نبود که غیر از فضای حاکم باشد. پس دولت باید سیاستش ضد آمریکایی می بود. فضا باید بر پایه مسائل فرهنگی و ارزشی می بود و این مسائل در جامعه رعایت می شد. اما در چنین شرایطی جریانی شکل گرفت که این ذهنیت را داشت که تصمیمات ما در تنظیم قوانین بایستی برخاسته از احکام اسلامی باشد. عده ای هم نظرشان این بود آن چیزی که به ذهن مان می رسد همین طور انجام می دهیم بعد از انجام اگر مغایرتی با اسلام و احکام اسلامی داشت شورای نگهبان وارد قضیه شود. همین مبحث به ایجاد اختلاف بین دولت و شورای نگهبان هم انجامید. مبحث نگرش اسلامی به مسائل اقتصادی. البته منشأ آن به نگرش اعتقادی برمی گشت. در جلسات ما معتقد بودیم که مباحث اقتصادی مان بایستی مبتنی بر احکام رساله حضرت امام و بر سیره و احکام شرع باشد و دولت تا این حد در سرنوشت اقتصادی مردم دخالت نکند اما گروه روبه رو با این عقیده و نظر مخالف بودند و بیشتر تصمیمات شان می رفت به سمت تمرکز کارها در دولت و همین اقدام باعث شد تعداد وزارت خانه در دوره هشت ساله آقای

موسوی به سرعت زیاد شود. مثلاً وزارت صنایع شد سه تا وزارت خانه چرا؟ چون مباحثاً می خواست بسیاری از کارهای صنایع را به عهده بگیرد. وزارت صنایع سنگین، وزارت معادن و فلزات و وزارت صنایع. به همان ترتیب مدام وزارت خانه ها گسترش می یافت و دستگاه های دولتی توسعه پیدا می کرد. این روندی بود که ما با آن مخالف بودیم. در همه این امور یعنی تنظیم برنامه بر اساس احکام اسلامی با جامعه مدرسین در ارتباط بودیم و نظر آنها برای ما مهم بود. آنها هم روندی را که دولت احاطه به تمامی امور اقتصادی مردم پیدا کند نمی پسندیدند و با آن مخالف بودند.

جامعه مدرسین به بحث های اقتصادی دولت خیلی حساس شده بودند. بنابراین در اغلب جلسات شورای اقتصادی دولت یکی دو نفر از شخصیت های جامعه مدرسین حضور پیدا می کردند و از نزدیک وارد بحث و شور می شدند. من عضو شورای اقتصاد نبودم اما چون وزیر دولت بودم می توانستم در آن جلسات شرکت کنم. آن زمان آقای احمد توکلی بحث داغ قانون کار را مطرح می کرد که این بحث از سوی جامعه مدرسین هم حمایت می شد. جلسات شورای اقتصاد در آن ایام جلسات خیلی داغی بود. در آن جلسات مرحوم احمد آذری قمی هم شرکت می کردند، مرحوم راستی کاشانی و اینها هم حضور می یافتند.

ما در زمره کسانی بودیم که به جامعه مدرسین نزدیک بودیم. من و آقای توکلی سفرهای زیادی به قم داشتیم و با آقایان جامعه مدرسین بحث های جلسات را هماهنگ می کردیم و از آنها الهام می گرفتیم؛ این الهام در مواضع اقتصادی از جایگاه فقاقت و دولت

بود. در حقیقت ما را به عنوان نماینده روحانیت و جامعه مدرسین می شناختند. موضع گیری های مان هم موضع گیری جامعه بود، یا خیلی به آن نزدیک بود. این جریان به همین نحو تا پایان دولت اول میرحسین موسوی ادامه یافت. از همان اول هم اختلافات خودش را نشان می داد. به مرور اختلافات به اوج رسید. این اختلافات بین جریان موافق آقای موسوی که در رأس آن خود موسوی بود با اعضای جامعه مدرسین و گروه ما که مواضع اقتصادی دولت را قبول نداشتیم به حدی شدت یافت که جامعه مدرسین دیگر در آن جلسات حضور نیافتند و دولت نظر خودش را در امور اقتصادی ساری و جاری کرد. این در حالی بود که امام هم با دولتی کردن اقتصاد مخالف بود و هر بار که به دیدن ایشان می رفتیم توصیه هایی مبنی بر شرکت دادن مردم در امور اقتصادی به دولت داشتند، همه اینها در صحیفه امام آمده است. با این حال، دولت راه خودش را طی می کرد.

### تذکر امام به موسوی

—خود حضرت امام در برابر دولت چه رویکردی داشتند؟

یادم هست در یکی از دیدارهای دولت با امام، ایشان به مهندس موسوی تذکر دادند و فرمودند من از دولت مشارکت عمومی را خواستم اما ظاهراً این اتفاق نیفتاده است. در دیدارهای بعد هم همین طور بود. امام بیش تر از چهار پنج بار به میرحسین موسوی تذکر می دهد که مردم را در اقتصاد مشارکت دهد و بدین مضمون می فرماید که من گفتم مردم باید در امور دانشگاه ها دخالت کنند، در آموزش و پرورش دخالت کنند، در صنایع دخالت کنند، در

آموزش و پرورش دخالت کنند، در تجارت خارجی دخالت کنند. امام بعد از این فرمایشات حتی گله کردند که آن طور که باید و شاید اتفاقی نیفتاده است.<sup>(۱)</sup>

اینها در بحث جریان شناسی مهم است.

۱- یکی از مسائلی که امام خمینی (ره) بارها در دوران نخست وزیری میر حسین موسوی به او تذکر داد اما او هیچگاه به تذکرات امام توجهی نکرد، مشارکت دادن مردم در امور اقتصادی اعم از تولید و تجارت و خدمات بود. آیت الله مهدوی کنی در این زمینه می گوید: دولت آقای میر حسین موسوی ... دولت سالاری را در امور اقتصادی عملاً ترجیح می داد و این سیاست تنها به خاطر جنگ نبود، بلکه اصلاً سبک تفکر ایشان این طور بود ... برداشت ما این بود که آقای موسوی می خواهد کلاً دولت در تمام امور اقتصادی حضور داشته باشد و ما این را قبول نداشتیم. (خاطرات آیت الله مهدوی کنی - پیشین، ص ۳۲۳) امام خمینی (ره) در بخشی از پیام ۲۲ بهمن ۱۳۶۳ می فرمایند: دولت چنانچه کرارا تذکر داده ام، بی شرکت ملت و توسعه بخش های خصوصی جوشیده از طبقات محروم مردم و همکاری با طبقات مختلف مردم، با شکست مواجه خواهد شد. کشاندن امور به سوی مالکیت دولت و کنار گذاشتن ملت، بیماری مهلکی است که باید از آن احتراز شود. (صحیفه امام، ج ۱۹ - ص ۱۵۸) همان گونه که امام خمینی (ره) در سال ۶۳ می فرمایند، کرارا در این باره به دولت موسوی تذکر داده اند اما ظاهراً میر حسین موسوی گوش شنوایی برای شنیدن تذکرات امام نداشته است. یکی از کسانی که علی رغم سرپیچی های موسوی، همچنان از وی حمایت می کرد، آقای هاشمی بود. ایشان در یاد داشت مورخ ۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۵ خود می نویسند: آقای اسد الله بادامچیان (نماینده تهران) به دفترم آمد ... پیشنهاد تغییر دولت و آوردن دولت جدیدی که طرفدار واگذاری کارها به مردم باشد، برای حل مشکلات اقتصادی را داد که گفتم عملی نیست. (اوج دفاع - پیشین، ص ۱۰۲) امام خمینی (ره) باز هم در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۶۵ می فرماید: مردم را در همه امور شرکت بدهیم. دولت به تنهایی نمی تواند که این بار بزرگی که الان به دوش این ملت است، بردارد. همان طوری که ملاحظه می کنید اگر چنانچه این شور و شعف ملت و جوان های عزیز نبود، هیچ دولتی نمی توانست مقابله کند با این قدرت هایی که همه قدرتش را پهلوی هم گذاشتند و به ما حمله کردند. بدون این که این ملت همراهی کند ما نمی توانستیم کاری کنیم ... شرکت بدهند مردم را در همه امور .... با شرکت اینها شما می توانید اداره کنید این کشور را. مردم را در امور شرکت بدهید، در تجارت شرکت بدهید، در همه امور شرکت بدهید. (صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۵۶) این تذکرات پی در پی امام حاکی از آن است که موسوی اعتنایی به رهنمود های امام خمینی نداشته است. (راز قطعنامه (نیمه پنهان) - دفتر پژوهشهای موسسه کیهان).

این نکته از نظر جریان شناسی خیلی مهم هست که امام در عین حال که از نظر تئوریک و مبنای فقهاتی بر اساس جایگاه ولایت مطلقه فقیه می توانست اختیارات دولت را کاهش یا گسترش دهد اما از آن اختیارات استفاده نمی کردند و فقط تذکر می دادند. ما هم تکیه مان بر مبنای نظریه فقهات امام و بر اساس تحریر الوسیله ایشان بود و با استناد به آن می گفتیم دولت حق ندارد در خیلی از امور اختیارات مردم را محدود کند. در این زمینه عرض کردم که از جامعه مدرسین الهام می گرفتیم.

نکته جالب دیگر این است که دخالت دولت در بسیاری از امور به اذن ولایت فقیه احتیاج داشت که این اذن در تحریر الوسیله وجود

نداشت. لذا حضرت امام آمدند و آن را از نظر تئوریک و فقهاتی حل کردند. آقای سرحدی زاده وزیر کار وقت یک نامه ای به امام نوشت (۱).

و امام در پاسخ به آن نامه نوشتند که دولت می تواند یعنی

۱- . متن نامه وزیر کار به حضرت امام خمینی ۱۶ آذر ۱۳۶۶: بسم الله الرحمن الرحيم محضر مبارک رهبر کبير انقلاب اسلامی، حضرت آيت الله العظمی امام خمینی مَيِّدَظْلَهُ العالی. با آرزوی سلامتی و طول عمر برای آن وجود شریف و امید پیروزی هرچه سریعتر رزمندگان عزیز اسلام علیه کفر جهانی، استدعا دارد با توجه به کیفیت و نوع کار این وزارتخانه در ارتباط با واحدهای تولیدی و خدماتی بخش خصوصی در مورد سؤال زیر، این وزارت را راهنمایی و ارشاد فرمایید: آیا می توان برای واحدهایی که از امکانات و خدمات دولتی و عمومی مانند: آب، برق، تلفن، سوخت، ارز، مواد اولیه، بندر، جاده، اسکله، سیستم اداری، سیستم بانکی و غیره به نحوی استفاده می نمایند، اعم از اینکه این استفاده از گذشته بوده و استمرار داشته باشد و یا به تازگی به عمل آید، در ازای این استفاده شروطی الزامی را مقرر نمود "والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ. ملتمس دعا. امام خمینی (ره) در پاسخ به آقای سرحدی زاده فرمودند: «در هر دو صورت چه گذشته و چه حال، دولت می تواند شروط الزامی را مقرر نماید».. صحیفه امام خمینی (ره)، جلد ۲۰، صفحه ۴۳۱). همچنین امام در پاسخ به استفسار شورای نگهبان درباره پاسخ ایشان به وزیر کار نوشتند: «دولت می تواند در تمام مواردی که مردم استفاده از امکانات و خدمات دولتی می کنند با شروط اسلامی و حتی بدون شرط قیمت مورد استفاده را از آنان بگیرد و این جاری است در جمیع مواردی که تحت سلطه حکومت است و اختصاص به مواردی که در نامه وزیر کار ذکر شده ندارد، بلکه در انفال که در زمان حکومت اسلامی امرش با حکومت است می تواند بدون شرط یا با شرط الزامی امر را اجرا کند». صحیفه امام خمینی (ره)، جلد ۲۰، صفحه ۴۳۶).



اختیار دارد که دخالت های خودش را گسترش دهد؛ یعنی دولتی که زیر نظر ولایت فقیه است. منتها تشخیص آن با ولایت فقیه است. و لذا با توجه به شرایط کنونی کشور که با جنگ رو به روست دولت می تواند اختیاراتش را گسترده کند مثلاً حتی برود تمام کامیون هایی را که در داخل کشور هستند مکلف نماید که بروند برای جبهه خدمات حمل و نقل صورت دهند. این نظر امام را ما در روزنامه رسالت (۱) منعکس

کردیم و وقتی که دیدیم امام این مسئله را از نظر مبنایی حل کردند، هم پذیرفتیم و مقالات مختلفی در تأیید و تبیین

---

۱- رسالت روزنامه خبری تحلیلی چاپ صبح تهران است که معمولاً دیدگاه های جناح جامعه روحانیت مبارز و تشکل های همسو را منعکس می کند. این روزنامه به صاحب امتیازی بنیاد رسالت، مدیرمسئولی سیدمرتضی نبوی و سردبیری محمد کاظم انبارلویی منتشر می شود. تأسیس روزنامه رسالت به سال ۱۳۶۶ باز می گردد که جمعی از مخالفین میرحسین موسوی و اعضای گروه ۹۹ نفر مانند احمد آذری قمی، احمد توکلی و سیدمرتضی نبوی این روزنامه را برای بازتاب دیدگاه های خود منتشر کردند. این روزنامه در زمان جنگ ایران و عراق انتقادهای شدیدی از عملکرد دولت داشت. آقایان علی اکبر پرورش، محمد سرافراز و کاظم انبارلویی به ترتیب سردبیران این روزنامه بودند. بعضی از نویسندگان و تحریریه سیاسی این نشریه را نزدیکان حزب مؤتلفه اسلامی تشکیل می دهند ولی امیر محبیان دبیر سیاسی رسالت و عضو شورای سردبیری آن، خود مؤسس حزب تواندیشان ایران اسلامی است که حزبی میانه رو، مدرن ولی اصولگرا به شمار می رود، نویسندگانی چون محمد مهدی انصاری، ناصر ایمانی، اسکندری، غفاری دارای گرایش هایی اصولگرایانه ولی با فاصله از حزب مؤتلفه می باشند. حشمت الله فلاحت پیشه دبیر سیاسی خارجی این روزنامه در حال حاضر نماینده مجلس شورای اسلامی است.

آن در روزنامه رسالت نوشتیم. در این زمینه آقای آذری قمی مشهورترین دفاع را از ولایت مطلقه فقیه داشت یعنی مرتب سرمقاله می نوشت که بعدها به سه جلد کتاب در تبیین ولایت مطلقه فقیه، از دیدگاه فقاقت و سیر تاریخی و آیات قرآن و غیره تبدیل شد (۱).

مجموعه ای بود که خیلی مورد توجه امام قرار گرفت و یادم هست که حاج احمد آقا در جلساتی که در بنیاد رسالت به همراه آقایان احمد آذری قمی و ابوالقاسم خزعلی و حسین راستی و محمد علی شرعی با ایشان داشتیم یکی دو بار گفت که حضرت امام تا این مقالات آقای آذری قمی را نخوانند نمی گذارند روزنامه رسالت را از اتاقش بیرون ببریم. امام بعد هم در تأیید آقای آذری قمی نامه ای نوشتند که در صحیفه امام هست (۲).

روزنامه

۱- عنوان برخی آثار احمد آذری قمی در موضوع ولایت فقیه بدین شرح است: ولایت فقیه از دیدگاه قرآن، ولایت فقیه از دیدگاه فقها (دو جلد)، ولایت فقیه از دیدگاه شیخ انصاری قدس سره.

۲- نامه امام خمینی در تأیید احمد آذری قمی: جناب حجت الاسلام آقای آذری قمی - دامت افاضاته با سلام و دعا، من همیشه به شما علاقه مند بوده و هستم؛ و هرگز هم در ذهنم نیست که خدای ناکرده جنابعالی کاری برخلاف اسلام بنمایید. شما از چهره های فاضل و مبارزو دلسوخته انقلاب می باشید. شما با نوشتن مطالب و مقالات خوب در تلاشید تا مردم را به راه صحیح راهنمایی نمایید. من در مورد روزنامه رسالت و جامعه محترم مدرسین - ایدهم الله تعالی - حرفی نمی توانم بزنم. هر طور خود و جامعه صلاح دانستید عمل کنید. اگر در این زمینه ها حرفی زده ام و یا چیزی نوشته ام، آنگونه که مصلحت تشخیص داده ام عمل کرده ام. خداوند جنابعالی را برای یاری اسلام و مسلمین حفظ فرماید. والسلام علیکم. ۲۸/۶/۶۸ روح الله الموسوی الخمینی (صحیفه امام، جلد بیست و یکم - صفحه ۱۴۱)

رسالت نقش مهمی در تبیین نظریه ولایت مطلقه فقیه داشت.

این اختلاف دیدگاه اقتصادی در حقیقت بن مایه دو جریان مهم سیاسی در کشور شد؛ بدین ترتیب که این اختلاف به مرور به مجلس هم کشیده شد و مجلسی ها به دو گروه تقسیم شدند. حزب هم که قبلاً تقسیم بندی شده بود. مجاهدین انقلاب هم به سه دسته و گروه تقسیم شدند. حضرت امام به درخواست اعضای سازمان مجاهدین انقلاب آقای حسین راستی کاشانی را به عنوان نماینده خودش در آن سازمان قرار داده بودند. در این تقسیم بندی عده ای شدند طرفدار پر و پا قرص آقای راستی؛ کسانی مثل حسین فدایی که بعدها در تشکیلات جمعیت ایثارگران بودند. اینها طرفداران آقای راستی بودند. عده ای مثل تیپ بهزاد نبوی و مرتضی الویری هم بودند که به شدت با آقای راستی مخالف بودند.

### **دو قبیله ای شدن حزب به دلیل بروز اختلاف در دولت**

این اختلافات احتمالاً به داخل حزب هم کشیده شده بود؟

بله، این نکته را باید عرض کنم که اختلافات دولت به داخل حزب هم کشیده شده بود و به تعبیر مقام معظم رهبری دو قبیله در حزب پدید آمده بود. ما هفت نفر بودیم که با نظریه اقتصادی موسوی

مخالف بوییم اما در داخل حزب هم عده ای با نظریات ما موافق بودند عده ای هم مخالف. عده ای هم بودند که خودشان را متمایز از این دو گروه می دانستند و نمی خواستند با هیچ یک از دوستان قاطی شوند. برخی ها هم گاهی خودشان را به این سمت متمایل نشان می دادند و گاهی هم به آن سمت. افراد این قبیله، یعنی قبیله سوم بعدها در حزب تمدن اسلامی جمع شدند. آدم های محترمی هم هستند شخصیت های قابل قبولی هستند از جمله آنها آقای میرمحمدی است. لذا این فراکسیون بندی در جلسات شورای انتصابی هم کشیده شده بود حزب اولین کنگره اش (۱)

را برپا کرد. در آن کنگره رقابت های فراکسیون داخلی کاملاً آشکار شده بود و نشان هم می داد که رقبای آقای مهندس موسوی از اکثریت قاطعی برخوردار هستند حتی کار داشت می رفت به سمتی که مهندس موسوی که جزو شورای انتصابی بود در شورای انتخابی اولین کنگره رأی نیاورد. یادم هست که در چنان شرایطی آقای هاشمی رفسنجانی و اینها تلاش هایی انجام دادند و رایزنی هایی کردند که بالاخره ایشان انتخاب شد. آقایان محمد رضا باهنر و عبدالله جاسبی و دیگران هم بودند.

من در همان اولین کنگره رسمی حزب جمهوری اسلامی کانیدیدا شدم و رأی آوردم و شدم عضو شورای مرکزی حزب جمهوری

---

۱- - زمان برگزاری اولین کنگره حزب جمهوری اسلامی اردیبهشت ۱۳۶۲ بوده است. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به جلد چهارم کتاب تشکل فراگیر، نوشته دکتر عبدالله جاسبی مراجعه شود.

البته عرض کنم که بعدها در کنگره دوم هم به عنوان شورای مرکزی انتخاب شدم و بعد از آن کنگره بود که دیگر با اشاره حضرت امام فتیه فعالیت های حزب پایین کشیده شد که اینها را پیش از این توضیح دادم.

### دیدگاه آیت الله خامنه ای درباره اقتصاد

—سؤالی که اینجا برایم مطرح می شود دیدگاه آیت الله خامنه ای است که آن زمان در سمت ریاست جمهوری بودند. می خواستم بدانم نگاه ایشان به برنامه های اقتصادی و نیز برنامه های دولت در اقتصاد چه بود؟

به نظر می رسد ایشان هم نگاه چندان مثبتی به دولتی کردن اقتصاد نداشتند و معمولاً هم پیرو افکار و گفته های حضرت امام بودند. اختلافاتی هم بین ایشان و مهندس موسوی وجود داشت. منتها آیت الله خامنه ای شخصیت توداری بودند و مسائل را بروز نمی دادند، اما تصمیم ایشان در عدم معرفی موسوی در دور دوم نشان داد که ایشان هم موافق برنامه ها و جناح مهندس موسوی نبودند در ادامه شرایط به گونه ای پیش رفت که مجدداً میرحسین موسوی نخست وزیر شد.

آیت الله خامنه ای خیلی خویشان دار بودند. چهار سال را با همین خصوصیت گذراندند. اما در دور بعد دیگر آقای موسوی را معرفی

---

۱- - مرتضی نبوی در انتخابات اولین کنگره حزب با ۳۷۵ رأی به عضویت شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی برگزیده شد. (خاطرات سیدمرتضی نبوی، ج ۱، ص ۱۶۶).

نکردند اما جریانات دیگری پیش آمد از جمله این که عده ای از نماینده ها در نامه ای به امام نخست وزیری آقای موسوی را خواستار شدند و امام هم با نظر نماینده ها موافقت کرد، و نظر ایشان بر این قرار گرفت که موسوی دوباره نخست وزیر باشد، این در حالی است که خود آقا پیش از آن خدمت امام رفته بود و نظرش را درباره این که قصد دارد نخست وزیر را عوض کند به امام گفته بود و امام هم مخالفتی نکرده بودند. اما واقعیت جور دیگری رقم خورد و باز تأکید می کنم در نهایت نظر ارشادی امام بر این قرار گرفت که مهندس موسوی نخست وزیر باشد نه حکم حکومتی امام. (۱)

بعدها هم که جریانات زیادی پیش آمد اما در همه حال آیت الله خامنه ای حالت مدارا را پیش گرفته بودند. اوج اختلافات این دو

---

۱- آیت الله سید محمد خامنه ای در مصاحبه ای می گوید: پس از انتخاب مجدد رئیس جمهور، این موضوع مسلم بود که نه رئیس جمهوری مایل به انتخاب مجدد موسوی برای نخست وزیری است و نه قشر اصلی مجلس و نه اکثریت ملت. قراین نشان می داد که امام هم با وی موافقت ندارند. بنابر این دورنمای سیاست هم نشان نمی داد که شخص مذکور مجدداً از طرف رئیس جمهوری معرفی شود و مجلس به آن رای بدهد. از این رو همه عوامل طرفدار سیاست های مخرب وی به کار افتادند که میر حسین موسوی دوباره به قدرت برسد. آنها چون از انصراف مجلس و رئیس جمهوری مایوس بودند، به امام خمینی روی آوردند و همه عناصر موثر در توطئه به کار افتادند و با حضور مکرر نزد امام و مدح موسوی چنین وانمود کردند که جوانان جبهه طرفدار موسوی هستند و انتخاب نشدن وی صدمه محسوسی به جبهه خواهد زد و این همان نقطه حساسی بود که امام نسبت به آن فوق العاده حساسیت داشتند و اطرافیان هم این را به خوبی می دانستند. (ناگفته های آیت الله، ماهنامه همشهری، اردیبهشت ۱۳۹۰، ص ۵۰)

به استعفای میرحسین انجامید و در نامه استعفایی که میرحسین به امام نوشته بود و بخشی از آن هم در روزنامه جمهوری اسلامی مطرح شد مشخص گردید که بخشی از این اختلافات به اختلاف نظر رئیس جمهور و نخست وزیر در انتخاب وزرا باز می گردد. که امام هم در اعتراض به استعفای ایشان گفته بودند که ما که برای حل این مسئله هیئتی با عنوان هیئت حل اختلاف مشخص کرده بودیم این مسئله که قابل حل بود و شما چرا استعفا کردید؟ در نهایت امام استعفای ایشان را نپذیرفتند.

آن زمان بنا به نص قانون اساسی، حضور رئیس جمهور در جلسات کابینه ضروری نبود و لذا آیت الله خامنه ای کم در جلسات حضور می یافت مگر این که جلسه مهمی بود. یکی از خاطراتی که من از ایشان دارم حضور ایشان در یکی از جلسات هیئت دولت بود که قرار بود در آن جلسه لایحه قانون کار آقای احمد توکلی بررسی شود. این لایحه موافقان و مخالفانی داشت. آقای توکلی مدعی بود که این لایحه را با استناد به رساله امام در باب اجاره نوشته است. خیلی ساده و سراسر است بود. یادم هست که آقای توکلی در آن جلسه دیدگاهش را به صورت مبسوط توضیح داد. پس از او چند مخالف و موافق هم صحبت کردند و آقا هم همه را شنیدند و دست آخر چنین جمع بندی کردند که این لایحه کارساز نیست چون خیلی ساده تهیه شده و جواب گوی رابطه پیچیده کارگر و کارفرما و شرایط کاری ای که پدید آمده است نیست. ایشان در آخر فرمودند خوبه که این لایحه کنار گذاشته بشود. بدین ترتیب لایحه کار مسئله اش حل شد و از صحنه سیاسی آن روز خارج شد. این لایحه گرچه اقتصادی بود ولی تبعات و مسائل سیاسی هم داشت

و با اشاره و صحبت آقا به طور کلی منتفی شد.

### خویشنداری؛ خصوصیت ذاتی آقا

— برخورد ایشان چگونه بود؟

ایشان به طور کلی به صورت ذاتی آدم تودار و خویشتن داری است و چیزهایی را که در دل شان است کمتر بروز می دهد. این موضوع به دوران ریاست جمهوری اش باز نمی گردد. در تمام دوره ها چنین بوده اند. یادم هست آن ایامی که بحبوحه اختلافات و درگیری های بنی صدر و حزب و سران حزب بود، ایشان معمولاً در جبهه ها تشریف داشتند و وقتی هم که روزهای جمعه می آمدند و نماز جمعه را می خواندند منتظر می ماندیم تا ایشان در خطبه های شان مثلاً موضعی علیه بنی صدر بگیرند اما این اتفاق نمی افتاد و ایشان با سرلوحه قرار دادن فرمایشات امام که همه را به خویشتن داری دعوت می کردند. درباره مسائل مختلف صحبت می کردند و اشاره ای به شخص یا اشخاصی نمی نمودند.

مسئله مبهم بودن اختیارات رئیس جمهور و نخست وزیر در قانون اساسی آن زمان سبب شد که ایشان در دوران ریاست جمهوری شان لایحه ای را برای تعیین حدود اختیارات رئیس جمهور به مجلس دادند که همان زمان ها تصویب هم شد و فکر می کنم الآن هم قانون باشد. البته بعدها با اصلاح قانون اساسی و حذف نخست وزیری تغییراتی در حدود اختیارات ریاست جمهوری ایجاد شد. با این حال، همان قانون بعدها مستند برخی رؤسای جمهور بعدی از جمله آقای سید محمد خاتمی قرار گرفت.



## هاشمی پشوانه نظری دولت موسوی

با توجه به این شرایط و دیدگاه ها، بفرمایید که چه افراد و گروه هایی از برنامه های میرحسین حمایت می کردند؟

نکته جالب این قضیه این است که خیلی ها از دولت و برنامه های او حمایت می کردند به عنوان مثال مرحوم آقای اکبر هاشمی رفسنجانی<sup>(۱)</sup>

که آن زمان رئیس مجلس بود می آمد و در نماز جمعه دیدگاه اقتصادی دولت آقای مهندس موسوی را تبلیغ می کرد یعنی می توان گفت پشوانه نظری آقای مهندس موسوی آقای هاشمی رفسنجانی بود. البته این قضایا تا زمانی بود که جنگ ادامه داشت و شرایط کشور شرایط خاص و ویژه ای بود چون بلافاصله پس از جنگ و اصلاح قانون اساسی و رئیس جمهور شدن آقای هاشمی رفسنجانی دیدگاه ها برگشت و عوض شد که خودش داستان مفصلی دارد. از جمله این که عده ای از طرفدارهای مهندس موسوی پشت سر آقای هاشمی قرار گرفتند و گفتند که ما اقتصاد دولتی را فقط در زمان جنگ قبول داشتیم و الآن آن را قبول نداریم. همین ها به مرور رفتند به سراغ و سمت اقتصاد باز باز.

## اصل ۴۴ قانون اساسی و برداشت دولت میرحسین از آن

موضوع اصل ۴۴ قانون اساسی و برداشت دولت میرحسین از آن چه بود؟

تیپ مهندس موسوی و اینها به صدر اصل ۴۴ قانون اساسی متمسک می شدند و می گفتند اقتصاد عمده اش باید دولتی باشد در

---

۱- - مرحوم اکبر هاشمی رفسنجانی در ۱۹ دی ۱۳۹۵ به علت ایست قلبی در گذشت.

حالی که ذیل همان اصل موضوع دیگری آمده است. اصل ۴۴ می گوید (۱)

که نظام اقتصادی جمهوری اسلامی بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی است با برنامه ریزی منظم و صحیح.

آنجا ابتدا بخش دولتی شرح داده می شود، سپس بخش تعاونی بعد هم بخش خصوصی. توضیح بخش خصوصی آمده است که بخش

---

۱- ۱ - یکی از اصول مهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در رابطه با اقتصاد، اصل ۴۴ قانون اساسی است. بر پایه اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه ریزی منظم و صحیح استوار است. بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه آهن و مانند اینها است که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است. بخش تعاونی شامل شرکتها و مؤسسات تعاونی تولید و توزیع است که در شهر و روستا بر طبق ضوابط اسلامی تشکیل می شود. بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می شود که مکمل فعالیت های اقتصادی دولتی و تعاونی است. مالکیت در این سه بخش تا جایی که با اصول دیگر این فصل مطابق باشد و از محدوده قوانین اسلام خارج نشود و موجب رشد و توسعه اقتصادی کشور گردد و مایه زیان جامعه نشود مورد حمایت قانون جمهوری اسلامی است (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران). اصل چهل و چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه ریزی منظم و صحیح استوار است. بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه های آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه آهن و مانند اینها است که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است. بخش تعاونی شامل شرکتها و مؤسسات تعاونی تولید و توزیع است که در شهر و روستا بر طبق ضوابط اسلامی تشکیل می شود. بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می شود که مکمل فعالیت های اقتصادی دولتی و تعاونی است. مالکیت در این سه بخش تا جایی که با اصول دیگر این فصل مطابق باشد و از محدوده قوانین اسلام خارج نشود مورد حمایت قانون جمهوری اسلامی است. تفصیل ضوابط و قلمرو هر سه بخش را قانون معین می کند.

خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت و تجارت می شود که مکمل فعالیت های اقتصادی دولتی و تعاونی است. دولت آقای موسوی این مسئله را مستمسک قرار می دادند که چون در اصل ۴۴ بخش دولتی به صورت گسترده بیان شده پس باید اقتصاد بر پایه دخالت دولت باشد این درحالی است که همین اصل ۴۴ ذیلی دارد که می گوید مالکیت در این سه بخش تا جایی که با اصول دیگر این فصل مطابق باشد و از محدوده قوانین اسلام خارج نشود و موجب رشد و توسعه اقتصادی کشور گردد و مایه زیان جامعه نشود مورد حمایت قانون جمهوری اسلامی است. نظر امام هم همین بود که با اقتصاد دولتی مخالف بود و دوست نداشت جلوی مشارکت مردم در اقتصاد گرفته شود اما تیپ مهندس موسوی و اینها با دیدگاه خاصی که داشتند می گفتند اگر مردم وارد امور اقتصادی شوند دوباره سرمایه داری پدید می آید و دوباره نظام شاهنشاهی باز تولید می شود. اینها با این ذهنیت اقتصاد را دولتی کردند. اما نتیجه کار این بود که وقتی که آقای مهندس موسوی دولت را به آقای هاشمی تحویل می داد بسیاری از کارگاه ها خوابیده بود و تولید ناخالص داخلی کشور در حال سقوط بود. یعنی اینها اواخر جنگ به بن بست رسیده بودند. همان زمان چند نرخ شی شدن ارز منشأ فسادهای زیادی شده بود و همه کالاها نرخ بازار سیاه و بازار رسمی داشت و آشفته بازاری پدید آمده بود. دولت در آن زمان در شرایط سختی قرار گرفته بود. همیشه سعی می کرد بخشی از این درآمد ارزی محدود خودش را برای تأمین معاش مردم و چرخاندن دستگاه ها و وزارت خانه ها اختصاص بدهد و بخشی از آن هم سهمیه جنگ بود که به امور جنگ و دفاع اختصاص داده

می شد. آقای هاشمی وقتی اوضاع را به این نحو دید - فکر می کنم آن زمان نیابت امام را در جنگ داشت - وقتی دید دولت همکاری خوبی در این زمینه نمی کند و از طرف دیگر هم مدام شعار جنگ جنگ تا پیروزی را می دهد فکری به نظرش رسید که اینها را در قرارگاه خاتم [\(۱\)](#) شریک کند. لذا بسیاری از مسئولان دولت را به

۱- - بر اساس اصل ۱۴۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که نیروهای مسلح را در زمان صلح موظف به مشارکت در بازسازی و سازندگی می نماید و بر مبنای ابلاغ فرماندهی کل قوا در سال ۱۳۶۸ مبنی بر مشارکت مهندسی سپاه در بازسازی و سازندگی کشور، پس از جنگ با استفاده از تجارب گذشته بخشی از امکانات و منابع انسانی در سازمان مستقلی تحت عنوان قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء (ص) سازماندهی شده و وارد عرصه سازندگی گردیدند. این قرارگاه از آن سال تاکنون با رشد شاخص های کمی (تعداد کارکنان، حجم بالای پروژه ها، میزان سرمایه) و کیفی (توان فنی و مدیریتی) با ورود به عرصه های جدید و پروژه های پیچیده ای که قبلاً توسط پیمانکاران خارجی انجام می شد و همچنین با حضور در مناطق محروم، ناامن و دور افتاده خدمات چشمگیر انجام داده است. قرب (قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء) با بهره گیری از ده ها گروه اجرایی و شرکت های تابعه و همکار تاکنون تعداد ۱۸۳۶ پروژه در رشته های تخصصی نظیر سد و بند، شبکه آبیاری و زهکشی، ابنیه مسکونی و اداری، راه و ابنیه، تونل و سازه های زیر زمینی، بندر و سازه های دریایی، خدمات مهندسی، تاسیسات نفت-گاز و پتروشیمی، مخازن و تصفیه خانه، سازه های فلزی، خدمات صنعتی، حمل و نقل، خطوط انتقال (نفت، گاز، آب و فاضلاب)، سازه ها و شناورها، معدن و کشاورزی را به اتمام رسانیده و تعداد ۲۸۸ پروژه دیگر را هم در دست اجرا دارد که بخشی از این فعالیت ها در مناطق محروم انجام می شود. فعالیت های بی وقفه قرب منجر به ابلاغ فرماندهی کل قوا در سال ۱۳۸۴ مبنی بر «همکاری با دولت در کار سازندگی حتی به صورت بیش از گذشته اقدام شود.» گردید. با توجه به فعالیت های سازندگی انجام شده اهم اهداف و راهبردهای قرب در امر سازندگی عبارتند از: کمک به اجرای برنامه های دولت جمهوری اسلامی ایران. استفاده بهینه از منابع و امکانات و استعداد های عمرانی و اقتصادی، کسب تجربه و دانش فنی به منظور افزایش توان رزمی و دفاعی. ایجاد بستر مناسب برای مشارکت نیروهای بسیجی در توسعه اقتصادی کشور. کمک به مناطق محروم و خدمات رسانی به مردم از محل منابع قرارگاه. (پایگاه اطلاع رسانی قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء)

قرارگاه خاتم برد و در امور تدارکات جنگ به برخی از آنها مسئولیت داد و بدین ترتیب بسیاری از مسئولان دولتی شدند مسئولان پشتیبانی جنگ در قرارگاه خاتم و این افراد بعد از مدت کوتاهی آمدند و اعلام کردند که دیگر نمی توانیم جنگ را با این شرایط ادامه بدهیم. به دنبال آن هم نخست وزیر به امام نامه نوشت و گفت که ما قدرت اداره جنگ را نداریم. درآمدهای نفت هم برای پشتیبانی مالی از جنگ به حداقل رسیده است. بعدها سیاست های اصل ۴۴ قانون اساسی تبیین شد و منشأ تحولی در نظام اقتصادی گردید. در تبیین این سیاست ها مجمع تشخیص مصلحت نظام به مقام معظم رهبری مشورت داد و این سیاست ها تبیین شد و نتیجه آن شد که عموم کسانی که در امور اقتصادی اختلاف نظر و دیدگاه داشتند و همین اختلاف ها به پدید آمدن جناح ها و جریان های چپ

و راست یا اصلاح طلب و اصولگرا انجامیده بود همه آمدند و روی اصل ۴۴ باهم به توافق رسیدند و آن سیاست ها در حقیقت شد رویکرد اقتصادی جمهوری اسلامی. پس از این که سیاست های این اصل تبیین شد حضرت آقا فرمودند که من آن زمان هم اعتقاد همین بود. پس می شود نتیجه گرفت که ایشان هم با اقتصاد دولتی مخالف بودند.

## احزاب دوره دولت موسوی

\_\_در دوره نخست وزیری میرحسین موسوی چه احزابی در کشور فعال بودند؟

در دوره ای که دولت میرحسین موسوی روی کار بود علاوه بر حزب جمهوری اسلامی که فعالیت چشمگیری داشت چند حزب و انجمن و گروه هم فعالیت می کردند. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، انجمن اسلامی معلمان، روحانیت مبارز و بعدها روحانیون مبارز.

مجمع روحانیون مبارز در آستانه انتخابات مجلس سوم شکل گرفت. (۱) توی این مقطع روحانیون مبارز به شدت فعال می شوند و مجلس سوم را در اختیار می گیرند. بعد از اینها هم که فعالیت دوباره حزب مؤتلفه و سپس تشکیل جامعه اسلامی مهندسين؛ انجمن اسلامی پزشکان و جامعه اسلامی کارگران و جامعه اسلامی دانشجویان است که اغلب اینها به دنبال پایین کشیدن فتنه فعالیت حزب جمهوری اسلامی بود.

---

۱- - انتخابات مجلس سوم در فروردین ۱۳۶۷ انجام شد و مجلس مزبور در خرداد ۱۳۶۷ افتتاح گردید.

## دیدگاه اقتصادی دولت میرحسین موسوی (عدالت اجتماعی)

چگونه ما تأثر از فضا را در اینجا بپذیریم، در صورتی که امام به دور از این فضا آن را پذیرفته و تأیید کرده بودند؟ هم چنین آیا راه کار دیگری برای عدالت اجتماعی جز آن که آن را دولتی کردن اقتصاد می دانید، بیان شده بود؟ ممکن است بحث اصلی عدالت اجتماعی باشد و این نیست که ما هر نوع بحث از عدالت اجتماعی را مارکسیستی بدانیم.

موضع دوستان ما این بود که ما مارکسیست نیستیم، ما در پی عدالت اجتماعی هستیم، یعنی ما فکر می کنیم که برای برقراری عدالت، این روش مناسب است. آقای مهندس موسوی فکر می کرد که با این روش بهتر می شود خدمت کرد و عدالت برقرار کرد. من این را زیر سؤال نمی برم، من فضا را فضایی می دانم که با این شعارهای عدالت از پایگاه چپ، کار شده بود و در فضای ایران این زمینه و سابقه داشت. یعنی حتی ممکن بود نیروهای مذهبی هم از این فضا متأثر شده باشند.

اما راجع به قانون اساسی، حضرت امام در عباراتی می فرمایند: «این قسمتی که در قانون اساسی هست، گوشه ای از اختیارات ولی فقیه است» نکته بعدی این بود که اصولی که در پیش نویس نبود و خبرگان آورده بودند، به نوعی باعث تسلی خاطر امام بود. اصل ۴ که می گوید کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و سیاسی و... باید بر اساس موازین اسلامی باشد، این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین

و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امور بر عهده فقهای شورای نگهبان است. اصل ۴ اصل حاکم بر تمام اصول است، یعنی نمی شود قانونی گذاشت که مغایر با شرع باشد. (۱)

این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول حاکم است، یعنی اگر آنها را مطلق دانسته و عمومیت دارند، این بر آنها حاکم است، چون بعضی اصول به گونه ای گفته شده اند که انگار مطلق هستند و نسبی نیستند، یا عمومی اند و خاص نیستند. کسانی اصول دیگری را مبنا می گیرند و می گویند که تنها پایگاه مشروعیت مردم است، اما اصل ۵۶ قانون اساسی می گوید «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از ایشان سلب کند، یا در خدمت منافع خلق یا گروهی خاص در آورد و ملت این حق خدادادی را از طرقی که در اصول بعد می آید اعمال می کند». بعضی از این برداشت می نمایند که پایه مشروعیت تنها رأی مردم است. من می خواهم عرض کنم که شرایطی در کشور وجود دارد که مفهوم سازی هایی از عدالت شده بود. به خصوص در بین طبقات تحصیل کرده دانشگاه، حال این یک طرف قضیه است. اما آن چه من از نزدیک در دولت آقای مهندس موسوی شاهد آن بودم، این اختلاف نظر بود که تقریباً مشابه همین هم در سازمان مجاهدین

---

۱- اصل چهارم قانون اساسی این است: کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.



انقلاب انجام شد. در آن جا هم نماینده ولی فقیه آقای حسین راستی کاشانی بود و ایشان هم همین موضع را داشت که تمام رفتار سازمان باید خاستگاهش اسلام باشد، آنها هم موضعی داشتند. در دولت هم در تنظیم لوایحی که به مجلس می رفت، چنین اختلاف دیدگاهی ایجاد شد. به خصوص در زمینه اقتصاد، چون در آن زمان در زمینه مسائل فرهنگی، مثلاً اگر سبیل آن را وزارت کشور بنامیم که آقای ناطق نوری وزیر کشور بود، مخالف بود با این که یک سری نیروهای حزب اللهی با خانم هایی که حجاب خوبی ندارند برخورد های فیزیکی صورت دهند و با آنها به عنوان نیروهای وزارت کشور در گیر شد و این را به عنوان نکته منفی به نام ایشان نوشتند. همان کسانی که در آن زمان عامل این گونه برخوردها بودند بعدها علیه حزب الله موضع گرفتند.

در مسائل اقتصادی از باب ضرورت، می گفتند که باید مسائل را دولتی کنیم و به تدریج حیطه یارانه ای کردن کالاها افزایش پیدا کرد. مثلاً در نقل و انتقال برنج از شمال کشور به شهرهای مختلف باید از کنترل استفاده می کردند و در بین راه ها باید جلوی ماشین ها گرفته می شد که کسی برنج آزاد نیاورد. در دوران محدودی که آیت الله محمد رضا مهدوی کنی نخست وزیر بود، در دولت بحث می شد و اینها اصرار داشتند و می گفتند که با چه معیاری ما اینها را بگیریم که حق نداشته باشند برنج از شمال بیاورند. آقای مهدوی یک توجیه شرعی پیدا کرده بودند که چون جاده از آن دولت است، پس ما می توانیم بگوییم که استفاده از این جاده می تواند با کنترل ما باشد. با چنین چیزی اجازه دادند که در دوران نخست وزیری ایشان، کنترل جاده ها انجام شود.

آنها می گفتند که با کنترل دولت روی مسائل اقتصادی می توانیم عدالت را برقرار کنیم و ما می گفتیم که این دخالت دولت با دیدگاه اسلام مطابقت ندارد و ضمناً از نظر تجربی انگیزه تلاش را از مردم می گیرد. در آن زمان آقای منتظری جمله ای داشت و می گفت اینها می خواهند فقر را توزیع عادلانه کنند، شبیه آن چیزی که در بلوک شرق انجام می شد، چون آنها شکوفایی اقتصادی نداشتند و می خواستند فقر را توزیع عادلانه کنند. باید انگیزه هایی ایجاد کرد که بتوانند اقتصاد را شکوفا کنند و بعد همه بهره برداری کنند و اگر بخواهند عدالت برقرار شود، باید بعد از به دست آوردن توان دولت باشد. بعد از این که توان اقتصادی دولت به دست آمد از امکانات موجود به نفع طبقات مستضعف استفاده می شود و دولت از امکانات خود می تواند به نفع طبقات مستضعف استفاده کند و اصل ۴۴ قانون اساسی هم که بخش تعاون را پیش بینی کرده و شهید بهشتی هم روی آن عنایت ویژه ای داشتند، دادن امکانات و ابزار را به کسانی که سواد و تخصص آن را دارند، اما سرمایه ندارند مطرح می کرد که اینها در قالب بخش تعاون بتوانند رشد کنند. یعنی اگر خارج از افراط و تفریط بخواهیم قضاوت کنیم، هر دو گروهی که در دولت بودند، همه می خواستند به مستضعفان خدمت کنند. واژه مستضعف را امام فرمودند و به عنوان یک ارزش مطرح شد، همه می خواستند این خدمت را بکنند، اما روش ها تفاوت داشت، آنها می گفتند از این راه می شود بیشتر خدمت کرد، ما می گفتیم که آن منجر به توزیع عادلانه فقر می شود و بعد که وظایف دولت در باب کنترل بیشتر شد، دیگر نمی تواند کنترل کند.

— راه کارهای پیشنهادی شما برای کمک به قشر مستضعف در آن

زمان چه بود؟

ما نظرم آن بود که کالاهایی که یارانہ ای می شود، ضرورت ندارد که به همه اقلام گسترش پیدا کند، بلکه مایحتاج ضروری مردم بدین صورت باشد، مانند نان و روغن. ما در یارانہ ای کردن به صورت کلی، مخالف نداشتیم، اما معتقد بودیم که باید محدود باشد. این یارانہ خود به حرص و ولع در مصرف دامن می زد.

در آن سال ها برخی یک سری کالاها را خریداری می کردند و بعد با قیمت آزاد به فروش می رساندند. مثلاً یکی از اصرارهای دولت این بود که قیمت ماشین را دولتی نگه دارد، اما ماشین با چند برابر قیمت به محض خارج شدن از کارخانه به فروش می رسید و این منشأ به وجود آمدن یک سری سرمایه داران جدید می شد.

این که فرمودید کالاهایی را عده ای با فرصت طلبی یا احتکار یا سودجویی خریداری می کردند، آیا مکانیزمی نبود که مانع آن شود؟

مساله آن زمان، کمبود کالا در بازار بود و در این عرضه و تقاضا دست نامرئی بود که کار خودش را کرد. در آن زمان کسر بودجه به ۵۱٪ رسیده بود و دولت مرتب پول به جامعه پمپاژ می کرد، یعنی پولی که به جامعه می رفت، تقاضا ایجاد می کرد. گاهی به سراغ سکه می رفت، گاهی به سراغ ماشین می رفت. این روش به نوعی بود که آثار و تبعاتی داشت و نمی توانستیم جلوگیری کنیم، چون برخی قواعد اقتصادی قواعدی تقریباً علمی است.

راه کارهایی که ما ارائه می کردیم، باعث یک رشته بحث ها گردید و در جلسات متعددی، بحث های مختلفی صورت گرفت که آقای

توکل و دوستانش آن را به صورت جزوه ای (۱)

تهیه کرده بودند. نکته دیگر این است که کالاهایی مانند خودرو را چه دلیلی دارد که دولت روی آن دست بگذارد و این شرایط را به وجود آورد. در زمان تصدی وزارت صنایع سنگین، توسط آقای بهزاد نبوی سهمیه خودرو می دادند؛ به این ترتیب مدیران بالای وزارت خانه ها در آن شرایط سخت، صاحب خودرو شدند و بدون هیچ ضابطه ای، صرفاً به لحاظ این که دولت تصمیم گرفته که این سهمیه را به ایشان بدهد، به قیمت دولتی به مدیران می فروختند و در حقیقت رانت دولتی را به جیب آنها سرازیر می کردند.

— شما هم از این سهمیه استفاده کردید؟

البته خود من هم می توانستم به راحتی صاحب اتومبیل شوم، اما این کار را نکردم و معاونین وزارت خانه بعضاً استفاده کردند.

— آیا به دست آوردن سهمیه دولتی برای مردم مشکل بود؟

بله افرادی که ارتباطات خاصی داشتند و یا انسان های خوش شانسی بودند و یا کسانی که توسط عده ای واسطه از این سهمیه استفاده می کردند، می توانستند استفاده کنند. در خصوص نرخ ارز که مهندس موسوی آن را با اصرار تا آخر دولت خودشان، روی هفت تومان نگه داشت، پرونده هایی مفتوح مانده که کسانی ارز گرفتند که کالاهای اساسی بیاورند و نیامده اند تسویه کنند، برای این که هفت تومان می گرفتند و تا قیمت ۱۳۰ تومان در بازار

می فروختند؛ یعنی دلار آزاد ۱۳۰ تومان بود، در حالی که با قیمت ۷ تومان می خریدند و آنها مسلماً آن را می فروختند. عده ای از این طریق سرمایه دار شدند و منشأ فساد در جامعه گردید.

مثال بعدی زمینی است که آن را با قیمت صفر خریداری می کردند و وزرا، معاونین و مدیران کل و... از آن استفاده می کردند که بنده از آن استفاده نکردم ولی دیگران استفاده کردند. در آن زمان آقای سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی رئیس قوه قضائیه بود که زمانی هم بررسی شد و سر و صدا ایجاد شد، ولی دیگر نتوانستند زمین ها را از آنها بگیرند. این دیدگاه را ما ضد عدالت می دانستیم. امروزه در دنیا هم مطرح هست که حتی از اطلاعات هم باید به صورت مساوی استفاده کنند که منشأ رانت نشود زیرا با توجه عدالت در آن زمان، اطلاعات به دست افرادی خاص می رسید. فلان محافظان شخصی مدیر می دیدند که این آقا منزلی نداشت، اما یک مرتبه صاحب خانه شد، در آنها نیز توقع ایجاد می شد و این تبعیض به نوعی وارد از نهاد تصمیم گیری گردید.

پس شما معتقد هستید که در زمان مهندس موسوی، پایه های تبعیض شکل گرفت؟

بله؛ به همین دلیل بعضی از روحانیون ما هم به این لحاظ از صحنه سیاست خارج شدند. مثلاً کارخانه ای را که مربوط به بنیاد مستضعفان بود، تحت عنوان مؤسسه خیریه یا فرهنگی دریافت می کرد، در حالی که اگر مقداری از وسایل آن کارخانه را به فروش می رساند، می توانست هزینه پرداخت شده آن را به دست آورد.

چون دولت، کارخانه ها را تحت پوشش خود در آورد، به لحاظ این

که بتواند حقوق کارکنان خود را پرداخت نماید، مجبور شد گوشه ای از تولیدات خود را در بازار آزاد به فروش برساند. سیستمی بود که دولت صاحب درآمدهای نفتی بود. در اقتصاد می گویند که دولتی که درآمدهای آن رایگان شد، برای خود ملت می سازد، چون درآمد نفت هم رایگان است. می توان با آن ملت و طرفدار ساخت.

یکی از راه های آن هم این بود که در مأموریت های دولتی و مأموریت های نمایندگان مجلس، روزانه صد دلار به آن نماینده یا مأمور دولت پرداخت می نمود. در حالی که هزینه آن فرد هم در عین حال بر دوش دولت بود. یعنی اگر ده روز مأموریت بود، می شد ۱۰۰۰ دلار که پول خیلی بالایی بود. من این مورد را به آقای مهدی کروی متذکر شدم که چرا برای ملاقات فلان مقام، این تعداد نماینده به کشور خارجی عزیمت نموده و باعث صرف هزینه های بالایی برای دولت می شود که ایشان در جواب گفتند: «اینها خرج زندگی دارند و می خواهند جهیزیه برای فرزندان خود تهیه کنند». به هر حال این در آن برهه از زمان، باعث تبعیض ناروا گردید.

به هر صورت ما مخالف با این گونه موارد بودیم. من معتقد هستم که هر دو جریان در نظام، دغدغه عدالت و رسیدگی به مستضعفان را داشتند. (خود ما در وزارت پست و تلگراف و تلفن یکی از سیاست های مؤکدمان این بود که شهرهایی را که محروم هستند و تلفن خودکار نداشتند صاحب تلفن کنیم)، در نهایت هم حضرت امام در پاسخ نامه آقای محمدعلی انصاری نوشتار معروف به منشور برادری<sup>(۱)</sup> را دادند و هر دو جناحی را که در انقلاب بودند تأیید کرده

و دلایل آن را هم بیان کردند و قید فرمودند که هر دو طرفدار مستضعفان هستند، هر دو می خواهند امور اصلاح شود، هر دو ضد آمریکایی هستند و ویژگی هایی را آنجا ذکر کرده بودند.

این که شما فرمودید که با همه بحث یارانه ای کردن مخالف نبودید، برای من تازگی داشت.

حتی بعد از جنگ هم که آقای هاشمی تصمیم داشتند یارانه بعضی از کالاهای اساسی و دارو را کمتر کنند، ما مخالفت کردیم. ما در مجلس چهارم که حضور داشتیم و برنامه دوم را تصویب کردیم، مخالف کسر کردن سقف یارانه ها بودیم. ما یارانه ای بودن کالاهای اساسی و دارو را به همان مقداری که قبلاً بوده است، تصویب کردیم. همین طور بود در مورد برنامه سوم.

در زمان آقای هاشمی هم که تصمیم داشتند قیمت بنزین را افزایش دهند، ما مخالفت نمودیم. ما با افزایش قیمت بنزین بیشتر از حدّ خود، مخالف بودیم.

با سرنگونی رژیم شاه طیفی از سرمایه داران آن زمان که مهم ترین مراکز اقتصادی را در دست داشتند، از صحنه خارج شدند و یک خلاء برای استفاده باقی مانده بود. در آن زمان «بازار» در ایران، خود یک پایگاه قدرت بود؛ طبقه و قشر اجتماعی ای که قدرت مالی به خصوص داشت و می توانست در

جاهایی عرض اندام کند. بعد از این که سرمایه داران اطراف شاه از صحنه خارج شدند، مسلماً فضای بهتری برای بازار پدید آمد. شما معتقدید که سیاست های دولتی سازی، باعث سرمایه دار شدن عده ای خاص گردید، اما به نظر می رسد مواردی را که بعضی از دوستان مؤتلفه شما به آن اشاره داشتند، باعث شد که افراد در کار تجارت به سودهای فراوانی دست یابند، مانند طرح ملی کردن تجارت خارجی که دولت شهید رجایی هم آن را تصویب کرد (دوستان مؤتلفه هم آن شهید را از خودشان می دانند) اما آقای عسکراولادی در آن زمان به صراحت علیه آن موضع گیری کردند، اما به نظر می رسد که این موضع گیری ها و راه پیمائی های بازاری ها، نشان می داد که عده ای در بازار نگران درآمدهای شان هستند. اولاً عموم بازار نه یک عده سرمایه داران خاص طرفدار، پشتیبان و پشتوانه انقلاب بودند و در تمام مراحل انقلاب و دفاع مقدس شرکت داشتند و مورد تأیید امام هم بودند. ثانیاً دولت بر تجارت خارجی و صادرات و واردات هم که عمده‌تاً توسط مردم انجام می شد دست گذاشته بود و می خواست بازرگانی خارجی را هم دولتی کند که با مخالفت امام و شورای نگهبان مواجه شد، منتها واردات و صادرات با نظارت و اذن دولت انجام می گرفت و همین مجوزهای دولتی عده ای را نونوار کرد و در واقع درست تر آن است که مطلب را این گونه ببینیم افرادی بودند که از شرع دفاع می کردند و به نظر من عده ای از آنها انگیزه اقتصادی و سیاسی نداشتند.

انگیزه اینها در این بود که چیزی خلاف شرع صورت نگیرد اما این



دقت سیاسی را نداشتند که آن کسانی که می خواهند با اینها مخالفت کنند، به آنها مارک مخالفت با مستضعفان می زنند. حتی امام هم خصوصاً یا عموماً به اینها تذکر دادند، اما اینها آنقدر سرگرم دفاع از مسائل فقهی بودند که به آن ترفندها خیلی توجه نداشتند و از این نظر کم آوردند و رقیب توانست مخالفت با مستضعفان، دفاع از بازار و این صحبت ها را به اینها بچسباند که صحت نداشت.

به نظر من این روش ها به نفع مستضعفان نیست، با این گونه روش ها (بزرگ کردن دولت) افرادی ثروتمند می شوند که بی رحم تر از سرمایه دارهایی هستند که از راه تجارت بدون رانت به سرمایه رسیدند. اینهایی که بدون زحمت، یک شبه ره صد ساله رفتند خطراتی دارند که به مراتب از سرمایه دارها بیشتر است که امروز هم سلطه و آثار نوکیسه های بوروکرات (اشرافی گری جدید) را می بینیم.

— مسئله ملی کردن تجارت خارجی که در قانون اساسی آمده، در اصل ۴۴ می گوید: «بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر و بازرگانی خارجی است».

در خصوص دولتی شدن بازرگانی خارجی که مطرح شد باید بگویم امام و شورای نگهبان با استفاده از اصل ۴، آن را خلاف شرع می دانستند یعنی اگر قرار بود به طور کل و مطلق تجارت دولتی شود آن را خلاف شرع می دانستند، یعنی در زمان امام راه باز شد که فقط دولت تجارت خارجی نکند مردم هم با نظارت دولت بتوانند تجارت خارجی را انجام دهند و بعدها هم شاهدیم که بانک

خصوصی هم با نظارت بانک مرکزی مجوز گرفت. شورای نگهبان مقداری مخالفت کرد، تا این که بحث ذیل مطرح شد (که ذیل اصل ۴۴ می گوید: مالکیت در این سه بخش تا جایی که با اصول دیگر این فصل مطابق باشد و از محدوده قوانین اسلام خارج نشود و موجب رشد و توسعه اقتصادی گردد و موجب زیان جامعه نگردد، مورد حمایت قانون اسلام است).

پس معادن، کشتیرانی، هواپیمایی، راه آهن، به شرطی که این قواعد اعمال شود، می توانند خصوصی باشند. در زمان امام، تشخیص خلاف شرع توسط ایشان تأیید شد. جمله ای از حضرت امام نقل شده است به این مضمون که کارهایی که مردم می توانند انجام دهند، دولت انجام ندهد، بعضی از کارها است که هم دولت می تواند انجام دهد و هم مردم.

آقای حبیب الله عسکراولادی، سیاست و نظرشان این بود که در بازرگانی خارجی دولت خلع ید نشود، بلکه دولت به عنوان کنترل بازار وارد شود، اگر جایی واردکنندگان می خواستند بازار سیاه درست کنند که قیمت افزایش یابد، دولت با مداخله خود نرخ را می شکند، لذا از همان زمان، با نظر حضرت امام، بازرگانی خارجی را هم مردم انجام می دادند و هم دولت، منتها مردم با نظارت دولت انجام می دادند. توضیح آن این است که اگر طرف های شما در خارج از مرز بدانند که چند شرکت دولتی هستند که اینها تنها خرید می کنند و کلان هم خرید می کنند، اینجا بحث چانه زنی و پایین آوردن نرخ تقریباً منتفی می شود. در حالی که اگر رقابت باشد، تاجری که می خواهد جنس بخرد، سعی می کند ارزان ترین قیمت را تهیه کند، یعنی در قاعده عرضه و تقاضا هم کیفیت را

رعایت کند و هم قیمت را به خصوص که رقیبی مانند دولت هم در کنار او است و این برای دولت هم یک امکاناتی را فراهم می کند که بازار در شرکت های خارجی انحصاری نشود و باز به نفع مردم است که در بازرگانی خارجی هم مردم شرکت کنند و هم دولت، اما بند ج (۱) را اگر بخواهیم بحث کنیم که چرا ایراد می گرفتند، باید متن آن را مطالعه نمود.

بند ج شامل دو نوع اراضی بایر و دایر می شود که در مورد بایر، حکومت اسلامی این زمین ها را در اختیار خود می گیرد تا کشت آنها را به بازرگانان واجد شرایط خود واگذار کند. در مورد زمین های دایر تحت تصرف افراد، در صورتی که شخصاً به امر کشاورزی اشتغال داشته باشند، تنها با حدّ مذکور به منظور تأمین زندگی خود و خانواده...

این قسمت مورد اختلاف بود، چون تقریباً می گفتند زمینی که دایر باشد، نمی شود از مالک گرفت. اینجا شرطی گذاشتند که اگر خود او مستقیماً و مباشرتاً انجام نمی دهد، زمین از او گرفته شود و یا در حدّ متعارفی که تعیین کرده بودند، زمینی به آن طرف بدهیم و بقیه اش را به کشاورز بدهیم.

— آیا اصلاحات ارزی با حذف بند ج منتفی نمی شد؟

خیر. به صورت هیئت های ۷ نفره در حقیقت ادامه پیدا کرد.

پس به نظر شما این ادعاها که فتوادل ها بعد از آقای موسوی

۱-۱ بند ج مربوط به مصادره اراضی بعد از انقلاب می شود که شامل چند بند بود.

آمدند و زمین ها را پس گرفتند و جناح راست مایل نیست که هیچ زمینی از زمین دار ها گرفته شود و به دهقان داده شود، اعتباری ندارد؟

زمین بایر که مالکیت ندارد. ما مبحثی داشتیم که البته باید به هر صورت حل شود. ما می گفتیم که احکام اولیه باید رعایت شود، جاهایی هم هست که احکام ثانویه باید رعایت شود و آن هم احکام شرعی است؛ اما حضرت امام وقتی که حکم حکومتی و مسئله ولایت مطلقه را مطرح کردند، در حقیقت چالش ذهنی ما حل شد. یعنی بحث این بود که طبق احکام اولیه که رساله حضرت امام بود، نمی شد که دولت اموالی را که مالکیت آن از مردم است تصرف کند و یا این که بی جهت دخالت کند و حیطه دولت را توسعه دهد.

امام صریح فرمودند که گاهی مصلحت نظام ایجاب می کند که دولت صد در صد کارها را به دست بگیرد یعنی ایشان مسائل ذهنی ما را حل کردند گاهی اوقات هم لازم است که کارها را واگذار کند و آن هم اشکالی ندارد. بحث ولایت مطلقه یعنی کار در دست دولت اسلامی است. بنا به مصلحت مردم و اسلام و نظام، که این اختیارات می تواند توسعه و قبض و بسط پیدا کند.

ما معتقد بودیم که دولت اگر وارد شود صرفاً برای نظارت و کنترل قیمت و اگر رقابت سالمی باشد، قیمت به نفع مصرف کننده پایین می آید. در حالی که اگر واردات انحصاری شود، قیمت بالا می رود و این هم اتفاق افتاد، یعنی دولت با ارز ۷ تومان کالایی را وارد می کرد و چون قیمت این در بازار خیلی بالاتر بود، چون کالا فراوان نبود، خود دولت مابه التفاوت را به خزانه می ریخت و

می گفت که چرا این پول را عده ای استفاده کنند. اواخر در مورد ماشین هم این کار را می کردند.

من آن زمان فکر می کردم اگر سیستم یارانه ای نبود، شاید خیلی از مردم از کالاها محروم می شدند و چیزی گیرشان نمی آمد...

ما با یارانه کالاهای اساسی و دارو نه تنها مخالف نبودیم که حمایت هم کردیم. اما بالاخره در آن سیستم، بعضی ها کالاهایی گیرشان می آمد؛ مثلاً کسی که یخچال احتیاج نداشت، وقتی می دید که دولتی می دهند، تعدادی می خرید. یعنی انبار کالا، که این خود یک نوعی اتلاف منابع ملی می شد و یا آن را در بازار آزاد می فروخت و رانتی گیرش می آمد.

امروز روش های اعمال کنترل دولتی در دنیا شکست خورده است، زیرا نتوانسته انگیزه های رقابتی را تقویت کند و استعدادهای را شکوفا کند و رقابت هم نتوانسته ایجاد نماید. یکی از دلایل فروپاشی شوروی با آن توان نظامی این بود که آن روش ها منجر به این نمی شد که عموم طبقات مردم از نظر روش اقتصادی زندگی شان بهتر شود. در کل وقتی که مارکسیست مطرح شد بلوک سرمایه داری یک سری روش هایی به کار بردند که مانع از شکل گیری انقلاب های مارکسیستی در کشورشان شدند. نوعی گرایش پیدا کردند، بعد از جنگ نیز مدتی، دولت رفاه آقای کینز (۱) را

۱- دولت رفاه (به انگلیسی: Welfare state) دولتی است که در آن تامین و بهبود رفاه عمومی وظیفه قانونی نهادهای قدرت است. در این نظام اقتصادی دولت به همه کسانی که به هر دلیل نتوانند هزینه های خود را تامین کنند یاری رسانی می کند. این کار از طریق پرداخت مستمری (حداقل در آمد) و یا کمک های نقدی دیگر انجام می شود. دولت رفاه به معنی وجود سیاست های سنجیده و هوشمندانه ای در زمینه تامین دست کم حداقل استاندارد زندگی برای همه و ارتقای برابری در فرصت های زندگی است و در آن هیچ تردیدی در زمینه ضرورت تمرکز تمام توجه همه نهادهای رسمی بر تامین خدمات همگانی وجود ندارد. در ادبیات موجود در زمینه دولت رفاه، تاکید بر دو اصل اساسی مورد ادعاست: تامین خدمات رفاهی برای تضمین بقا در شرایط اقتصاد آزاد، و وجود دولت دموکراتیک. در این نظام اقتصادی دولت وظیفه دارد که امکانات بهداشتی درمانی، بیکاری و بازنشستگی، تامین مسکن و خدمات آموزشی و مانند آن را از زمان تولد تا مرگ برای همه شهروندان تامین کند.

مطرح کردند و سیاست های او را جانشین آدام اسمیت (۱) [۱](#)

می کردند، ولی در هر حال، آنها بیش از سیستم مارکسیستی استمرار پیدا کرده اند.

اما روش های سرمایه داری هم به بن بست می رسد، آثارش در بحران های اقتصادی آمریکا و غرب مشهود است، یعنی جهان سرمایه داری با نوعی بن بست اقتصادی مواجه خواهد شد. ولی ما قواعد خودمان را داریم.

در بحث ارائه کارهای جایگزین، آیا اصلاً ممکن هست که مکانیزم هایی همچون صدقه و احسان اکتفا شود.

---

۱- آدام اسمیت (۵ ژوئن ۱۷۲۳ - ۱۷ ژوئیه ۱۷۹۰) فیلسوفی اسکاتلندی بود که از او به عنوان پیشرو اقتصاد سیاسی و پدر علم اقتصاد مدرن یاد می شود. وی همچنین از نظریه پردازان اصلی نظام سرمایه داری مدرن به شمار می رود؛ اسمیت ایده های خود را در کتاب خود ثروت ملل به تفصیل شرح داده است.

صدقه و احسان جایگاه خود را دارد و آن مسائل را هم بحث می کنیم، کسی نگفته فقط با صدقه و احسان باید کشور را اداره کرد. اما به هر حال چون شرایط زمان جنگ، شرایط عادی نبود، حضرت امام ترجیح دادند که از آن دولت حمایت کنند، چون شرایط، شرایط جنگی بوده و لذا از آقای مهندس موسوی به عنوان نخست وزیر حمایت کردند.

\_ فکر نمی کنید که این حمایت مقداری هم به این جهت بود که بعضی از دیدگاه های فقهی امام با آقایان دیگر همانند آقای آذری قمی و... متفاوت بود.

این مسئله قابل تحلیل مفصل است، چون من نظرات امام را درباره اقتصاد تهیه کرده بودم که از جمله موارد آن یکی این بود کارهایی که مردم می توانند بکنند، دولت انجام ندهد. در دوران وزارت که ما خدمت ایشان می رسیدیم، هشدار می دادیم به دولت آقای مهندس موسوی دادند که من بارها گفتم که مردم در کارها مشارکت کنند، اما این اتفاق نیفتاده است، اما شرایط جنگی شرایطی بود که کنترل دولت، عدم تضعیف دولت و این که «دولت دغدغه ای نداشته باشد تا این که کاملاً تدارک کند جنگ را» این برای امام اصل مهمی بود. در آن شرایط برای این که دولت بتواند صد در صد روی آن کنترل داشته باشد و خدشه ای به جنگ وارد نشود، آن را با مسئله ولایت مطلقه حل کردند، یعنی دولت حاکمیت خود را به مردم اعمال کند برای رفاه بیشتر مردم، اما شرایطی هم بود که امام با این مسئله موافق نبودند، حتی به دستور خود امام آن هیأت بازسازی شکل گرفت و از داخل آن، این سیاست ها بیرون آمد که منشأ برنامه اول شد و با

برنامه و سیاست های جنگ متفاوت بود.

نظرات حضرت امام در صحیفه نور هست و البته در بخش قبلی به طور مفصل این موضوع را شکافتیم. امام بر مشارکت مردم در زمینه اقتصاد بسیار تأکید داشتند، آن مسأله ای که من عرض کردم، هیأتی بود که برای بازسازی تشکیل شده بود و مطالعات آن هیأت، منشأ برنامه اول گردید که قاعدتاً حضرت امام آن را مطالعه کردند و ایشان ابلاغ نمودند به آیت الله خامنه ای و سپس به دولت ابلاغ شد.

### اقتصاد دولتی و قانون کار

\_شاید بتوان تمامی مشکلات و مخالفت های جناح راست را به موضوع دولتی کردن اقتصاد تقلیل داد. مثلاً در مخالفت با تعیین حداقل دستمزد کارگران و یا بیمه کارگران و مخالفت با تعاونی ها و مالیات، عده ای معتقدند که جناح راست مانع تصویب بسیاری از سیاست هایی شده که ساختار اقتصادی نابرابر ایران را تغییر می دهد و این جناح را تا حدی مسئول نابرابری های ثروت فعلی در جامعه می دانند و هم چنین می گویند انقلاب اسلامی ایران در عوض کردن ساختار اقتصادی گذشته، ناتوان بوده است. یا مثلاً مخالفت با تعاونی ها ربطی به دولتی کردن اقتصاد ندارد، یا مخالفت با تعیین حداقل دستمزد کارگران، مربوط به دولت و اقتصاد دولتی نیست، یا مخالفت با مالیات را نمی شود به مسأله دولتی کردن نسبت داد، چون در کشورهای غربی مالیات جدی است، اما اقتصاد آن دولتی نیست، هم چنین تشدید مجازات محترمان را که شاید به نوعی مربوط



به دولت باشد، به طور مستقیم نمی شود به دولت ارتباط داد و در آخر هم این که جناح راست مانع تصویب بسیاری از سیاست هایی شده است که ساختار اقتصادی نابرابر گذشته ایران را می توانست تغییر دهد.

عیب و اشکال اقتصاد دولتی و دولتی کردن اقتصاد یکی دو تا نیست که عده ای بخواهند آن را تقلیل بدهند. امروز هم اقتصاد ایران، مشکلات و نارسایی های آن، ضعف بنیه اقتصادی مردم، بیکاری، رکود و تورم و عدم رشد بخش خصوصی و تعاونی از سلطه دولت بر اقتصاد رنج می برد. با وارد شدن درآمد نفت به بودجه دولت از سال ۱۳۵۰، حجم و تسلط دولت گسترش یافت و امروز هم دستگاه های دولتی و فسادی که دامنگیر آن است راه را بر فعالیت سالم اقتصادی مردم بسته اند. نابرابری اقتصادی و شکاف طبقاتی را دولت رانتهی و بزرگ و ناکارآمد دامن زده است. طبقه جدید سرمایه داری در ایران بر اثر اقتصاد دولتی و رانتهی در جمهوری اسلامی ایران شکل گرفته است. نظام مالیاتی، تأمین اجتماعی، بیمه ها و بانک ها امروز برخلاف تصور عده ای نه تنها نظام اقتصادی را اصلاح و به سمت عدالت نبرده بلکه مانع فعالیت سالم اقتصادی نیز هست. خلاصه راه نجات اقتصاد ایران دولتی کردن آن نبوده و نیست. امروزه سیاست های کلی در مورد اصل ۴۴ قانون اساسی راه شکوفایی اقتصاد ایران را ترسیم کرده که همین دولت های حجیم که هر روز هم یزرگ تر و حجیم تر شده اند مهمترین مانع اجرای این سیاست ها بوده اند.

در این جناح اصل حساسیت، مسأله اسلام بود و حمایت از سرمایه داران و طبقاتی خاص مطرح نبوده است. امروز هم اگر قرار

باشد، وضع اقتصادی سامان بیابد باید به سخن حضرت امام دولت کار مردم را به مردم بسپارد و زمینه را برای فعالیت اقتصادی قانون مند آن ها فراهم کند یعنی شاخص های محیط کسب و کار را بهبود بخشد. برخی اشکالاتی که مطرح می کردند به قانون کار که بر اصل رضایت کارگر و کارفرما بود برمی گشت.

—اتفاقاً همین مسأله راضی بودن را مطرح کرده بودند که وقتی دو طرف راضی هستند، یک قانون دولتی چگونه در اینجا می تواند بگوید که کارفرما باید بیمه به کارگر بدهد.

آقای احمد توکلی عنوان می نمود که دست مزد باید با رضایت طرفین باشد...

خود آقای توکلی که پایه گذار و مجری این طرح بود، زندگی متوسطی داشت و هیچ گونه ارتباطی با سرمایه داران نداشت و هنوز هم همین روحیه در ایشان وجود دارد. برچسب هایی را که می خواستند به ایشان بچسبانند نمی چسبید و این طور نبود که ایشان خاستگاه شان از طبقه ثروتمندان و سرمایه داران باشد، بلکه بر اساس تدین خود می گفت که من قانون کار را بر اساس اینها می نویسم و این کار را هم انجام داد و این مسأله منشأ اختلافات زیادی بود. حتی در بین دوستان خودمان هم بودند کسانی که این مسأله را قبول نداشتند.

گفتم که در زمان ریاست جمهوری آیت الله خامنه ای، جلسه ای برگزار شد و این مسئله مطرح گردید. آقای توکلی دیدگاه های خود را بیان نمود، هم چنین در آن جلسه آقای سلامتی هم حضور

داشت که ایشان هم نظرات خود را مطرح کرد و آیت الله خامنه ای در نتیجه گیری پایانی، طرح آقای توکلی را به عنوان قانون کار فاقد خاصیت ویژه ای بیان نمودند. بعد از مدتی که بحث های زیادی در گرفت، خود ایشان هم به این نتیجه رسید که نمی تواند قانون را به شیوه همان پیش نویس اجرا نماید، لذا قانون مسکوت گذاشته شد و حتی در دولت هم به عنوان لایحه تصویب نگردید.

کسانی که بعد از ایشان به وزارت کار آمدند، افراط کردند و بعدها خود آنها چون مسئول قسمت هایی بودند که کارگر در آن وجود داشت، با همان قانون کار خودشان به مشکل برخورد کردند. مانند آقای بهزاد نبوی که بعدها وزیر صنایع سنگین شد. این قانون کار که در مجلس و زمان ریاست آقای هاشمی تصویب گردید، ایرادات زیادی را در پی داشت، به صورتی که این قانون در آن زمان به مجمع تشخیص ارجاع شد و از مواردی بود که مجمع تشخیص، قانون آن را بررسی نمود و آن را تصویب نمود.. پس می توان گفت قانون کار، مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام است که آن مجمع از سوی امام تشکیل شده بود. امروز هم صاحب نظران اقتصادی برخی مواد قانون کار را مانع سرمایه گذاری، تولید، اشتغال و توسعه می دانند.

### علل تشکیل مجمع مصلحت نظام

\_اختلاف دیدگاه در بعضی جاها بسیار جلوه می کند. مانند این که بین روحانیون طراز اول نظام، همانند آیت الله خامنه ای، آقای رفسنجانی و حتی حضرت امام با شورای نگهبان اختلاف

نظریه‌ای وجود داشت. به نظر شما آیا شورای نگهبان ویژگی خاصی داشته؟ علت این اختلافات چه بوده است؟ مثلاً همین قانون کار که مجمع تشخیص، نظر جناح چپ را در نهایت تأیید نمود؟

نکته ای تاریخی لازم است در اینجا گفته شود چون بحث از شورای نگهبان و هم چنین اعضای برجسته جامعه مدرسین بود که در این مسأله اظهار نظر می نمودند. باید گفت آنها به نوعی دغدغه طرح احکام را داشتند، می دیدند که کسانی به صورت افراطی دنبال دولتی کردن بودند و مطرح می نمودند که ما در حال حاضر که می خواهیم قانون طرح کنیم، مسأله اجرای احکام شرع را در نظر نمی گیریم. ما برداشت خود را به صورت لایحه اعلام می نماییم، نظارت شرعی و ملاحظات شرعی آن را مجلس و شورای نگهبان در نظر بگیرند و این بی تفاوتی و تسامح بعضی از افرادی که در آن دوره هم در دولت بودند، منشأ نگرانی برای جامعه مدرسین بود، لذا آنها فکر می کردند که همان جوازهای شرعی با رجوع به احکام ثانویه و یا باب مصلحت که امام آن را احیاء نمودند، کافی است و اگر مصوبه مجلس را شورای نگهبان خلاف شرع بداند و مجلس هم اصرار بر آن داشته باشد، بنابراین لایحه به مجمع تشخیص خواهد رفت. این نبود که در ذهن فقها این باشد که فقه ما راه های شرعی ندارد، بلکه برای این که اینها از آن راه ها سوءاستفاده ای نکنند و منجر به فرار این گونه افراد از احکام اولیه نگردد، آن را مطرح نمی کردند. به هر صورت این بحث ها جدی بود. در جایی این مطلب را طراحان قانون کار مصوب مجمع تشخیص مصلحت عنوان کرده بودند که اگر لازم باشد در جامعه اضطراب ایجاد می کنیم

تا این قانون تصویب شود.

—جامعه مدرسین راه های فقهی — اجتهاد را قبول داشتند، مثل عدول از احکام اولیه و احکام ثانویه و یا این که حکمی را به حکم دیگر ترجیح بدهیم، اما آن طور که شما فرمودید در بعضی جاها راه های مشروع هم (از ترس این که سوءاستفاده شود)، بسته نگه داشته می شد، اما اگر ضرورت شدید اجتماعی خود به خود این اقتضای حکم را می نمود آیا نمی توانست نقدی باشد به این گونه عمل کردها؟

امام چنین هراسی نداشتند و یا مسئولین رده های اول حکومت، مانند آیت الله خامنه ای چنین برداشتی نداشتند.

— شما این مسأله را چگونه ارزیابی می نمایید؟

کسانی که در جایگاه مسئولیت قرار می گیرند، حرف نهایی را می زنند و هدف شان هم این است که کشور اداره شود و دولت به اهداف خود برسد اما رده های دوم کسانی که دولتی کردن را قبول داشتند و مخالفان آن هیچ کدام از آنها حرف های نهایی را نمی زنند، یعنی در مقام بحث های طلبگی است. پس این ها تماماً از موضع و دغدغه های خودشان دفاع می کردند و آن ها هم به همین صورت عمل می نمودند.

حضرت امام که معیار های شرعی را هم در دست داشتند، راهی را انتخاب می نمودند که کشور نیز با بن بست مواجه نشود، یعنی در عین حال که این راه ها را باز کرد که اگر دولت تشخیص داد تمامی کارها را به کنترل خود بگیرد، خود امام نیز در مواردی به دولت مهندس موسوی تذکر دادند که مردم را در امورات مشارکت دهید.

اما در مواردی به نظر می‌رسد شاید امام یک اعمال فشاری را از جانب فقهای شورای نگهبان حس می‌کردند. مسأله مجمع تشخیص مصلحت که امام طرح نمودند، به نظر می‌رسد که به همین خاطر بود که چون احساس وقفه ای و یا فشاری در کشور می‌نمودند، به انجام این کار دست زدند، در غیر این صورت چه دلیلی داشت که مجمع تشخیص مصلحت (۱) به

وجود آید؟

شورای نگهبان عقیده دارد که ما مصوبه مجلس را بررسی می‌کنیم اگر با شرع یا قانون اساسی مخالف بود، اعلام می‌نماییم. ما طبق قانون اساسی در اینجا وظیفه تشخیص مصلحت نداریم و مصلحت سنجی با ما نیست، نه این که مصلحت پایگاه فقهی ندارد، ولی آنها برای خودشان مصلحت سنجی را وظیفه نمی‌دیدند. سخن شورای نگهبان این بود که در اینجا که ما به عنوان شش فقیه شورای نگهبان حضور داریم، مواردی را که خلاف شرع می‌بینیم ارجاع می‌دهیم. این مسأله به مجمع تشخیص ارسال می‌شود. در مواردی که اختلاف نظر هست و مجلس روی مصوبه اش اصرار

---

۱- - مجمع تشخیص مصلحت نظام از نهادهای نظام جمهوری اسلامی ایران است که در سال ۱۳۶۶ خورشیدی و به فرمان امام خمینی در ساختار حقوقی نظام جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و بعد ها در بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ رسماً وارد قانون اساسی شد و جزء بی بدیل این قانون گشت. انگیزه اصلی در تاسیس چنین نهادی، ایجاد نقش میانجی بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان بود که در دهه اول انقلاب اسلامی ایران دچار اختلاف نظرها و تعارض هایی شده بودند. تعداد اعضای این مجمع ۴۴ نفر ثابت و ۱ نفر میهمان متناسب با موضوع آن جلسه است که اعضای ثابت هر ۵ سال یکبار و از طریق حکم رهبر انقلاب اسلامی انتخاب می‌شوند.

دارد و به مجمع تشخیص می رود، فقهای شورای نگهبان هم به مجمع می روند. در آن جا ممکن است آنها رأی موافق به نظر مجلس بدهند، از باب مصلحت، در حالی که در شورای نگهبان رأی به مغایرت با شرع بدهند.

\_\_ در زمانی که مجمع تشخیص وجود نداشت، اگر شورای نگهبان نظر می دادند، مرکز یا جایی برای تشخیص مصالح نبود؟!!!

در آن زمان به یاد دارم چالش های سنگینی بین ریاست مجلس، آقای هاشمی، و شورای نگهبان وجود داشت. البته شاید حضرت امام از آن ها انتظار داشتند که این مسائل را رعایت کنند، ولی آنها می گفتند که ما طبق قانون اساسی وظیفه مان تطبیق با احکام اولیه است.

مسأله دیگر که لازم است گفته شود این بود که مثلاً آقای آذری قمی هم با امام چالش هایی داشتند. ایشان یکی از شخصیت هایی بود که با امام بر سر مسائل اختلاف نظر داشتند و منجر به یک سری مکاتباتی گردید که در نهایت، حضرت امام در پاسخ به یکی از نامه هایشان، ایشان را تأیید نمودند. این را قبلاً هم گفته ام. یکی از سردمداران مقابله با لایحه مالیات، آقای آذری قمی بود. دیدگاه آنها این بود و می گفتند یک سری مالیات هایی هست که شرع واجب کرده، مانند خمس و زکات.

\_\_ چه مخالفتی با مالیات داشت؟

در مورد مالیات، آقای آذری قمی مخالفت کردند، موضع ایشان هم

این بود که وقتی در شرع ما یک سری مالیات هایی داریم با نام خمس و زکات که از مردم گرفته می شود، وضع مالیاتی غیر از اینها دلیل می خواهد. مخالفین می گفتند در تمام نقاط دنیا، دولت برای تهیه هزینه های خود از مردم مالیات دریافت می کند، پس چگونه ما نتوانیم مالیات دریافت کنیم. اینها می گفتند ما نمی گوییم مالیات نگیرند، بیاید و بگویید که دولت تا چه حد ضرورت دارد مالیات بگیرد و ضرورت هایش را بیان کند تا ما بگوییم مالیات بگیرند؛ اما این که هر چه قدر دلش خواست مالیات بگیرد، صحیح نیست.

نقل است که امام به مباحث و مقالات آذری قمی توجه ویژه ای داشتند. در جلساتی که در بنیاد رسالت در حضور مرحوم حاج احمد آقا داشتیم ایشان می گفت که حضرت امام تا مقالات آقای آذری را در روزنامه رسالت نخوانند اجازه نمی دهند روزنامه را از اتاق بیرون ببریم.

### مالیات های اسلامی

نکته قابل ذکر این است که ویژگی مهم مالیات های اسلامی اعم از خمس و زکات و غیره آن است که اجبار در پرداخت آن وجود ندارد. مثلاً سراغ نداریم که به اجبار از کسی خمس گرفته شود. به این دلیل نمی شود انتظار داشت که دولت، درآمد خود را از طریق خمس و زکات تهیه کند، یعنی نمی شود پیش بینی کرد که چه قدر خمس می دهند و چه قدر نمی دهند. طبیعی است این دیدگاه مورد نقد است و به نظر می رسد در مورد مالیات هم عقیده داشتند که دائمی نباشد یا موقت باشد. آن ها



این را نمی گفتند؟

آن ها می گفتند که مالیات را به عنوان ضرورت می پذیریم. در حال حاضر که خمس و زکات را دولت نمی گیرد، از طریق مراجع و حکام شرع گرفته می شود. البته نظراتی هست که این خمس و زکات را باید حکومت بگیرد یا هر مرجع تقلیدی می تواند بگیرد؟

در این جا نیز نظرات فقهی مطرح است، مثلاً خود آقای آذری قمی نظرشان این بود که خمس و زکات را تنها باید به ولی فقیه داد، چون خمس و زکات ابزار حکومت است.

اما امام در این مسأله نظر صریحی نداشتند و این خود مسأله ای است که بین فقها مطرح و مورد بحث است که آیا خمس و زکات را می توان به مراجع دیگر هم داد یا خیر. البته هیچ گاه اصراری به این مسأله نبوده است که باید حتماً خمس و زکات را به ولی فقیه داد. ممکن است بعضی مقلد مراجعی دیگر باشند و خمس و زکات شان را به مجتهد دیگری بدهند، چون معتقد هستند که به هر مجتهدی بدهند دین شان را پرداخت کرده اند و دینی به گردن آنها نیست.

از نظر اجبار که شما می فرمائید، اجبار به معنی الزام شرعی در آن وجود دارد، یعنی اگر شما خمس مال تان را نپردازید حق تصرف در آن را ندارید. گاهی دولت ممکن است تشخیص دهد که آن را بگیرد، منظور حاکم شرع است، یعنی ولی فقیه. در سیره حضرت علی (ع) هم هست که به مالک می فرماید: «تو مأموران دریافت خمس و زکات داری که آنها را به سوی آنها می فرستی، اما آنها را رها بگذار تا خودشان اظهار کنند و بگویند و زکات و خمس خود را پرداخت نمایند. تو به آنها سخت مگیر». این جمله به معنای آن

نیست که حاکم دستش بسته است و نمی تواند دریافت کند. به هر حال دولت هزینه هایی دارد که باید آنها از مردم بگیرد. ولایت مطلقه که معنایش همین است، یعنی اگر در جایی حاکم شرع تشخیص داد که بگیرد و الزامات قانونی و تضمیناتی هم داشت، می تواند آنها را وضع و دریافت کند.

و این هم بحث اولیه و ثانویه دارد. بحث اولیه آن، این است که سخت نگیرید و بر اساس پرداخت خودشان باشد، اما اگر امکان سوءاستفاده بود و یا نیاز حکومت برای امنیت مرزها مطرح شد، این طور نیست که نتواند الزام کند.

اما به نظر می رسد با توجه به حجیم تر شدن حکومت و جامعه نسبت به زمان حضرت رسول (ص) و با توجه به این که متدینین به اختیار خود خمس و زکات را پرداخت می کردند، شما قبول دارید که تر آقای قمی نمی توانست جواب گو باشد؟

آقای آذری قمی قائل بود که به حدّ ضرورت باید دریافت شود. ممکن است مدت ضرورت یکصد سال باشد و ممکن است هزار سال، یعنی اگر تا هزار سال هم ضرورت پیدا کرد که شما مالیات بگیرید، منعی ندارد. در ضمن به نظر حضرت امام مشکل آقای آذری قمی هم حل شد. یعنی هر مقدار مجلس مالیات تصویب کند و شورای نگهبان هم ایراد نگیرد، دولت می تواند از مردم مالیات بگیرد.

در زمان حضرت رسول (ص) ممکن بود، با پرداخت خمس و زکات، حکومت امورات خود را بگذراند، اما در حال حاضر

دولت نمی تواند...

گاهی می گوئیم فقها به خاطر منافع یک طبقه ای دنبال این مسائل بوده اند. من می گویم این طور نبوده و مبانی فقهی و شرعی برای آنها مطرح بوده است، یعنی می خواستند که دولت اسلامی کاری خلاف شرع انجام ندهد، یعنی بحث آزادی مردم و احترام به مالکیت، بحث مهمی است. برای رشد اقتصادی دنیا به این نتیجه رسیده است که احترام به مالکیت یکی از قراردادهای مهم اجتماعی باشد. یعنی اگر تکلیف آن مشخص نشود انگیزه های لازم برای شکوفایی اقتصادی پدید نمی آید. یعنی ملاک های عدالت اقتصادی و اجتماعی که چپ ها گذاشتند، به نتیجه نرسید و منشأ تعطیلی اقتصاد، نه شکوفایی اقتصاد شد دولت هم هیچ گاه کارآیی قابل توجهی نداشته است. هم اکنون گاهی دولت رفاه مطرح می شود، یعنی دولت مسئولیت هایی را برای تأمین رفاه مردم به عهده می گیرد مثل حقوق ایام بیکری، بیمه بازنشستگی، بیمه عمومی، آموزش رایگان و....

\_\_بله، متأسفانه موضوع مهم بودن مالکیت خصوصی پذیرفته شده است.

البته حد و حدود آن را باید گفت، اما بحث مالکیت چیزی است که مهم است و جزو پایه های قرارداد اجتماعی است. در چین نیز به انگیزه مالکیت بها داده شده است، اگر چه اصل سرمایه های بزرگ یا برخی شرکت ها، متعلق به دولت است، پس نکته ای که فقها از نظر ملاک ها می گفتند این بود که چون یک سری افراد در دولت هستند که می خواهند اقتصاد را دولتی کنند و هر چه بیش تر به امور

مردم چنگک بیندازند و از دخالت بیش تر دولت نگران بودند و لذا می گفتند اگر ضرورت دارد جواز هست، اما به اندازه ضرورت بگیرد. نه این که امروز تشخیص دهید که از درآمد مردم ۲۰٪ مالیات بگیرید و سال دیگر ۵۰٪ و یا ۸۰٪ مالیات بگیرید. یعنی اگر کسی درآمدش از ۵۰ میلیون بیش تر می شد باید ۸۰٪ مالیات بدهد و این منجر می شد که انگیزه کار را از شرکت های دولتی هم بگیرید که فرد زحمت بکشد و سود کسب نماید و ۸۰٪ آن را مالیات بدهد پس این دغدغه ها دغدغه افرادی امثال آذری قمی بود، اما حضرت امام فرمودند که دولت اسلامی به هر میزانی که تشخیص داد می تواند مالیات بگیرد، وقتی این مبنای فقهی را حضرت امام بیان کردند، آقای آذری قمی هم آن را قبول نموده و پذیرفت. پس در می یابیم که این گونه بحث ها بیشتر بحث های فقهی و شرعی بود. به هر حال این گونه بحث ها بحث های نظری بود و وقتی حضرت امام ولایت مطلقه فقیه را مطرح نمودند، یکی از افرادی که از این مسأله دفاع نمود آقای آذری قمی بود و مجموعه مباحث ایشان که در روزنامه رسالت به چاپ رسید تبدیل به سه جلد کتاب گردید.

اما به راستی آیا می شود بر اساس شرط عدم اجبار در گرفتن مالیات های اسلامی و از طرف دیگر تغییر شرایط در طول قرون اخیر برای مسأله دولت و مخارج آن در دوران جدید تنها به خمس و زکات تکیه کرد؟

بعضی معتقدند که اگر همین حقوق واجب را که خداوند تعیین نموده است همه مسلمان ها بپردازند ما بسیاری از نیازهای جامعه مان برطرف می شود و نمونه هایی در طول تاریخ بوده است که آن

را رعایت کرده اند.

قرآن رابطه ای بین فراوانی نعمت و تقوی برقرار کرده است و می گوید اگر شما حدود الهی را رعایت کنید، فراوانی نصیب شما خواهد شد، یعنی خداوند نعمت هایش را از آسمان و زمین فرو خواهد فرستاد و از آن تنگی و مضیقه نجات پیدا خواهید نمود، ایمان به غیب شرط مهمی است و اولیای خداوند روی آن حساب ویژه ای را باز کرده اند. برای مثال تقوی منشأ نوعی شکوفایی اقتصادی خواهد شد، البته غیر از حقوق واجب (خمس و زکات) حقوق دیگری هم هست و تنها مختص به آنها نیست. در روایات هم آمده است که «در اموال شما حق معلومی است» درجات واجب و مستحب است و دست حاکم شرع هم بسته نیست در این که آنها را اختیاری کند یا واجب. ضمناً روشن شد با تصویب مجلس می شود مالیات گرفت و این ربطی به خمس و زکات ندارد.

ولی عملاً ما در تاریخ ندیده ایم.

مقاطعی را نقل می نمایند که مثلاً در زمان حضرت علی (ع) به این گونه مسائل عمل می شده است.

منظور بنده بعد از حکومت حضرت علی (ع) است، یعنی بعد از مدت ها که در حال حاضر فقیه عادل و آگاهی حکومت را به دست گرفته است، باید تفاوت هایی با دوره های قبل داشته باشد، یعنی الآن ممکن است خمس و زکات کافی نباشد، یعنی اگر آقای آذری قمی می خواستند مالیات ها اسلامی باشد، می بایست

مسائلی را اضافه می نمود.

در زمان ظهور حضرت مهدی (عج) روایت هایی حاکی از آن است که شکوفایی اقتصادی به حدی خواهد رسید که فقری برای گرفتن خمس و زکات وجود ندارد. تفاوت حکومت اسلامی با حکومت های دیگر در این است که مسئولیت حکومت اسلامی را ولی فقیه پذیرفته است و اگر در جایی دید که حکومت از چارچوب اسلام خارج شده است، تذکر خواهد داد. پس ایشان می گوید که دولت هر چه قدر که تشخیص داد می تواند مالیات بگیرد، مسیرهای قانونی آن را هم طی می کند، یعنی مجلس لایحه دولت را تصویب می کند و بر اساس آن مصوبه، دولت می تواند مالیات بگیرد. البته دولت ها متفاوت هستند، بعضی دولت های رفاه هستند که تأمین اجتماعی را گسترش می دهند و در نتیجه مالیات بیشتر می گیرند، بعضی در این موارد دخالت نمی کنند، به هر حال باید دید آیا دولت می تواند در هر کجا که صلاح دید بگوید این حق من است و یا حد و حدودی دارد.

این گونه مسائل در سیاست مطرح است که «اعمال حاکمیتی» چیست و «اعمال تصدی» چیست؟ اعمال حاکمیتی، یعنی اعمالی که دولت برای برقراری حاکمیت خود انجام می دهد که بر اساس فلسفه وجودی خود جایز است که حاکمیت را اعمال نماید، اما یک سری چیزهایی که جنبه تصدی گری دارد، مانند این که کارخانه ای را اداره می کند که بخش خصوصی هم از عهده انجام آن برمی آید. برای اعمال حاکمیت موارد متعددی را می توان ذکر کرد از قبیل: سیاست خارجی، دفاع، قضاوت و...

مسئله دیگر امر تصدی است، یعنی از باب حاکمیت نیست و دولت

هم می تواند انجام ندهد، مانند توزیع چای، گندم، آرد و کارهای دیگری که دولت به عنوان حاکمیت انجام می دهد، اما دیگران نیز می توانند آن را انجام دهند. در این موضوع که دولت تا چه حد دامنه فعالیت های خود را باید گسترش بدهد، جمله ای از حضرت امام هست که می فرمایند کارهایی را دولت انجام دهد که دیگران نمی توانند انجام دهند.

در حال حاضر نه دخالت دولت را کسی نفی می کند و نه دخالت گسترده وجود دارد که باعث از بین بردن انگیزه ها شود، در بحث های فقهی و شرعی آن هم که وارد شویم، تقریباً وظایف خاص است که برای دولت در نظر گرفته شده است. اگر بخواهیم الگویی را برای آن در نظر بگیریم، نامه امام علی (ع) به مالک اشتر را می توانیم نام ببریم که تقسیم بندی های دقیق و خوبی دارد.<sup>(۱)</sup>

۱- امام علی (ع) در بخشی از نامه ۵۳ کتاب شریف نهج البلاغه در مورد نحوه گرفتن مالیات از مردم توسط عوامل حکومت به مالک اشتر می فرماید: در کار گرفتن مالیات نیکو نظر کن، به گونه ای که به صلاح مالیات دهندگان باشد. زیرا صلاح کار مالیات و مالیات دهندگان، صلاح کار دیگران است و دیگران حالشان نیکو نشود، مگر به نیکوشدن حال مالیات دهندگان، زیرا همه مردم روزی خوار خراج و خراجگزاران هستند. ولی باید بیش از تحصیل خراج در اندیشه زمین باشی، زیرا خراج حاصل نشود، مگر به آبادانی زمین و هر که خراج طلبد و زمین را آباد نسازد، شهرها و مردم را هلاک کرده است و کارش استقامت نیابد، مگر اندکی. هرگاه از سنگینی خراج یا آفت محصول یا بریدن آب یا نیامدن باران یا دگرگون شدن زمین، چون در آب فرو رفتن آن یا بی آبی، شکایت نزد تو آوردند، از هزینه و رنجشان بکاه، آنقدر که امید می داری که کارشان را سامان دهد. کاستن از خراج بر تو گران نیاید، زیرا اندوخته ای شود برای آبادانی بلاد تو و زیور حکومت تو باشد، که ستایش آنها را به خود جلب کرده ای و سبب شادمانی دل تو گردد، که عدالت را در میانشان گسترده ای و به افزودن ارزاقشان و به آنچه در نزد ایشان اندوخته ای از آسایش خاطرشان و اعتمادشان به دادگری خود و مدارا در حق ایشان، برای خود تکیه گاهی استوار ساخته ای. چه بسا کارها پیش آید که اگر رفع مشکل را بر عهده آنها گذاری، به خوشدلی به انجامش رسانند. علی (ع) در انتهای این بخش می فرماید: اگر بلاد آباد گردد، هر چه بر عهده مردمش نهی، انجام دهند که ویرانی زمین را تنگدستی مردم آن سبب شود و مردم زمانی تنگدست گردند که همت والیان، همه گردآوردن مال بود و به ماندن خود بر سر کار اطمینان نداشته باشند و از آنچه مایه عبرت است، سود برند.

اگر در جامعه ای سرمایه گذاری شود، اشتغال ایجاد شود، ثروت رشد پیدا کند، آن وقت کارگر هم به حقوق خود خواهد رسید، اما اگر از ابتدا شرایط غلیظ و شدیدی را به کار بردید که کسی جرأت نکرد که در تولید سرمایه گذاری کند، یکی از نتایجش این است که واسطه گری و دلال بازی توسعه پیدا می کند، یعنی سفته بازی رایج می شود. پول ها در کارهای غیرتولیدی و غیر مولد هزینه می شود. تولید تبدیل به ضد ارزش می شود و موانع و مشکلاتی بر سر راه آن خواهد بود که مشکلات بزرگ تری را به بار خواهد آورد. یک سری قوانین و مقررات دست و پاگیر سر راه سرمایه گذار و تولیدکننده می گذارند که او مجبور شود کار را رها کند

با در نظر گرفتن این دغدغه که همیشه در جوامع صدای ثروتمندان بلندتر است، شاید برخی اعتراضات که به قانون کار فعلی می شود، منافعى ظالمانه در پی داشته باشد و شاید هم نیاز



به تغییر این قانون هم باشد...

با تغییر یک قانون مشکل حل نخواهد شد، ما باید نگرشی جامع به قضیه داشته باشیم. اگر تنها به قانون کار پردازیم و بگوییم حقوق کارگر تأمین شده است و قانون خوبی است و بقیه قوانین بررسی نشود، فرصتی ایجاد نمی شود تا بقیه افراد نیز شاغل شوند. فرض کنیم که این قانون کار حقوق همه کارگرانی را که سرکار هستند تأمین نماید، اما خیل بیکارانی را که در سال چند صد هزار نفر وارد بازار کار می شوند چه کسی می خواهد پاسخ گو باشد. این مسأله مهمی است، یعنی راه اندازی اشتغال و ایجاد فرصت شغلی که با مقایسه با بقیه اصول باید بیشتر به آن پرداخته شود.

آن قانون کاری که آقای توکلی می گفت با یک اقتصاد بیمار سازگاری نداشت، ممکن است بگوییم احکام اولیه در شرایط اقتصادی خوب و سالم انگیزه ایجاد می کند، اخلاق هم رعایت می شود مسائل معنوی هم رعایت می شود حقوق مستحب هم پرداخت می شود و از طرف دیگر هم شکوفایی اقتصادی به وجود می آید سرمایه گذاری زیاد خواهد شد، مثال: غذایی خوب و مقوی است اما برای مریض مضر است. در مورد تعیین حداقل دستمزد در قانون کار این مسأله قابل طرح است که تعیین دستمزد حداقل، حداکثر را هم تعیین می کند. زمانی در یزد دو کارخانه وجود داشت یکی از آنها خصوصی بود و دیگری دولتی. این بخش خصوصی که با انگیزه های خصوصی دل سوزانه هم اداره می شد کار بهتری ارائه می داد کیفیت مطلوب داشته و رونق بیشتری داشت و درآمد آن هم بیشتر بود، ولی آن یکی ضرر داشت و یا سودی نداشت، کارخانه خصوصی بر اساس سود، کارگران توقع داشتند که دستمزد آنها

افزایش یابد، اما در کارخانه مشابه دولتی چون وضعیت خوبی از نظر بهره برداری نداشت نمی توانست دستمزد کارگران خود را بالا ببرد به هر حال سیستم را وقتی دولت دست می گذارد کارخانه از حالت بهره وری خود خارج می شود یعنی مدیریتش، مدیریتی کارآمد نیست.

این ها همه از اشکالاتی بود که ما به دولت مهندس موسوی داشتیم. حجم وسیعی از سرمایه زیر دست دولت در کارخانجات متعدد بود ولی ضریب بهره وری سرمایه شان خیلی پایین بود یا اصلاً با ضرر مواجه بود.

— گاهی شما کارخانه ای را دولتی می کنید، اما بحث این است که کارخانه در مالکیت بخش خصوصی است، اما ما مدیر همان کارخانه خصوصی را ملزم کنیم که از حدی پایین تر به کارگر نمی توانید حقوق بدهید و...

اینها بحث های زیادی دارد؛ مثلاً ممکن است حداقل حقوقی را که دولت تعیین کرده برای کارخانه ای ضرر داشته باشد، یعنی حداقل به گونه ای تنظیم شده که کارخانه نتوانسته دخل و خرج خود را تنظیم کند و این محکوم به ورشکستگی می شود، حداقل حقوق حداکثر را نیز تعیین می کند یعنی این ملاک می شود که کسی بیشتر از آن ندهد، و اگر کارخانه های دیگر هم بخواهند پرداخت کنند با دخالت دولت مانع پرداخت آن خواهند شد چون این عدم برابری در کارهای مشابه نوعی عکس العمل ایجاد می کند.

— البته اگر باز حداقل را تعیین نکنیم ممکن است حتی کارخانه

دولتی هم مانع افزایش حقوق معمول بشود.

تعیین حداقل باید به نحوی باشد که به ورشکستگی منجر نشود. گاهی می‌گوییم باید نهادهایی باشند که حق کارگر را نتوانند تضییع کنند در این جا دولت هم می‌تواند وارد شود. مثلاً ارزیابی می‌کند که باید قسمتی از سود به دست آمده که حاصل دسترنج کارگران نیز می‌باشد به حقوق کارگر تعلق گیرد. این را می‌شود رسیدگی کرد و لازم نیست از راه‌هایی استفاده کرد که منجر به برهم خوردن سیستم اقتصادی شود. در مورد اخراج کارگری که مطمئن است هر کاری بکند کسی نمی‌تواند او را اخراج کند اگر کم کاری کند یا غیبت نماید نظم کارگاه را به هم بزند و... همه این اشکالات اساسی است که به قانون وارد است، اما آن چه که باید دغدغه داشته باشیم، آن است که به کارگر نباید ظلم شود یعنی کارفرما نباید استثمار کند و کارگر فقیرانه زندگی کند.

پس به نظر می‌رسد که قانون کار آقای احمد توکلی این گونه تناسبات را رعایت نکرده است.

قانون کار آقای توکلی بسیار ساده بود و این تناسبات در آن دیده نشده بود و همان طور که گفتم با نظر رئیس جمهور وقت آیت الله خامنه‌ای کنار گذاشته شد.

## تعاونی‌ها در دولت موسوی

مسأله مخالفت با تعاونی‌ها به چه صورت بود؟

من به یاد نمی‌آورم که دوستان ما با تعاونی‌ها مخالفت کرده باشند، بلکه خود ما مدافع هم بوده ایم..

در بریده ای از روزنامه کیهان مربوط به اواسط دهه ۶۰ چند مورد انتخاب شده است که یک نمونه آن چنین است: «در زمره ظریف ترین ترفندهای استکبار و کفر جهانی استفاده از حربه عوام فریبانه تعاونی بوده است. پژوهش های تاریخی نشان می دهد که در اکثر کشورهای زیر سلطه، مستشاران شرقی و غربی تحت عنوان مقدس تعاونی سعی در استقرار نظام مورد نظر خود در آن جوامع داشتند. تردید وجود ندارد که نظام تعاونی ایران حاصل فعالیت های مستمر کارشناسان بیگانه و وابسته مراکز استعماری بوده و به همین علت نیز فرسنگ ها دور از جایگاه اصلی و الهی خود قرار دارد».

به یاد ندارم که مخالفتی از طرف جناح یا دوستان ما شده باشد. حتی در مورد دفاع از تعاونی به یاد دارم که در مجلس چهارم طرحی مطرح شد که بحث آن پیشنهاد ادغام وزارت تعاون با یکی از وزارت خانه ها بود. ما مخالف با این طرح ادغام بودیم. تعاونی از مسائلی هم بود که شهید دکتر بهشتی روی آن بسیار حساس بودند.

تعاون در قانون اساسی ما به این دلیل وارد شد که در کشور عده ای هستند که مهارت، علم و تخصص دارند، ولی سرمایه ندارند. برای این که اینان به طور مستقل عمل نمایند، باید بخشی تأسیس شود که در قالب آن دولت از آنان حمایت نماید.

ممکن است بگوییم با نوعی از تعاون مخالف بوده اند، چون در غرب هم تعاونی ها به صورت سمبلیک درست شده است و به نوعی می خواستند به وسیله آن تهاجم مارکسیستی را خنثی کنند.

در انگلستان، در یکی از جاهایی که کارگاه های بافندگی بود، تعدادی از کارگران فقیر، خود شروع کردند و تعاونی هایی را درست کردند و نظریه پردازانی هم مانند شارل ژید و غیره داشتند...

بله. با این همه، این فعالیت ها در غرب خیلی محدود است، البته در جاهایی هم ممکن است خودجوش باشد. در انگلستان شرایط خاصی حکم فرماست، افراط و تفریط در نوسانات تاریخی کمتر است، نه در جهت سرمایه داری و نه در جهت مارکسیستی، بلکه نوعی محافظه کاری همیشه بوده است.

در مجموع ما حمایت کردیم، اصلاح قانون تعاونی ها از مواردی است که در زمان ما صورت گرفت. موضع ما روشن است و تا جایی که می توانستیم سعی کردیم موانع آن بر طرف شود. در این مورد رهبری مواضع صریحی دارند، یعنی موضع ما موضع مثبتی است.

از جمله مخالفت هایی که در آن مقطع شده، یکی این بود که «نقش اصلی و عملی کلیه تعاونی های مصرف در سراسر جهان، توسعه هر چه بیشتر مصرف کالاهای ضروری و غیر ضروری بوده و هست»<sup>(۱)</sup> و

یا «اساس مصوبات کمیته های ده گانه سازمان برنامه و بودجه تعاونی هاست و بخش های دیگر ظاهری بیش ندارد، یعنی با اجرای تعاونی ها نوبت به بخش های دیگر نمی رسد و آنها تحت الشعاع و در محور تعاونی ها قرار دارند».

در جاهای دیگری نیز مشابه این بحث، مورد اشاره قرار گرفته بود.

بحثی در دولت مهندس موسوی بود که ما لایحه ای بدهیم برای بخش خصوصی یک طرح برای بخش تعاونی و یک طرح برای بخش دولتی. دولت زیر بار نرفت که لایحه ای برای بخش خصوصی ارائه دهد. این لایحه باید برای تعیین بخش ها ارائه می شد.

یعنی اعضای جناح راست در اینجا تعاونی را هم دولتی شدن فرض کردند.

آری، دولت موسوی به تعاونی ها هم به چشم بخش دولتی نگا می کرد و استقلالی برای بخش تعاون قائل نبود.

چرا تعاونی ها را به عنوان بخش غیر دولتی و سهام دار غیر دولتی محسوب نمی کردند؟ یا به عنوان راهی که مردم بتوانند خودشان کارهای خود را انجام دهند و افراد طبقه پایین با مشارکت همدیگر کارها را انجام دهند، نه این که چند نفر سرمایه دار با سرمایه ای زیاد کارها را انجام دهند و فعالیت اقتصادی صرفاً توسط آن ها صورت گیرد و بقیه مردم هم مصرف کننده باشند؟

تعاونی خوب است و باید حمایت شود، اما مشکلات زیادی را هم در بر دارد. مشکل اصلی تعاونی ها سرمایه است. یعنی اعضا، حق عضویت کمی می پذیرند و بعد هم اگر کسی ۱۰۰۰ برابر سرمایه بیاورد با کسی که سرمایه کمی آورده، مساوی هستند و هر دو حق

یک رأی دارند. این اصل تعاونی است و نقطه قوت تعاونی ها این است که دولت تا جایی که می تواند به آنها امکانات بدهد، یعنی وام با بهره های کم که حمایتی باشد تا آنها بتوانند کار کنند.

فکر نمی کنید یکی از ضعف های تعاونی ها ضعف در ایجاد تشکل های غیر دولتی (مردمی) بوده و این که مردم ما عادت دارند که همیشه چشم شان به دولت باشد.

بله، این مسأله هم دخالت دارد، منتها این، قسمتی از دلایل عدم توفیق تعاونی ها است. چون طبق قانون تعاونی ها اگر شخصی هر چه قدر سرمایه داشته باشد فقط یک رأی دارد. این مشکل در سیاست های اصل ۴۴ ابلاغی مقام معظم رهبری حل شده است.

## احتکار

مسئله تشدید مجازات محتکران به چه صورت بود؟

احتکار یکی از مواردی است که فقها و مدرسین روی آن مشکلی ندارند، یعنی اگر کسی احتکار کرد باید اموالش را آورده و در معرض فروش قرار داده و حتی اگر لازم باشد روی آن نرخ بگذارند. البته حدیثی از پیامبر اکرم (ص) هم هست که ضرورتی ندارد قیمت گذاری شود مگر این که لازم باشد.

اما مخالفین مطرح می کردند که جناح فقهاتی، احتکار را منحصر کرده است به چند قلمی که در زمان صدر اسلام بوده است. مرحوم زواره ای در روزنامه رسالت گفته اند که اصولاً احتکار در جامعه وجود ندارد چون احتکار منحصر به چند قلم

است که در رساله امام آمده است و آن چند قلم را هم گفته اند و مطرح نموده اند که ما از نظر این چند قلم مشکلی نداریم، پس احتکار هم نیست. در این چند قلم، برنج نیست، شکر نیست و بسیاری از اقلام ضروری مردم در آن جای ندارد. رسالت در مورد مسأله احتکار در آن زمان، به شدت به دولت ایراد می گرفت که چرا با مسأله احتکار با این سختی برخورد می کنید و به فروشندگان و تجار سختگیری می کنید. یا موردی مانند شلاق زدن به محتکران را اشکال گرفته است. آقای زواره ای در آن زمان گفته اند که احتکار دلایل ریشه ای دارد. مرحوم زواره ای گفته که دلیل احتکار کمبود تولید است نه محتکران.

آیا به نظر نمی رسد که شیوه برخورد جناح راست با توجه به مقتضیات زمان و اصل عدالت قابل دفاع نبوده است؟

جناح فقاهتی از خودش حکم شرعی صادر نکرده است بلکه احکام شرعی را بیان کرده است. به نظر من این مسأله هم مانند مالیات های اسلامی که واجب است یک سری از اقلام آن پرداخت شود، حکم احتکار نیز روی چند مورد مطرح شده است. مثلاً نیازهای اساسی و ضروری مردم بوده است که برنج هم در آن وجود نداشته است، اما این که در شرایطی مردم نیازهایی دارند و این نیازها توسط عده ای مورد احتکار قرار می گیرد که باید برخورد شود. این مسأله مورد اتفاق همه بوده است، اما این مسأله ای را که شما مطرح نموده اید، بیشتر مسائل افراط و تفریط را در آن زمان به اذهان منتقل کرد، ما در شرایطی قرار داشتیم که در کشور کمبودهای زیادی به چشم می خورد. از طرف دیگر بحث میل دولت به یارانه ای کردن کالاها



مطرح شد، به عنوان مثال در جایی ۳ عدد یخچال کشف شده است و مشخص نیست از چه طریقی اینها تهیه گردیده است، چه بسا با همان سهمیه های دولتی به دست آمده است. سیستم سهمیه بندی در این گونه زمینه ها انگیزه هایی به وجود می آورد و موجب می گردد که به قیمت دولتی کالاهایی خریداری شده، احتکار شود و به صورت آزاد فروخته شود. به هر حال در برخورد با محتکران اختلاف نظر وجود نداشته است به ویژه بعد از اعلام نظر حضرت امام.

— آیا این قانون ضد احتکار مکمل آن سیستم نبود که بتواند نقایص آن را رفع کند؟

ما در حال حاضر به نتیجه کار نگاه می کنیم، چون سال ها از این جریان گذشته است. وقتی که این جناح مخالفت های نظری هم کرد که البته در جهت حمایت از سرمایه دارها هم نبود این مسأله با دخالت حضرت امام حل شد و در مجموع در آن شرایط تعزیرات حکومتی از اختیارات قوه قضائیه در حد بسیار خوبی به دولت واگذار گردید. تعزیرات حکومتی که در ادبیات سیاسی ما وارد شد، به این معنا بود که ما اختیارات قضایی را به دولت داده ایم، یعنی دولت دستش باز شد که کسی را که تخلف از مقررات نموده است، بازداشت کند و با آن برخورد کند، ولو یک سری مخالف هایی هم صورت پذیرفت، اما نتیجه این شد که خود دولت به این نتیجه رسید که به بن بست رسیده است، چون اقتصاد ما را کد شد و بسیاری از کارگاه ها تعطیل. در این هنگام کمبودها افزایش یافت، دولت با کسر بودجه مواجه گردید و رقمی در حدود ۵۱٪ کسر

بودجه در دولت به چشم خورد. نتیجه دیگر این که مفسد زیادی ایجاد شد، یعنی کارگاه ها، اجازه یافتند بخشی از تولیدات خود را به صورت آزاد به فروش برسانند.

\_\_ در این مواردی که گفته شد، قانون ضد احتکار چه نقشی در این نابه سامانی ها داشته است؟

دولت هنگامی که در تولید و توزیع به صورت دستوری دخالت کرد، نتیجه ای جز رکود اقتصادی در بر نداشت و نوعی عدم انگیزه در فعالیت های اقتصادی به وجود آمد.

\_\_ آیا راه دیگری وجود داشت که دولت به جز این گونه راه ها بتواند در مقابل احتکار بایستد؟

مثلاً لازم نبود هنگامی که کسر بودجه بدین صورت است، ارز را ۷ تومان که قیمت غیر واقعی بود نگه داشته و عده ای از قبل تفاوت قیمت ارز در بازار آزاد و قیمت رسمی به ثروت های هنگفتی برسند. اگر این ارز مقداری تغییر پیدا می کرد، کسر بودجه تأمین می گردید. زمینه سوء استفاده از ارز هم فراهم نمی شد. یا اقلام اصلی مردم را دولت توزیع می کرد و لزومی نداشت که همه این اقلام به صورت دولتی توزیع شود.

## دلایل عدم انتخاب از سوی میرحسین

—میرحسین موسوی چرا در دور دوم شما را برای وزارت پست و تلگراف و تلفن معرفی نکرد و آقای محمد غرضی به عنوان وزیر معرفی شد و رأی اعتماد آورد؟

عمده علت این اقدام ایشان همان مخالفت هایی بود که بنده و دوستان در زمینه مباحث اقتصادی با ایشان داشتیم و ایشان در دور دوم نه تنها بنده بلکه دوستانم را هم معرفی نکرد. البته آقای حبیب الله عسکراولادی پیش از آن استعفا کرده و دولت را ترک کرده بود.

غیر از آقای محسن رفیق دوست، وزیر سپاه، و آقای علی اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه، بقیه دوستان در کابینه دوم نبودند. که در خصوص این دو نفر نظر حضرت امام بر تغییر نکردن آنها بود.

این را هم بگویم که قرار بود برای سمت وزارت به جای من آقای دکتر عارف را معرفی کنند. این طور نقل می شد، که در آخرین لحظات، از دفتر آقای منتظری فشار آوردند و گفتند که آقای غرضی معرفی شود. آقای محمد غرضی آن ایام وزیر نفت بود و آقای موسوی با وزیر نفت شدن او مخالف بود. به اصطلاح، حرفش این بود که ایشان نمی گذارد ما نفت بفروشیم و آلمان برای اداره جنگ و کشور نیاز هست که نفت فروخته شود. البته آقای غرضی هم استدلالش این بود که اگر ما نفت را بی حساب و کتاب بفروشیم و سهمیه اوپک را رعایت نکنیم قیمت نفت پایین می آید. خلاصه از سویی مهندس موسوی با تصدی وزارت نفت ایشان مخالف بود و از سوی دیگر ظاهراً فشارهایی بود که به وزیر پست و تلگراف و تلفن بودن مهندس محمد غرضی انجامید.

با حذف من و دوستان از کابینه آقای میرحسین موسوی، دولت دوم

ایشان یک دست و یک پارچه و یک نظر شد و آنها به مرور آن اهدافی را که خودشان مد نظر داشتند اعمال کردند و کسی هم در داخل کابینه با آن اهداف و اقدامات مخالفتی نکرد و بدین ترتیب اقتصاد به سوی دولتی شدن کامل رفت.

### دلجویی آیت الله خامنه ای پس از حذف ما از دولت

پس از حذف شما از دولت کسی هم به سراغ شما آمد و از شما دلجویی کرد؟

خاطره جالب من از حضرت آقا در آن دوران مربوط به زمانی است که ما از کابینه آقای موسوی حذف شدیم و ایشان در واقع ما را برای دور بعد معرفی نکرد. منتها نکته جالب این بود که آقای موسوی هیچ صحبتی هم با ما نکرد و در حقیقت با ما خداحافظی هم ننمود. چند روز بعد مثل این که آقا به عنوان رئیس جمهور متوجه این قضیه شدند و برای این که یک دلجویی ای از ما کرده باشد ما چند نفر را به ریاست جمهوری دعوت کرد. فکر می کنم من بودم و تیمسار سلیمی که وزیر دفاع بود و آقای پرورش. فقط ما سه نفر بودیم که موفق نشده بودیم. آقای عسگر اولادی و دیگران نبودند. آقای عسگر اولادی و آقای توکلی پیش از پایان دولت اول موسوی استعفا کرده بودند. بنابراین آنها در آن جلسه نبودند. فقط ما سه نفر بودیم که از کابینه کنار گذاشته شده بودیم. خلاصه اینکه خدمت آقا در ریاست جمهوری رفتیم. ایشان دلجویی کردند و خیلی تشکر کردند و در حقیقت جور آقای مهندس موسوی را کشیدند. در آن دیدار به ما پیشنهاد دادند که تجربه دوره وزارت مان را مکتوب کنیم و یک نسخه هم برای نخست وزیری و

ریاست جمهوری بفرستیم.. جلسه تمام شد و ما مدتی بعد از آن به فرمایش آقا چند صفحه ای را به عنوان تجربیات مدیریت دوره چهار ساله در وزارت پست و تلگراف نوشتیم و خدمت ایشان ارسال کردیم. اما نخست وزیری چنین چیزی از ما نخواستند و ما هم برای آنها نفرستادیم. این حرکت آقا نشانگر دقت ایشان در برخورد با نیروها و مدیرانی بود که در دوره ای با ایشان کار کرده بودند.

\_\_ نقطه اوج اختلاف نگاه و نظر شما با تیم اقتصادی دولت میرحسین چه بود؟

در بحث اختلاف نظر اقتصادی ما با آقایان، آنها تلاش می کردند بازار را ضد ارزش جلوه بدهند. خودشان را ضد بازار می دانستند و سعی می کردند بازار را به عنوان یک نهاد اقتصادی به تصرف دولت در بیاورند. چون آن را نوعی مانع برای حرکت ها و برنامه های خودشان می دانستند. مصداق این امر در اول قضیه هم این بود که اینها می خواستند تجارت خارجی را کاملاً دولتی کنند اما امام همان اول انقلاب با آن مخالف بود. اینها حتی می خواستند مدارس غیر انتفاعی و مدارس ملی را هم اجازه ندهند باشد، می خواستند یک سری مدارس اسلامی از جمله علوی و اینها را که پیش از انقلاب درست شده بود به تعطیلی بکشانند. که باز با مخالفت امام رو به رو شد. اینها اگر می خواستند مواضع کسی را باطل کنند می گفتند فلانی طرفدار بازار است. اینها سعی می کردند افرادی را که با جامعه مدرسین همراه بودند و از جریان فقهاتی حمایت می کردند با مهر طرفداری بازار و اینها باطل کنند. یکی از انگ هایی که معمولاً

استفاده می کردند این بود که همه ما را که اغلب مهندس و دانشگاهی و پزشک و تحصیل کرده و دانشگاهی بودیم به عنوان این که طرفدار بازاریم ضد ارزش جلوه می دهند و باطل مان کنند. خب، آن زمان هم با توجه به فضای غالب چپی که از قبل از انقلاب و پس از آن حاکم بود این ترفند آنها می گرفت. اینها در تحلیل های خود بازار را و طرفداران بازار را یک جوری زالو صفت معرفی کردند و با همین تحلیل به مخالفت با روحانیت پرداختند و در حقیقت با نهاد روحانیت زاویه گرفتند. در تحلیل هایی هم که می کردند سعی می کردند مقابله و مخالفت دو جناح را مقابله بازار با صنعت بدانند. آنها خودشان را صنعتی و ما را بازاری عنوان می کردند و این مبحث را می چسبانند به سیر تاریخی سرمایه داری و می گفتند که اینها مثلاً طرفدار بورژوازی خرده پا هستند و ما با بورژوازی صنعتی موافقیم. در ادامه بحث توضیح خواهم داد که چگونه این جریان بعد از فوت امام یک چرخش صد و هشتاد درجه ای کرد و به تعبیری از سمت چپ ما آمدند و در سمت راست، ایستادند و مواضع شان به طور کامل تغییر کرد و رویکردهایشان متفاوت شد.

## فصل ششم: با رسالت

## فعالیت در روزنامه رسالت

— شما پس از خروج از دولت میرحسین موسوی به چه کاری مشغول شدید؟

پس از آن که از سوی آقای موسوی برای وزارت انتخاب نشدم به روزنامه رسالت رفتم و مدیر مسئول روزنامه شدم. روزنامه رسالت در حقیقت بخشی از فعالیت های بنیادی بود با همین نام یعنی بنیاد رسالت.

مقدمات تأسیس چنین بنیادی به آشنایی ما با اعضای جامعه مدرسین در جلسات اقتصادی هیئت دولت برمی گشت که ما موافق و هم سوی نظرات آنها در مخالفت با نگاه دولت به اقتصاد بودیم. آقایان راستی کاشانی، احمد آذرقمی، ابوالقاسم خزعلی، محمدعلی شرعی و نیز آقای احمدی میانجی.

وقتی که مباحث و نظرات دو گروه در دولت به بن بست رسید و آقایان جامعه مدرسین در اعتراض به نحوه تفکر دولت در امور اقتصادی جلسات را ترک کردند و دیگر در آن حضور نیافتند فکر تأسیس روزنامه ای برای بیان خط فقاقت در ذهن شان جرقه زد. صحبت ها و مشورت هایی شد و دست آخر من و آقایان حبیب الله عسکراولادی و علی اکبر پرورش و احمد توکلی با آن بزرگواران دست به دست هم دادیم و بنیاد رسالت را تأسیس کرده روزنامه ای به نام رسالت را راه انداختیم. جلسات اولیه این موضوع هم در اواخر دوره وزارت من یعنی سال های ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ بود. لذا روزنامه رسالت از دی ۱۳۶۴ راه اندازی شد و هیئت امنایی داشت.

همین افرادی که اسم بردم جزء آن هیئت بودند. بعدها آقای دکتر جواد لاریجانی، علی عبداللهیان، حاج آقا حبیب الله شفیق<sup>(۱)</sup>

و بعداً هم آقایان محمد کاظم انبارلویی، مجتبی نبوی و محمد سرافراز به آن مجموعه اضافه شدند.

با تأسیس روزنامه رسالت سعی کردیم نظرات اقتصادی خودمان را در آن بازتاب دهیم. مقالات و گفت و گوهای زیادی در این زمینه انتشار دادیم. این مباحث درست در ایامی اتفاق می افتاد که همه چیز در اختیار به اصطلاح گروه چپ بود. صدا و سیما به طور کامل در اختیار آنها بود و دو روزنامه مهم آن روز یعنی کیهان و اطلاعات هم خیلی تند و سرسخت از دولت حمایت می کردند. روزنامه جمهوری اسلامی هم همین طور. فکر می کنم روزنامه ابرار هم آن زمان منتشر می شد که او هم حامی دولت بود. عمده روزنامه ها هم همین چند تا بودند که از دولت حمایت می کردند و سیاست های اقتصادی او را مورد تشویق و تحسین قرار می دادند. صدا و سیما هم دست آقای محمد هاشمی بود که بالطبع از نظرات اخوی اش آقای اکبر هاشمی رفسنجانی حمایت می کرد و آقای هاشمی هم پشتوانه نظری دولت آقای موسوی بود و آن را به اصطلاح تبیین نظری می کرد و همین مباحث از رادیو و تلویزیون هم پیگیری و پشتیبانی می شد. بنابراین کمتر دیده می شد که کسی در رسانه ها و مجامع عمومی حرفی مخالف نظرات و اعمال دولت

---

۱- - حبیب الله شفیق (۱۳۱۰ خورشیدی - بهمن ۱۳۸۴) از بنیانگذاران حزب مؤتلفه اسلامی و پس از پیروزی انقلاب اسلامی از اعضای شورای مرکزی کمیته امداد و عضو هیئت امنای بنیاد مستضعفان و جانبازان بود.



بزند و انتقادی داشته باشد. در چنان شرایطی ما به انتشار روزنامه و انتشار نظرات جامعه فقهاتی پرداختیم. جالب این است که هیچ کدام از ما هم روزنامه نگار نبودیم. فقط در میان ما آقای علی اکبر پرورش ادیب بود. به اصطلاح رشته اش ادبیات بود و به واسطه این که دبیر انشاء بود و ادبیات می دانست دستی در نویسندگی هم داشت و شاگردهای مهمی را ایشان در دوره های مختلف تربیت کرده بود و بسیاری از انقلابیون اصفهان شاگرد و یا تحت تأثیر تفکر انقلابی وی بودند، ایشان زحمت می کشید و قلم زدن را به ما آموزش می داد.

\_\_ علت اصلی راه اندازی روزنامه رسالت چه بود؟

علت اصلی راه اندازی روزنامه رسالت احساس ضرورت برای بیان تفکر اقتصادی از جایگاه فقاقت بود و بیان این مباحث در چنان اوضاعی خیلی سر و صدا کرد. روزنامه رسالت تنها روزنامه ای بود که علیه نظرات اقتصادی دولت و به تبع آن عملکرد اقتصادی دولت حرف می زد و مطلب می نوشت، به همین دلیل خیلی مورد توجه جامعه قرار گرفت. برای خیلی ها این جالب بود که روزنامه ای جرأت پیدا کرده علیه دولت حرف بزند. تنها تریبونی بود که نظرات مخالف را ارائه می داد. بنابراین به سرعت مخالفانی هم پیدا کرد. کار به جایی رسید که از تریبون مجلس به آن حمله کردند و آن را تهدید کردند. یکی از تهدید کننده های ما هم همین آقای هادی غفاری بود. مرتب ما را تهدید می کردند که می آییم و همه چیز را به هم می ریزیم. همیشه تلفنی در حال تهدید بودیم. موضوع به همین جا هم ختم نمی شد این مسائل را به امام هم انتقال می دادند و پیش

امام از مطالب و نویسندگان روزنامه رسالت شکایت می کردند.

روزنامه رسالت آن روزها خیلی مورد حمله قرار گرفت اما در عین حال یک حیات پرهیجان و پرشور و مؤثری داشت و توانست تفکر اقتصادی بانیان را تبیین کند. شور و حرارت خاصی داشتیم آن زمان و در حقیقت یک جنگ فکری راه انداخته بودیم. کار به جایی رسید که امام تشری به ما زدند و ما هم به دنبال آن سعی کردیم نوشته ها را کنترل کنیم و اجازه ندهیم مطلب انتقادی از دولت در روزنامه منتشر بشود و این موضوع تا بعد از پذیرش قطع نامه ۵۹۸ تداوم داشت. چیزی که هست ما توانستیم با راه اندازی این روزنامه تفکر اقتصادی خودمان را ترویج بدهیم و پس از پذیرش قطع نامه این تفکری که ما راه انداختیم و ترویجش می کردیم خودش به یک جریان گسترده و مورد توجهی تبدیل شد و آن جریان نامطلوب اقتصادی به یک جریان مطلوب اقتصادی تبدیل گردید و آن را ادامه دادیم تا این که نهایتاً در سیاست های اصل ۴۴ تثبیت شد.

این سیاست اقتصادی در عین حال که عدالت را رعایت می کند شرایطی فراهم می آورد که مردم بتوانند به صورت گسترده وارد اقتصاد و فعالیت های اقتصادی بشوند. در قالب همین سیاست بسیاری از بنگاه های اقتصادی و شرکت های دولتی ضرر ده به مردم سپرده می شوند و اقتصاد شکوفا می شود و در تداوم آن بحث انتشار اطلاعات اقتصادی و بحث هدفمند کردن یارانه ها پیش آمد.

### تدریس در دانشگاه

\_\_ آیا همه فعالیت های شما فقط به فعالیت در رسالت منحصر می شد؟

نه. در کنار فعالیت در رسالت برای مدتی مأموریت گرفتم در دانشگاه تدریس کنم. لذا به تدریس در دانشکده افسری پرداختم. اما چون از دوران تحصیل فاصله زیادی گرفته بودم تدریس را با درس های اخلاق و معارف اسلامی از دانشکده افسری شروع کردم و به دنبال آن به دانشگاه صنعتی امیرکبیر آمدم و چند ترمی درس های فیزیک الکترونیک و مبانی مهندسی برق تدریس کردم. البته در آن دانشگاه یک سری برخوردهای خطی پیش آمد. آقای ابتدا دکتر سلیمی رئیس دانشگاه نامه ای نوشت که من به دانشگاه منتقل شوم. بعدها ظاهراً انجمن اسلامی که «تحکیم وحدتی»<sup>(۱)</sup>

۱- - انجمن های اسلامی دانشگاه ها، تشکل هایی بودند که در مقابل دو جریان راست گرای لیبرال و چپ گرای سوسیالیسم ایجاد شدند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این تشکل براساس آرمان و رهنمود حضرت امام خمینی راه وحدت را پیش گرفت تا در سایه تحکیم، فرایند اسلامی شدن دانشگاه را مدیریت کند. درعین حال اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان سراسر کشور موسوم به «دفتر تحکیم وحدت»، در کارنامه سی ساله ی خویش ادوار پرنوسان و پُرچرخشی را پشت سر نهاده است. دفتر تحکیم در مقاطعی مانند یک حزب سیاسی عمل کرده و در مواقعی نیز تشکلی صنفی و اجتماعی بوده است. به رغم نوسانات مختلف، دفتر تحکیم تا آغاز دهه ی ۱۳۷۰ خط مقدم انقلاب اسلام در دانشگاه ها بود، اما پس از آن به دلیل فقر ایدئولوژی و خلأ گفتمانی دچار تحولاتی شد که این پدیده را به سمت چالش های نوینی با انقلاب پیش برد. تغییر گفتمان عدالت خواهی به مطالباتی از نوع لیبرالیسم غربی، تبدیل گفتمان استکبارستیزی به پارادایم استکبارپذیری، توسعه ارتباطات تشکیلاتی با اپوزیسیون نظام، هم نوایی و هم سویی با رسانه های بیگانه از رویکردهایی بودند که دفتر تحکیم را دچار دگرگونی های محتوایی عمیق کرد. در این وضعیت و در پی نشست های بی حاصل بر سر ترکیب شورای مرکزی و ارکان دفتر تحکیم، اختلافات درونی نیز تشدید یافت. این اختلافات با دخالت آشکار و حساب شده جبهه دوم خرداد به ویژه چهره های رادیکال حزب مشارکت، سرانجام به انشعاب در دفتر تحکیم انجامید. جناح سنتی در طیف شیراز و جناح مدرن در طیف علامه قرار گرفت. هر دو طیف با شورای مرکزی و شورای تحقیق جداگانه راه انشقاق را پیمودند و در اسفند ۱۳۸۰ «دفتر تحکیم» از تحکیم افتاد. (علی کردی، دفتر تحکیم وحدت از آغاز تا انشعاب، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰)

بودند، فشار آوردند و با انتقال من مخالفت کردند. لذا انتقال به مأموریت تبدیل شد. بعد از چند ترم تدریس حدود یک ماه از شروع یکی از ترم ها گذشته بود که یک نامه در جعبه من در دانشگاه گذاشتند که «مأموریت شما خاتمه یافته تلقی می شود.» ترم را نیمه کاره رها کردم و آمدم. بدین گونه همکاری من با این دانشگاه خاتمه یافت. پس از دانشگاه امیرکبیر به دانشگاه صنعتی شریف رفتم و تدریس مبانی مهندسی برق را آغاز کردم که تا آستانه انتخابات مجلس چهارم ادامه یافت.

در همین دوران بود که فعالیت جدی من در روزنامه رسالت آغاز شده بود.

**رسمیت یافتن جناح های چپ و راست**

**اشاره**

در تاریخ ۲۹ مهر ۱۳۶۷ محمد علی انصاری کرمانی (از اعضای دفتر امام) نامه ای به امام (۱)

نوشت و از ایشان درباره

۱- متن نامه محمد علی انصاری به امام این است: بسم الله الرحمن الرحيم. محضر مبارک رهبر کبیر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی با ابلاغ سلام و تحیات خالصانه و آرزوی طول عمر قرین با صحت و عافیت کامل برای آن وجود مبارک. ابتدا از الطاف بی کران پروردگار متعال و عنایت حضرت بقیه الله ارواحنا فداه خاضعانه سپاسگزاری می کنم که توفیق خدمت و نعمت بزرگ تشرف در جوار مقدستان را به من ارزانی کرد. با اعتراف کامل به اینکه هنوز از عهده درک این موهبت عظما برنیامده ام، از ذات اقدس خداوند می خواهم که توفیق شناخت و شکر این نعمت بزرگ را در عمل عنایت فرماید و حیات و ممام را در مسیر پیشبرد اهداف بلندتان قرار دهد. حضرت عالی با بزرگواری و کرامت همواره قصور و تقصیرات ما را تحمل کرده اید، انشاء الله این مزاحمت جدید را نیز مورد عفو قرار می دهید. مسئله مهمی که موجب این نوشته گردید، این است که از اول پیروزی انقلاب اسلامی در ایران تاکنون که در خدمت بوده ام، شاهد ظهور و افول جریانات فکری و عقیدتی-سیاسی فراوان و متنوعی بوده ام که بحمدالله تعالی جریانات انحرافی و الحادی منزوی شده اند ولی دو جریان عقیدتی و سیاسی که هر دو نیز وابسته به انقلاب و مدافع اسلام اند و طرفداران زیاد و شخصیت های معتبر دارند، امروز به شکل جدی تری در میدان رقابت با یکدیگر قرار گرفته اند که این رقابت صرفاً در جنبه تئوریک نیست بلکه در تمامی میدان های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بروز کرده است و احتمالاً هرچه جلوتر برود، بر ادامه رقابت ها و در حقیقت تضادهای خواسته و ناخواسته افزوده می شود که جدای از آن تبعات و آثاری که در کشور به بار می آورد، در مقطع کنونی یک نوع حیرت و سرگردانی شدید در میان طرفداران و افراد هر دو گروه به وجود آورده است که حقیر از جمله این افرادم و نمی دانم وظیفه چیست و چه باید کرد وان چیزی که این تحیر را افزون می کند، این است که از یک طرف می بینیم اجرای نظریات کلی و سیاسی و اقتصادی هر کدام از این دو جریان در کشور و انقلاب منتهی به نتایجی می شود که طرف مقابل آن را خلاف مصلحت می داند، به همین دلیل است که در انتخابات مجلس و دولت و امثال این ها رقابت ها فشرده تر و جدی تر گردیده و از طرف دیگر در مواضع کلی و اصولی انقلاب، مانند دفاع از اسلام و محرومین و مبارزه با شرق و غرب آن قدر مرز مواضع نزدیک و در حقیقت آمیخته است که چیزی به نام اختلاف مشاهده نمی شود و مزید بر این مسئله همه می دانیم که اکثر رهبران و افراد مسئول این دو جریان از چهره های مبارز و شخصیت هایی هستند که بالاترین شاخص اعتبار آنان ارتباط طولانی با حضرت عالی در کسب فیض علمی و اخلاقی و سیاسی بوده است و هر کدام به گونه ای در انقلاب سهمیم بوده اند و مهم تر از همه این ها اینکه در جریان تأییدات حضرت عالی می بینیم که اکثر افراد این دو جریان باهم مورد حمایت و عنایت بوده اند و هر گاه یکی از این جریان تأیید شده است، مدتی بعد جریان دیگر تأیید گردیده و نمونه ها زیاد است. مثلاً-وقتی افراد جامعه مدرسین یا سازمان تبلیغات حمایت می شوند در کنار آن افراد دفتر تبلیغات تأیید می گردند، از یک طرف شورای محترم نگهبان، از طرف دیگر شورای مصلحت، از یک سو جامعه روحانیت

مبارز تهران، از طرف دیگر روحانیون مبارز، از یکسو آقای محتشمی و آقای نخست وزیر و از سوی دیگر آقای ناطق و آقای آذری. برای حضرت عالی که در تعقیب اهداف بسیار بزرگ تر از فکر و استعداد ما هستید، مسئله روشن است ولی متأسفانه مانتوانسته ایم آنرا درک و حل نماییم و از آنجا که ما برای افکار و اندیشه های خود بدون تأیید ولایت هیچ گونه اصالت و ارزشی نمی شناسیم و شدیداً محتاج به رهبری و هدایت حضرت عالی هستیم، احساس می کنم که این مسئله از حوادث واقعه ایست که اکثر مردم و خصوصاً جوانان پرشور و انقلابی کشور و دانشگاه ها و حوزه ها با آن مواجه اند و حل این مسئله فقط از مسیر نظریات و رهنمودهای حضرت مستطاب عالی امکان پذیر می شود. والامرالیکم ۲۹/۷/۱۳۶۷ محمد علی انصاری کرمانی

جناح بندی های سیاسی به ویژه دو جناح چپ و راست نظر خواهی کرد. به نظر می رسد با این جوابیه امام بحث جریان چپ و راست رسمیت یافت. این جریان را چگونه ارزیابی می کنید؟

بله، این نامه و جواب آن در رسمیت بخشیدن به جناح چپ و راست تأثیرگذار بود. نامه امام منشوری بود که اهمیت بسیاری در تاریخ معاصر دارد. امام در جواب نامه آقای انصاری فرمودند که من هر دو جریان چپ و راست را قبول دارم چون اینها ضد آمریکا هستند، استکبار ستیزند و طرفدار مستضعفین اند. البته بعدها جریان

چپ از خیلی از آن اصولی که امام فرموده بودند دست برداشتند (۱).

۱- پاسخ امام به نامه محمدعلی انصاری: نامه شما را مطالعه کردم. مسئله ای را طرح کرده اید که پاسخ به آن کمی طولانی می گردد ولی از آنجا که من به شما علاقه مندم، شما را مردی متدین و دانا- البته کمی احساساتی- می دانم و از محبت های بی دریغت نسبت به من همیشه ممنونم. به عنوان نصیحت به شما و امثال شما که تعدادشان هم کم نیست مسائلی را تذکر می دهم: کتاب های فقهای بزرگوار اسلام پر است از اختلاف نظرها و سلیقه ها و برداشت ها در زمینه های مختلف نظامی، فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و عبادی تا آنجا که در مسائلی که ادعای اجماع شده است قول و یا اقوال مخالف وجود دارد و حتی در مسائل اجماعی هم ممکن است قول خلاف پیدا شود، از اختلاف اخباری ها و اصولی ها بگذریم. از آنجا که در گذشته این اختلافات در محیط درس و بحث و مدرسه محصور بود و فقط در کتاب های علمی آن هم عربی ضبط می گردید، قهران توده های مردم از آن بی خبر بودند و اگر باخبر هم می شدند، تعقیب این مسائل برایشان جاذبه ای نداشت. حال آیا می توان تصور نمود که چون فقها با یکدیگر اختلاف نظر داشته اند- نعوذ بالله- خلاف حق و خلاف دین خدا عمل کرده اند؟ هرگز؛ اما امروز با کمال خوشحالی به مناسبت انقلاب اسلامی حرفه ای فقها و صاحب نظران به رادیو و تلویزیون و روزنامه ها کشیده شده است، چرا که نیاز عملی به این بحث ها و مسائل است؛ مثلاً در مسئله مالکیت و محدوده آن، در مسئله زمین و تقسیم بندی آن، در انفال و ثروت های عمومی، در مسائل پیچیده پول و ارز و بانکداری، در مالیات، در تجارت داخلی و خارجی در مزارعه و مضاربه و اجاره و رهن، در حدود و دیات، در قوانین مدنی، در مسائل فرهنگی و برخورد باهنر به معنای اعم؛ چون عکاسی، نقاشی، مجسمه سازی، موسیقی، تئاتر، سینما، خوشنویسی و غیره. در حفظ محیط زیست و سالم سازی طبیعت و جلوگیری از قطع درخت ها حتی در منازل و املاک اشخاص، در مسائل اطعمه و اشربه، در جلوگیری از موالید در صورت ضرورت و یا تعیین فواصل در موالید، در حل معضلات طبی همچون پیوند اعضای بدن انسان و غیر به انسان های دیگر، در مسئله معادن زیرزمینی و روزمینی و ملی، تغییر موضوعات حرام و حلال و توسیع و تضییع بعضی از احکام در ازمنه و امکانه مختلف، در مسائل حقوقی و حقوق بین المللی و تطبیق آن با احکام اسلام، نقش سازنده زن در جامعه اسلامی و نقش تخریبی آن در جوامع فاسد و غیر اسلامی، حدود آزادی فردی و اجتماعی، برخورد با کفر و شرک و التقات و بلوک تابع کفر و شرک، چگونگی انجام فرایض در سیر هوایی و فضایی و حرکت بر خلاف جهت حرکت زمین یا موافق آن با سرعتی بیش از سرعت آن و یا در صعود مستقیم و خنثی کردن جاذبه زمین و مهم تر از همه این ها، ترسیم و تعیین حاکمیت ولایت فقیه در حکومت و جامعه که همه این ها گوشه ای از هزاران مسئله مورد ابتلای مردم و حکومت است که فقهای بزرگ در مورد آن ها بحث کرده اند و نظراتشان با یکدیگر مختلف است و اگر بعضی از مسائل در زمان های گذشته مطرح نبوده است و یا موضوع نداشته است، فقها امروز باید برای آن فکری بنمایند. لذا در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می کند که نظرات اجتهادی- فقهی در زمینه های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد ولی مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که بر اساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه ریزی کند که وحدت رویه و عمل ضروری است و همین جا است که اجتهاد مصطلح در حوزه ها کافی نیست بلکه یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه



را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی تواند زمام جامعه را به دست گیرد؛ اما شما باید توجه داشته باشید تا زمانی که اختلاف و موضع گیری ها در حریم مسائل مذکور است، تهدیدی متوجه انقلاب نیست. اختلاف اگر زیربنایی و اصولی شد، موجب سستی نظام می شود و این مسئله روشن است که بین افراد و جناح های موجود وابسته به انقلاب اگر اختلاف هم باشد، صرفاً سیاسی است و لو اینکه شکل عقیدتی به آن داده شود، چرا که همه در اصول باهم مشترک اند و به همین خاطر است که من آنان را تأیید می نمایم. آن ها نسبت به اسلام و قرآن و انقلاب وفادارند و دلشان برای کشور و مردم می سوزد و هر کدام برای رشد اسلام و خدمت به مسلمین طرح و نظری دارند که به عقیده خود موجب رستگاری است. اکثریت قاطع هر دو جریان می خواهند کشورشان مستقل باشد، هر دو می خواهند سیطره و شر زالوصفتان وابسته به دولت و بازار و خیابان را از سر مردم کم کنند. هر دو می خواهند کارمندان شریف و کارگران و کشاورزان متدین و کسبه صادق بازار و خیابان، زندگی پاک و سالمی داشته باشند. هر دو می خواهند دزدی و ارتش در دستگاه های دولتی و خصوصی نباشد، هر دو می خواهند ایران اسلامی از نظر اقتصادی به صورتی رشد نماید که بازارهای جهان را از آن خود کند، هر دو می خواهند اوضاع فرهنگی و علمی ایران به گونه ای باشد که دانشجویان و محققان از تمام جهان به سوی مراکز تربیتی و علمی و هنری ایران هجوم آورند، هر دو می خواهند اسلام قدرت بزرگ جهان گردد. پس اختلاف بر سر چیست؟ اختلاف بر سر این است که هر دو عقیده شان است که راه خود باعث رسیدن به این همه است. ولی هر دو باید کاملاً متوجه باشند که موضع گیری ها باید به گونه ای باشد که در عین حفظ اصول اسلام برای همیشه تاریخ، حافظ خشم و کینه انقلابی خود و مردم علیه سرمایه داری غرب و در رأس آن امریکای جهانخوار و کمونیسم و سوسیالیسم بین الملل و در رأس آن شوروی متجاوز باشند. هر دو جریان باید با تمام وجود تلاش کنند که ذره ای از سیاست «نه شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی» عدول نشود که اگر ذره ای از آن عدول شود، آن را با شمشیر عدالت اسلامی راست کنند. هر دو گروه باید توجه کنند که دشمنان بزرگ مشترک دارند که به هیچ یک از آن دو جریان رحم نمی کند. دو جریان با کمال دوستی مراقب امریکای جهان خوار و شوروی خائن به امت اسلامی باشند. هر دو جریان باید مردم را هوشیار کنند که درست است که امریکای حيله گر دشمن شماره یک آن ها است ولی فرزندان عزیز آنان زیر بمب و موشک شوروی شهید گشته اند. هر دو جریان از حيله گری های این دو دیو استعمارگر غافل نشوند و بدانند که امریکا و شوروی به خون اسلام و استقلالشان تشنه اند. خداوندا! تو شاهد باش من آنچه بنا بود به هر دو جریان بگویم گفتم، حال خود دانند. البته یک چیز مهم دیگر هم ممکن است موجب اختلاف گردد- که همه باید از شر آن به خدا پناه ببریم- که آن حب نفس است که این دیگر این جریان و آن جریان نمی شناسد. رئیس جمهور و رئیس مجلس و نخست وزیر، وکیل، وزیر و قاضی و شورای عالی قضایی و شورای نگهبان، سازمان تبلیغات و دفتر تبلیغات، نظامی و غیرنظامی، روحانی و غیرروحانی، دانشجو، غیر دانشجو، زن و مرد نمی شناسد و تنها یک راه برای مبارزه با آن وجود دارد و آن ریاضت است، بگذریم. اگر آقایان از این دیدگاه که همه می خواهند نظام و اسلام راپشتیبانی کنند به مسائل بنگرند، بسیاری از معضلات وحیرت ها برطرف می گردد ولی این بدان معنا نیست که همه افراد تابع محض یک جریان باشند. با این دید گفته ام که انتقاد سازنده معنایش مخالفت نبوده و تشکل جدید مفهومی نیست. انتقاد بجا و سازنده باعث رشد جامعه می شود. انتقاد اگر به حق باشد، موجب هدایت دو جریان می شود. هیچ کس نباید خود را مطلق و مبرای از انتقاد ببیند. البته انتقاد غیر از برخورد خطی و جریانی است. اگر در این نظام کسی یا گروهی خدای ناکرده بی جهت در فکر حذف یا تخریب دیگران برآید و مصلحت جناح و

خط خود را بر مصلحت انقلاب مقدم به دارد، حتماً پیش از آنکه به رقیب یا رقبای خود ضربه بزند به اسلام و انقلاب لطمه وارد کرده است. در هر حال یکی از کارهایی که یقیناً رضایت خداوند متعال در آن است، تألیف قلوب و تلاش جهت زدودن کدورت ها و نزدیک ساختن مواضع خدمت به یکدیگر است. باید از واسطه هایی که فقط کارشان القای بدبینی نسبت به جناح مقابل است، پرهیز نمود. شما آن قدر دشمنان مشترک دارید که باید با همه توان در برابر آنان بایستید، لکن اگر دیدید کسی از اصول تخطی می کند، در برابرش قاطعانه بایستید. البته می دانید که دولت و مجلس و گردانندگان بالای نظام هرگز اصول و داربست ها را نشکسته اند و از آن عدول نکرده اند. برای من روشن است که در نهاد هر دو جریان اعتقاد و عشق به خدا و خدمت به خلق نهفته است. با تبادل افکار و اندیشه های سازنده مسیر رقابت ها را از آلودگی و انحراف و افراط و تفریط باید پاک نمود. من باز سفارش می کنم کشور ما در مرحله بازسازی و سازندگی به تفکر و به وحدت و برادری نیاز دارد. خداوند به همه کسانی که دلشان برای احیای اسلام ناب محمدی (ص) و نابودی اسلام آمریکایی می تپد، توفیق عنایت فرماید و شما و همه رادرکنه عنایت و حمایت خویش محافظت فرماید و ان شاء الله از انصار اسلام و محرومین باشید. ۱۰/۸/۶۷ روح الله الموسوی الخمینی» صحیفه نور، منشور برادری، ج ۲۱، ص ۱۷۷-۱۸۰، مورخه ۱۰/۸/۶۷





## انگیزه ها و ریشه های پیدایش جناح چپ و راست

اصلی ترین انگیزه ها و ریشه های شکل گیری جناح چپ و راست چه بود؟ مخصوصاً که از سوی بزرگان انقلاب در مواردی مواضعی کاملاً مخالف جناح راست در مسائل اقتصادی ارائه شده است.

بعد از این که خط امام به عنوان یک خط سیاسی مطرح شد و پس از فرار بنی صدر، نیروهای موجود که بعدها به جناح چپ و راست مصطلح شدند، در آستانه مجلس سوم بروز کرد. روحانیت مبارز قبل از انقلاب وجود داشت، اما روحانیون مبارز در آستانه مجلس سوم شکل گرفت و اینها با هم بودند. از نظر مسائل فرهنگی با هم اختلافی نداشتند، یا لاقبل در آن روز، بروز و ظهوری نداشت اما بعدها تفاوت به وجود آمد. مثلاً در برخوردهای افراطی آن زمان با بدحجابی، این جناح چپ بود که علمداری می کرد.

در مورد مسائل سیاست خارجی و شعارهای ضد آمریکائی و رابطه با آمریکا هم اتفاق نظر بود، اما در مسائل اقتصادی نه. ما نسبت به مسائل اقتصادی یک نوع تفکری داشتیم و عده دیگر هم بودند که تفکر دیگری داشتند و آقای موسوی هم گرایش به سمت چپ پیدا نمود که در دولت دوم با حذف ما، گرایش خود را به طور کامل بروز داد.

به طور کامل ریشه این دو تفکر این گونه پدید آمد که ما معتقد

بودیم برای نوشتن هر لایحه، باید لایحه ای بنویسیم که برخاسته از اسلام، شرع و احکام اسلامی باشد و مغایرتی با شرع نداشته باشد. این موضع دوستان ما بود. افراد دیگری بودند که مخالف بودند و می گفتند که نه، ما هر چه که می فهمیم، لایحه می نویسیم و شما نمی خواهید به ما بگویید خلاف شرع است یا خیر، بگذارید این به مجلس برود، مجلس هم تصمیم بگیرد و در نهایت شورای نگهبان بگوید که با شرع مخالفت دارد یا خیر، در آن زمان ما معتقد بودیم که به عنوان مجموعه دولت، باید لایحه ای اسلامی را طرح کنیم، نه خنثی و نه مخالف شرع.

از این رو، بحث این بود که در شورای اقتصاد، یک عده از اعضای جامعه مدرسین شرکت کنند و ناظر بر بحث ها باشند تا از همین ابتدا مسائل به صورت اسلامی شکل بگیرد و آنها هم قبول کردند. مباحث داغی در شورای اقتصاد و سازمان برنامه انجام می گرفت که با حضور آقایان احمد آذری قمی و علی احمدی میانجی بود و... که آنها شرکت می کردند و ما هم به عنوان دولت چنین موضعی را داشتیم. بحث عدالت اجتماعی را مطرح می کردیم. عده دیگری هم اصرار ورزیدند که این روش به نتیجه نمی رسد. در نظر بیاوریم که فضای حاکم آن زمان هم مقداری چپ بود، یعنی گرایش های اقتصادی، گرایش به دولتی کردن اقتصاد بود و بعضی اکنون معتقدند که قانون اساسی هم متأثر از چنین فضایی بوده است.

**مجمع روحانیون و مجلس سوم**

در همین زمان که دولت میر حسین موسوی بر سر کار بود مجمع روحانیون مبارز هم شکل گرفت و جای تعجب این که همان ابتدا توانست با شکست جناح راست کرسی های زیادی در مجلس به دست آورد. با توجه به فضایی که جنابعالی از آن زمان تشریح کردید، حضور پر قدرت این جناح نو تأسیس در آن فضا و کسب اعتماد حد اکثری از جامعه تعجب انگیز نیست؟

اصولاً تقسیم بندی جریانی یا جناحی یا طیفی در کشور ما از مجلس سوم آغاز شد. عده ای از کسانی که در روحانیت مبارز بودند، البته شاید عضو شورای مرکزی هم نبودند، ولی بالاخره فعال بودند، مثل آقای مهدی کروبی، مثل آقای سید محمود دعایی و بعداً با دوستان روحانیون جوان شان، اینها یک فاصله ای پیدا کردند، از نظر مواضع با روحانیت مبارز و در عین حال تلاش کردند تعداد افراد مورد نظرشان توی فهرست روحانیت مبارز برای مجلس سوم قرار گیرد، اما ناگهان دیدیم که یک اعلامیه دادند با نام مجمع روحانیون مبارز و اعلام تأسیس مجمع روحانیون را کردند، در آستانه مجلس سوم. که خب قبل از آن هم به شدت افرادشان علیه روحانیت مبارز کار می کردند، منتها این را که اعلام کردند مورد تأیید حضرت امام هم قرار گرفت. یعنی گویی که حضرت ایشان یک مهندسی داشتند برای اینکه جریان های سیاسی داخل کشور نوعی مهندسی بشود که سلیقه های مختلف جامعه را پوشش بدهد و روحانیت مبارز که

داشتیم، حالا- روحانیون مبارز تشکیل می شد. اینها رادیکال تر هستند، به اصطلاح مواضع تندتری دارند و طیف رقیب خودشان، یعنی روحانیت مبارز را به نوعی محافظه کار می دانند که بعد هم از همین جا تقسیم بندی جریان راست و چپ آغاز می شود و بعد که تبدیل شد به اصولگرا و اصلاح طلب. این نکته جایی صریح ذکر نشده اما من برداشتم این است که حضرت امام می خواستند جریان های سیاسی ذیل دو تا تشکیلات روحانی هدایت بشوند. یعنی یک مجموعه ای ذیل روحانیت مبارز، یک سری هم ذیل مجمع روحانیون مبارز و خب همین اتفاق هم افتاد که تقریباً قدرت یا اکثریت مجلس دست به دست می شد بین همین دو تا جریان. یک سری تشکل ها آن سمت، یک سری تشکل ها این سمت. خب شما نگاه کنید وقتی در آستانه مجلس اینها اعلام موجودیت می کنند و امام هم تأیید می کنند، تأثیرش در جامعه خیلی مهم است دیگر.

—مخصوصاً که دولت هم تقریباً دست جناح چپ باشد.

بله. اینها حامی دولت بودند. یعنی دولت مهندس موسوی که خب اختلافات آن موقع هم که بین مهندس موسوی و رئیس جمهور وقت مقام معظم رهبری بود، اینها مجموعاً دست به دست هم داد. بیش از این هم گفتم که آنچه که نقل می شود این است که یکی از دلایلی که حضرت امام دخالت کردند، آقا نمی خواستند مهندس



موسوی را برای دور دوم معرفی کنند، ولی معرفی کردند، نقش آقای محسن رضایی بود که خدمت حضرت امام رسیده بود و گفته بود که مثلاً به مصلحت جنگ این هست که آقای مهندس موسوی نخست وزیر باشد. این هست که آنجا هم یک ارتباطاتی داشتند. در نتیجه آن تأیید حضرت امام، بلافاصله بعد از اعلام تأسیس کار خودش را کرد.

یعنی بیشتر اعتقاد بر این دارید که به هر حال فضا، فضایی بود که برای مردم تازگی داشت و طبیعی بود که به سمت جناحی بروند که تازه تشکیل شده؟

این یکی از تحلیل ها است. بعد هم آنها بلافاصله شروع کردند و حملات خیلی تندی به روحانیت مبارز کردند. می گفتند که اینها اسلام آمریکایی اند و مثلاً آیت ا...محمد یزدی رفته بود در مهدیه سخنرانی بکند که اجازه نداده بودند. علیه آیت الله محمد رضا مهدوی کنی به عنوان اسلام آمریکایی کار می کردند که خب این باعث دلخوری آیت الله مهدوی کنی شد و البته بعد از انتخابات، حضرت امام از ایشان دلجویی و وی را تأیید کردند. خب به هر حال مصلحت کشور را حضرت امام می دیدند که این انتخابات به نوعی برگزار بشود که بعد هم همان جا انتخابات در تهران مورد ایراد شورای نگهبان قرار گرفت و حضرت امام آمدند

باز یک تدبیری کردند که از این مرحله هم بگذریم، چون شرایط، شرایط خاصی بود. جنگ هم اواخرش بود. آمدند یک گروهی را مشخص کردند که تصمیم گیری کنند، در حقیقت حکمیت کنند درباره انتخابات. آنها هم آمدند و انتخابات تهران را تأیید کردند. در حالی که شورای نگهبان ایراد داشتند و در مقام ابطال انتخابات تهران بودند، در آن انتخابات از فهرست روحانیون مبارز اکثریت قاطعشان رأی آوردند. البته خب چند تایی از چهره های بینابین توی هر دو تا لیست بودند، ولی از افراد اختصاصی لیست روحانیت فقط دو نفر رأی آوردند در تهران، یکی آقای محمد رضا باهنر بود، یکی آقای علی اکبر ناطق نوری.

فکر می کنم این دو نفر هم به این دلیل رأی آوردند که در لیست مجمع روحانیون مبارز هم بودند، یعنی در لیست مشترک بودند.

آقای ناطق و آقای باهنر در لیست روحانیون نبودند. اینها اختصاصی فقط این دو نفر از لیست روحانیت مبارز رأی آوردند، بقیه اش لیست روحانیون بود که خب چند تا هم مشترک بودند، مثل آقای موحدی کرمانی، آقای امامی کاشانی اینها در هر دو لیست بودند. اما در حقیقت لیست روحانیون یکدست رأی آورد الا- این دو نفر. که حالا تو مجلس چهارم که می آییم، ورق کاملاً برمی گردد، دیگر

اینجا حتی دو نفر هم از لیست روحانیون مبارز رأی نمی آورند، حتی آقای کروبی هم که رئیس مجلس سوم است و از تهران کاندیدا شده، ایشان هم رأی نمی آورد.

پس، با این حال، جناح چپ تقریباً کرسی های زیادی را در مجلس سوم به دست آورد.

بله دیگر، اکثریت دست آنها بود.

با توجه به شرایط کشور در دوران مجلس سوم، این مجلس را باید مجلس حساسی قلمداد کرد؛ بحث پایان دادن به جنگ، بحث عزل آیت الله منتظری، رحلت حضرت امام و انتخاب حضرت آقا به رهبری جمهوری اسلامی و... همه اینها در دوران مجلس سوم اتفاق می افتد.

بله. مقارن با رحلت حضرت امام هم هست دیگر.

می خواستم عرض بکنم به هر حال مجلس سوم هم تعاملی هم با دولت دارد، به هر حال دولت با مجلس همسوست. ولی در عین حال انتقادهایی هم هست. از جمله استیضاح چند نفر از وزرای دولت آقای هاشمی رفسنجانی از جمله محمد علی نجفی و دکتر فاضل و... در همین مجلس انجام می گیرد.

بله. این مجلس به دولت مهندس موسوی خیلی نزدیک بود. یعنی در دولت مهندس موسوی شکل گرفته این مجلس. ولی پس از تشکیل دولت آقای هاشمی با این دولت تنش داشت که نمونه اش استیضاح چند وزیر دولت آقای هاشمی بود.

### رسالت در دوره مجلس سوم

\_\_ شما در نگاه جامعه به جناح راست، جامعه روحانیت مبارز، منتسب هستید خودتان چه نظری دارید؟

ما البته هوادار و سمپات روحانیت هستیم تا راست. اول صحبت هایم هم گفتم این راست و چپ را توده ای ها در کشور شروع کردند، افراد و جریان ها را اسم گذاری می کردند. بعدش هم این تقسیم بندی ها توسط دوستان به اصطلاح همین طرفدار روحانیون مبارز ما انجام شد. تقسیم بندی هم بر اساس بحث های اقتصادی شروع شد، خودشان طرفدار اقتصاد دولتی بودند، می گفتند چپ، اسم ما را هم گذاشتند راست.

\_\_ اما به هر حال با توجه به اینکه اسم شما بارها در لیست جامعه روحانیت مبارز برای مجلس آمده شما را به عنوان جناح راستی و جامعه روحانیتی می شناسند.

ما یکی از توفیقات مان این بوده که با جامعه روحانیت نزدیک بودیم، از آنها خط می گرفتیم.

—مثلاً الان شبکه های خارجی وقتی از «رسالت» اسم می برند، می گویند «رسالت» ارگان حزب موتلفه اسلامی. در حالی که از زبان حضرت عالی شنیده ایم که اصلاً عضو حزب موتلفه نیستید.

نه، فقط دوستی با آقای عسگر اولادی<sup>(۱)</sup> و با بعضی از اینها را داریم.

—منظورم از طرح سوال این بود که با توجه به اختلاف نظرهایی که جناح شما با دولت و مجلس داشت و شما تریبونی به نام رسالت را در دست داشتید چه تقابلی با مجلس و دولت از این تریبون داشتید؟

به نظرم یکی از جنجالی ترین ایام و یکی از پر تنش ترین روزهای عمر روزنامه رسالت ایامی بود که مجلس سوم روی کار آمده بود. ما در آن دوران نقش پررنگی در مخالفت با برخی برنامه ها داشتیم و از این جنبه مدام درگیری و تنش پیش آمد.

خب از اول که روزنامه تأسیس شد، اصلاً یکی از فلسفه های تأسیسش این بود که با سیاست های اقتصادی دولت مهندس موسوی مخالف بودند، مؤسسين مثل بزرگان جامعه مدرسين که در

۱- - حبيب الله عسگر اولادى در ۱۴ آبان ۱۳۹۲ دار فانی را وداع گفت.

روزنامه بودند و آقای پرورش و آقای عسگر اولادی و آقای توکلی و بنده و اینها از کسانی بودیم که با آن سیاست ها این روزنامه را تأسیس کرده بودیم که مواضع اقتصادی مان را بیان کنیم و خب روزنامه رسالت در تبیین خط فکری اقتصادی فقهاتی نقش خیلی مهمی داشت. تقابل اصلی هم با مجلس سوم بود، به خصوص عرض می کنم بعد از رحلت حضرت امام و بعد از پذیرش قطعنامه و این ها و یکی از دلایل یعنی مهمترین دلیل مخالفت ما یا مقابله ما با مجلس سوم این نبود که آنها با «رسالت» مخالفت می کردند.

مجلس سوم که در ۷ خرداد ۱۳۶۷ افتتاح شد (۱)

اغلب در اختیار مجمع روحانیون مبارز بود. اکثریت مجلس با جناح چپ بود و ما که دسترسی به آن نداشتیم در روزنامه رسالت جمع شده بودیم. به نوعی می توان گفت که روزنامه رسالت سخنگوی تمامی جریان هایی بود که مخالف و روبروی جناح چپ بودند و منعکس کننده نظر همه تشکل هایی بود که در این طرف قرار داشتند و زیر پرچم روحانیت مبارز و جامعه مدرسین جمع شده بودند.

یک روز ما توی مجلس چهارم، در خدمت مرحوم آیت ا... عمید زنجانی نشسته بودیم. ایشان گفت آقای نبوی می دانی اینجا دوره

---

۱- - انتخابات سومین دوره مجلس شورای ملی در ۱۹ فروردین ۱۳۶۷ برگزار شد و مجلس مزبور در ۷ خرداد ۱۳۶۷ افتتاح گردید. ریاست مجلس بر عهده هاشمی رفسنجانی بود که بعدها پس از انتخاب به ریاست جمهوری، ریاست مجلس بر عهده مهدی کروبی قرار گرفت.

قبل چه خبر بود؟ همین جا که شما نشستید، هیئت رئیسه مجلس سوم می نشستند، صبح زود روزنامه «رسالت» را می خواندند، یک دفعه آتشین می شدند فوری، می رفتند نطق قبل از دستور به صورت فوریت اجازه می گرفتند، شروع می کردند حمله کردن. چون مجلس سوم یک پایگاهی بود که ما هر روز سهمیه داشتیم برای حمله به روزنامه «رسالت»، امثال آقای هادی غفاری هم توی آن مجلس بودند و تهدید هم می کردند. یعنی مرتب به روزنامه زنگ می زدند، تهدید می کردند که می آییم، می ریزیم، می زنیم و می شکنیم و از این حرف ها. غیر از نطق هایی که می کردند و حمله می کردند، تهدید فیزیکی هم می کردند. آن وقت من می خوام بگم دلیل مخالفت مان از باب مواضع اقتصادی بود. اما بحث اصلی این بود که مجلس سوم راه خطرناکی را آغاز کرده بود.

مجلس سوم در اواخر عمر مبارک حضرت امام شکل گرفت. عرض کردم که در آستانه انتخابات مجلس سوم بود که مجمع روحانیون مبارز اعلام موجودیت کردند که مورد تأیید امام قرار گرفت و همین مقوله باعث شد که اکثریت مجلس از مجمع روحانیون و طرفداران آنها باشد.

زمان کمی از تشکیل مجلس سوم نگذشته بود که رحلت جانگذاز حضرت امام پیش آمد و به تبع آن بحث جانشینی ایشان. خب، البته با هدایت حضرت امام و همت مجلس خبرگان رهبری ظرف کمتر از یک شبانه روز جایگزین حضرت امام انتخاب شد و سکان این کشتی انقلاب به دست امام خامنه ای سپرده شد. در اینجا بد نیست

عرض کنم که جناب آقای خامنه ای در آن دوران رئیس جمهور بود و همان گونه که پیش از این عرض کردم اختلاف نظرهایی هم بین ایشان و آقای مهندس موسوی، نخست وزیر وقت، وجود داشت. مقام معظم رهبری در دوره ریاست جمهوری آقای موسوی را به عنوان نخست وزیر قبول نداشت و حتی نمی خواست برای دور دوم ایشان را معرفی کند اما حضرت امام به خاطر مصلحت کشور که در شرایط جنگی قرار گرفته بود گفتند که ایشان بماند. آقای خامنه ای هم پذیرفت. پس از این مباحث طرفداران نخست وزیر، به اصطلاح جناح چپ آن روز، مخالفت بسیار شدیدی با جناب آقای خامنه ای داشتند و موضع بسیار سختی در برابر ایشان گرفته بودند. در حقیقت در مقابل رئیس جمهور ایستادند و مرتباً علیه ایشان سمپاشی می کردند و برای این موضوع از رسانه های خودشان استفاده می کردند. خلاصه یک موضع گیری خیلی تندی داشتند.

پس از رحلت امام هم همین رویه تداوم پیدا کرد. اینها نمی توانستند فضای جدید را تحمل کنند و بنابراین شروع کردند از تربیون مجلس علیه رهبری جدید سخن گفتن و با امام خامنه ای به مخالفت برخاستن. انتخاب حضرت آقا به عنوان امامت جامعه برای اینها خیلی سخت و تحمل ناپذیر بود. غیر از اینکه هر یک از نمایندگان جناح چپ مجلس در حوزه های انتخابیه شان فعالیت هایی علیه رهبری داشتند از تربیون مجلس هم برای این کار استفاده می کردند. این مخالفت ها که بالا گرفت حزب الله احساس خطر کرد. آن زمان حزب الله یک مجموعه منسجم و قوی ای بود. رهبری حزب الله هم با آقای حاجی بخشی بود مدت زمانی گذشت تا اینکه حزب الله جلوی مجلس تجمع اعتراض آمیزی کرد و به مجلس



هشدار داد. همین تجمع و اعتراض حزب الله باعث شد که مجلس سوم به ظاهر در رویه خودش تجدیدنظر کند. یعنی از آن به بعد از تریبون مجلس علیه رهبری اقدامی انجام نداد و به دنبال آن مخالفت ها را منتقل کرد به رئیس جمهور وقت که اولین رئیس جمهوری بود که بعد از اصلاح قانون اساسی و به دنبال حذف نخست وزیری روی کار آمده بود؛ جناب آقای هاشمی رفسنجانی، در آن ایام هر روز که رادیو را روشن می کردی و خبرهای مجلس را پیگیری می شدی همه اش حمله علیه دولت بود. البته در حقیقت هدف رهبری بود ولی از طریق مقابله با دولت.

ریاست مجلس سوم با جناب آقای کروبی بود. از دیگر چهره هایی که در میدان بودند و به طور صریح به مخالفت برمی خاستند یکی حجت الاسلام اسدالله بیات بود یکی هم هادی غفاری و طیف اینها.

روزنامه رسالت وقتی اوضاع را به این شکل دید، به افشاگری علیه آنها پرداخت. این افشاگری تا حدی پیش رفت که به محاکمه ما در دادگاه روحانیت انجامید. آقایان بیات و هادی غفاری و من و آقای توکلی را به دادگاه روحانیت احضار کردند. این هم جالب است عرض کنم که آن زمان دادستان ویژه دادگاه روحانیت آقای روح الله حسینیان بود. قاضی دادگاه ظاهراً آقای سلیمی. اینها سوءاستفاده های اقتصادی داشتند و ما افشا کرده بودیم. اسنادش در روزنامه رسالت هم هست. به هر حال جلسات متعددی در دادگاه ویژه روحانیت حاضر شدیم مسائلی پیش آمد که دادگاه ویژه روحانیت در مورد آقایان بیات و هادی غفاری تصمیمات خاصی گرفت.

روزنامه رسالت در آن ایام مطرود کل دولتی ها و مجلسی ها بود به گونه ای که کار به جایی رسیده بود که ده ها می ترسیدند از اینکه روزنامه ما را توزیع کنند اما درست در چنان شرایطی بیشترین تیراژ و بیشترین اقبال را ما داشتیم. روزنامه ما تازه تأسیس شده بود و از اینکه جرأت پیدا کرده بود علیه دولت و مجلس و به اصطلاح جریان حاکم چپ آن روز مطلبی بنویسد و حرفی بزند طرفدارانی هم پیدا کرده بود.

مجلس سوم خیلی افراطی عمل می کرد. شرایط آن به جایی رسید که در اواخر دوره آن مجلس امام خامنه ای در نماز جمعه حاضر شدند و به طور صریح گله خودشان را از مجلس سوم بیان کردند. با این تعبیر که این مجلس چوب لای چرخ دولت می گذارد. چون گفته بودند که اینها مرتب علیه دولت حرف می زنند. سخنرانی امام خامنه ای در نماز جمعه تیر خلاصی بود که به مجلس سوم زده شد. مردم پشت رهبری ایستادند و در انتخابات بعدی مجلس نشان دادند که مطیع رهبری هستند چون علی رغم تبلیغات گسترده ای که مجمع روحانیون و گروه های هم سوشان در تهران و شهرستان ها داشتند در انتخابات مجلس چهارم حتی یک نفر از آنها هم از تهران برای ورود به مجلس رأی نیاوردند. یادم هست که آقای مهدی کروبی تبلیغات گسترده ای کرده بود. روی اکثر تیر چراغ برق های تهران عکس آقای کروبی آویزان بود. با همه اینها هیچ یک از آنها از تهران رأی نیاوردند. حتی خود آقای کروبی و تمام نماینده های

انتخابی تهران از لیست جامعه روحانیت مبارز بود. اینها وقتی این شرایط را پیش رو دیدند شروع کردند به تخریب انتخابات و شورای نگهبان که آقا ما عده ای از کاندیداهامان رد صلاحیت شدند. این در حالی بود که فقط دو نفر از فهرست آنها رد صلاحیت شده بودند یکی فکر می کنم همسر آقای رجایی (خانم عاتقه رجایی) بود و دیگری آقای بهزاد نبوی. بقیه همه تأیید صلاحیت گرفته و در انتخابات شرکت کرده بودند اما به هیچ عنوان رأی نیاوردند. این در حالی است که در جریان انتخابات مجلس سوم که همه دست جناح چپ بود بالاخره جامعه روحانیت مبارز توانسته بود دو نفر نماینده از تهران داشته باشد. این دو نفر آقایان باهنر و ناطق نوری بودند که توانسته بودند از لیست جامعه روحانیت مبارز رأی بیاورند. اما در مجلس چهارم حتی یک نفر از جناح چپی ها هم نتوانست از تهران رأی آورده وارد مجلس شود.

با این وضعیت بیشتر جامعه روحانیت رأی آورد.

یعنی من می خواهم بگویم اگر در آنجا موضع حضرت امام در حمایت از لیست مجمع روحانیون خیلی کارگر بوده، این سخنرانی مقام معظم رهبری هم در نماز جمعه خیلی تأثیرگذار بود در اینکه مردم رویگردان بشوند از مجمع روحانیون.

— شما هم در لیست جامعه روحانیت حضور دارید که نفر هفدهم هستید با ۳۶۵۰۰۰ رأی در مجلس چهارم.

یله. این نکته را هم عرض کنم روزنامه سلام هم آن ایام خیلی علیه همین آقای هاشمی و دولتش کار می کردند. تعبیرهایی که به کار می بردند این بود که این دولت کاری کرده که استخوان های این مردم زیر چرخ اقتصادی در حال له شدن و خرد شدن است. در ادامه هم می نوشتند که هیچ آزادی و آزادی بیانی در جامعه وجود ندارد.

آن ایام طیف جریان انجمن های اسلامی و تحکیم وحدت هم در دانشگاه ها حاکم بودند؛ آن هم حاکم انحصاری، به طوری که هیچ تشکل دانشجویی غیر از خودشان را به رسمیت نمی شناختند و اجازه نمی دادند کسی غیر از خودشان برنامه ای در جایی برگزار کند. همان ایام جامعه اسلامی دانشجویان بارها جلسه می گذاشت و از ما برای سخنرانی دعوت می کرد. وقتی که ما می رفتیم بچه های انجمن اسلامی جلسات را به هم می زدند، بلندگو و میکروفن و برق را قطع می کردند و کارهای این شکلی انجام می دادند تا جلسه به تعطیلی کشانده شود و برگزار نگردد. به شدت هم می گفتند که ما طرفدار آزادی هستیم و آزادیخواهیم.

**جریان رحلت امام**

یکی از مهمترین و تلخ ترین اتفاقات تاریخ نظام جمهوری اسلامی رحلت امام در ۱۳ خرداد ۱۳۶۸ است. لطفاً خاطرات خودتان را از این رویداد بفرمایید.

چند روز پیش از رحلت امام، شاید هم چند هفته پیش از آن، مردم به نوعی در جریان نامساعد بودن حال امام قرار گرفتند. تا آنجایی که یادم هست آقای هاشمی رفسنجانی این موضوع را به نوعی از تربیون نماز جمعه اعلام کرد و از مردم خواست برای بهبود حال امام دعا کنند و مردم تقریباً متوجه اوضاع شدند. به دنبال آن، مراسم دعا و نیایش مختلفی در اقصی نقاط کشور برگزار شد و مردم در مساجد و تکایا جمع شدند و برای رهبر کبیر انقلاب دعا کردند. یکی از این مراسم ها هم در مسجد امام خمینی بازار بود که من هم در آن مجلس حضور داشتم. جمعیت عظیمی در مسجد جمع شده بودند و اصلاً راه برای رفت و آمد نبود. آنجا مراسم نیایش خاصی برای بازگشت سلامتی حضرت امام و شفای ایشان برگزار شد. در آن ایام سخت، همه به نوعی خود را موظف می دانستند به دعا و نیایش پردازند. چون حس می کردند این انقلاب نباید تحت هیچ شرایطی امامش را از دست بدهد و از دست دادن امام را مساوی با پدید آمدن سختی ها و مشکلات زیاد می دانستند.

بیماری حضرت امام سرطان بود؛ سرطانی که به سرعت هم پیش رفته بود. مجرب ترین پزشکان از جمله آقای دکتر فاضل که جراح مجربی است بالای سر امام بودند و ایشان را جراحی کردند اما هیچ یک از اقدامات پزشکی پاسخ نداد. انگار تقدیر این بود که امام دنیا را ترک بگویند و این اتفاق در ۱۳ خرداد ۱۳۶۸ روی داد.

—خبر را همان شب اعلام کردند؟

نه خیر. خبر رحلت امام تا صبح اعلام نشد. من نگرانی شدیدی داشتم و مدام اخبار رادیو و تلویزیون را پیگیر بودم. صبح آن روز رادیو بدون اینکه خبری خاصی را اعلام کند شروع کرد به پخش کردن قرآن. من حدس خیلی قوی ای زدم که حضرت امام رحلت کرده باشد، اضطرابی وجودم را گرفت و منتظر شدم خبر ساعت ۷ را بشنوم. خبرهای ساعت ۷ را آقای محمدرضا حیاتی شروع کرد به خواندن. همان اول بیانیه معروف روح خدا به خدا پیوست را خواند و تا این جمله را گفت گریه امانش نداد و بغض گلایش را گرفت گویا از قبل به او نگفته بودند که قرار است چه خبری را بخواند. احتمال داده بودند اگر او از قبل از محتوای خبر آگاهی داشته باشد قدرت و توان بیان خبر را نداشته باشد. لذا او با خواندن آن خبر متوجه شد که چه اتفاق افتاده. بغض گلایش را گرفت و منقلب شد اما به مرور توانست مسلط شود و خبر را بخواند.

مردم از شب قبل جماران رفته بودند و برای شفای امام دعا می کردند. خبر که پخش شد مردم گریه و شیون کردند و با پخش خبر سراسر ایران غرق در ماتم و عزا گردید. مردم ایران بزرگترین امید انقلاب اسلامی شان را از دست داده بودند و همه احساس یتیمی می کردند.

تصمیم مسئولان بر آن بود که جریان تغسیل و تدفین امام و خداحافظی امت با ایشان در چند روز انجام شود. ایشان را در همان بیت خودشان تغسیل و کفن کردند و پس از آن جنازه مبارکشان را به مصلای تهران آوردند و جایگاه خاصی برای جنازه تعبیه کردند و

آن را چند روز در آنجا قرار دادند تا مردم بتوانند دسته دسته و گروه گروه با امام شان وداع کنند.

لحظات سخت و نفس گیری بود. جمعیت میلیونی در مصلا تجمع کرده بود و اغلب مردم مصلا را ترک نمی گفتند. چهره ها همه غمگین و ناراحت و چشم ها همه گریان بود. ایام عجیبی بود. چند باری توفیق داشتم آنجا مشرف شوم. حالا اینها یک چیزهای مشهودی است. آدم احساس می کرد آنجا یک فضای معنوی بسیار بسیار مؤثر و تأثیرگذاری در اطراف جنازه مطهر ایشان برقرار شده. یک جذابیت معنوی خاصی توی فضای مصلاي تهران حاکم بود و مردم مرتب می آمدند و می رفتند. آن روزها از مهمترین روزهای وداع باشکوه مردم با امامشان تاریخ کشورمان است.

پیکر امام در چه شرایطی تشییع شد؟

موضوع تشییع جنازه حضرت امام یکی از شگفت انگیزترین وقایعی بود که کشورمان در تاریخ خود به خود دیده است. تشییع ده ها میلیونی همه دنیا را شگفت زده کرده بود. مردم از گوشه گوشه کشور برای تشییع پیکر امام شان به تهران آمده بودند. حجم و انبوه جمعیت در روز تشییع پیکر امام غیر قابل توصیف و واقعاً ناباورانه بود. جمعیت در تهران از خیابان ها و کوچه ها در حال حرکت به سمت مصلا و از آنجا به بهشت زهرا بود.

شما در آن شرایط اقدام خاصی در روزنامه انجام دادید؟

آن روز با آنکه همه جا تعطیل اعلام شده بود تصمیم گرفتیم ویژه نامه ای برای رحلت امام منتشر کنیم. کار خیلی سختی هم بود.

هیچ یک از بچه های روزنامه دست و دل شان به کار نمی رفت. حال و روز خوبی نداشتیم. همه افسرده و ناراحت بودیم. با همه اینها، چون کار برای حضرت امام بود به سرعت دست به کار شدیم و ویژه نامه ای برای امام انتشار دادیم. در صفحه اول آن تا آنجایی که یادم هست جمله «روح خدا به خدا پیوست» را با عکس بزرگی از حضرت امام منتشر کردیم. یک سرمقاله و چند مقاله تنظیم کردیم و انتشار دادیم. ویژه نامه خوبی هم از آب درآمد. آن روز، یعنی روز تشیع پیکر امام، این ویژه نامه را بین مردم توزیع کردیم. ساختمان قبلی روزنامه در تقاطع خیابان نجات الهی - طالقانی بود. ما این ویژه نامه را در میان مردمی که به سمت بهشت زهرا در حرکت بودند و در طول مسیر خود از جلوی ساختمان روزنامه عبور می کردند پخش می کردیم. مردم هم آنها را به دست می گرفتند و مطالعه می کردند و به مسیر خودشان ادامه می دادند.

\_\_بهشت زهرا هم رفتید؟

متأسفانه به دلیل انتشار این ویژه نامه و توزیع آن، امکان حضور در بهشت زهرا برایم فراهم نیامد اما خبرها حاکی از این بود که بدرقه حضرت امام شبیه استقبال از ایشان در ده سال قبل، در جریان ورودشان به ایران بود. یعنی همان گونه که مردم برای استقبال از امام تقریباً از همه جای ایران آمده و در مسیر حرکت ایشان منتظر ایشان مانده و مسیر فرودگاه تا بهشت زهرا را پیاده پیموده از امام استقبال کرده بودند، در جریان تشیع پیکر پاک ایشان هم همین رویه را تداوم دادند؛ با همان عظمت و همان شکوه و اشتیاق. اما این بار با نهایت غم و اندوه.



چگونگی بدرقه یک رهبر سیاسی - مذهبی از سوی ملت ایران برای همیشه تاریخ به ثبت رسید. اقدامی که نشان از پیوند عمیق امام و امت داشت؛ پیوند عمیق عاطفی، عقلانی و مذهبی امام و امت در دو روز مهم تاریخی به نمایش گذاشته شد؛ روز ورود امام در بازگشت از هجرت و تبعید و روز رحلت امام و عزیمت ایشان به دیار باقی.

این خاطره هیچ وقت از ذهن من محو نخواهد شد. به محض اینکه انقلاب پیروز شد خیلی ها در شوک عجیبی فرو رفتند. برای آنها این امر قابل باور نبود. بسیاری از آنها در مخیله شان هم نمی گنجید که انقلاب به پیروزی برسد و آمریکایی ها را بیرون کند. آنها اصلاً پیش بینی چنین انقلابی را نمی کردند. اما این اتفاق افتاده بود و انقلاب به صورت فراگیر و در سطح عموم منتشر شده بود و آنها در برابر عمل انجام شده قرار داشتند این بود که بلافاصله توطئه علیه انقلاب را آغاز کردند. دشمنان خارجی از جمله آمریکایی ها مخالفت ها و توطئه هایشان را به صراحت اعلام کردند و گفتند که ما درسی به شما می دهیم که از انقلاب کردن پشیمان بشوید. گفتند چنان درسی به شما می دهیم که مردم کل منطقه هم هیچ وقت هوس انقلاب به سرشان نزنند. یعنی آنچنان کشور را با مشکلات روبرو می کنیم و به شما فشار می آوریم که پشیمان شوید که چرا انقلاب کرده اید. حالا- نزدیک چهار دهه از انقلاب گذشته و می بینیم واقعیت غیر از آنی است که امریکا مدعی بود. امروز کار به جایی رسیده که امریکا باید از کارهایش اعلام پشیمانی نماید و ای کاش از اول می آمد و می پذیرفت که اشتباه کرده است.

واقعیت این است که امریکا هیچ وقت نخواسته است موجودیت جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی را به رسمیت بشناسد. این هم به خوی استکباری آن برمی گردد. در خیلی از امور و جاها مجبور شده به این واقعیت تن بدهد اما رسماً حاضر نیست این مسئله را اعلام کند.

به غیر از دشمنان خارجی مجموعه ای از دشمنان داخلی را هم داشتیم که برای سقوط انقلاب روزشماری می کردند. منافقین و سلطنت طلب ها و لیبرال ها و... از این مجموعه بودند. تلاش های زیادی هم برای سقوط آن انجام دادند اما راه به جایی نبردند. اینها آن اوایل روزشماری، بعدش هفته شماری، بعد از مدتی ماه شماری و در انتها سال شماری می کردند که انقلاب به سقوط برسد اما این اتفاق هم نیفتاد.

هم دشمنان خارجی هم دشمنان داخلی اذعان کردند که توان به سقوط کشاندن این انقلاب با این رهبر و امام را ندارند و مترصد فرصت بودند نقشه هایی را برای ایام پس از حضرت امام پیاده کنند.

آنها می گفتند تا امام هست نمی شود کاری کرد. به شخصیت امام حمله می کردند و برای اینکه شخصیت بزرگوار ایشان را بزرگ جلوه بدهند می گفتند امام یک چهره کاریزماتیک (اصطلاحی که آنها به کار می بردند) دارد و مثلاً او را به یکی از رهبران دنیا تشبیه می کردند و می گفتند ایشان چهره جذابی دارد و احساسات مردم را به تسخیر خودش درآورده است. پس تا امام هست کاری از پیش نخواهد رفت.

واقعیت هم این بود که امام هر گونه توطئه استکبار خارجی و دشمنان داخلی را نقش بر آب می کردند و انقلاب را همچنان از

آسیب مصون نگه داشته بودند. شیوه جالب امام در دوران رهبری شان این بود که می آمدند و هر گونه مسئله و موضوعی را با مردم در میان می گذاشتند و مردم پس از در جریان قرار گرفتن و آگاه شدن از موضوعی وارد صحنه می شدند و به حمایت از انقلاب و امام می پرداختند و همین انسجام و اتحاد ملی سبب شده بود انقلاب و نظام جمهوری اسلامی پر توان تر از گذشته مسیر خودش را ادامه دهد. بدین گونه بود که نقشه ها و ترفندهایی چون هشت سال جنگ تحمیلی، محاصره اقتصادی، بحث های تجزیه طلبی و تهدید به حمله و غیره و غیره هیچ کدام برای سقوط انقلاب و نظام جمهوری اسلامی کارساز نبود و همه اذعان می کردند اگر قرار باشد اقدامی صورت گیرد باید پس از پایان عمر حضرت امام باشد. لذا همه اش منتظر ایام پس از امام بودند و معتقد بودند با این شخصیت استثنایی ای که امام دارد به یقین کسی پس از ایشان نخواهد توانست جای امام را بگیرد و جامعه به آشوب کشیده خواهد شد و آن وقت است که انتظارات به سر خواهد آمد و همه چیز سر جای اولش قرار خواهد گرفت و سلطه ها دوباره بازخواهد گشت.

این در حالی بود که حضرت امام بارها در سخنرانی های خود گفته بودند که این انقلاب به اشخاص وابسته نیست و مردم راه خودشان را پیدا کرده اند و به همان راه ادامه خواهند داد. در آن دوره ای که بحث هایی درباره آقای منتظری پیش آمده بود و خیلی از بزرگان پیش امام اظهار نگرانی کرده و پرسیده بودند که خب، بعد از شما چه خواهد شد؟ ایشان با کمال متانت راهنمایی هایی درباره حضرت آیت الله خامنه ای انجام دادند و اشاراتی فرمودند که بعدها همین ها

خیلی کارساز شد. در جلسه مجلس خبرگان رهبری چند کد نقل شد از قول حضرت امام که کارساز بود.

امام با دلی آرام و قلبی مطمئن (۱)

به سوی خدا رفتند و انقلاب و نظام را به خدا سپردند و البته هدایت های لازم را هم کردند.

—اوضاع کشور بلافاصله پس از انتخاب آیت الله خامنه ای به رهبری چگونه بود؟

با انتخاب آیت الله خامنه ای به رهبری آرامش عجیبی بر جامعه حکمفرما شد. ایشان به عنایت خدا سکان این کشتی را به دست گرفتند و با آن عنایت های الهی و عنایت های امام زمان کار را پیش بردند و با قدرت و استحکام در همان مسیری که امام ترسیم کرده بودند حرکت کردند و پا جا پای امام گذاشتند و با همان سیره و با همان سنت کارها را پیش بردند و در این مسیر سنت های امام را احیا کردند و این مسیر را پر قدرت ادامه دادند.

---

۱- - بخشی از وصیت نامه امام چنین است: « با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص، و به سوی جایگاه ابدی سفر می کنم. و به دعای خیر شما احتیاج مبرم دارم. و از خدای رحمان و رحیم می خواهم که عذر من را در کوتاهی خدمت و قصور و تقصیر بپذیرد. و از ملت امیدوارم که عذر من را در کوتاهیها و قصور و تقصیرها بپذیرند. و با قدرت و تصمیم اراده به پیش روند و بدانند که با رفتن یک خدمتگزار در سدّ آهین ملت خللی حاصل نخواهد شد که خدمتگزاران بالا و والاتر در خدمتند، و الله نگهدار این ملت و مظلومان جهان است.»

چه تحلیلی از انتخاب ایشان به رهبری و هدایت جامعه اسلامی توسط ایشان دارید؟

با انتخاب ایشان به رهبری رؤیاهای خام دشمنان خارجی و داخلی انقلاب باطل شد و ایشان با گذشت هر روز موقعیت شان در جامعه و دنیا تثبیت شد و روشن شد که این مسئله ولایت فقیه و ولی فقیه همان گونه که حضرت امام پیش بینی کرده بودند در یک منصب و جایگاهی است که وقتی یک فقیه آگاه به زمانه و یک مجتهد شجاع وارسته در آن جایگاه قرار بگیرد کشور و این کشتی هدایت می شود و این موضوع به تدریج الگوسازی شد. این الگو در کشورهایی که مذهب تشیع داشتند موفقیتش را بیشتر نشان داد. گروه حزب الله در لبنان آن جایگاه رفیع را پیدا کرد و سبب شد که امریکایی ها از لبنان اخراج شوند و همین حزب الله اسرائیلی ها را از لبنان بیرون راند. مثال دیگر حماس است. انتفاضه جدید فلسطین یک انتفاضه اسلامی و الگو پذیرفته از همین مبحث است. با همین الگو در عراق هم درست در ایامی که به اشغال امریکایی ها درآمده بود به یکباره یک جمهوری اسلامی از دلش بیرون آمد و اکثریت شیعه در آنجا به قدرت رسید. البته حکومت، حکومت ائتلافی بود اما نخست وزیرش از شیعیان بود. یعنی یک سنت از پیش نوشته شده، که بر اساس آن اقلیت اهل تسنن آنجا حاکمیت داشتند، تبدیل شد به قاعده دموکراسی و رأی اکثریت مردم.

حرکت های بعدی دیگر هم نشأت گرفته از همین الگو و مقوله بود. ما شاهد ظهور بیداری اسلامی در کشورهای مختلف شدیم و همه اینها به برکت استقامت، تدبیر و نقشی بود که هم مردم، هم رهبری

و هم اسلام و عترت در این سرزمین مان ایران و نیز در منطقه ایفا کرد.

در این حدود سی سالی که سکان هدایت کشور با رهبری مقام معظم رهبری است شاهد بالندگی بیشتر انقلاب و جمهوری اسلامی بودیم و واقعاً معجزه رهبری ولی فقیه را به ویژه در مدیریت بحران ها - چه دوره رهبری امام خامنه ای و چه در دوران رهبری امام خمینی - شاهد بودیم که انقلاب و نظام با مدیریت توانمند این دو رهبر چه بحران هایی را پشت سر گذاشته و چه توفیق هایی به دست آورده است و با رهبری توانمند مقام معظم رهبری تهدیدها تبدیل به فرصت شده است.

با رهبری آیت الله خامنه ای تمامی تحلیل های دشمنان خارجی و داخلی اشتباه از آب درآمد و با این حال آنها تحت هیچ شرایطی به شکست تحلیل هایشان اقرار نمی کنند و جالب تر از همه این هست که امروز اگر شما به تحلیل های تفصیلی مؤسسات تحقیقاتی آمریکا مراجعه کنید؛ مؤسساتی مثل رند می بینید که به طور تفصیلی دارند درباره ایران بعد از حیات مقام معظم رهبری به تحلیل می نشینند و همین امر نشان دیگری از شکست تحلیل های آنهاست و اینکه به زبان بی زبانی اعتراف می کنند که تا مقام معظم رهبری هست نقشه و طرح و توطئه شان درباره انقلاب و نظام جمهوری اسلامی باطل خواهد بود و راه به جایی نخواهند برد.

### کناره گیری اعضای مجمع روحانیون مبارز

با کناره گیری اعضای مجمع روحانیون مبارز از مناصب دولتی بعد از رحلت حضرت امام، تغییر و تحولاتی در مناصب

حکومتی به وجود آمد و به لحاظ اختلافاتی که در انتخابات مجلس خبرگان وجود داشت، این زمینه فراهم شد که مجمع روحانیون مبارز قهر کند. بعد از مدت ها که به این مسأله نگاه می کنید دلایل و اشتباهات را در چه می بینید؟ در آن زمان رئیس قوه قضائیه و برخی مقامات دیگر تغییر کردند و شخصیت های جناح چپ کنار گذاشته شدند و آنها هم به گفته خودشان احساس کردند که با آنها پدرانه و مهربانانه برخورد نمی شود و تعادلی که امام بین دو جناح رعایت می نمودند، به هم خورد و آنها هم به گفته خودشان به جهت حفظ نظام، مصلحت دیدند که کناره گیرند.

بعد از رحلت حضرت امام، مسأله جایگزینی ایشان مسأله مهمی بود و از خارج کشور نیز همه نظاره گر این مسأله بودند. با هدایت حضرت امام و تصمیم گیری های به موقع خبرگان، رهبری انقلاب اسلامی به آیت الله خامنه ای سپرده شد. به نظر من یک اشتباه استراتژیک را مجمع روحانیون مبارز انجام دادند و آن این بود که اینها هیچ گاه در صدد تنظیم یک رابطه منطقی با نهاد رهبری برنیامدند و تا مدت ها این مسأله ادامه داشت. این مسأله را بنده آن روز هم به واسطه و بی واسطه به آنها عرض کردم. بالاخره با انتخاب رهبری، نهادها و احزاب باید در چارچوب قانون اساسی رابطه منطقی خود را با رهبری ایجاد می کردند، اما به نظر می رسید که این کار با تأخیر زیادی همراه شد و تا سال ۱۳۷۸ نیز ادامه داشت. آثار این مسأله هم در مجلس سوم مشخص شد.

به نظر می‌رسد در آن روزها انتقاد به نوعی مذموم بود و نقدپذیری جایگاهی در کشور نداشت، بیشتر تأکید بر این بود که همه باید متحد و منسجم بر روی یک خط حرکت نمایند، یعنی به گونه‌ای بود که اگر کسی از سیاست‌ها انتقاد می‌کرد، مانند آن بود که فاجعه‌ای رخ داده باشد و اگر صحبت می‌کرد، فاجعه‌ای رخ می‌داد. بعدها، فضا برعکس بود و اگر آن روزها را نگاه کنیم، نمی‌فهمیم که چرا تا به این حد نقدپذیری وجود نداشته است؟

ممکن است اگر ما به آن روزها بازگردیم بعضی مسائل قابل انتقاد نباشد. رهبری پس از انتخاب شدن، اولین اقدام‌شان آن بود که مجمع روحانیون را دعوت کردند و گفتند که اگر ما تا دیروز روابط دیگری داشتیم و دو جناح مختلف بودیم، امروزه در جایگاه رهبری با شما و جامعه روحانیت، یکسان عمل خواهیم نمود و خواستند ارتباطات منظمی را با هر دو جناح داشته باشند.

آن دعوت در حد خودش تحویل گرفته نشد و ارتباطات ارگانیکی که باید برقرار می‌شد، نشد. مسئولینی کنار گذاشته شدند، مثلاً در مورد مهندس موسوی که پست نخست‌وزیری حذف گردید و ایشان سرپرست بنیاد مستضعفان هم بود که استعفاء کرد، آقای کروبی رئیس بنیاد شهید بود، ولی استعفاء نمود؛ در صورتی که رهبری با همه این استعفاها مخالف بودند. رهبری از احکام را به صورت زمان‌دار صادر می‌نمودند و این شاید بهانه‌ای گردید برای استعفاء، هم چنین آقای موسوی اردبیلی از قوه قضائیه استعفاء کرد، به دلیل این که خودشان نخواستند در این مسئولیت باقی بمانند.



حتی مشاوران عالی رهبری را افرادی همانند آقای موسوی خوئینی ها تشکیل می دادند. یا در مجمع تشخیص مصلحت که ایشان خود در جلسات حضور نیافتند.

### رد صلاحیت های شورای نگهبان

در مورد رد صلاحیت کاندیدا های مجلس خبرگان توسط شورای نگهبان که اکثریت کاندیداهای جناح چپ رد صلاحیت گردیدند و اکثراً به لحاظ عدم صلاحیت علمی و در مواردی به دلیل عدم صلاحیت اخلاقی رد صلاحیت گردیدند. در انتخابات مجلس چهارم عده ای از مجمع روحانیون رد صلاحیت گردیدند که با وساطت بعضی از افراد مجدداً رسیدگی صورت گرفت و تأیید گردیدند که این شبهه را به وجود می آورد که شورای نگهبان یک ابزار مستقیم جناح راست است.

راجع به خبرگان که می فرمائید اکثراً رد صلاحیت شدند، تنها چند نفر رد صلاحیت گردید که می توانید تحقیق نمایید. آقای خوئینی ها رد صلاحیت نگردید، چون ایشان سابقه دادستانی کل کشور را داشت و به قرینه این که دادستان باید مجتهد باشد و امام حتماً اجتهاد ایشان را احراز نمودند، از ایشان جهت امتحان دعوت نگردید و تأیید شد، ولی ایشان خود حضور نیافت. سه نفر از مراجع بودند که پیش از آن صلاحیت کاندیداها را تأیید می نمودند. خود مراجع این مسئولیت را رد کردند چون فشارها و رودربایستی ها بعضاً مانع این کار بود، لذا مجلس خبرگان در آئین نامه خود این مسئولیت را به عهده شورای نگهبان

گذاشت. می دانید که تصویب مسائل مربوط به خبرگان طبق قانون اساسی به خود خبرگان محول شده است.

در آن زمان شورای نگهبان آئین نامه ای تصویب کرد و اعلام کرد که برای تأیید اجتهاد افراد یا کسانی که «مدرکی» در این زمینه ندارند، باید امتحان برگزار شود. یکی از کسانی که کاندیدا بود، آقای کروی بود که در آن زمان بر اثر تصادف در بیمارستان به سر می برد، شورای نگهبان اعلام کرد که ما در بیمارستان از شما امتحان خواهیم گرفت، اما ایشان قبول نکرد. آیت الله شرعی از مسئولین روزنامه رسالت بود و عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اما اجتهاد ایشان برای شورای نگهبان محرز نبود، لذا از ایشان هم خواستند که امتحان بگیرند، اما ایشان نپذیرفت و صلاحیت ایشان هم تأیید نشد.

—افرادی همانند مرحوم خلخالی، لاری، منتجب نیا و... بودند؟

افرادی مانند آقای خلخالی که دلیل رد آن به دلیل عدم اجتهاد نبوده است، یعنی از ایشان نمی خواستند امتحان بگیرند، بلکه همه بر اجتهادشان واقف بودند، شورای نگهبان صلاحیت آقای خلخالی را زمان امام هم رد کرد ولی با نظر حضرت امام تأیید کردند. در مورد مجلس چهارم به هم همین صورت است، از لیست مجمع روحانیون به نظر من تنها دو نفر رد صلاحیت شدند. مراحل به این صورت است: «هیأت اجرایی، هیأت نظارت شهر، هیأت نظارت استان، هیأت نظارت مرکزی، شورای نگهبان.» موردی که هیأت نظارت استان رد کرده و مرکزی و شورای نگهبان تأیید می نمایند، آقای هادی خامنه ای بود.

درباره آقای محتشمی، بحث رد صلاحیت وجود نداشت. در تهران در لیست رد صلاحیت شدگان، تنها خانم رجایی و آقای بهزاد نبوی بودند که اینها هم غیر روحانی بودند. علت رأی نیاوردن این آقایان، رد صلاحیت آنها نبود، علت این بود که عملکرد آنها در مجلس سوم بسیار بد بود، پیش از این گفتم که عملکرد این ها به حدی بد بود که حتی رهبری در نماز جمعه از مجلس سوم گلایه کردند و عنوان افرادی که چوب لای چرخ دولت می گذارند را به کار بردند.

این مسأله که آنها رأی نیاوردند، درست است، اما این گونه مطرح می نمودند که به علت حذف و رد صلاحیت عده زیادی از روحانیون، حضور جدی در انتخابات نداشتند.

این که بگوییم جناح راست و شورای نگهبان یکی هستند، صحیح نیست. ممکن است هم عقیده و هم فکر باشند، ولی شورای نگهبان بر اساس اصول قانون اساسی و فقه جعفری تصمیم گیری می نمایند و نه مصلحت های جناحی حزبی، ممکن بود بعضی از دوستان ما را نیز رد صلاحیت نمایند. من مثال آقای شرعی را برای شما به همین جهت آوردم، ایشان عضو جامعه مدرسین بود و از نظر علمی و سیاسی به جناحی همانند جناح راست نزدیک بود، اما از ایشان خواستند که امتحان بدهد و در نهایت به دلیل عدم حضور ایشان در امتحان، رد صلاحیت شد و یا دوستان دیگری در مجلس که رد صلاحیت گردیدند.

در این که شورای نگهبان با جناح راست هم عقیده هستند، شبهه ای نیست و هر دو بر اساس موازین اسلام و فقه جعفری عمل می نمایند، ولی این که چون این شخص وابسته به جناح راست

است، تأیید و چون وابسته به جناح چپ است، رد صلاحیت شود، به هیچ عنوان حقیقت ندارد. البته نمی خواهم همه اقدامات آنها را تأیید نمایم، شاید در رده هیئت نظارت شورای نگهبان افرادی هم باشند که مواضع سیاسی را هم مد نظر بگیرند.

این شبهه وجود دارد که شورای نگهبان بر اثر فشار و یا تشخیص مصالح، مواضع و استراتژی خود را تغییر می دهند و بر اساس مصالح، صلاحیت افراد تأیید و یا رد می شود، نظر شما در این مورد چیست؟

تغییر استراتژی مشاهده نمی شود یک استراتژی منظم است و بنده این مسأله را که گاهی ممکن است در عملکرد شورای نگهبان اشتباهاتی رخ دهد، قبول دارم. گاهی بهزاد نبوی تأیید می شد و رد صلاحیت میگردید، بعضی مسائل بهتر است روشن شود، در زمان حضرت امام هم شورای نگهبان، صلاحیت آقای خلخالی را تأیید نمی نمود. در اجتهاد ایشان هیچ صحبتی نبود، اما در مسأله صلاحیت ایشان تردید داشت و بعد هم با صلاح دید حضرت امام این کار صورت گرفت و ایشان تأیید صلاحیت گردیدند. در مورد آقای بهزاد نبوی هم شورای نگهبان هیچ گاه اعتقاد به تأیید صلاحیت ایشان نداشته است. احتمالاً نظر رهبری این بوده است که ایشان تأیید صلاحیت شود.

بعضی ها ممکن است که از نظر جناحی به جناح چپ منتسب باشند و رد صلاحیت شوند، اما دلایل کافی برای رد صلاحیت آنها وجود دارد. برخی انتشار دلایل عدم صلاحیت ها را شرعی نمی دانستند، مثلاً تخلفات اقتصادی و یا... امکان داشت فردی برای ۱۸ نفر از وابستگان خود موافقت اصولی گرفته باشد، این گونه عملکردها

موجب رد صلاحیت آنها در شورای نگهبان گردیده است و یا مسائل اخلاقی وجود داشته است که نمی توانستند تأیید صلاحیت کنند.

### دولت هاشمی رفسنجانی

\_\_ با رحلت امام چه تغییری در نظام سیاسی کشور پیش آمد؟

پس از رحلت حضرت امام و انتخاب آیت الله خامنه ای به مقام ولایت فقیه، قانون اساسی ای که حضرت امام دستور بازنگری آن را صادر فرموده بودند به رفراندوم گذاشته شد. در قانون جدید پست نخست وزیری حذف شده بود و با برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، آقای اکبر هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری رسید و به سرعت کابینه خود را برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی کرد.

\_\_ آیا با توجه به تجربه ای که در وزارت پست و تلگراف و تلفن داشتید، برای همکاری با دولت آقای هاشمی دعوت شدید؟

-نه، اصلاً. آقای هاشمی هیچ وقت سراغ من نیامد.

\_\_ چه تحلیلی از دولت آقای هاشمی رفسنجانی دارید؟ با توجه به اینکه این دولت شعار سازندگی را برگزید و بعدها به هاشمی لقب «سردار سازندگی» داده شد. چقدر این دولت توانست در عمل به شعارهایش نزدیک شود؟

آقای هاشمی پیش از انتخاب به ریاست جمهوری، ریاست مجلس سوم را بر عهده داشت و از همان زمان، از همان مجلس تدارک‌هایی را برای ریاست جمهوری و چگونگی اداره کشور دیده بود. از جمله برنامه پنج ساله ای را برای بازسازی تنظیم کرد. این برنامه همان برنامه ای بود که ما در دوران نخست وزیری میرحسین موسوی به مجلس تحویل داده بودیم و آنها آن را بایگانی کرده بودند. چون شرایط کشور شرایط خاص جنگی بود و به اذعان خیلی ها، امکان اجرای آن برنامه در آن شرایط وجود نداشت. زمان گذشت و پس از پذیرش قطعنامه دوباره همان برنامه را وارد مجلس کردند و شروع کردند به بررسی و اصلاح و تدوین همان برنامه ای که ما به مجلس داده بودیم. درست در همان ایام یعنی پس از پذیرش قطعنامه بود که حضرت امام گروهی از نخبگان جامعه را برای تهیه و تدوین طرح بازسازی انتخاب کرده بودند که عده ای از نمایندگان مجلس هم در آن گروه حضور داشتند. الین اسامی دقیقاً یادم نیست. فکر می کنم رؤسای سه قوه بودند به اضافه عده ای از جمله آقای قربانعلی دری نجف آبادی که رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس بود. این عده جمع شدند و با توجه به مشکلات اقتصادی و سیاسی کشور و با توجه به نیاز کشور به بازسازی خرابی های ناشی از جنگ تحمیلی یک طرحی را تهیه کردند همین طرح هم در جریان بررسی و اصلاح برنامه پنج ساله اول مورد استفاده قرار گرفت و برنامه مزبور قوت و قوام پیدا کرد.

تا پیش از پذیرش قطعنامه موضع اقتصادی آقای هاشمی و اکثریت دولت مهندس موسوی یکسان بود. کارهایی که آقای موسوی در دولت انجام می داد آقای هاشمی تأیید می کرد و از تریبون نماز

جمعه هم آنها را توجیه نظری می کرد اما به محض اینکه قطعنامه پذیرفته شد طرفداران دولت در خود دولت و مجلس به دو دسته تقسیم شدند. عده ای نظرشان این بود که این برنامه ها و نظرها و فعل و انفعالات مختص زمان جنگ بود و ما اکنون که جنگ به پایان رسیده انجام آن را قبول نداریم، اما عده ای و در رأس آن خود میرحسین موسوی انجام آن را برای بعد از جنگ هم ضروری می دانستند. همین امر سبب دودستگی در دولت و مجلس گردید. کسانی که از آن جدا شدند در حقیقت همان هایی بودند که بعدها حزب کارگزاران سازندگی را تشکیل دادند افرادی مثل مرحوم محسن نوربخش، مثل مرتضی الویری (که آن ایام در مجلس بود)، آقای مسعود روغنی زنجان (که در دولت بود و اواخر رئیس سازمان برنامه شده بود و ریاستش بر سازمان تا دوره هاشمی هم تداوم پیدا کرد). حسین مرعشی، غلامحسین کرباسچی و... اینهایی که با دولت هم پیمان شده بودند و بعضی از آنها هم در لیست مجمع روحانیون به اصطلاح لیست چپ، که اکثریت مجلس سوم را به خود اختصاص داده وارد مجلس شده بودند اینها تفکیک شدند.

فکر می کنم آن زمان مجاهدین انقلاب اسلامی شاخه سلامتی و بهزاد نبوی و اینها همچنان به اقتصاد دولتی پایبند ماندند یا حداقل موضع خاصی نگرفتند یا مخالفتی نکردند. بیشتر این طور بودند.

آنهايي که مخالف نظريات دولت بودند آمدند وصل شدند به آقای هاشمی لذا آن زمان که هاشمی رئیس جمهور شد تقریباً کابینه ای که تشکیل داد تکرار کابینه آقای میرحسین موسوی بود، به جز عده خیلی از افراد. اینها همان کسانی بودند که وزیر دولت میرحسین

بودند اما به خاطر تغییر موضعی که پس از پذیرش قطعنامه پیدا کرده بودند با میرحسین و گروهی دیگر زاویه پیدا کردند و به همین دلیل مورد توجه آقای هاشمی قرار گرفتند و به وزارت دولت ایشان معرفی شدند. هاشمی تصمیم گرفته بود یواش یواش خیلی از کارها را به مردم برگرداند و اجازه بدهد که مردم در کارها دخالت کنند. تصمیم داشت خیلی از کارهایی که دولت پیش از آن در انحصار خودش درآورده بود توزیع بشود و به تدریج قیمت ها آزاد شود و قصد داشت سیستم کوپنی را که خیلی از کالاها گریبانگیرش بود به تدریج آزاد نماید و کوپن را حذف کند. حتی قصد داشت در برنامه دوم یک سری از کالاهای اساسی مثل روغن و قند و شکر را هم از حالت کوپنی خارج کند و سوبسید را از روی دارو بردارد و بترین را هم به قیمت روز اعلام کند.

این برنامه ها همان برنامه هایی بود که ما در برنامه خودمان نوشته بودیم اما کمی افراطی تر از آن هم نشان می داد. یعنی دیدگاه ما در آن برنامه مورد پذیرش دولت آقای هاشمی قرار گرفت. یعنی این گروه چپی که به عنوان کارگزاران جدا شدند و پیش از پایان جنگ از نظر اقتصادی چپ تلقی می شدند حالا آمدند دست راست ما قرار گرفتند و شدند راست راست. حالا می خواستند اقتصاد آزاد آزاد بشود به مثابه آن چیزی که در غرب وجود دارد. یعنی این موضوع آرمان آنها بود می گفتند راه نجات اقتصاد کشور ما در چنین شرایطی همان آزادی اقتصاد است و لاغیر. اقتصاد باید به طور مطلق آزاد شود شبیه آن چیزی که مثلاً در غرب سرمایه داری وجود دارد. تنها در این شرایط اقتصاد به رونق می رسد.



## دیدگاه اقتصادی هاشمی

\_\_ دیدگاه اقتصادی شان چه بود؟

دیدگاه اینها درباره عدالت اقتصادی این بود که ما به عدالت در انتهای رونق اقتصادی می رسیم. یعنی اگر اقتصاد رونق پیدا بکند وضع همه مردم جامعه بهبود می یابد و خوب می شود. آنگاه است که عدالت ایجاد می شود. این در حالی بود که همان ایام مقام معظم رهبری با آن دیدگاه مخالف بودند و می فرمودند همواره باید پیشرفت و توسعه اقتصادی با رعایت عدالت توأم باشد و همین مسئله منشأ اختلاف بین رهبری و مواضع دولت آقای هاشمی شد که آن اواخر رهبری اعتراضاتشان را اعلام کردند به خاطر فشارهایی که به مردم می آمد. در نهایت بعد از مقطعی آقای هاشمی در نماز جمعه بحث تعزیرات حکومتی را مطرح کرد؛ همان برنامه ای که مهندس موسوی از آن برای حفظ قیمت ها استفاده می کرد. تعزیرات حکومتی یعنی برخورد با افرادی که بخواهند در قیمت های رسمی تغییر بدهند. این اختیار، یک اختیار قضایی بود که تحت عنوان تعزیرات حکومتی به طور ویژه در اختیار دولت قرار گرفت و افراد را مجبور کرد احتکار نکنند و قیمت های رسمی را اعلام کنند. این تعزیرات حکومتی در دوره مهندس موسوی وجود داشت، اما با روی کار آمدن دولت هاشمی لغو شد اما در نهایت در دور دوم ریاست جمهوری ایشان، آن زمانی که درآمد نفت مقداری کاهش پیدا کرد و قیمت کالاها بالا رفت ایشان دوباره بحث تعزیرات حکومتی را علم کرد که خود داستانی داشت.

— آقای هاشمی در چه شرایطی به قدرت رسید؟

وقتی آقای هاشمی سر کار آمد بسیاری از بنگاه های اقتصادی خوابیده بودند و رشد تولید ناخالص داخلی ما رو به سقوط بود این در حالی بود که جمعیت به سرعت داشت رشد می کرد و وضعیت اقتصاد خیلی بد بود. ایشان که سر کار آمد چرخ های اقتصاد را به حرکت درآورد، بازسازی را با قدرت و سرعت هر چه تمام تر آغاز کرد و بسیاری از جاهایی را که در اثر جنگ تخریب و نابود شده بودند بازسازی کرد.

— اقدام مهم اقتصادی آقای هاشمی بلافاصله پس از روی کار آمدن ایشان چه می تواند باشد؟

اقدام مهمی که آقای هاشمی پس از روی کار آمدنش انجام داد استراتژی جایگزین واردات بود. این معروف است که می گویند استراتژی توسعه اقتصادی می تواند جایگزین واردات باشد و یا مبنای توسعه می تواند بر اساس صادرات باشد. ایشان در آن اوایل شروع کرد به جایگزینی واردات. یعنی چه کار کرد؟ یعنی آمد به جای اینکه کالاها را از خارج از کشور وارد کند سرمایه گذاری تولید آن را در داخل انجام داد یعنی سرمایه گذاری کرد تا همان کالایی که از خارج وارد می شد در خود کشور تولید شود و اصلاً نیازی به واردات کالای مزبور نباشد. این موضوع چند تا حُسن داشت. اول آنکه کالایی از خارج وارد نمی شد و به دنبال آن ارزی به خارج نمی رفت. دوم اینکه ما با سرمایه گذاری همان ارز می توانستیم اقتصاد را رونق بدهیم و مستقیم و غیرمستقیم کار تولید کنیم و افرادی را به استخدام درآوریم. حقیقت آن است که در زمان

جنگ مسئله واردات بسیار وحشتناک بود؛ یعنی اقتصاد ما عمدتاً با واردات می چرخید به طوری که همیشه در بنادر ما تعداد زیادی کشتی برای تخلیه باری که از خارج می آمد به نوبت می ایستادند و هر روز بابت تأخیری که در امر تخلیه بار آنها صورت می گرفت جریمه سنگینی می پرداختیم به این امر در اصطلاح دموراژ می گفتند. تعداد کشتی ها زیاد بود و قطع یقین کار تخلیه آنها زمان می برد و همین موضوع سبب می شد ما جریمه های سنگینی را بابت این تأخیر پرداخت کنیم که جمع آنها مبلغ قابل توجهی می شد.

آن زمان تقریباً عمده درآمد ما صرف واردات می شد از کود شیمیایی گرفته تا گندم، از پنیر گرفته تا برنج و همه آن چیزهایی که مصرف داشتیم. آهن آلات و مصالح ساختمانی و غیره... خب، می دانید که حجم سیمان، آهن آلات و کود و گندم حجم خیلی سنگینی است؛ یعنی به پول آن روز همین چند قلم حدود ده میلیارد دلار واردات بود که پول زیادی بود و ارزش زیادی را از کشور خارج می کرد. در چنین شرایطی آقای هاشمی تصمیم گرفت و سرمایه گذاری کرد و کارخانجات پتروشیمی و تولید فولاد و غیره را بازسازی کرد و به حمایت از کشاورزان پرداخت و در طول دوران ریاست جمهوری اش توانست استراتژی جایگزینی واردات را انجام دهد و ما به جایی رسیدیم که حدود ده میلیارد دلار از واردات مان روی کالاهای مورد نیاز و اساسی کشورمان سرمایه گذاری شد یعنی به جای واردات، به تولید در داخل کشورمان پرداختیم و این موضوع در واقع نقطه قوت و نقطه درخشان عملکرد اقتصادی دوران هاشمی می تواند تلقی شود.

یکی از اقدامات اقتصادی دولت هاشمی، در یک مقطعی، اختصاص دادن اعتبار کالاهای اساسی به سازندگی بود. برداشت شما از این برنامه چیست؟

همین موضوع هم یک آسیب جدی در پی داشت. با برداشته شدن اعتبار از کالاهای اساسی، از جمله روغن و قند و شکر، قیمت آنها در بازار سیر صعودی ناباورانه ای پیدا کرد و بازار سیاه تشکیل شد. فشار زیادی به مردم وارد آمد و آنها شروع به اعتراض کردند. رهبری هم به تبع مردم اعتراض شان بلند شد و دولت یک حالت ارتجاعی را ایجاد کرد و آن بازگشت به تعزیرات حکومتی در دور دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی بود.

وقتی آقای هاشمی برنامه دوم را به مجلس چهارم داد، ما در آن مجلس بودیم و گروهی بودیم که به شدت ضد سیستم کوپنی بودیم اما در عین حال به دلیل شرایطی که آن زمان بر کشور حاکم بود با حذف کوپن کالاهای اساسی مخالفت کردیم. می گفتیم کالاهای کوپنی باید محدود بشوند اما نباید سوبسید کالاهای اساسی و دارو حذف بشود.

در اوایل مجلس چهارم ما با استفاده از کارشناسان غیردولتی در مرکز پژوهش های مجلس قیمت بنزین را محاسبه و بررسی کرده بودیم. برآیند کارشناسی ها این بود که افزایش قیمت بنزین فشار تورمی زیادی به مردم وارد خواهد آورد، لذا مخالف افزایش قیمت بنزین بودیم و با آزاد شدن قیمت بنزین هم مخالفت کردیم. آن زمان چنین تصویب کردیم که قیمت فرآورده های نفتی و خدماتی که دولت می دهد مثل آب و برق و گاز و اینها به طور متوسط با شیب سالی ده درصد افزایش پیدا بکند. این مصوبه برآیند

کارشناسی های مختلف بود. این موضوع سبب می شد که هم فشار زیادی به مردم وارد نیاید و هم این ده درصد افزایش می توانست شرایطی را برای دستگاه ها فراهم آورد که بتوانند برای توسعه شان سرمایه گذاری بکنند. این نکته بسیار مهمی است؛ یعنی به تدریج که قیمت افزایش پیدا می کرد به تبع آن دستگاه ها هم به درآمدی می رسیدند که می توانستند با تکیه بر آن خودشان را گسترش و توسعه بدهند. ما به ویژه درباره تولید برق مشکل داشتیم. پس از جنگ خاموشی های زیادی را شاهد بودیم و باید برای تأمین و تولید نیرو فکر سرمایه گذاری می کردیم و سدهای زیادی می ساختیم. در کنار آن، باید گازرسانی را توسعه می دادیم و بخش های دیگر را هم به موازات هم گسترش و توسعه می دادیم. باید در استخراج نفت هم سرمایه گذاری می کردیم. با همین شیب ده درصد افزایش، همه اینها تأمین می شد.

این تصمیم را ما در برابر و در مقابل تصمیم شتاب زده ای که سازمان برنامه آن روز گرفته و پیشنهاد داده بود، گرفتیم و وقتی ما برنامه دوم را تصویب کردیم رئیس وقت سازمان برنامه و بودجه، آقای روغنی زنجانی، در اعتراض به این اصلاحات ما استعفا کرد. مدتی بعد از آن هم کارگزاران سازندگی اعلام موجودیت کردند و از همان ایام سعی کردند برای به دست گرفتن حداکثر کرسی های مجلس بعد یعنی مجلس پنجم برنامه ریزی اساسی کنند و همین طور هم شد یعنی در مجلس پنجم حدود صد نفر از گروه چپ سابق و از کارگزاران سازندگی جدید وارد مجلس شدند و خب، مؤثر هم بودند.

یکی از سیاست های هاشمی رفسنجانی این بود که وانمود می کرد در انتخاب وزرا و استاندارها و دیگر دولتمردان سیاست تعادلی را حفظ می کند با این کار می خواست نشان دهد که فراجناحی عمل می کند. یعنی در انتخاب وزرا و استاندارانش از هر دو جناح استفاده می کرد و در حقیقت با این مهره ها بازی می کرد. درباره وزرا مثلاً از یک طرف آقای علی اکبر ولایتی را به عنوان وزیر امور خارجه در کابینه اش حفظ کرد و از سوی دیگر هم عبدالله نوری را به وزارت کشور کابینه اش برگزید. گرچه انتخاب عبدالله نوری با اعتراضات شدید نماینده های مجلس چهارم روبرو شد و او مجبور شد برای مجلس پنجم علی محمد بشارتی را برای وزارت کشور انتخاب کند اما او با این انتخاب ها سعی داشت خود را فراجناحی نشان بدهد. درباره انتخاب استاندارها هم به همین شیوه عمل می کرد. یعنی گزینه های هر دو جناح را در نظر می گرفت و سعی می کرد حتی الامکان از هر دو جناح استفاده کند. او اعتقاد داشت با این کارش به نوعی تعادل در کابینه اش ایجاد می کند.

—چه نقدهایی بر عملکرد آقای هاشمی آن زمان وارد بود؟

نقدهایی که در دوره ایشان به عملکرد ایشان وارد بود بحث ولنگاری در مسائل فرهنگی و مسئله باز گذاشتن دست کارگزاران در دور زدن قانون بود. همین ها سبب شد که شیوه و نوع زندگی کارگزاران از مردم فاصله بگیرد و کار به جایی رسید که کارگزاران دولت هاشمی رفسنجانی خودشان را تافته جدا بافته از مردم تلقی کردند و به مرور همین نظرها و دیدگاه ها و رفتارها به پدید آمدن شکاف عمیقی بین مردم و کارگزاران انجامید و منجر به پدیده هایی

مثل آقای کرباسچی در شهرداری تهران شد. اصلاً آقای کرباسچی می گفت تیغ لودر ما از قانون تیزتر است. که بعدش آن بحث محاکمه و... پیش آمد.

اینها اصلاً رنگ تهران را عوض کردند و شهر را به یک شهر مصرفی تبلیغاتی صرف تبدیل کردند. این کار تا آن زمان بی سابقه بود. این فرهنگ و برنامه به مرور به همه امور سرایت کرد و کشانده شد مثلاً در تبلیغات انتخاباتی هم به شدت خودش را نشان داد. در آن دوران، در ایام انتخابات دیوارها و صورت شهر پر می شد از پوسترهای بزرگ رنگی و اسراف در نهایت روشنی خود را نشان می داد. آن زمان چیزی که خودش را نشان می داد بحث مانور تجمل بود و تجمل گرایی. شرایط به گونه ای شده بود که مردم و جامعه هم سمت و سوی تجمل گرایی پیدا کرده بودند.

یادم هست که آن روزها اعتراض هایی هم به نحوه عملکرد وزارت پست و تلگراف و تلفن انجام شد. وزیر آن موقع پست و تلگراف و تلفن آقای غرضی بود و مهدی نصیری در هفته نامه صبح اعتراضات زیادی به عملکرد او داشت و کاریکاتورهایی علیه او می کشید. نصیری به خاطر همین رفتارها و اعتراض ها به محاکمات مفصلی کشانده شد.

خلاصه اینکه همه این عوامل دست به دست هم داد تا بر خلاف شعارهای انقلاب، بین کارگزاران و مردم از نظر اقتصادی فاصله و شکاف فاحشی افتاد.

نکته دیگری که می توان به آن اشاره کرد موضوع ناتمام ماندن بسیاری از پروژه هایی بود که آقای هاشمی در دولت خودش آنها را آغاز کرد اما همه آنها به موقع به اتمام و بهره برداری نرسیدند و

همین اتفاق سبب شد دولت و کشور خسارت های زیادی به لحاظ اقتصادی متحمل شود. به اعتقاد من، ما خیلی سرمایه گذاری کردیم اما آن طور که باید و شاید نتیجه گیری نکردیم. اغلب پروژه ها بدون حساب و کتاب و بررسی درست شروع می شد. هر کسی به هر جایی که می رسید کلنگ یک پروژه را می زد و همین خودش آسیب بود چون بدون بررسی و نتیجه گیری و برآورد تأمین مالی بود. این بحث، بحث مهمی است اگر پروژه ای قرار است در سه سال تمام بشود باید تمام شود وگرنه تأخیر هر روزه آن خسارت جبران ناپذیری دارد چه برسد به اینکه پروژه سه ساله، در ده سال هم تمام نشود و ما در دولت هاشمی رفسنجانی از این نوع پروژه های ناتمام که چند سال تداوم پیدا کردند زیاد داشتیم و همین ها خسارت های زیادی به دولت و کشور وارد آوردند.

### هاشمی و مطبوعات

\_\_در دوره آقای هاشمی آزادی مطبوعات تا چه حد بود؟

در دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی تعداد روزنامه ها محدود بود و ما تقریباً پنج شش روزنامه بیشتر نداشتیم؛ کیهان و اطلاعات و ابرار و رسالت و سلام و جمهوری اسلامی. اما واقعیت این است که در آن دوره روزنامه سلام بی رحمانه ترین نقدها را علیه دولت آقای هاشمی داشت و این تحکیم وحدتی ها به عنوان جریان سیاسی چپ آن دوره را می گفتند دوره انسداد سیاسی است. تحکیم وحدتی ها زمان مهندس موسوی به شدت پر جنب و جوش بودند و فعالیت داشتند. علتش هم این بود که آقای موسوی از آنها



حمایت مالی حسابی می کرد. ظاهراً به دنبال قطع این حمایت ها در دوره هاشمی، آنها اعلام کردند دوره انسداد سیاسی است. همین انجمن ها در همان ایام هم برای خودشان حاکمیت و انحصار قائل بودند به عنوان مثال عرض می کنم انجمن های اسلامی ای که به دفاتر تحکیم وحدت وابسته بودند به ماها اجازه سخنرانی در دانشگاه ها را نمی دادند. چند بار هم جلسه سخنرانی بنده را به هم زدند و اجازه ندادند سخنرانی کنم. اینها برای تشکل جامعه اسلامی دانشجویان مشروعیت قائل نبودند یعنی اگر در یک دانشگاهی جامعه اسلامی دانشجویان جلسه ای می گذاشت و از ماها برای سخنرانی دعوت می کرد، می آمدند و جلسه را به هم می زدند. برق سالن را قطع می کردند، تلفن ها را قطع می کردند و جلسه را به هم می ریختند. این طوری بودند. اینهایی که بعداً سال ۱۳۷۶ آمدند شعار آزادی، چند صدایی و نمی دانم دموکراسی و از این حرف ها زدند، اینها یک سابقه دیکتاتوری این شکلی داشتند.

با آنکه نقدهایی علیه دولت هاشمی در روزنامه سلام می شد از این طرف هم به واسطه ارتباطاتی که آقای هاشمی داشت و برخی از همان سلامی ها از دوستان دولت بودند یا توی دولت بودند، جواب نقدها را هم در همان روزنامه سلام می دادند و این موضوع جالبی بود.

\_\_روزنامه کارگزاران آن ایام منتشر نمی شد؟

نه، بعدها منتشر شد.

\_\_روزنامه ایران چی؟

بله، همان زمان، فکر می‌کنم سال ۱۳۷۲ بود که دولت هاشمی به این نتیجه رسید که برای اینکه بتواند جواب مخالفان و منتقدان را بدهد خودش روزنامه منتشر کند که این امر منتهی شد به انتشار روزنامه ایران. و این روزنامه شد ارگان دولت آقای هاشمی. چون او معتقد بود که روزنامه‌های آن زمان، یعنی همان چند روزنامه انگشت شمار، از مواضع او حمایت نمی‌کنند لذا روزنامه ایران منتشر شد و پس از آن هم روزنامه همشهری انتشار پیدا کرد که عاملش آقای کرباسچی بود و اینها همان مقطع از دولت حمایت کردند و سال ۱۳۷۶ هم رفتند پشت سر همان جریان چپ. وقتی که چپ و کارگزاران دوباره دست به دست هم دادند و به هم ملحق شدند آن وقت دیگر روزنامه‌های ایران و همشهری و سلام هم یکپارچه شدند و چون روزنامه‌های ایران و همشهری به واسطه حمایت دولت و تأمین منابع مالی از منابع عمومی گسترش پیدا کرده بودند و در تیراژهای بسیار زیاد در سطح کشور توزیع می‌شدند، توانستند نقش زیادی در انتخابات سال ۱۳۷۶ ایفا بکنند و مؤثر باشند.

یعنی آن فراز و نشیب‌ها طی شد و تفکری که به آن اشاره کردم تقریباً در سیاست‌های اصل ۴۴ تثبیت شد که این اقتصاد در عین حال که عدالت را رعایت می‌کند شرایطی فراهم می‌آورد که مردم بتوانند وارد فعالیت‌های اقتصادی بشوند. بر اساس این اصل همه مجموعه‌ها و بنگاه‌های اقتصادی که دست دولت بود و دولت نمی‌توانست خوب اداره کند و ضرر ده شده بودند به مردم واگذار می‌شود و مردم می‌توانند در کارها و فعالیت‌های مختلف اقتصادی مشارکت داشته باشند. ادامه لایحه اصل ۴۴ همان اصلاحات اقتصادی و اصلاحات هدفمند کردن یارانه‌ها و غیره بود.

\_\_مصوبات مجلس به کدام سمت بود؟

مصوبات مجلس سوم خیلی علیه آقای هاشمی نبود به طوری که همین برنامه اول توی مجلس سوم تصویب شد چون در این مجلس، اکثریت چپ یک عده شان شده بودند طرفدار تفکر آقای هاشمی، یعنی جدا شده بودند.

تریون مجلس سوم علیه دولت آقای هاشمی بود بنا بر همین دلایل بود که ایشان در مجلس چهارم از لیست روحانیت مبارز حمایت کرد چون شعار روحانیت مبارز «پیروی از خط امام، اطاعت از رهبری، حمایت از هاشمی» بود. بسیاری از کارگزاران دولت می خواستند «حمایت از هاشمی» را «اطاعت از هاشمی» تلقی کنند اما در جای خودش خواهم گفت که این مجلس هم مجلس مستقلى شد و در بعضى از مسائل استراتژیک با دولت هاشمی مخالفت کرد. البته بی جار و جنجال. این مجلس سعی می کرد آنجاهایی که دولت نیاز به حمایت دارد و مطابق قانون حرکت می کند از آن حمایت کند اما در برخی جاها هم که حس می کرد طبق قانون حرکت نمی کند مخالفت جدی داشت؛ البته از طریق قانون. مثل مخالفت با حذف کوپن کالاهای اساسی، حذف سوبسید دارو، آزاد شدن قیمت بنزین و.... همین مسائل سبب شد که در آستانه مجلس پنجم که جناح چپ قهر کرده بود و لیست نداده بود گروه کارگزاران سازندگی اعلام موجودیت کرد و به دنبال آن یک سری از نیروهای چپ با پوشش کارگزاران سازندگی وارد مجلس شدند اما در آستانه انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ که همزمان با مجلس پنجم بود، این دو دوباره دست به دست هم دادند

یعنی کارگزارانی که از جناح چپ جدا شده بودند دوباره به هم پیوستند. جناح چپ آن زمان به سیاست های اقتصادی دولت هاشمی خیلی معترض بودند و ارگان شان هم روزنامه سلام بود که به آقای موسوی خوئینی ها تعلق داشت. آنها در این روزنامه به شدت علیه دولت آقای هاشمی موضع گیری می کردند و تحلیل می نوشتند. تحلیلگر اقتصادی روزشان هم آقای رجبعلی مزروعی بود.

اینها سال ۱۳۷۶ دست به دست هم دادند یعنی جریان چپ آن روز که بعداً شد اصلاح طلب تغییر موضع داد و موضعش را روشن کرد. این گروه چپ سابق همان مجمع روحانیون بودند و کاندیداشان آقای سیدمحمد خاتمی بود. حالا کارگزارانی که با اینها به شدت مخالف بودند در سال ۱۳۷۶ به آنها ملحق شدند و به دنبال آن دولت آقای خاتمی سرکار آمد و همان ها بعداً مجلس ششم را شکل دادند یعنی با پیوند کارگزاران و جناح چپ (مجمع روحانیون) این روند ادامه یافت. اما جالب است که همان ها در مجلس ششم اختلافاتشان شدید شد و این اختلافات به مرور به حذف اعضای کارگزاران از دولت منجر شد. یعنی بعضی وزرایی که در دولت بودند و کارگزارانی بودند تصفیه شدند. با آقای هاشمی هم به شدت برخورد کردند و داستان های معروف را درباره اش ساختند مثل عالیجناب سرخپوش و غیره. یعنی حسابی آبروریزی و هتک حرمت کردند از آقای هاشمی در انتخابات مجلس ششم و پاداش حمایت آقای هاشمی از آقای خاتمی را در سال ۷۶ به فاصله اندکی دادند!!

## فصل هفتم: در مجلس چهارم و پنجم

### انتخابات مجلس چهارم

با توجه به شرایط کشور در دوران انتخابات مجلس چهارم و گله ای که مقام معظم رهبری از اقدامات مجلس سوم داشتند، اوضاع انتخابات آن مجلس چگونه بود؟

بالاخره زمان انتخابات مجلس چهارم فرا رسید. روحانیت مبارز با استناد به همان گله مقام معظم رهبری وارد صحنه شد و آقای علی اکبر ناطق نوری کمر همت بست و در سراسر کشور حرکت کرد و مجموعه نیروهای انقلابی را جمع آورد. با این مقدمات جامعه روحانیت مبارز در تهران و شهرستان ها به صورت یک لیست منسجم اعلام موجودیت کرد من هم در لیست جامعه روحانیت مبارز تهران قرار گرفته بودم.

این نکته را عرض کنم که آیت الله مهدوی کنی از این قضیه خیلی حمایت کرد و فعالیت های میدانی هم که بر عهده آقای ناطق نوری بود. ایشان از اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و عنصر فوق العاده تشکیلاتی بود و با جدیت و فعال وارد صحنه شد

و در سراسر کشور با روحانیون بلاد و شهرستان ها ارتباط داشت و هماهنگی های لازم را انجام می داد. در تهران هم ایشان محور کارهای تشکیلاتی بود. پاتوق ما در آن زمان، یعنی دفتر جامعه روحانیت مبارز، در همین خیابان هدایت بود. که البته الان هم همان جاست. ما آنجا کارهای اجرایی را تحت اشراف روحانیت مبارز انجام می دادیم.

\_\_مثلاً چه کارهایی انجام می دادید؟

ما فعالیت های خودمان را از یک سال پیش از انتخابات شروع کردیم یعنی از زمانی که دیدیم وضعیت مجلس سوم به همان شرایطی است که پیش از این گفتم، احساس وظیفه کردیم و دست به کار شدیم. یکی از فعالیت های ما انتشار خبرنامه های افشاگرانه بود که در قالب محرمانه ها منتشر می شد.

\_\_محرمانه ها چه مسائلی را شامل شد؟

محرمانه ها افشاگری هایی بود علیه جریان حاکم آن روز از فعالیت های اقتصادی شان گرفته تا مسائل و مباحث مختلف سیاسی و اجتماعی.

ما سخنرانی و جملات مختلف رهبری را که در گله مندی از مجلس سوم ایراد کردند به صورت پوستر درمی آوردیم و در تجمعات و راهپیمایی ها استفاده می کردیم. از این سو در روزنامه رسالت هم همان افشاگری ها را تداوم می دادیم.

تمام تلاش ما در آن دوران این بود که مجلس بعدی ما یعنی مجلس چهارم متفاوت تر از مجلس سوم باشد. به طور مرتب در

دفتر جامعه برای تنظیم شعارها و بیانیه ها و سخنرانی ها جلسه داشتیم. در هر مناسبتی که پیش می آمد آیت الله مهدوی کنی حضور پیدا می کرد و مواضع روحانیت و مواضع جریان طرفدار روحانیت را بیان می کرد.

یکی از پاتوق های مهم اعلام مواضع هم تربیون جامعه اسلامی مهندسین بود. این جامعه هر ماه جلسه ماهانه ای در مسجد حجت بن الحسن العسکری واقع در منتهاالیه شمالی خیابان سهروردی داشت که جلسه عمومی بود و پاتوق اعلام مواضع آیت الله مهدوی کنی همان جا بود. خدا ایشان را رحمت کند(۱)

بسیار آدم تیز، باهوش و خوش تحلیلی بود. با توجه به محورهای مهمی که در اختیار ایشان قرار می گرفت بهترین تحلیل را در آن زمینه ارائه می داد. در زمینه تبیین خطرات داخلی و خارجی خط می داد و ما هم آنها را به صورت گسترده منتشر می کردیم این گستردگی به سراسر کشور کشیده می شد فعالیت های ما انسجام خاصی می یافت. همه اینها دست به دست هم داد تا لیست جامعه روحانیت مورد توجه قرار گیرد.

لیست جامعه روحانیت مبارز لیست واحدی بود که شاید حدود چهارده یا پانزده حزب و تشکل زیرمجموعه خود و تشکل های همسو را نیز در بر می گرفت.

جناح چپ هم با توجه به شرایط آن روز منسجم بود و لیست مشخصی با عنوان مجمع روحانیون مبارز ارائه داد.

گروه های همسوی آنها هم پر تعداد بودند و لذا تبلیغات بسیار گسترده ای را در تهران و شهرستان ها آغاز کردند. یادم هست که تبلیغات شان در تهران خیلی گسترده بود و تقریباً می شود گفت اکثر تیرهای چراغ برق تهران عکس تکی آقای کروبى آویزان شده بود؛ و خلاصه اینکه شدید تبلیغ می کردند.

پس از رأی گیری و اعلام نتایج مشخص شد که مردم به اکثریت جامعه روحانیت مبارز در کشور رأی داده اند. نتایج خیلی جالب بود. در تهران حتی یک نفر هم از مجمع روحانیون مبارز رأی نیاورد. حتی آقای کروبى که به هر حال در دور قبل رئیس مجلس بود و تبلیغات گسترده انتخاباتی هم داشت رأی نیاورد. و این مسئله تداعی کننده انتخابات مجلس سوم بود که در آن، از لیست جامعه روحانیت مبارز تهران فقط دو نفر یعنی آقایان ناطق نوری و محمدرضا باهنر رأی آورده بودند و بقیه هم از لیست مجمع روحانیون انتخاب شده بودند و در انتخابات مجلس چهارم قضیه کاملاً برعکس شد و لیست سی نفره جامعه روحانیت تهران بدون استثناء رأی آورد و همه وارد مجلس شدند.

بنابراین، مجلس چهارم مجلس یکدستی شد. ریاست آن هم بر عهده آقای ناطق نوری قرار گرفت. از جناح چپ هم شاید چیزی حدود شصت نفر نماینده وارد مجلس شدند.

شعار کلیدی لیست جامعه روحانیت مبارز: «پیروی از خط امام، اطاعت از رهبری، حمایت از هاشمی» بود و این شعار پیروز شد.

\_\_از جامعه اسلامی مهندسين چند نفر در لیست جامعه روحانیت مبارز تهران بودند؟



فکر کنم چهار پنج نفری بودیم. من و آقای مهندس باهنر و آقای دانش جعفری و مهندس یحوی از تهران بودیم و مثلاً از همدان آقای مفتاح رأی آورد. از شهرهای دیگر هم بودند.

— چرا و چگونه در فهرست جامعه روحانیت مبارز قرار گرفتید؟

در دوره سوم مجلس من در روزنامه رسالت بسیار فعال بودم. آن زمان، هم در دانشکده افسری و بعد دانشگاه امیرکبیر و بعد دانشگاه صنعتی شریف مبانی مهندسی برق تدریس می کردم. به واسطه آن جنگ فکری واقعی که علیه دولت موسوی به راه انداخته بودیم به عنوان مخالف دولت شناخته شده بودم و همکاری هایم را با جامعه روحانیت مبارز هم که عنوان کردم.

بعد از تشری که امام زدند ما سعی کردیم انتقاد از دولت را کنترل شده پیش ببریم و عملاً تا پذیرش قطعنامه انتقاد از دولت را کنار گذاشتیم.

در همان ایام هم، همان تفکر اقتصادی خودمان را رواج می دادیم و ترویج می کردیم که همین تفکر هم بلافاصله بعد از پذیرش قطعنامه مورد قبول افتاد.

من در طول چهار پنج سالی که در روزنامه رسالت کار می کردم یک چهره شناخته شده بودم. در حقیقت، روزنامه رسالت یک جریان سیاسی بود، جریان فقهاتی ای که در برابر جریان چپ تشکیل شده بود و روزنامه هم سخنگوی جریان بود؛ کل جریان نه فقط حزب و تشکل خاص. یعنی این روزنامه منعکس کننده نظرات همه جریان ها و تشکل هایی بود که در سمت و جناح مخالف جناح چپ بودند و زیر پرچم روحانیت مبارز و جامعه مدرسین قرار داشتند.

همین تعامل ها و همکاری های مداوم و نیز همفکری هایی که با جامعه روحانیت مبارز داشتیم سبب شد که اسم بنده هم در لیست جامعه قرار گیرد و من به عنوان نماینده مردم تهران وارد مجلس چهارم شدم.

مجلس چهارم یکپارچه بود و اکثریت قاطعش از طرفداران روحانیت مبارز و طرفدار مقام ولایت بودند. رهبری در دوره چهارم مجلس نگرانی هایی از قَبَلِ مجلس نداشتند چون مجلس مجلسی بود که به طور قاطع طرفدار ولایت فقیه بود و آن مشکلات مجلس سوم را در این موضوع نداشت. همین موضوع سبب شده بود یک آرامشی در جامعه ایجاد شود. این مجلس علاوه بر بازگرداندن آرامش روحی به جامعه، نوآوری های خوبی هم داشت که در جای خود به آن اشاره خواهم کرد.

— شما در کدام یک از کمیسیون های مجلس وارد شدید؟

من در کمیسیون اقتصادی وارد شدم و در دوره های چهارم و پنجم به عنوان رئیس کمیسیون اقتصادی مشغول خدمت شدم.

### **تأسیس مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی**

— از فعالیت ها و اقدامات مجلس برایمان بگویید.

این مجلس نوآوری های خوبی داشت. وقتی وارد مجلس شدیم دیدیم که کارشناسی مجلس منحصر و محدود به کارشناسی کارشناسان دولت است. یعنی در جلسات کمیسیون ها کارشناسان دولت می آیند و درباره لوایح شان توضیحاتی می دهند و نماینده های مجلس فرصت و موقعیتی برای شنیدن نظرات کارشناسی مخالف و

مغایر یا مختلف با نظرات کارشناسان دولت را ندارند و خود به خود به همین نظرات کارشناسی دولت منحصر می شوند و تصمیم گیری شان با تکیه بر همان نظرات است. این امر یک خلأ جدی بود. باید کاری انجام می شد. مجلس وظیفه داشت اطلاعات جامع و کاملی درباره هر یک از لوایح ارائه شده از سوی دولت به نماینده ها ارائه دهد اما هیچ مرکز و پژوهشگاهی برای جمع آوری و تبیین این اطلاعات در اختیار نداشت. بر همین اساس ضرورت تأسیس یک مرکز و پژوهشگاه برای مجلس احساس می شد. باید کاری می کردیم. موضوع را منعکس کردیم. پس از مدت کوتاهی آقای ناطق نوری، ریاست مجلس چهارم، به من و آقای جواد لاریجانی (نماینده مردم تهران در مجلس چهارم) مأموریت داد که برای مجلس مرکزی با عنوان مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی تأسیس کنیم و به دنبال این قضیه ما وقت قابل توجه مان از عمر مجلس چهارم را صرف تأسیس مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی کردیم.

—ایده تأسیس این مرکز را چه کسی پیشنهاد کرد؟

خود آقای ناطق نوری این ایده را داشتند. بنده هم که عرض کردم احساس ضرورت چنین مرکزی را حس می کردم. در چنین شرایطی آقای جواد لاریجانی با توجه به تجربیاتی که در عرصه تأسیس چنین مراکزی داشت این مسئله را مطرح کرد. ایشان درس خوانده امریکا است و با این مسائل آشنا بود. اطلاعات خوبی هم درباره مثلاً کنگره امریکا و وجود مرکز پژوهشی مهم آن کنگره داشت. ایشان در ایران هم چند مرکز پژوهشی مهم تأسیس کرده که یکی از آنها

مرکز فیزیک نظری است که مرکز علمی بسیار مهمی هم هست. آقای ناطق نوری هم وجود چنین مرکزی را تأیید کرد. نظرات جمع بندی شد و تأسیس مرکز پژوهش ها به من و ایشان واگذار شد.

ما با استفاده از تجربیات آقای لاریجانی و مطالعات عمیقی که در مورد پژوهشگاه انجام دادیم راه تأسیس مرکز را هموار کردیم. در این زمینه از کارشناسان مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و غیره بهره گرفتیم. نظرات مختلف کارشناسی را جمع کردیم و سعی کردیم به یک تصمیم گیری منطقی برسیم و همه این تلاش ها منجر به تشکیل و تأسیس مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی شد.

این مرکز در کجا مستقر شد و ریاست آن بر عهده چه کسی قرار گرفت؟

با توجه به اینکه وجود یک ساختمان با هدف استقرار یک مجموعه پژوهشی از ضرورت های مرکز پژوهش بود لذا، تا احداث چنین مکانی، این مرکز در یک ساختمان عاریتی در بهارستان (محل مجلس سابق) تشکیل شد و پس از آن به ساختمانی در خیابان وصال نزدیک دانشگاه تهران انتقال پیدا کرد. همان جایی که الان هم به عنوان مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی شناخته شده هست.

پس از تشکیل این مرکز، ریاست آن به عهده آقای محمدجواد اردشیر لاریجانی قرار گرفت و معاونت مرکز را هم به من واگذار کردند. من هم یکی از دوستان قدیم را که شناخت خوبی از وی از دوران تحصیل در دانشکده فنی دانشگاه تهران داشتم یعنی آقای

مهندس محمدحسین ملایری را به عنوان معاونت پژوهشی مرکز انتخاب کردم. ایشان ظرفیت پژوهشی عمیق و خوبی داشت.

از روند آغاز فعالیت مرکز و نیز تأثیرگذاری مثبت و منفی آن یا همان کارکرد آنجا بفرمایید.

این مرکز با همین تعیین مسئولیت ها و به دنبال آن نگارش اساسنامه و مرامنامه و وظایف به مرور کارش را شروع کرد و با بهره گیری از نظرات کارشناسان متخصص در هر رشته ای، اطلاعات مفید و مؤثری در امور مختلف به دست آورد.

به دنبال این مباحث، به مرور این مرکز را به نماینده ها معرفی کردیم و از کارکردهایش گفتیم. در بُعد عملی سعی کردیم نماینده ها را با کارشناس ها روبرو کنیم. مثلاً در یک موضوعی و لایحه ای که از سوی دولت به مجلس معرفی شده بود و نماینده مزبور نظرات کارشناسی کارشناسان دولت را شنیده بود از آن نماینده خواستیم به مرکز پژوهش ها بیاید و نظرات کارشناسی مرکز را هم بشنود. این اتفاق در عمل برای نماینده ها خوشایند بود. نظرات مختلف و گاهی متناقض با نظرات کارشناسان دولت را می شنیدند و در تصمیم گیری وسعت دیدشان بهتر می شد و راحت تر می توانستند نتایج و عواقب تصویب یا عدم تصویب یک لایحه را پیش بینی بکنند. با تداوم این رویه نماینده های مجلس از قدرت کارشناسی مستقلی برخوردار شدند.

تأسیس مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی یکی از همان نوآوری های مهمی بود که عرض کردم. با تأسیس این مرکز شاید روند تصمیم گیری ها عوض شد. آگاهی نماینده ها درباره هر یک از

لوايح بيشتر شده بود. آنها منحصر و محدود به نظرات كارشناسي دولت نبودند؛ هم نظرات دولت را مي شنيدند هم نظرات مركز پژوهش ها را. بارها هم اتفاق مي افتاد كه ما خودمان به كميسيون ها مي رفتيم و نظراتي مي داديم. اين موضوع در مسائل مربوط به برنامه و بودجه بيشتر اتفاق مي افتاد. ما تاثيرات هر يك از لوايح و برنامه ها بر زندگي اجتماعي مردم را هم در كميسيون ها تشريح مي كرديم و آگاهي آنها نسبت به موضوعات خيلي بيشتر مي شد. هر بار كه لايحه اي به مجلس مي آمد ما جلسات علني و غير علني و رسمي و غير رسمي برگزار مي كرديم و كارشناسان مي آمدند و لايحه را نقد و بررسي مي كردند و همين موضوع سبب شد فضاي اين مجلس نسبت به مجالس قبلي متفاوت تر باشد. مجلس، كارشناسي تر شده بود.

مركز پژوهش ها به طور كامل در خدمت نماينده ها قرار گرفت و نتايج تحقيقات و پژوهش هاي آن مركز در اختيار نماينده ها بود. هر چه مي گذشت اعتماد نماينده ها به نظرات و تحقيقات مركز بيشتر مي شد و كار به جايي رسيده بود كه نماينده ها حتي براي ايراد نطق پيش از دستور به ما محور ارائه مي دادند و ما حاصل نظرات و تحقيقات مان را درباره آن محورها در اختيار نماينده مزبور قرار مي داديم و نتيجه اين مي شد كه نطق نماينده كارشناسانه و بر پايه تحقيق و پژوهش علمي با تكيه بر اطلاعات و نظرات مركز بود و چون كارشناسانه بود تاثير مهم و خوبي مي گذاشت.

در نتيجه همين برنامه ها، به يكباره يك ارتقاء كاركردی در مجلس شورای اسلامی پديد آمد و همين ارتقا در نتيجه پشتيباني پژوهشي و تحقيقي مركز پژوهش ها از مجلس بود.

\_\_ آیا این مرکز قانونی هم شد؟

بله، ما به مرور سعی کردیم تأسیس این مرکز را قانونی کنیم. به دنبال آن یک طرحی تهیه کردیم مبنی بر تأسیس مرکز پژوهش های مجلس و آن را به مجلس ارائه دادیم. این طرح در کمیسیون های مختلف چرخید و سرانجام تصویب شد یعنی تأسیس مرکز قانونی شد و از آن زمان تا حال به فعالیت خودش ادامه می دهد.

\_\_ در صورت امکان از ساختار مرکز پژوهش ها بگویید.

این مرکز قسمت های مختلفی داشت و در موضوعات مختلف فعالیت می کرد و از کارشناسان مختلف از کارمندی های کارشناس بانک مرکزی گرفته تا اساتید دانشگاه برای موضوعات گوناگون بهره می برد. یکی از اولین اقدامات این مرکز این بود که درباره هر طرح و لایحه ای که در مجلس مطرح می شد نظر کارشناسی می داد و به نماینده و کمیسیون مربوطه ارسال می کرد و این نظر در تصمیم گیری نماینده ها مؤثر بود. دیگر فعالیت این مرکز پژوهش درباره نقاط ضعف و قوت حوزه های انتخابیه نماینده ها بود. یعنی درست و دقیق درباره کمبودها و ضعف ها و پتانسیل های هر یک از استان ها و شهرستان ها مطالعه می کرد و نظر کارشناسی می داد و این مطالعات و نظرات در تشخیص اولویت برنامه های هر یک از حوزه های انتخابیه مؤثر بود.

\_\_ یعنی چه؟

یعنی اینکه هر نماینده ای با تکیه بر اطلاعات مرکز پژوهش ها به راحتی به نیازها و توانمندی های منطقه انتخابیه اش آشنا می شد و بر اساس آن، نیازها را اولویت بندی می کرد و رفع نیازهای ضروری را در دستور کار قرار می داد.

— آیا این مرکز در ارائه اطلاعات و بهره گیری از کارشناسان، سیاسی عمل می کرد؟ یعنی کارشناسان و مسئولان آنجا از یک جناح خاص انتخاب می شدند؟

نخیر، اصلاً جناح بندی سیاسی در این مرکز مورد توجه نبود. این مرکز به همه خدمات می داد چه نماینده های جناح چپ چه نماینده های جناح راست و از این سمت هم از همه کارشناس ها با هر دیدگاه و موضع گیری سیاسی و سلیقه ای بهره می برد. حتی فعالیت ها و تحقیقاتش را در حوزه اقلیت های دینی هم انجام می داد و در این فعالیت ها نگاه و جناح سیاسی اصلاً مطرح نبود.

تلاش و برنامه من و آقای دکتر لاریجانی این بود که در مرکز پژوهش ها گرایش های سیاسی را دخالت ندهیم. همه از این مرکز استفاده می کردند چه چپ ها چه راست ها.

— بعدها این مرکز هم در گیر گرایش های سیاسی شد؟

بله، متأسفانه در مقاطعی چهره آنجا مخدوش شد. مثلاً در مجلس ششم از این مرکز تا حدودی بهره برداری های سیاسی کردند. با این حال و با وجود فراز و نشیب هایی که این مرکز از زمان تأسیس تا الان پشت سر گذاشته یک مرکز پژوهشی و علمی جا افتاده ای شده



که مورد اعتنا و توجه است و در سیاست گذاری و تصویب سیاست های ریز و کلان کشور تأثیر بسیار مثبتی داشته است.

این مرکز فصلنامه ای هم انتشار می داد. فصلنامه ای به نام فصلنامه مجلس و پژوهش. درباره این فصلنامه هم توضیح دهید.

ما برای اینکه بتوانیم ماحصل تحقیقات و کارهای پژوهشی را در جایی منعکس بکنیم تصمیم گرفتیم فصلنامه ای منتشر کنیم. به دنبال آن همین فصلنامه مجلس و پژوهش را راه اندازی کردیم و نتایج تحقیق و پژوهش ها را در آن انتشار دادیم که شامل همه مباحث، مباحثی چون سیاست خارجی، سیاست داخلی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی بود. این فصلنامه به مرور جایگاه ویژه ای در بین مراکز علمی و دولتی در سطح کشور پیدا کرد و تأثیرگذاری زیادی در سطح کشور داشت.

به طور مصداقی یک مثال بیاورید.

در دوره دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی، کشور با یک مشکل جدی اقتصادی روبرو شد و آن این بود که با کاهش قیمت نفت پیش بینی پرداخت بدهی های خارجی عملی نشد و این نسیه خریدن ها به یکباره کشور را با یک بدهی زیادی روبرو کرد که امکان پرداختش هم نبود. لذا، ما در مجلس چهارم برنامه در حقیقت ریاضت اقتصادی را آغاز کردیم یعنی اول از دولت شروع کردیم و یک ترمزی برای دولت کشیدیم که تعهدات خارجی را کاهش بدهد و به صفر برساند. این موضوع با ارائه برنامه دوم از سوی دولت به مجلس همزمان شده بود.

دولت در برنامه دوم قصد داشت قیمت بنزین را افزایش دهد و یارانه ها را حذف کند. آن زمان چند قلم کالای اساسی مثل قند و شکر و روغن و گندم و دارو بود که به صورت کوپنی بین مردم توزیع می شد و این کار باعث می شد قیمت آنها در بازار آزاد افزایش پیدا نکند و ثابت بماند اما آقای هاشمی در برنامه جدید بر آن بود این یارانه ها را بردارد.

ما در مرکز پژوهش های مجلس به تحقیق و پژوهش در این زمینه پرداختیم و با استفاده از کارشناس های مختلف و برگزاری جلسات کارشناسی ابعاد مثبت و منفی این طرح را بررسی کردیم. نتیجه این بررسی نشان می داد که با اجرای برنامه جدید تورم به شدت بالا خواهد رفت و به مردم فشاری خواهد آمد که خارج از توان شان است. ما این تحقیق و بررسی ها را به صحن مجلس بردیم. حتی آنها را پیش آقای هاشمی بردیم و به طور شفاف و روشن برای ایشان تبیین کردیم. ایشان گرچه با اکراه، اما پذیرفت.

یک برنامه ای طراحی کردیم و آن این بود که به دولت اجازه بدهیم که به تدریج با یک شیب ده درصد قیمت ها را سالانه افزایش بدهد. مثلاً قیمت نفت، برق، آب و این کالاها سالانه فقط ده درصد افزایش یابد. علت پیشنهاد این برنامه هم این بود که دست دولت با درآمدهای قبلی برای سرمایه گذاری و توسعه بسته شده بود و به واسطه نبود نقدینگی و سرمایه بسیاری از اقدامات و فعالیت های عمرانی متوقف شده بود، لذا همین رشد ده درصدی قیمت ها می توانست چرخه برخی از این فعالیت های متوقف شده را به راه بیندازد.

این طرح تصویب شد و اجرایی گردید. البته ما سعی کردیم قیمت چند قلم کالای اساسی و حیاتی یعنی قند و شکر و روغن را حفظ کنیم و اجازه ندهیم دولت یارانه آنها را بردارد. کالاهای کوپنی اساسی را حفظ کردیم و قیمت های حامل های انرژی را هم اجازه دادیم به تدریج با یک شیب ده درصد افزوده بشود.

در یک تحلیل کلی می توان چنین نتیجه گرفت که گرچه دولت در زمان آقای هاشمی یک توسعه قابل قبولی داشت و زیرساخت های اقتصادی گسترده انجام شد و سرمایه گذاری های زیادی صورت گرفت اما مردم فشار اقتصادی زیادی متحمل شدند و ادامه همین رویه یک بینش منفی در مردم نسبت به آقای هاشمی ایجاد کرد و همین بینش سبب شد که در انتخابات بعدی چون آقای ناطق نوری خودش را ادامه دهنده راه آقای هاشمی معرفی کرده و از ایشان تجلیل کرده بود نتواند رأی بیاورد.

### تصویب برنامه دوم و استعفای رییس سازمان برنامه و بودجه

یکی از مسایل مهم در آن زمان استعفای روغنی زنجانی بود. علت استعفای ایشان چه بود؟

پس از تصویب برنامه دوم در مجلس شورای اسلامی، آقای روغنی زنجانی رئیس سازمان برنامه به این مسئله اعتراض کرد و استعفا داد. اعتراض او به تغییراتی بود که ما در برنامه ایجاد کرده بودیم، چون اینها معتقد بودند که باید آزادسازی به سرعت انجام شود و با این برنامه آزادسازی متوقف خواهد شد. او استعفا کرد و رفت. یک تفکر این شکلی در سازمان برنامه مطرح بود. می گفتند اگر عده اندکی هم در این قضیه آسیب ببینند عیبی ندارد. اگر کسی هم

اعتراض کرد باید سرکوب شود تا این روند به جلو برود. معتقد بودند ما با ادامه این طرح به عدالت خواهیم رسید.

مجلس چهارم سعی می کرد جنجال برای دولت ایجاد نکند و به اصطلاح چوب لای چرخ دولت نگذارد. در همه حال از دولت حمایت می کرد اما در مسائلی که مربوط به منافع مردم بود و رعایت حال مردم بود مخالفت های جدی داشت و جلوی افراطی گری های دولت را در این زمینه می گرفت. در موضوع مواضع سیاست خارجی اش هم تلاشش بر تقویت جایگاه رهبری و تقویت جایگاه انقلاب و نظام اسلامی در جهان بود. به نظر من در این دوره جایگاه رهبری به طور کامل تثبیت شد.

### دولت دوم هاشمی و مجلس چهارم

\_\_ آیا از مجلس چهارم کسی وارد کابینه دوم آقای هاشمی شد؟

نه، تا آنجا که حافظه ام یاری می کند آقای هاشمی کسی از مجلس را برای همکاری با دولت دعوت نکرد.

\_\_ سیاست ایشان در جریان معرفی وزرا به مجلس چه بود؟

آقای هاشمی در دور دوم ریاست جمهوری خود در تعامل با مجلس جنبه های سلبی را رعایت کرد. یعنی کسانی را که مطمئن بود مجلس به آنها رأی اعتماد نمی دهد آنها را حذف کرد مثل عبدالله نوری که وزیر کشورش بود یا محمدسعیدی کیا که به خاطر برخورد دو هواپیما او را استیضاح کرده بودیم و با نیم رأی دوباره در مصدر وزارت راه و ترابری باقی مانده بود. او این افراد را پیشنهاد نکرد و جنبه های سلبی را رعایت کرد.

اما پیشنهادهای مجلس را هم عمل نکرد. مثلاً آن موقع تعداد زیادی از مجلس چهارمی ها به آقای هاشمی نامه نوشتند و پیشنهاد کردند که آقای محمدرضا باهنر وزیر کشور بشود اما ایشان زیر بار نرفت و آقای علی محمد بشارتی وزیر کشور شد.

خلاصه اینکه ایشان پیشنهاد اثباتی مجلس را نپذیرفت اما سلبی ها را معرفی نکرد یعنی سه چهار تا از وزیران دولت قبلی اش را معرفی نکرد.

مجلس عملکرد آقای غلامرضا آقازاده وزیر نفت را ضعیف تلقی می کرد اما در مقابل، آقای هاشمی اصرار داشت که ایشان باشد لذا دوباره معرفی اش کرد. من جزو کسانی بودم که در جلسه رأی اعتماد به عنوان مخالف وی صحبت کردم. اما ایشان با نیم رأی، رأی اعتماد آورد یعنی در حقیقت مجموع آرای او نصف به علاوه یک هم نبود، نصف به علاوه نیم رأی اعتماد گرفت. درباره عملکرد وزرای کشاورزی، و جهاد سازندگی و غیره هم مجلس نظر داشت و معتقد بود ضعیف عمل کرده اند اما آقای هاشمی دوباره همان ها را معرفی کرد و تغییرشان نداد. یکی از اعضای که او معرفی کرد و رأی نیابرد مرحوم دکتر محسن نوربخش بود که آقای هاشمی ایشان را به عنوان وزیر اقتصاد معرفی کرده بود اما رأی نیابرد. حقیقت این است که فراکسیون اکثریت مجلس بر رأی نیابردن ایشان تصمیم نگرفته بود ما روی آقازاده و وزیر جهاد تصمیم گرفته بودیم که رأی ندهیم اما این تصمیم را روی آقای نوربخش نداشتیم. اینجا اقلیت مجلس خیلی نقش بازی کرد. مثل اینکه خودشان تصمیم گرفته بودند که به او رأی ندهند با اکثریت هم مشورت نکرده بودند. یک عده ای از اکثریت هم معلوم بود که دل

پری از شرایط اقتصادی دارند اما باز اعلام نکرده بودند که در برابر آقای نوربخش چه عکس العملی نشان خواهند داد. با همه اینها آن روز، عده ای از اکثریت و تمامی اقلیت به او رأی اعتماد ندادند و او رأی نیاورد.

\_\_واکنش هاشمی رفسنجانی نسبت به این حرکت مجلس چه بود؟

آقای هاشمی عکس العمل زود هنگام و به نظر من واکنش تندی نشان داد. یعنی بلافاصله پس از آنکه اعلام شد مجلس به نوربخش رأی اعتماد نداده، در اخبار ساعت ۲ اعلام شد که آقای هاشمی آقای نوربخش را به عنوان معاون اقتصادی خود منصوب کرده یعنی یک معاونتی به اسم معاونت اقتصادی رئیس جمهور ایجاد و خلق کرد و او را به آن سمت منصوب نمود؛ یک چیز کاملاً جدید و بی سابقه.

### نگاه دولت دوم هاشمی به مجلسی ها

دولت دوم هاشمی به ماها اعتراض داشتند. می گفتند شما که با شعار حمایت از دولت آمده اید این چه برخوردی است که با دولت دارید؟ اینها در حقیقت اطاعت می خواستند ما گفته بودیم اطاعت از رهبری، حمایت از هاشمی که منظورمان هم حمایت از «دولت» هاشمی بود اما اینها حمایت را قبول نداشتند و می خواستند ما به طور کامل از آنها اطاعت کنیم. ما به آنها توضیح می دادیم حمایت از دولت معنی اش اطاعت نیست در ثانی مردم در این قضیه اولویت دارند و تعیین کننده یعنی حمایت ما از دولت در مواردی است که

منافع مردم در میان باشد. در غیر این صورت ما به منظور رعایت حال مردم و به منظور رعایت منافع مردم از آنها حمایت خواهیم کرد نه از دولت؛ در این زمینه ها مردم برای ما اولویت دارند. یعنی آنجاهایی که می بینیم اقدامات دولت در حمایت از مردم هست از او حمایت می کنیم و اگر در جاهایی می بینیم که مشکل دارد نظرم آن را اعلام می کنیم و دولت را نقد می کنیم.

یادم هست که بیشترین تحقیق و تفحص ها از دستگاه های دولتی در مجلس چهارم انجام شد. ما از صدا و سیما تحقیق و تفحص کردیم و گزارشش را در مجلس خواندیم. رئیس وقت صداوسیما آقای محمد هاشمی برادر مرحوم هاشمی بود. از بنیاد مستضعفان که رئیسش به اصطلاح از جناح طرفدار خودمان بود تحقیق و تفحص انجام دادیم و گزارشش را ارائه دادیم. از خیلی جاها تحقیق و تفحص کردیم و کنترل کردیم و همین رفتارها و عملکرد در مثبت شدن روند حرکت دولت مؤثر بود.

این اقدامات مجلس مورد توجه حضرت آقا هم بود. ایشان در جلسه مربوط به دیدار نماینده ها، که همه ساله در سالروز تشکیل مجلس صورت می گیرد، در چند عبارت از مجلس تقدیر کردند و فرمودند این مجلس در عین حال که روابط منطقی و خوبی با دولت دارد کار نظارتی اش را هم به خوبی انجام داده است. یعنی هم رابطه اش منطقی است و مثل مجلس قبل کارشکنانه نیست هم نظارتش خوب است.

### نگاه هاشمی به مجلس چهارم

\_\_نگاه خود آقای هاشمی به مجلس چهارم چگونه بود؟

نگاه آقای هاشمی به مجلس چهارم این بود که این مجلس بلایی سر ما آورد که مجلس سوم نیاورد. او می گفت مجلس سوم علیه ما شعار می داد ولی در عمل در خیلی جاها پیشنهادهای ما را تصویب می کرد. راست هم می گفت. همین لایحه برنامه اول در مجلس سوم تصویب شد. جار و جنجال مجلس سوم علیه دولت زیاد بود اما در عمل آنجاهایی را که باید کنترل بکند کنترل نمی کرد. به عنوان مثال همین مجلس بود که به دولت اجازه داد تعهدات خارجی داشته باشد و همین تعهدات و به دنبال آن بدهی هایی که دولت به بار آورد برای مجلس چهارم مشکل ساز شده بود. چون دولت نتوانست بدهی هایش را پرداخت کند و همین قضیه باعث یک نوع بی آبرویی در سطح دنیا برای ما شده بود. آنها هم که دنبال بهانه می گشتند تا علیه جمهوری اسلامی اقداماتی انجام دهند از این فرصت استفاده کردند. مجلس چهارم در برابر برخی حرکت های دولت ایستاد. عرض کردم حرکت ها و اقداماتی که حس می شد به نفع مردم نیست.

\_\_واکنش دولت به مواضع مجلس چه بود؟

خب این موضوع باعث شد که در آستانه مجلس پنجم عده ای از اعضای کابینه به فکر تشکیل یک تشکل جدید بیفتند و از همان زمان بحث تشکیل گروه کارگزاران سازندگی جدی شد.

در تحلیل های قبلی اشاره کردم که در جامعه به مرور طبقه ای شکل گرفته بود به اسم بروکرات ها که اینها از اول در نظام اداری جا خوش کرده بودند. اینها کنار نمی رفتند و مرتب جابه جا می شدند. طوری عمل می کردند که هر جریانی هم که سر کار می آمد اینها



همچنان سر جای خودشان بودند. این طیف در حقیقت بدنه اصلی همان گروهی شدند که عنوان کارگزاران سازندگی را به خودش اختصاص داد.

### شکل گیری کارگزاران سازندگی

\_\_ احتمالاً از همان ابتدای دولت آقای هاشمی هم بودند؟

کارگزاران سازندگی از اوایل انقلاب بودند. در دوره هشت سال نخست وزیری آقای میرحسین موسوی طیف چپ حساب می شدند. در دوره آقای خاتمی هم باز همین ها بودند. این طیف بروکرات چیزی حدود ۱۶ سال سرکار بودند. این بروکرات ها همه شان جزء جناح چپ بودند در مجلس سوم، بعد از پذیرش قطعنامه، تعدادی از اینها از جناح چپ جدا شدند و خودشان را به دولت آقای هاشمی نزدیک کردند. خود آقای هاشمی هم تا زمانی که قطعنامه پذیرفته نشده بود از مواضع اقتصادی دولت (یعنی اقتصاد دولتی) حمایت می کرد اما وقتی قطعنامه پذیرفته شد و خودش به ریاست جمهوری رسید مواضع اقتصادی اش عوض شد. تعدادی از جناح چپ ها هم که همین طیف بروکرات ها بودند همراه آقای هاشمی شدند یعنی از مجلس بیرون آمدند و وارد دولت ایشان شدند مثل آقای نوربخش و آقای روغنی زنجانی. اینها نظرات شان پیش از آن چپ بود اما بعد از ورود به دولت هاشمی کاملاً راست شدند و با نام کارگزاران ظهور کردند.

\_\_ با چه شعاری آمدند؟

شعارشان این بود که ما کارگزار سازندگی هستیم و می خواهیم مجلسی درست کنیم که تحت امر سردار سازندگی باشد. آقای هاشمی سردار سازندگی است و مجلس پنجم هم باید طرفدار سردار سازندگی باشد. با این شعار وارد میدان شدند و با توجه به شکست سنگینی که مجمع روحانیون در جریان انتخابات مجلس چهارم متحمل شده بود این بار، تحریم کردند و به اسم مجمع روحانیون فهرستی ندادند. به اصطلاح قهر سیاسی کردند لیست ترکیبی ندادند و با پوشش کارگزاران سازندگی در لیست واحد حضور پیدا کردند.

از روند جریان شکل گیری کارگزاران سازندگی چه خاطره دیگری در ذهن دارید؟

این را بگویم جالب است. در ایام تشکیل کارگزاران سازندگی، تعداد قابل توجهی از وزرای دولت آقای هاشمی و بعضی از معاونان ایشان دست اندر کار شکل دادن آن تشکل بودند و حضور خودشان را در آن اعلام می کردند. این موضوع مورد انتقاد مقام معظم رهبری قرار گرفت. ایشان فرمودند که وزرا نمی توانند وارد حزب و تشکل بشوند لذا آنها آمدند و با طیف ها و شخصیت های دیگری کار را پیش بردند. مثلاً آقایان محمد هاشمی، حسین مرعشی که آن موقع رئیس دفتر رئیس جمهور بود، عطاءالله مهاجرانی که معاون حقوقی رئیس جمهور بود، مرحوم نوربخش که ریاست بانک مرکزی را بر عهده داشت وارد گود شدند و تشکیل حزب کارگزاران سازندگی را اعلام کردند. آقای غلامحسین کرباسچی شهردار تهران هم جزو اینها بود.

با ورود کارگزاران سازندگی فضای انتخابات مجلس پنجم یکباره عوض شد. چون اینها روزنامه ای به نام همشهری را در اختیار داشتند. این روزنامه اولین روزنامه ای بود که به صورت رنگی و با سرمایه شهرداری منتشر می شد. خیلی گسترده هم بود. این روزنامه به طور کامل جزء ابزار تبلیغاتی کارگزاران قرار گرفت و آقای کرباسچی با بهره گیری از کمک هایی که از پیمانکارهای شهرداری جمع کرده بود یک تبلیغات پر هزینه و گرانی در تهران راه انداخت. بعدها البته به خاطر همین مسائل هم محاکمه شد. همه پوسترها و بنرها رنگی، پر قیمت و گران بود. بدین ترتیب رقابت جدی بین کارگزاران سازندگی و روحانیت مبارز آغاز شد.

### انتخابات مجلس پنجم

— شما در کدام گروه قرار گرفتید؟

من که در لیست جامعه روحانیت مبارز بودم و مثل گذشته همان فعالیت ها را انجام می دادم. ما انسجامی در سراسر کشور داشتیم و عمده این انسجام هم مدیون زحمات آقای ناطق نوری بود. ایشان محور بود و به شدت فعالیت می کرد. روحانیت بلاد هم با ایشان همکاری می کردند.

با آنکه در این دوره از مجلس مجمع روحانیون لیست ندادند و مشارکت نکردند اما تبلیغات پر زرق و برق کارگزاران و رقابت جدی بین آنها و روحانیت مبارز سبب شد که نبود مجمع روحانیون احساس نشود. کارگزاران به دلیل نفوذ در بدنه در مقام هایی چون وزیر، معاون وزیر، مدیر کل، استاندار و غیره دست و بال شان باز بود و به شدت به نفع خودشان تبلیغات می کردند. روحانیت مبارز

هم تلاش و تبلیغات خودش را انجام می داد و رقابت یک رقابت کامل و جدی بود. این هم یکی از تدابیر مقام معظم رهبری بود.

چون ایشان در آستانه انتخابات مجلس پنجم بارها به مجمع روحانیون پیغام فرستاد که بیایند و در انتخابات حضور جدی داشته باشند و رقابت کنند. اما آنها گوش نکردند و در انتخابات حاضر نشدند. لذا از آنجایی که تدبیر مقام معظم رهبری وجود انتخابات پر شور و پر حرارت و با رقابت های جدی است اینجا بود که ایشان به نوعی تأیید کردند که حزب کارگزاران تشکیل بشود و در انتخابات به صورت جدی وارد صحنه بشود و به رقابت پردازد.

رقابت در انتخابات مجلس پنجم خیلی جدی به نظر می آمد. بالاخره انتخابات با شور و حرارت خاص خودش برگزار شد و مشخص شد که در آن، اقلیت نسبت به مجلس چهارم رشد چشمگیری داشته است. یعنی اگر در مجلس چهارم اقلیت حدود شصت نفر بود در مجلس پنجم به چیزی حدود صد نفر رسید. اغلب هم همان جریان چپ بود که در پوشش کارگزاران ظاهر شدند. مثلاً چهار نفر از خانه کارگر انتخاب شدند. خانه کارگر معمولاً در هر دوره سه چهار کاندیدا معرفی می کند. در مجلس پنجم هم اینها در لیست کارگزاران قرار گرفتند. خودشان هم به طور مستقل تبلیغ کردند. یعنی هم از پهنه تبلیغات کارگزاران استفاده کردند هم خودشان برای خودشان تبلیغ کردند این شد که هر چهار کاندیدا رأی آوردند به اضافه فائزه هاشمی که به خاطر نام آقای هاشمی رأی آورد و رأی بالایی هم کسب کرد. نفر دوم تهران شد.

به هر حال، نیروهای اصلاح طلب و کارگزار با این شیوه ای که گفتم وارد مجلس شدند و با عنوان اقلیت چیزی حدود صد نفر را تشکیل دادند. با ورود این عده به مجلس، مجلس پنجم مجلسی چالشی تر جلوه می کرد.

در مجلس پنجم آقای ناطق نوری همچنان رئیس مجلس شد چون اکثریت با طیف ما بود. ایشان یک روحیه و اخلاق پهلوانی دارد. چون آدم ورزشکاری هست. او از همان ابتدا سعی کرد به گونه ای مدیریت کند که حقوق همه به طور مساوی رعایت شود. جریان ما هم معتقد بود که بایستی حقوق اقلیت را رعایت کرد. ما در عین حال که رأی مطلق را داشتیم در یک جاهایی بعضی از ریاست های کمیسیون ها را به گروه اقلیت می دادیم؛ مثل کمیسیون برنامه و بودجه، یا توی هیأت رئیسه کمیسیون ها از چهره های شاخص این جریان استفاده می کردیم. مثل آقای مجید انصاری که به طور مشخص یادم هست که خودمان توافقی قبول کردیم و ایشان شد رئیس کمیسیون آیین نامه.

توجه آقای ناطق نوری به گروه اقلیت به گونه ای نمود داشت که گاهی وقت ها دوستان او از وی گله مند می شدند و می گفتند که شما داری به اینها بیشتر از ما توجه می کنی... یعنی بیش از حد به آنها احترام می گذاری و رعایت شان می کنی. اما این سبک مدیریت و روحیه پهلوانی و ورزشکاری او بود که سعی می کرد به حقوق همه توجه داشته باشد.

کارگزاران از نظر فرهنگی هم در حقیقت لیبرال مسلک بودند. یعنی اعتقادی به کنترل فرهنگی نداشتند. می گفتند بگذارید در جامعه آزادی باشد. در نتیجه فضا آزاد شد. بعضی از نطق های آقای

هاشمی در خطبه های نماز جمعه در این زمینه شنیدنی است. مثلاً گفتند که دیگر این اورکت ها را درآورید و... بحث تجملات را مطرح کرد. گفتم این طیف از نظر فرهنگی لیبرال مسلک بودند. از نظر اقتصادی هم تجمل گرا بودند و از نظر سیاست خارجی شان هم نسبتاً همین حالت لیبرالی را داشتند.

نکته بعدی مسئله فاصله ای بود که دولت مردان یعنی تحت عنوان کارگزاران با مردم پیدا کردند. مدیران زمان ریاست جمهوری آقای هاشمی می گفتند که مدیر باید یک استانداردهایی را رعایت کند، دکور دفتر کارش باید آنچنانی باشد و بایستی از یک سری مزایا بهره مند باشد و استفاده کند. از همین جا شکافی بین کارگزاران و مردم ایجاد شد. ایده ای که مدیران مطرح کردند و در عمل هم بدان پای بند بودند با فضای انقلاب، با شعارهای انقلاب و فضای زمان جنگ کاملاً متفاوت بود بنابراین برای مردم قابل تحمل نبود. این رفتارها و حرکت ها از جمله آن مواردی بود که سبب شد مردم از کارگزاران و حتی از هاشمی دلزده شوند. مدیران امکانات و مزایا را برای خودشان می خواستند. همین فضا سبب شد که نسبت به ارزش های انقلاب و ارزش های فرهنگی نوعی بی تفاوتی یا تسامح ایجاد شود. در مسائل اقتصادی هم فشار زیادی بر مردم وارد شد. اینها بحث هایی بود که در زمان آقای هاشمی شکل گرفت.

### محاسن دولت هاشمی

\_\_دولت هاشمی چه محاسنی داشت؟

ما در دوره هاشمی به جای خودش رونق اقتصادی هم داشتیم. زیرساخت های اقتصادی درست شد، سرمایه گذاری های خوبی

انجام شد، واردات تا حدودی کاهش پیدا کرد، پتروشیمی ها توسعه یافت، کشاورزی و فولاد توسعه پیدا کرد. سر جای خودش سازندگی واقعاً انجام شد. سدها، راه ها، اقدامات فرهنگی عمرانی زیاد، توسعه و ایجاد کارخانه ها انجام شد و چرخ های اقتصادی هم تا حدودی به حرکت افتاد اما در کنار اینها اشکالاتی هم وجود داشت.

\_\_مثلاً چه اشکالاتی وجود داشت؟

مثل همان هایی که گفتم. تسری یک تفکر جدید در جامعه. ایده های کارگزاران تسری پیدا کرد. یکی از مسائل مهمی که در آن دوره خودش را نشان داد به اصطلاح سوءاستفاده ها و رانت خواری ها بود که گسترش زیادی یافت. سمبلش هم شهردار تهران آقای غلامحسین کرباسچی بود. همان کسی که در انتخابات مجلس پنجم آن شرایط خاص را ایجاد کرد و روش تبلیغ را متفاوت نمود. هزینه های هنگفتی برای تبلیغ نامزدهای کارگزاران انجام داد. او در دوره صدارتش بر شهرداری، یک جوری فضای تهران را هم تغییر داد و شمال و جنوب را درست کرد. اما در همان دوره، یعنی در زمان شهرداری ایشان، یک عده ای به خاطر بالا رفتن هزینه های زندگی شهری، مجبور شدند به اطراف تهران بروند به اسلامشهر و اکبرآباد و آن روستاها. همان زمان بود که یک سری اعتراضاتی هم ایجاد شد مثلاً در اکبرآباد اسلامشهر و در مشهد یک اتفاقاتی افتاد و تظاهراتی انجام شد. اینها در اعتراض به این فاصله طبقاتی بود که در آن دوره ایجاد شده بود و زندگی کارگزاران با زندگی مردم فاصله گرفته بوده همین مسئله به یک خلق و خو تبدیل شد؛

امتیازطلبی و رانت خواری و سوءاستفاده از موقعیت قدرت و جلب ثروت برای بقای قدرت. همان چیزی که مقام معظم رهبری از آن تعبیر به «اشرافیت» کردند. یعنی یک اشرافیت جدیدی در جمهوری اسلامی شکل گرفت که عمده استخوان بندی اش همین بروکرات ها بودند و در سیستم های مختلف از جمله سیستم بانکی جا خوش کرده بودند. توی شبکه گمرک و شبکه های مختلف دست داشتند و قوه قضاییه را هم تحت تأثیر خودشان داشتند. یعنی می شود گفت که یک شبکه غیر رسمی بودند که بر منابع اقتصادی دولت مسلط بودند و در حقیقت یک اشرافیتی را پدید می آوردند که نمودش تشکل سیاسی کارگزاران سازندگی بود.

\_\_ کارگزاران در ادامه حیات خود چه اقداماتی انجام داد و سرانجامش چه شد؟

پس از پایان دوره مرحوم هاشمی مردمی که خواهان تحول بودند و دوست نداشتند چنین اشرافیتی بر آنها و سرنوشت سیاسی کشور حاکم بشود به سراغ سیدمحمد خاتمی رفتند چون فکر کردند ایشان چهره متفاوتی است اما با روی کار آمدن ایشان و انتخاب وزرا و مدیران و معاونان و استانداران، مردم دیدند که تقریباً همان چهره های قبلی روی کار آمده اند و تقریباً طیفی از کارگزاران در بدنه هستند که قدرت دارند، لذا از آقای خاتمی هم ناامید شدند و بعدها به ندای محمود احمدی نژاد لبیک گفتند. ایشان هم در آغاز واقعاً تحول ایجاد کرد. چهره های جدیدی سرکار آورد و تقریباً کارگزاران را قلع و قمع کرد. به همین دلیل مخالفت ها و جوسازی های زیادی علیه احمدی نژاد شد چون منافع خیلی ها به



خطر افتاده بود. در حقیقت آقای احمدی نژاد با این اشرافیت درگیر شده بود و مردم هم از او حمایت می کردند چون تفکر اشرافیت را قبول نداشتند. اما متأسفانه در ادامه کار دوباره یک سری از همان شبکه ها سر و کله شان پیدا شد. یعنی یک سری آدم های جدیدی سر کار آمدند که تفکرشان رجعت به گذشته بود. همان جریانی که امروزه موسوم به جریان انحرافی است که بحث سوءاستفاده های اقتصادی، انحرافات فرهنگی و غیره درباره آنها مطرح است.

— آیا در مجلس پنجم هم همچنان در مرکز پژوهش های مجلس فعالیت؟

بله، اما نه به اندازه مجلس چهارم. در این دوره هم همچنان قائم مقام هستم و فعالیت دارم ولی به آن شدت نیست.

کار اداره مجلس پنجم سخت تر بود و ما هم به کمک آقای حاج سیدعلی اکبر حسینی اخلاق در خانواده جلسات فراقسیون اکثریت را اداره می کردیم. ایشان رئیس فراقسیون بود و من معاونش. آن چیزی که در مجلس پنجم انجام دادیم چند مسئله مهم بود. در این مجلس همچنان در بودجه های سالیانه سعی می کردیم جلوی ترکش های تعهدات مالی خارجی را بگیریم چون آن ترکش ها همچنان ادامه داشت. سعی می کردیم بودجه را از این جهت سامان بدهیم.

اقدام مهمی که در راستای همکاری و بهره گیری از مرکز پژوهش های مجلس در مجلس پنجم انجام دادیم اصلاح اساسی آیین نامه مجلس بود. این آیین نامه از آن آیین نامه هایی بود که از قدیم گرفته شده بود و یک سری تغییراتی در مجلس اول به خود

دیده بود. زمان ما هم با تکیه بر مطالعات کارشناسانه ای که در مرکز پژوهش های مجلس انجام شده بود ساختار آیین نامه را اصلاح کردیم. یادم هست که برای رسیدن به یک نتیجه منطقی و درست، در مرکز پژوهش های مجلس قراردادی با یکی از اساتید حقوق بستیم. او یک کار پژوهشی عمیقی انجام داد و با استناد به آن پژوهش ها آیین نامه مجلس را از نظر ساختار، فصل بندی و اشکالات دیگر کاملاً باز طراحی کرد و همین آیین نامه مبنای کار مجلس قرار گرفت در واقع به تصویب رسید.

### مجلس پنجم و انتخابات سال ۱۳۷۶

\_\_مهمترین حادثه و اتفاقی که در دوره مجلس پنجم افتاد انتخابات سال ۱۳۷۶ بود.

بله، دوره آقای هاشمی در حال اتمام بود و باید یک رئیس جمهور جدید انتخاب می شد. گفتم که طیف کارگزاران با آن شرایطی که پیش آورده بودند سعی داشتند در وهله اول راهی برای تداوم ریاست جمهوری آقای هاشمی پیدا کنند و مباحثی مثل ریاست جمهوری مادام العمر را مطرح می کردند اینها خلاف قانون اساسی بود. چون در قانون اساسی هست که شخصیت نباید بیش از دو دوره پشت سر هم رئیس جمهور باشد. آقای عطاءالله مهاجرانی و اینها راه افتادند که از رهبری بخواهند اجازه دهد آقای هاشمی یک بار دیگر رئیس جمهور شود. یعنی قانون اساسی نادیده گرفته شود و آقای هاشمی برای بار سوم، پشت سر هم، کاندیدای ریاست جمهوری بشود و شاید هم رئیس جمهور شود. آنها بدون رودربایستی به صورت خیلی جدی روی این موضوع کار می کردند. فکر می کنم همین آقای مهاجرانی هم نشریه ای به نام

«بهمن» راه انداخت و در آن مرتب از این مسائل می نوشتند درباره این موضوع سخنانی هایی انجام می دادند و می کوشیدند فضا سازی بکنند تا این موضوع یعنی مادام العمر شدن ریاست جمهوری آقای هاشمی جا بیفتد.

در این شرایط جریان ما با آن به شدت مخالفت کرد. ما حرف مان این بود که مگر در کشور قحط الرجال است که بخواهیم قانون اساسی را ندیده بگیریم یا آن را دور بزنیم. چه نیازی به کاندیدا شدن سومین بار آقای هاشمی هست. اینها و سؤالاتی از این دست مبنای مخالفت ما قرار گرفته بود. لذا ما هم سعی می کردیم آقای ناطق نوری را به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری طیف خودمان مطرح کنیم. ایشان آن زمان موقعیتی پیدا کرده بود و نفوذی در بین مجمع روحانیون و روحانیت سراسر کشور داشت. یک دوره رئیس مجلس شده بود که موفق هم بود، سفرهای استانی قابل توجهی انجام داده بود و مورد اقبال هم قرار گرفته بود لذا ما با دوستان مان تصمیم گرفتیم ایشان را کاندیدا اعلام کنیم لذا در برابر کارگزاران موضع می گرفتیم و ضمن مخالفت با طرح آنها، آقای ناطق نوری را مطرح می کردیم.

در این میان طیف چپ یا همان جناح چپ سکوت اختیار کرده بود. اما موضعش «نه» به ناطق نوری بود. شخص آقای هاشمی هم دوست نداشت آقای ناطق نوری رئیس جمهور بشود، مخالف بود. روی این مخالفتش هم ایستاد و ضربه نهایی را هم ایشان زد. گرچه جزو روحانیت مبارز بود اما موضع شخصی اش مخالفت با آقای ناطق نوری بود و ایشان را قبول نداشت. این موضع آقای هاشمی در برابر آقای ناطق بود.

—موضع آقای ناطق نوری در این میان چه بود؟

آقای ناطق نوری بر خلاف آقای هاشمی در سخنرانی های مختلفش مداوم از آقای هاشمی و مواضع ایشان تجلیل می کرد. حتی یک تعبیری طرح شد با این مفهوم که من خودم را نوچه آقای هاشمی می دانم. این تعبیر از یکی از سخنرانی های آقای ناطق نوری برداشت شد و به سرعت چرخید و خود همین تعبیر ضربه سنگینی در انتخابات بر آقای ناطق نوری وارد آورد. چرا؟ چون مردم از فشارهای اقتصادی زمان آقای هاشمی ناراحت بودند و فکر می کردند آقای ناطق نوری ادامه دهنده راه هاشمی است. دوستان جناح چپ هم به شدت تلاش می کردند این مسئله را جا بیندازند که اگر آقای ناطق نوری رأس کار بیاید همان روند آقای هاشمی ادامه پیدا می کند.

آقای هاشمی به ما می گفت اگر شما روی آقای علی اکبر ولایتی یا شیخ حسن روحانی توافق کنید من و کارگزاران از شما حمایت می کنیم. مذاکراتی بین دوستان ما با کارگزاران انجام شد. آنها به هیچ وجه روی آقای ناطق نوری موافقت نکردند و روی آقایان ولایتی و روحانی بحث می کردند. در چنین شرایطی به یکباره مجمع روحانیون وارد گود شد. اینها یک دوره فترتی را پشت سر گذاشته بودند. برای مجلس پنجم به بهانه اعتراض به مباحث شورای نگهبان رسماً کناره گیری کرده بودند و اعلام کرده بودند که مشارکت نمی کنند اما با موقعیتی که در مجلس پنجم دست و پا کرده بودند یک دفعه وارد صحنه شدند و قصد این شد که آقای خاتمی کاندیدای مجمع روحانیون اعلام شود.

بحث کاندیداتوری آقای سیدمحمد خاتمی از کجا شروع شد؟

ما داشتیم به انتخابات سال ۱۳۷۶ نزدیک می شدیم و فکر می کنم خود مجمع گشته بودند و مطالعه کرده بودند و نظرسنجی کرده بودند و به این نتیجه رسیده بودند که آقای خاتمی را کاندیدا اعلام کنند.

تا آنجایی که من اطلاع پیدا کردم اینها در ستاد مرکزی جمعیت توحید و تعاون دور هم جمع شده بودند. کارهای کارشناسی انجام داده بودند و سعی می کردند چهره ای را انتخاب کنند که با استفاده از تجربیاتی که دارند، این چهره بتواند به خودی خود رأی بیاورد. لذا آقای خاتمی با توجه به قیافه، خطابه، ادبیات و غیره مستقلاً کاندیدا شد. اعضای جمعیت توحید و تعاون بعدها در سال ۱۳۸۸ پشت سر مهندس میرحسین موسوی بودند.

خلاصه اینکه مجمع روحانیون نیامد ایشان را معرفی و مطرح بکند بلکه خود آقای خاتمی ابتدا وارد میدان شد و مجمع روحانیون بر اساس مطالعات و کارشناسی هایش از آقای خاتمی حمایت کردند. ایشان بعدها از طرف رسانه های خارجی هم مورد حمایت قرار گرفت و با یک ادبیات جدیدی وارد صحنه گردید.

این اقدام جناح چپ در این زمینه را چه می توان تعبیر کرد؟

این حرکت، آغاز اعلام تجدید نظر رسمی جناح چپ نسبت به مواضع سابقش بود. یعنی این جناح، دیگر نه تنها چپ نبود، بلکه خیلی هم راست شده بود. (خنده) در ولایت فقیه تجدید نظر کرده بود، در ارزش های جهاد و دفاع مقدس تجدید نظر کرده بود، در

مسائل سیاسی و فرهنگی و غیره حسابی تجدید نظر کرده بود. یعنی اینها با تجدید نظر اساسی نسبت به مواضع رادیکال چپ شان در زمان حضرت امام این بار وارد صحنه شدند با همان ادبیاتی که مطرح شد. خب در اینجا مذاکرات بین کارگزاران و روحانیت مبارز و دوستان ما به نتیجه نرسید و نهایتاً کارگزاران که خاستگاه شان جریان چپ بود دوباره آمدند پشت سر آقای خاتمی. یعنی آقای هاشمی و مجموعه کارگزاران به دلیل اینکه روحانیت مبارز با خواسته شان مخالفت کردند و آقایان ولایتی و روحانی را تأیید نکردند پشت سر آقای خاتمی قرار گرفتند چون هیچ موافقتی در حمایت از آقای ناطق نوری نداشتند و با ریاست جمهوری ایشان مخالف بودند.

کارگزارانی که در دولت آقای هاشمی این همه فشار اقتصادی بر مردم وارد کرده بودند و فاصله طبقاتی و شکاف طبقاتی ایجاد کرده بودند رفتند پشت سر جناح چپ قدیم و مجمع روحانیون و از آقای خاتمی حمایت کردند و تمامی امکانات شان را در اختیار آقای خاتمی قرار دادند و در مقابل آقای ناطق نوری قرار گرفتند.

نتیجه این شد که آقای ناطق نوری رأی نیاورد و ایشان بر اساس منش شخصیتی اش حتی پیش از آنکه نتیجه انتخابات به صورت رسمی اعلام بشود به آقای خاتمی تبریک گفت. این در حالی بود که جوسازی های زیادی علیه ایشان شده بود. جوسازی های زیادی علیه اصل انتخابات صورت گرفته بود و با این حال مردم دیدند که رأی خودشان سالم از صندوق بیرون آمد و انتخابات پذیرفته شد و دولت اصلاحات روی کار آمد.

## وظایف دیوان محاسبات

\_\_ کار دیوان محاسبات در زمان مجلس پنجم چه بود؟

دیوان محاسبات، وظیفه تحقیق در مورد دستگاه هایی را دارد که بودجه دولتی دریافت می کنند و بررسی کند که آیا بودجه تعلق گرفته را در راستای قانون بودجه مصوبه، هزینه نموده اند یا خیر و یا هزینه هایی که انجام داده اند خارج از قانون است یا خیر. پس دیوان محاسبات نقش مهمی دارد. چون بودجه کشور ما هم به خاطر نوسان درآمدهای نفتی، نوسان می کند. درآمدهای هنگفتی در بودجه وجود دارد و اینها هم در اختیار وزارت خانه های مختلف است. از آن زمان بود که وزرا به دیوان محاسبات احضار می شدند که چرا این بودجه طبق قاعده و قانون مصرف نشده است. باید توضیح می دادند و گرنه باید جبران خسارت می کردند. بدین صورت مجلس چهارم دیوان محاسبات را احیا نمود. دیوان محاسبات با دولت و دستگاه های دولتی و وزرا برخورد می نمود. خود این مسأله منشأ مخالفت جدی کارگزاران گردید؛ کسانی که بعدها به عنوان کارگزاران نام گرفتند. اعلامیه ای که کارگزاران به عنوان بیانیه اعلام حضور خودشان منتشر نمودند، اعلامیه ای بود علیه اکثریت مجلس چهارم.

\_\_ آیا در مورد دیوان محاسبات مخالفت می نمودند؟

می گفتند ما می خواهیم مجلسی تشکیل دهیم که تابع سردار سازندگی باشد، اما دلایل مخالفت مواردی از قبیل ؛ استیضاح، تحقیق و تفحص و از سوءاستفاده مسئولین وزرا، دقت در تصویب

برنامه هایی که افزایش قیمت در پی داشت، حفظ کالاهای اساسی به صورت یارانه ای، جلوگیری از افزایش قیمت فرآورده های نفتی که ما مخالفت شدید نمودیم. حتی در مجلس پنجم نیز دولت آقای هاشمی قصد افزایش قیمت بنزین را داشت که ما مخالفت نمودیم، رشد قیمت ۱۰٪ در سال تصویب شد که آقای خاتمی هم آن را پذیرفت و ادامه داد.

مرکز پژوهش های مجلس تلاش کرد تا یک مرکزی با کارشناسان غیر دولتی در اختیار نمایندگان باشد تا بتوانند دقیق تر تصمیم گیری نمایند. مبارزه با پدیده های شترمرگی که ظهور یافته بود و آن عبارت بود از این که دولت شرکت های خصوصی تشکیل می داد، یعنی شکل حقوقی شرکت به صورت خصوصی بود، ولی در پوشش این گونه شرکت ها دولت هزینه می نمود و دیوان محاسبات هم اجازه نداشت تحقیق نماید. سازمان بازرسی هم نمی توانست بر کار آنها نظارت نماید. این گونه مسائل، عمده تاً از زمان آقای هاشمی شروع شد و ما در مجلس چهارم تنها توانستیم مقداری برخورد نماییم، چون وزارت جهاد یک سری از شرکت های این گونه را تشکیل داده بود و بعضی وزارت خانه های دیگر هم چنین کاری را انجام داده بودند.

— آیا در مجلس پنجم توانستید برخورد نمایید ؟

این مسائل چون از لحاظ تبلیغی بسیار گسترده گردید و تبلیغات زیادی روی این گونه شرکت ها انجام شد، خود به خود کاهش یافت و جمع آوری شد.



\_\_ به نظر شما عدم برخورد با این مسأله به چه علت بود و آیا در نهایت به نتیجه رسید؟

خیر این راه ادامه دارد و وزارت خانه ها چند شرکت درست کردند که آقایان وزرا اگر نمی توانند از بودجه این شرکت ها استفاده نمایند.

\_\_ آیا غیر قانونی بود؟

ماهیتاً غیر قانونی بود، اما روش هایی پیدا کرده بودند، مثلاً شرکتی غیر دولتی را ثبت نموده و آن را به دولت هبه می نمودند و امکانات دولتی به آن شرکت منتقل می شد. حل این مسائل احتیاج به همکاری بخش های مختلف داشت. قوه قضائیه باید همکاری می نمود و گزارش های تحقیق و تفحصی را مد نظر قرار می داد. هم چنین گزارش های بازرسی را هم قوه قضائیه وظیفه داشت پیگیری نماید. خود دولت هم چون صاحب امکاناتی است، نقش مهمی دارد. بعدها آقای خاتمی عنوان می داشتند که «مدیران ما درگیر فضا سازی ها می باشند و علیه آنها جوسازی می شود و در این فضا کار می کنند» این موضع، موضعی است که یعنی با مدیران ما نباید برخورد شود. البته تلقی ایشان هم این بود که به صورت غیر مستقیم گفت: «اگر به سراغ دستگاه اجرایی می آیند، باعث این می شود که اینها جرأت تصمیم گیری نداشته باشند» که جای سؤال است که آیا تصمیم گیری تنها باید با خلاف صورت گیرد؟ مگر بدون سوءاستفاده نمی شود فعالیت کرد.

\_\_ شاید منظور ایشان جوسازی هایی بوده است که به خاطر رقابت های انتخاباتی صورت می گرفت؟

گاهی می‌گوییم فساد این نیست و بدون علت جوسازی می‌شود، اما گاهی مشخص می‌شود که فساد وجود دارد. قضیه محاکمه شهردار تهران در اوایل ریاست جمهوری ایشان رخ داد و در زمان آقای هاشمی هم بیشتر این مسائل صورت گرفته بود، اما چرا در زمان آقای هاشمی با ایشان برخورد نشد، این سؤالی است که مطرح می‌شد که چرا زمانی که آقای کرباسچی، از آقای خاتمی حمایت کرد و از امکانات شهرداری و کارگزاران جهت تبلیغ آقای خاتمی استفاده نمود، با ایشان برخورد کردند؟

این انتقاد به قوه قضائیه وارد است و این هم قابل توجیه نیست که ما در فاصله دو انتخابات ریاست جمهوری با ایشان برخورد کردیم که نه زمان آقای خاتمی باشد و نه ریاست جمهوری آقای هاشمی. شروع پرونده آقای کرباسچی زمانی بود که آقای خاتمی در انتخابات پیروز شد و تا زمان تحویل ریاست جمهوری ایشان بنده به عنوان مدیر مسئول روزنامه رسالت چندین بار در دادگاه محاکمه شدم، به دلیل این که مطالبی را علیه شهرداری تهران در زمان آقای هاشمی در روزنامه رسالت نوشتم. این مطالب که «آقای شهردار می‌گوید تیغ لودر من از قانون برنده تر است و بر خلاف قانون جاهایی را خراب می‌کند». چاپ می‌شد. در زمان نمایندگی، ما به اطراف تهران و هر کجا که سرکشی می‌نمودیم، مردم بیش‌ترین گلایه را از شهرداری تهران داشتند، اما قوه قضائیه آن را رسیدگی نمی‌نمود. در روزنامه، مطرح می‌کردیم، باز هم اقدامی صورت نمی‌گرفت، ولی در چندین مورد مرا به دادگاه احضار کردند که چرا شما در رابطه با شهرداری مطلب می‌نویسید و چند و کیل داشتند که مرتب شکایت‌ها را پیگیری می‌نمودند. بنده نماینده تهران و

رئیس کمیسیون هم بودم و جزء افراد مجهول الهویه هم نبودم، ولی باز هم به دادگاه احضار می شدم و پاسخ گو بودم. در صورتی که می گفتند هنوز تبعیض هست! شکایت های آقای کرباسچی شهردار تهران را مرتب علیه ما مطرح می نمودند و احضاریه برای ما صادر می کردند. بعد هم عده ای قوه قضائیه را منتسب به جناح راست می دانستند، در حالی که هیچ ربطی به جناح راست نداشت. آقای محمد یزدی رئیس قوه قضائیه بود که هیچ نقشی در بدنه این قوه نداشت. آقای محمد یزدی عضو جامعه مدرسین هست، اما هیچ ارتباطی به بدنه قوه قضائیه نداشت و ارتباطی با دادگستری استان تهران و مجموعه آنها نداشت. بعدها عده ای از آنها سر از جاهایی درآوردند که شما موقعیت آنها را می دانید. به هر حال جزء این جناح نبودند. نه در زمان آقای یزدی و نه بعد از آن. مجموعه آقای رازینی و همکاران شان و آقای یونسی وزیر اطلاعات اینها هیچ ربطی به جناح راست ندارند. اینها در زمان امام نزدیک به جناح چپ بودند و مخالف جناح راست به اصطلاح معروف از طلاب مدرسه حقانی بودند. البته بعدها گفتند که ما مستقل هستیم، ولی به هر حال در زمان آقای یزدی، قوه قضائیه به خصوص در تهران در اختیار اینها بود.

—اسامی آنها چه بود؟

آقای رازینی و آقای یونسی و..... بودند. ما برخورد با تخلفات آقای کرباسچی را در زمان آقای هاشمی شروع کردیم و بابت آن هم محاکمه شدیم. قوه قضائیه دیر از خواب بیدار شد و هر چه در زمان انتخابات به آقای کرباسچی گفتند که در انتخابات از نیروهای

شهرداری استفاده نکند، او اعتنا نکرد و به ناچار با وی برخورد شد. در برخوردهایی که صورت گرفت و در جلسات محاکمه ایشان مشخص شد که آقای کرباسچی از امکانات شهرداری استفاده جناحی نموده است.

پدیده کرباسچی را تا چه حد می توانید معرفی نمایید؟ ساز و کار ایشان چه بود؟

ساز و کار ایشان دورزدن قانون بود. سابقه مدیریت ایشان به استان داری اصفهان بازمی گردد. در اصفهان، امام جمعه وقت، نوعی قدرت فائقه داشت و علی رغم آن که وزیر کشور-آقای ناطق نوری- تمایل نداشتند که ایشان را به عنوان استان دار اصفهان انتخاب نمایند، اما با پیگیری آقای طاهری از طریق امام، ایشان به عنوان استان دار اصفهان منصوب گردید که بعد هم به عنوان شهردار تهران منصوب شد.

البته کارهایی هم در شهرداری صورت گرفت که مفید بود، مانند پل ها و بزرگراه ها و... ولی نرخ این کارهای انجام گرفته کاملاً با قبل متفاوت بود، مثلاً میدانی که قرار بوده با ۳۰۰ میلیون انجام شود، ناگهان با سه برابر قیمت یعنی ۹۰۰ میلیون هزینه احداث گردید و علت همین بود که قائل به مقررات نبودند و صرفه جویی هم در کار نبود. این مسائل جمع گردید تا پدیده ای درست شد که مجاهدین انقلاب در تحلیل خود، آن را سرمایه داری صنعتی نامیدند و گفتند اینها طرفدار ما هستند. ولی طرفدار جناح راست سرمایه داری تجاری است.

در این بین، عده ای از پیمانکاران خصوصی که با شهرداری قرارداد داشتند. پول های زیادی را به دست آوردند و در انتخابات سال ۷۶ قسمتی را برای اینها خرج کردند. در آن زمان فروش تراکم، قاعده و قانونی نداشت و نرخ مشخصی نداشت و معاون اداری و مالی هر نرخی را با طرف قرارداد مشخص می کرد همان اجرا می گردید. مسأله برج سازی رواج یافت و می شود گفت همان هم مانع از ادامه کار شد. حریم خصوصی مردم که در کشورهای غربی نیز رعایت می شود، در اینجا رعایت نمی شد و مشکلاتی از این قبیل را فراهم کرد.

یعنی آقای کرباسچی و امثالهم در موقعیتی قرار گرفته اند که از چهره های اقتصادی به چهره های سیاسی تبدیل شوند؟

بله، ما در تحلیل های مان از آنها به عنوان بوروکرات ها نام می بردیم. در دولت آقای خاتمی هم طبقه جدیدی به آنها ملحق شدند. بحث پترو پارس که مدیر عاملی یا عضو هیئت مدیره آن را بهزاد نبوی بر عهده داشت، در این زمینه قابل بررسی است. پترو پارس شرکتی بود که در خارج ثبت شده بود و جزء آن شرکت هایی بود که ظاهر دولتی داشت، ولی حقیقتاً خصوصی بود و مصوبه شورای اقتصاد داشت که آقای نبوی هم با فشارهایی که بر او صورت گرفت، بالاخره استعفا کرد.

این مسأله در کشورهای دیگر هم که دارای نفت می باشند، وجود دارد، اما آنها این مسأله را به سمت ساختار اقتصادی شان بردند و این را یک ابزار توسعه قدرت سیاسی و یا سوءاستفاده از قدرت اجرایی قرار ندادند. تا زمانی که این مسأله باشد اگر ده درصد از آن

هم برای مقاصد سیاسی استفاده شود، رقم های زیادی می شود که خیلی از آنها را می توان گفت رانت و غیرقانونی است. به عنوان مثال در اندونزی «سوهارتو» درآمد نفت خود را از بودجه دولت خارج کرده و این را ابزاری در خدمت توسعه متوازن فعالیت های اقتصادی قرار داده است که اگر لازم بود از بخش صنعت یا کشاورزی حمایت نمایند. وقتی درآمد ارز نفت در بودجه دولت بیاید خرج مصارف غیر ضروری خواهد شد. درآمد فروش نفت خام بزرگ ترین مانعی است که اجازه نمی دهد ساختار اداری اصلاح شود و بخش خصوصی واقعی شکل بگیرد.

برای مثال، شخصی مبلغی را در اختیار شما قرار می دهد شما مسئولیت پیدا می کنید که آن پول را به گونه ای در حرکت اقتصادی صرف نمایید که بهترین و بیش ترین سود را داشته باشد. درآمدهای نفت هم که مقداری از آن مربوط به نسل های آینده است، امانتی در دست دولت می باشد و باید بهترین استفاده را از آن بنماید اگر آن را تبدیل به ریال کرد و صرفاً برای پرداخت حقوق مصرف نمود، امانت داری ننموده است، یعنی به جای آن که بخش خصوصی یا دولتی را فعال نماید که پول نفت صرف سرمایه گذاری شود و از آنها مالیات اخذ نموده و صرف حقوق کند، مستقیماً نفت را با فروش و تبدیل آن به ریال، صرف حقوق کند هم از سرمایه خوردن است و هم تورم زاست. ضرر دیگر آن این است که درآمد نفت ثابت است یا حتی کم می شود، اما هزینه ها مرتباً رشد می نماید و این درآمد هم بدون زحمت و بدون کسب مالیات از فعالیت های تولیدی به دست آمده است. با افزایش هزینه ها نرخ ارز را افزایش می دهند تا هزینه ها تأمین شود و در نتیجه قدرت پول ملی کاهش

می یابد. فروش ارز که زمانی ۷ تومان بود و حالا- چند هزار تومان، نشان گرفت ارزش پول ملی است که در دست مردم است. این مسئله باعث عدم نظارت دقیق و روش هزینه کردن پول ها می شود. مدت زمانی قبل ارز به نرخ رسمی ۱۷۰ تومان بود، در زمان آقای خاتمی به حدود ۷۰۰ تومان رسید و این افزایش تورم به علت افزایش نرخ ارز است و کسی هم در مقام مهار آن نیست. زیرا دولت و مجلس برای تأمین هزینه های روزافزون که خود عامل آن هستند، در بالا- بردن نرخ ارز با هم مسابقه می دهند.

— بعضی از چهره های جناح راست مدرن، بر این عقیده بودند که باید نفت را به بخش خصوصی واگذار کرد...

نفت از آن دولت است و جزء انفال است و انفال نیز باید در اختیار حکومت باشد اما درآمد حاصله از آن باید به جایی برود که عاقلانه صرف سرمایه گذاری شود و از منافع آن سرمایه گذاری دولت مالیات بگیرد.

— فرض کنید که شما می خواهید برای رئیس جمهوری برنامه ای دو ساله را تهیه نمایید، آیا می توانید به گونه ای برنامه ها را تنظیم نمایید که بخش خصوصی و مردم توانمند گردند و مفساد حاصل از درآمد نفت مهار گردد؟

این طور نیست که راه حلی نداشته باشد، ولی اقدام در مورد آن جرأت و برنامه ریزی را می طلبد، همانند جراحی در پزشکی است که توأم با خونریزی و ریسک است و کسی که عافیت طلب باشد، سراغ این ریسک بزرگ نمی رود. این گونه عملکرد مستلزم اصلاح

سیستم اقتصادی است و شهادت بسیاری را لازم دارد، چون بسیار مشکل است که وزارت خانه ها که به ریاست جمهوری وابسته اند و توسط درآمد نفت از دولت ارتزاق می شوند، خود را از این رانت رها کنند و دنبال کسب مالیات و بالا بردن بهره وری در کار خود باشند.

بهره وری آن نیست که مثلاً وزارت راه با افزایش نرخ بلیط یا افزایش عوارض راه ها، درآمد کسب نماید. گاهی ما بهره وری را بالایی بریم و این بستگی به کارآمدی مدیریت دارد. یک مثال برای این که این مسأله مفهوم شود، این است که نرخ بازگشت سرمایه، لااقل باید چیزی در حدود ۱۶ درصد باشد و یا بیش تر. در حالی که سرمایه های بسیار عظیمی در دستگاه های دولت وجود دارد، از پتروشیمی گرفته تا برق و... انواع شرکت هایی که دولتی هستند، بسیاری از آنها زیان ده هستند و اگر هم سود می برند، میانگین آن ۴٪ است. این یعنی سوزاندن سرمایه در حالی که می توان سرمایه را در جایی صرف کرد که معقول باشد و سود کافی هم داشته باشد. این سرمایه را در دستگاه های دولتی از بین می بریم. مسأله دیگر هم این است که ما تخصیص بهینه نداریم و به گونه ای سرمایه گذاری نکردیم که غبطه بیت المال و مردم را حفظ کرده باشیم. این کار در دنیا صورت گرفته است، بعضی از کشورها شرکت های خود را رایگان در اختیار مردم قرار داده اند. آلمان شرقی و غربی هر دو دارای سیستم های جداگانه ای برای اقتصاد بودند. وقتی اینها متحد شدند شرکت های آلمان شرقی را به رایگان واگذار کردند، اما به شرط این که ظرف دو سال تکنولوژی را بروز و بهره وری را بالا ببرند، یعنی در یک رقابت، امکانات به کسی واگذار می شود که



بتواند نتایج درستی از آن امکانات حاصل آورد، ولی یکی از شاخص های بسیار نگران کننده در کشور ما، همین مسأله بهره وری است که به شدت کاهش یافته است.

## فصل هشتم: درباره جنگ

### جنگ تحمیلی و پیامدهای آن

\_\_ در زمینه جنگ شما فواید و هزینه های آن را چگونه ارزیابی می کنید؟

حادثه ای همانند جنگ، هزینه های زیادی در بر دارد و می توان گفت همه این هزینه ها به ما تحمیل شد، اما در عین حال این فایده را در بر داشت که از همه آن هزینه ها استفاده هایی هم گردید که به سرمایه هایی برای مردم و نظام تبدیل شد. از جمله این سرمایه ها را می توان تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نامید که بعد از پیروزی انقلاب بنیاد آن گذاشته شد، ولی در اثر جنگ به یک نهاد مستحکم نظامی برخاسته از توده مردم تبدیل گردید. هم چنین بسیج نیز از دل سپاه شکل گرفت و به یک مجموعه عظیم از نیروهای بسیجی تبدیل گردید. سپاه قدس دستاورد دیگر دفاع مقدس بود.

از دیگر سرمایه هایی که حاصل جنگ برای ما بود، اراده برای استحکام بخشیدن به تسلیحات نظامی بود. می توان گفت به نوعی به استقلال تسلیحاتی دست یافتیم. در طول جنگ قطعات زیادی از تسلیحات نظامی را در داخل تهیه کردیم که امروز اگر موشک شهاب ۳ یا بدر و یا دیگر تسلیحات مهم نظامی را در کشور تولید می نماییم، نتیجه همان اراده ای است که در جنگ برای تهیه تسلیحات نظامی در داخل کشور شکل گرفت.

گر چه جنگ در شرایطی پدید آمد که هیچ کشوری از مظلومیت و حقانیت ما دفاع نمی کرد ولی در شرایطی پایان پذیرفت که

مخالفین ما هم اذعان کردند که ما به حق بودیم و رژیم عراق تجاوزگر بود، نوعی خودباوری ملی را برای ما به ارمغان آورد.

\_\_هزینه های جنگ چه بود؟

یکی از هزینه های جنگ، را می توان از دست دادن نیروهای کارآمد و متعهد و متخصصی برشمرد که هر کدام می توانستند برای این نظام کارآمد و مفید باشند. هم چنین انهدام تأسیسات اقتصادی و... را نیز می توان از هزینه های سنگین جنگ دانست. مشکلات و رنج های خانواده های شهدا و جانبازان و دردها و زجرهای جانبازان شیمیایی و غیر آن از هزینه های سنگین است، گرچه جانبازان، شهدا و خانواده های آنان خود بزرگ ترین سرمایه کشورند.

\_\_هزینه های سیاسی و راهبردی را چگونه ارزیابی می نمایید. مسائلی که اصول گرایان نیز معتقدند که نارسایی هایی را بعدها ایجاد کرده است؟

ابتدا هزینه های اقتصادی جنگ را در نظر می آوریم که هزینه های کلان اقتصادی را در آن جنگ به دنبال داشت. از جمله آن هزینه ها آن بود که نظام در شرایط جنگی قرار داشت. دولت مجبور بود تا حدی اقتصاد را خود در دست گیرد و به لحاظ شرایط جنگی در برنامه های اقتصادی خود، جنگ را در اولویت اول قرار دهد.. محدودیت هایی را در شرایط جنگی جهت بازسازی مناطق جنگ زده داشتیم که نمی توانستیم بازسازی آنها را در زمان جنگ انجام دهیم و مردم آن مناطق محرومیت های زیادی را متحمل شدند.

از دیگر هزینه های اقتصادی، کاهش شدید ارزش پول بود. کسر بودجه دولت در آن زمان به ۵۱٪ رسید که این کسری بودجه باعث تورم شدیدی شده بود. هم چنین سقوط رشد تولید ناخالص ملی نیز وجود داشت که باعث کاهش امکانات دولت در برابر جمعیت کشور گردیده بود و به رفاه مردم ضربه وارد نمود و توانایی مردم جهت خرید کالاهای مورد نیاز خود را کاهش داد.

در کنار آن نابودی و تخریب زیرساخت های اقتصادی، پالایشگاه ها و تأسیسات مهم نفتی و اقتصادی را باید در نظر گرفت که ضررهای زیادی بر پیکره اقتصاد ما وارد آورد.

بعد از جنگ ما با کارخانه های بسیاری مواجه بودیم که بر اثر این شرایط تعطیل گردیده بود. هم چنین در آن سال های پایان جنگ هم کاهش در آمد نفت وجود داشت که خود توطئه ای حساب شده بود، چون نفت را بر اساس معیارهای سیاسی نیز قیمت گذاری می نمایند. این مسأله از سال ۶۷ اتفاق افتاد.

از دیگر آثاری که جنگ بر دولت داشت می توان رخنه فساد بر دستگاه های دولت را نام برد.

در ایام جنگ دولت مصون از نظارت و بازرسی بود. حتی از انتقاد نیز مصونیت داشتند، لذا هم نظارت مطبوعاتی در زمان جنگ از دولت برداشته شده بود و هم دستگاه هایی مانند سازمان بازرسی و قوه قضائیه به خاطر این که دولت تضعیف نشود، نمی توانستند به وظیفه خود عمل نمایند. به همین لحاظ به دلیل وجود درآمدهای نفتی در دولت، فسادهای زیادی در نهادهای دولتی شکل گرفت. فساد دولت به قسمت های دیگر نظام نیز رسوخ کرد و نه تنها قوه مجریه، بلکه قوای مقننه و قضائیه را نیز در بر گرفت.

یکی از نکات مثبت در دوران جنگ آن بود که دولت در کنار اداره جنگ، از خدمات رسانی به نقاط محروم غفلت کرد و کارهایی همانند گسترش توزیع آب، برق، تلفن و... به نقاط محروم را هم در برنامه خود قرار داده بود.

\_\_هزینه های معمول جنگ به چه میزان بود؟ برای مثال روزانه چه قدر صرف جنگ می شد؟

برای به دست آوردن این آمار ما باید به ردیف های بودجه آن سال ها مراجعه نماییم، بعضی از این آمارها نیز در کتاب آقای دکتر توکلی موجود است، اما آن چه که من به یاد دارم، سالیانه ۲ الی ۳ میلیارد دلار به جنگ اختصاص داده می شد. در همان سال ها حدود ۷ الی ۸ میلیارد دلار صرف تأمین مایحتاج مردم می گردید.

\_\_ارزیابی شما از شرایطی که منجر به پذیرش قطعنامه و اتمام جنگ گردید، چیست؟

این مباحث تا به حال در بسیاری از جاها عنوان گردیده است. نامه ای را نخست وزیر وقت و فرماندهی سپاه، خدمت حضرت امام ارسال نمودند و شرایط اقتصادی را اعلام کردند. هم چنین ادامه جنگ را مستلزم تهیه تجهیزاتی همانند هواپیما و... می دانستند و برداشت کلی را می توان این گونه ترسیم نمود که این نامه به نوعی ادامه جنگ را با شرایط آن روز غیر ممکن می دانست و حضرت

امام در پاسخ به نامه ایشان تعبیر سرکشیدن جام زهر را به کار بردند (۱).

— برداشت کلی شما از نارسایی هایی که در زمان جنگ وجود داشت و منجر به اتخاذ این مواضع گردیده چیست؟ آیا می توانستیم این نارسایی ها را رفع نماییم؟

انتقادی که ما همان زمان هم به دولت داشتیم آن بود که سیاست های اقتصادی به این شیوه لزومی نداشت. مثلاً— لزومی نداشت که دولت روی بعضی از اقلام دست بگذارد. به هر حال بنده به علت نداشتن اطلاعات کافی در این زمینه، نمی توانم آن مسائل را به طور دقیق تحلیل و یا نقد نمایم.

— در زمان جنگ، در دوران بنی صدر، دو نظریه برای اداره جنگ وجود داشت. بنی صدر و عده ای از فرماندهان ارتش بر این عقیده بودند که باید با یک جنگ کلاسیک با حمایت نیروهای هوایی در مقابل عراق، عمل نمایند. عده ای از نیروهای بسیجی و سپاهی نیز بر این عقیده بودند که باید یک شیوه جنگ غیر

۱- - در بخشی از پیام تاریخی امام درباره پذیرش قطعنامه آمده است: «... قبول این مسأله برای من از زهر کشنده تر است ولی راضی به رضای خدایم و برای رضایت او این جرعه را نوشیدم، در شرایط کنونی آنچه موجب این امر شد، تکلیف الهی ام بود. شما می دانید که من با شما پیمان بسته بودم که تا آخرین قطره خون و آخرین نفس بجنگم، اما تصمیم امروز فقط برای تشخیص مصلحت بود و تنها به امید رحمت و رضای او از هر آنچه گفتم گذشته و اگر آبرویی داشتم با خدا معامله کرده ام».

کلاسیک به کار گرفته شود و نیروهای مردمی نیز در این میدان بتوانند عمل نمایند.

جنگ کلاسیک حتماً جواب نمی داد. شرایط برابر نبود. اگر ابتکار خود را در دفاع مقدس نداشتیم و آن ایثارها را، یقیناً خاک ما در دست دشمن باقی می ماند. طرح های ابتکاری امثال شهید باقری ها و فرماندهان دفاع مقدس ما را به نتیجه رساند و البته توکل خالصانه به خدا!

این مسئله، نتایج مثبتی در بر داشت که از جمله می توان فتح خرمشهر را نام برد. این شیوه نه تنها در دفاع کاربرد داشت، بلکه ما از آن در حملات به دشمن نیز استفاده نمودیم.

تاریخ جنگ نشان می دهد که ۵/۱ سال اول، تنها ما دفاع می کردیم و ۵ سال بعد، به جز دو یا سه مورد، موفقیت چندانی نداشتیم و می توان گفت برای ما نفعی نداشت. به نظر می رسد ما نوعی اشتباه محاسبه در نیروهای نظامی و قدرت دفاعی و نظامی خود داشتیم، نظر شما در این مورد چیست؟

آن چه که به نظر می رسد جدای از مسائلی چون تفاوت شیوه دفاعی بنی صدر یا دیگر نیروها بود، نوعی چالش درونی حکومت بود، یعنی بین دولت و نخست وزیری آقای رجایی، با رئیس جمهور، بنی صدر، چالش به وجود آمده بود که مقدار زیادی از انرژی ها را هدر داده و فرصت ها را از بین می برد. اختلاف، ناهماهنگی و... وجود داشت. این اختلافات مانع از آن بود که از امکانات به نفع

مطلوب استفاده شود. نکته ای هم که باید اضافه کرد شرایط و اوضاع جهان در زمان بعد از جنگ بود.

## اوضاع جهانی ما

در شرایط جنگی وضعیت ما در دنیا چگونه بود؟

آمریکا از پیروزی های ما نگران بود و از عملیات و پیشرفت های ما به خاک عراق ناخرسند می گردید. به همین جهت عملیات مستقیمی را علیه کشور ما انجام داد. از جمله حمله به هواپیمای مسافربری (۱)

و یا کشتی های نفتی ما.

فضای منطقه و جهان حاکی از آن بود که هیچ کشوری پیروزی ما را در جنگ تحمل نمی کرد. به نظر من یکی از مشکلاتی که در زمان جنگ وجود داشت، آن بود که انسجام داخلی وجود نداشت و هماهنگی ای که بعدها در اصلاح قانون اساسی و با آمدن شورای امنیت ملی به وقوع پیوست، آن زمان نبود. از تریبون های مختلف مانند نماز جمعه، مجلس، انجمن اسلامی دانشجویی و یا غیره به کشورهای همسایه حمله می کردند که این خود باعث از بین رفتن حسن هم جواری بین کشور ما و کشورهای همسایه می گردید. در حالی که استراتژی امام بر این موضوع تأکید داشت که ما تنها در مقابل عراق در حال دفاع هستیم و با هیچ کشور دیگری جنگ نداریم.

---

۱- - یکی از این اقدامات غیر انسانی آمریکا سرنگونی هواپیمای مسافربری ایرانی در ۱۲ تیر ۱۳۶۷، بر فراز خلیج فارس بود که با شلیک موشک از سوی ناو وینسنس مورد هدف قرار گرفت و سرنگون شد و تمامی ۲۹۰ مسافر آن به شهادت رسیدند.



موضع امام و مسئولان کاملاً درست بود، اما همان طور که عرض کردم از بعضی تریبون ها، اظهارات غیر مسئولانه ای ایراد می گردید که باعث ایجاد تنش با کشورهای همسایه می گردید و حوادثی مانند جریانات عربستان به وقوع پیوست که عده ای خود سر و یا افراطی که امروز موضع شان بسیار انفعالی گردیده است، مواد منفجره به عربستان بردند و نتیجه آن کشتار عظیم حج بود که باعث ایجاد تنش میان کشور ما و عربستان گردید.

\_آیا شما معتقد هستید که ارزیابی درستی در مورد نیروی نظامی و اقتصادی ما در بین رهبران وجود نداشت؟ مثلاً پیرامون ادامه جنگ و کشاندن جنگ به داخل خاک عراق، حتی آن مسئله خارجی که وجود داشت یا در مورد این که پیروزی های ما تحمل نمی شد، اگر ۴ سال قبل به این موضوع پی برده و تصمیم می گرفتیم، مسلماً نتایج بهتری برای ما در پی داشت؟

در ارتباط با این مسئله، نمی توانم موضع و نظر کارشناسانه ارائه دهم، اما نظر امام بعد از فتح خرمشهر بر این بود که وارد خاک عراق نشویم و در داخل کشومان به دفاع از مرزها بپردازیم، اما بعضی از مسئولین ادامه جنگ را توجیه نموده و امام نیز پذیرفتند که مرحله دفاعی نیز به این صورت که گذشت ادامه یافت.

این نکته را هم بنده اضافه نمایم که در کتاب خاطرات آقای ولایتی هم آمده است که تلاش بسیاری گردید که ما آتش بس را بپذیریم و تحولات زیادی در متن قطعنامه به وجود آمد، بندهای قطعنامه که به این صورت تصویب شد، حاصل تلاش و مبارزه رزمندگان ما بود که توانستیم قطعنامه را بدین صورت تغییر دهیم، یعنی در آن

پیش بینی شده بود که باید متجاوز شناخته شود و حدود مرزها تعیین گردد و حتی خسارت های جنگ را باید متجاوز پرداخت نماید.

به هر حال، بندهای اصلاح شده این قطعنامه مرهون دیپلماسی فعال جمهوری اسلامی در آن زمان و رشادت های رزمندگان اسلام است.

هم چنین نامه های آقای هاشمی به صدام هم تأثیرات زیادی داشت که مقتدرانه موضع گیری های مشخص داشت. حتی در آن زمان در مجلس، افرادی همانند آقای علی اکبر محتشمی علیه آقای هاشمی موضع گیری می کردند، ولی بعد که مکاتبات ایشان را مطالعه نمودیم و موضع گیری دولت را مشاهده کردیم، متوجه شدیم که در جهت حفظ منافع ملی و حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی دقت های زیادی شده است.

— آیا به نظر نمی رسد که خویشتن داری جمهوری اسلامی در جنگ خلیج فارس که بعضاً توسط افرادی همانند آقای محتشمی مورد نقد قرار می گرفت و یا خویشتن داری درباره کشتار دیپلمات ایرانی در افغانستان، نوعی درس آموزی از جنگ تحمیلی و جریانات آن بود؟

همین طور است، اما نکته این است که اگر بخواهیم این مسأله را مطرح کنیم که اگر در آن زمان هم این گونه عمل می شد، شاید این جنگ نیز صورت نمی گرفت، صحیح نیست. با اندکی تأمل می توان به این نتیجه رسید که آمریکا به صدام مأموریت داده بود تا طومار انقلاب اسلامی را برچیند و این مسأله هنگامی صورت می گرفت

که ما از ارتش و نیروی نظامی مستحکمی برخوردار نبودیم. آن‌ها بهانه تراشیدند و حمله به جمهوری اسلامی ایران را آغاز کردند.

آمریکا با پیروزی انقلاب اسلامی تمام پیش‌بینی‌های خود را از بین رفته می‌دید. به قول یکی از رهبران رژیم اشغالگر قدس که گفته بود «زمین لرزه عظیمی در منطقه ایجاد شده است.» تمام برنامه‌های از پیش تعیین شده آمریکا برای منطقه، نقش بر آب گردید، لذا تصمیم گرفت تا در همان اوان انقلاب، کار انقلاب و نظام اسلامی را یک سره کند و امروزه نیز صراحتاً همان مسأله را عنوان می‌کنند که باید نظام اسلامی از بین برود، لذا با خویشتن‌داری ما کارها درست نمی‌شد، بعد از همه فشارهایی که از نظر بین‌المللی وجود داشت، مبنی بر این که باید قطعنامه را پذیرفت و امام نیز آن را پذیرفت، عراق باز هم دست به حمله زد و ما نیز دوباره دفاع کردیم. هنگامی که ما قطعنامه را پذیرفتیم، آنها فکر کردند که ما به خاطر ضعف اقدام به این کار نمودیم، لذا حمله کردند و تا اهواز نیز پیش آمدند و همراه با آنها، منافقین نیز از سمت غرب حمله کردند. حتماً جریانات مربوط به عملیات فروغ جاویدان را می‌دانید. (۱)

---

۱- - عملیات مرصاد یا عملیات فروغ جاویدان نام عملیاتی است که توسط سازمان مجاهدین خلق طرح ریزی شد و میان ارتش جمهوری اسلامی ایران و سازمان مجاهدین خلق در اواخر جنگ ایران و عراق، در سال ۱۳۶۷ در گرفت. پس از چند روز درگیری در نهایت ارتش جمهوری اسلامی ایران بر سازمان مجاهدین خلق پیروز شدند و نیروهای مهاجم را در هم کوبیدند.

بنابراین نتیجه می گیریم که آنها کاملاً به فکر براندازی نظام جمهوری اسلامی بودند و این فشارهای بین المللی نیز به دلیل عملیات های موفق ایران بود.

امروز و دیروز نشان داده است که آمریکا اگر فکر کند که کار جمهوری اسلامی را با حمله نظامی می توان به اتمام رساند، از این کار نیز غفلت نمی نماید. یکی از عوامل CIA به نام «گرشت» می گوید که به خاطر بازدارندگی که جمهوری اسلامی پیدا کرده است، این کار صلاح نیست و باید امروز هم موضع بازدارندگی داشته باشیم.

### حضور در جبهه های جنگ

\_\_دوران وزارت شما به نوعی با اوج جنگ ایران و عراق همزمان است. معمولاً آن ایام بسیاری از مسئولان مملکت به جبهه ها سر می زدند و به رزمندگان روحیه می دادند. آیا شما هم در آن دوران به جبهه رفتید؟

در دوران وزارت به دلیل سوابق دوستی که با برادران سپاه داشتم جبهه زیاد می رفتم. هر وقت برادرها می گفتند بیایید بروید جبهه، می رفتم. این کار تأثیرگذار هم بود.

به هر حال وقتی یک مسئول مملکتی به برادران رزمندگان سر می زد در روحیه آنها اثرگذار بود. ما به همراه خیلی از معاونان به جبهه های مختلف از جمله غرب، جنوب، آبادان، شلمچه و جزیره مجنون می رفتیم. به هر جا که می رسیدیم سخنرانی می کردم و آرام آرام در این کار حرفه ای شده بودم. حتی این توفیق را داشتم که برخی جاها برای برادرها روضه خوانی کنم.

شب عاشورا بود و ما در جبهه های کرمانشاه بودیم. همان جا برای برادرها روضه ای خواندم. این امر باعث تعجب عده ای از همراهانم شده بود. عاشورای دیگری هم در جزیره مجنون بودیم که ظهر آن روز زیارت عاشورا را به همراه معاونانم خواندیم و سپس بنده برای برادرها سخنرانی کردم.

درست یادم نیست جاده اهواز - خرمشهر بود یا اهواز - آبادان که آنجا، در آن هوای به شدت گرم، به برادرهای مشهدی برخورد کردیم. آنجا سرپناهی درست کرده و جمع شده بودند. من برای شان سخنرانی کردم و از آیات قرآن مثال هایی آوردم. این که اگر انسان مقاومت کند ملائکه خدا نازل می شوند و او را یاری می کنند و... در همین حین یکی از برادران سپاه (از فرماندهان مشهد که اواخر جنگ به شهادت رسید) یک دفعه خیلی عادی گفت: «بله، ما هر دفعه که می خواهیم حمله کنیم می بینیم یک سری سوارهای سفیدپوشی آنجا ایستاده اند و مارا زیر نظر دارند و از ما حمایت می کنند». این یعنی آن مطالبی را که می خواستم برای شان به صورت آیه و حدیث و.. بگویم آنها به عینه دیده بودند. این برادر سپاهی خیلی آدم نترس و عجیبی بود به گونه ای که صدام برای سرش جایزه تعیین کرده بود<sup>(۱)</sup> او پیش از آمدن به جبهه شغل بنایی داشت،

۱- ۱- آن فرمانده شجاع عبدالحسین برونسی نام داشت که آخرین سمتش قبل از شهادت فرماندهی تیپ ۱۸ جوادالائمه بود. وی متولد ۱۳۲۱ ش روستای گلبوی کمدکن تربت حیدریه بود. او ابتدا به تحصیل در زادگاهش پرداخت ولی فقر بیش از اندازه نگذاشت بیش از چهار سال تحصیل کند. لذا به کشاورزی روی آورد و شب ها با شرکت در مجالس و محافل مذهبی به فراگیری قرآن و مسائل اسلامی پرداخت. در ۱۳۴۳ ش به خدمت سربازی رفت و در ۱۳۴۷ ش پس از ازدواج عازم مشهد شد و ابتدا در یک مغازه لبنیات فروشی و سپس سبزی فروشی مشغول گردید و پس از چندی به شغل بنایی روی آورد و در ۱۳۵۲ ش با سلسله جلسات آیت الله خامنه ای آشنایی یافت و این امر تحول عمیقی در بینش فکری او پدید آورد و او وارد مرحله جدیدی از زندگی مبارزات سیاسی شد به گونه ای که چندین بار مورد تعقیب ساواک قرار گرفت و یک بار هم دستگیر و شکنجه شد. با تبعید ایت الله خامنه ای به ایران شهر، به عنوان رابط ایشان طی مسافرت های متعدد فعالیت های گسترده ای انجام داد. و در جریان پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ در مسجد کرامت به فعالیت پرداخت. چندی بعد عضو سپاه پاسداران اسلامی شد. با آغاز درگیری های ضد انقلاب در کردستان به پاوه رفت و به مقابله با اشرار و منافقان پرداخت. با آغاز جنگ تحمیلی عازم مناطق و جبهه های جنوب شد. او هر روز با حماسه آفرینی و رشادت مراحل جنگ را گذراند و افتخارات بزرگی کسب کرد و در عملیات فتح المبین به عنوان فرمانده گردان خط شکن، مرکز فرماندهی نیروهای عراقی واقع در تپه ۱۲۴ را نابود کرد و از ناحیه کمر مجروح شد. او در عملیات بیت المقدس به عنوان فرمانده گردان خط شکن و در عملیات های رمضان، مسلم بن عقیل، والفجر مقدماتی و والفجر یک در تمامی مراحل به عنوان فرمانده گردان خط شکن عبدالله رزمید و از قسمت های مختلف بدن آسیب دید. با آغاز عملیات های والفجر ۳ و ۴ به عنوان معاون تیپ ۱۸ جوادالائمه مشغول خدمت شد و در عملیات خیبر و میمک به فرماندهی تیپ ۱۸ جوادالائمه رسید و پس از رشادت های فراوان در ۲۳ اسفند ۱۳۶۳ بر اثر اصابت خمپاره به شهادت رسید.

به صورت یک بسیجی ساده به جبهه آمده بود و مراحل و مدارج نظامی را تا درجه سرتیپی در همان جبهه طی کرده بود و شده بود فرمانده تیپ و تعدادی از افسران ارتش (زمانی که اینها با هم تلفیق شدند) تحت فرماندهی ایشان بودند و این حرف او آرامش و خنکی خاصی در آن گرمای تابستان به ما داد.

### فرهنگ حاکم بر جبهه ها

\_\_در این رفت آمد ها چه چیزی بیش از همه شما را تحت تأثیر قرار می داد؟

در جبهه برخی اوقات به مناطقی می رفتیم که زیر آتش بود، ما نگران بودیم که الآن خمپاره ای چیزی می آید و به ما می خورد؛ اما می دیدیم این برادرها با طمأنینه و آرامش عجیبی پیش می رفتند.

انگار نه انگار که گلوله و خمپاره ای به سوی شان می آید. منطق آنها این بود که روی این موشک ها و خمپاره ها اسم افراد را نوشته اند و تا اسم کسی روی آن موشک و خمپاره نباشد به او نمی خورد. راه رفتن با اینها آرامش خاصی به آدم می داد.

باز روز عاشورا بود که در جبهه با بچه های سپاه قم دیدار کردیم، فرمانده شان مرحوم شهید زین الدین (۱) بود، آنها آدم های وارسته و فوق العاده معنوی و عجیبی بودند. نماز جماعتی با آنها خواندیم که برای من خیلی به یاد ماندنی است و معنویت خاصی داشت.

حضور برادران روحانی در جبهه و در خط مقدم آن تسلی بخش بود. آدم درس می گرفت. اصلاً جبهه فرهنگ خاصی داشت؛ ذکر خدا آنجا زنده بود و افراد فقط به یاد خدا بودند، در حقیقت، ارزش ها و چیزی که فقط راجع به آن فکر می کردند خدا بود. اینها در طول چند روزی که مرخصی می گرفتند و از آن فضا خارج می شدند انگار که دل شان تیره و تار می شد، لذا هر چه سریع تر به جبهه برمی گشتند.

---

۱- شهید مهدی زین الدین در ۱۳۳۸ ش در تهران متولد شد و تحصیلات ابتدایی را در تهران و متوسطه را در خرم آباد به پایان برد. او فعالیت های سیاسی خود را از دوران تحصیل در دبیرستان آغاز کرد. در ۱۳۵۶ ش در دانشگاه شیراز قبول شد. اما در همان ایام به جرم فعالیت های سیاسی و توزیع رساله امام از خرم آباد به سقز تبعید شد و پس از چندی به قم آمد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی مدتی در جهاد سازندگی خدمت کرد و با تشکیل سپاه پاسداران در واحد پذیرش سپاه قم انجام وظیفه کرد و پس از چندی مسئولیت واحد اطلاعات سپاه قم را عهده دار شد. او در جریان پاک سازی کردستان از عوامل ضد انقلاب نقش مهمی ایفا کرد و با شروع جنگ تحمیلی، پس از گذراندن یک دوره آموزشی عازم جبهه شد و مسئولیت شناسایی یگان ها و سپس مسئولیت اطلاعات عملیات سپاه دزفول را به عهده گرفت. او در عملیات فتح المبین نقش اساسی داشت و در عملیات بیت المقدس و آزادسازی خرمشهر مسئولیت اطلاعات عملیات قرارگاه نصر سپاه را عهده دار بود، وی پس از چندی مسئول تیپ ۱۷ قم و سپس به فرماندهی لشکر علی ابن ابیطالب رسید و در آبان ۱۳۶۳ شهید شد.

اندکی بعد از اتمام دوره وزارت به صورت بسیجی به جبهه رفته بودم. در اهواز به مرکزی برخورد کردم که لباس و پوتین و کفش و کلاه و پتو و... تعمیر می کردند و یا می شستند. خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم. چون کسانی که آنجا مشغول بودند عمدتاً پیرمردها و خانم های نسبتاً مسن بودند که خانه و زندگی را رها کرده و در آن سن در آن هوای گرم پتوی خونی می شستند، کفش و لباس تعمیر می کردند و... روحیه و عشق آنها در خدمت به جبهه ها برایم به یاد ماندنی است.



## فصل نهم: دولت سازندگی

### دوران سازندگی و تعدیل اقتصادی

— برخی معتقدند که بعد از جنگ، سیاست اقتصادی و اجتماعی که در کشور ما مبنای عمل قرار گرفت و تحت عنوان سیاست تعدیل مشهور است، نسخه ای از سیاست های اقتصادی راست گرای موسوم به «نئولیبرالی» است که از آغاز دهه ۸۰ در اروپا و در جهان اول و اتفاقاً از آغاز دهه هفتاد در جهان سوم، آمریکای لاتین و برخی از کشورهای جنوب شرقی آسیا مانند اندونزی انجام شد. این سیاست دارای ویژگی های مشخصی از نظر اقتصادی است، مانند حاکم کردن بازار، از بین بردن محدودیت های اجتماعی و سیاسی که عملکرد بازار آزاد را محدود می کند، مبنای قرار دادن عرضه و تقاضا و واقعی کردن قیمت ها و فضا دادن برای رشد و گسترش سرمایه های کلان.

این سیاست ها همواره نابرابری ها را تشدید کردند و به تناسب موقعیت ها و شدت پیاده شدن این سیاست ها، از اختلاف قابل توجه طبقاتی بیشتر و حذف حمایت های یک سری اقشار آسیب پذیر گرفته تا در مواردی، فروپاشی اجتماعی و طبقاتی قشر پایین و حتی مرگ و میرهای میلیونی مانند روسیه در زمان یلتسین و مواردی در آمریکای لاتین را موجب شده اند، شما این سیاست را چگونه نقد می نمایید؟ به عبارتی نقد شما نسبت به این سیاست چیست؟

بعد از پذیرش قطعنامه، مسأله بازسازی مطرح گردید که این خرابی های موجود در کشور باید بازسازی گردد. به دستور حضرت امام گروهی تشکیل شد که سیاست های بازسازی را طراحی نمایند. این مجموعه از دولت، مجلس، ریاست جمهوری و... تشکیل شده بود.

این مجموعه با توجه به شرایط اقتصادی کشور مانند سقوط تولید ناخالص و به نوعی از حرکت افتادن چرخ های اقتصاد و فراتر رفتن کسری بودجه دولت از ۵۰٪ سیاست های بازسازی کشور را تهیه نمودند. این سیاست ها خدمت امام ارسال گردید و سپس به ریاست جمهوری و دولت ابلاغ شد. در مجلس هم فعالیت هایی صورت گرفت. بر اساس این سیاست های کلی، برنامه اول توسعه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی شکل گرفت و تهیه گردید. این مسائل ادامه یافت تا زمان رحلت حضرت امام و بحث رهبری حضرت آیت الله خامنه ای و جایگزین شدن ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی و رئیس جمهوری ایشان در حقیقت مجلس نقش فعالی در تدوین برنامه اول داشت، در مجلس تصمیم بر آن گرفته شد که مشکلاتی از قبیل کسری بودجه، رشد نقدینگی و تورم، رکود سرمایه گذاری و تولید بر طرف شود.

کسانی که در دولت با آقای مهندس موسوی فعالیت می نمودند، مانند آقای زنجانی، نوربخش و... به نوعی مواضع شان، نسبت به سیاست های اقتصادی متفاوت شد. عده ای دیگر می خواستند کشور با سیاست های زمان جنگ ادامه پیدا کند، ولی مجموعه ای مانند آقای نوربخش، الویری، عبدالله نوری که نقش مهمی در کمیسیون برنامه و بودجه مجلس داشتند، موضع شان همان موضع آقای

هاشمی و دیگران بود که در امتداد همان بحث برنامه اول مطرح گردید. در این برنامه، مسأله واگذاری بعضی شرکت ها به بخش خصوصی مطرح گردیده بود که تقریباً در آن زمان مسکوت ماند. آزاد سازی برخی قیمت ها و خارج کردن بعضی اقلام از پوشش دولت، مانند مصالح ساختمانی و به حرکت درآوردن چرخ ها و اصلاح نرخ ارز از جمله این برنامه ها بود.

چون سال ها نرخ ارز هفت تومان ثابت بود، ولی نرخ های متعدد ارز در جامعه رواج یافته بود، با عنوان های ۶۰ تومان و... با اصلاح نرخ ارز، کسری بودجه جبران گردید و در مجموع قیمت نفت بهبود یافت. و بر اساس درآمدها، استقراض های خارجی صورت گرفت.

آقای موسوی با استقراض خارجی مخالف بود، ولی این مسأله در مجلس سوم رأی آورد. تغییر جناح این گونه صورت گرفت که یک اکثریت قابل توجهی مطرح کردند که این سیاست ها مربوط به زمان جنگ می باشد و بعد از جنگ کارایی لازم را نخواهد داشت. این طیف همراه با بینش اقتصادی آقای هاشمی بودند، البته آقای هاشمی هم تا سال ۶۷ از روش آقای موسوی حمایت می کرد. آن چه در برنامه، پیش بینی گردیده بود، بلامانع بودن استفاده از اعتبارات خارجی بود که جهت بازسازی صورت می گرفت.

پیش نویسی که آن هیأت با عنوان سیاست های بازسازی برای حضرت امام ارسال داشتند، با برنامه اول هماهنگ بود یا خیر؟

بر اساس آن سیاست ها، برنامه اول شکل گرفت و از استقراض های خارجی هم استفاده گردید. از اعتبارات خارجی همانند «یوزانس»

## فاینانس و بای بک»(۱)

استفاده شد و جواز اینها در چند بودجه ای که در مجلس سوم تصویب شد، به دولت داده شد و می شود گفت که با یک پیش بینی خوش بینانه از درآمد نفت، یک سری تعهدهایی برای کشور ایجاد شد.

این قسمتی بود که بعدها فشارهای قابل توجهی را به کشور آورد و در سال ۱۳۷۲ نمایان شد. در آمد نفت طبق این پیش بینی انجام نشده بود، در برنامه اول پیش بینی شده بود که ۱۴۰ میلیارد دلار هزینه ارزی انجام گیرد و بر اساس آن این واردات انجام شد، قسمتی از آنها نیز در قالب یوزانس بود. بدین معنا که اعتبارات ۶ ماهه تا ۱۲ ماهه و یک ساله تعلق می گرفت، به عبارتی خرید نسبه ای که ۶ ماهه تا ۱۲ ماهه و یک ساله بازپرداخت می شد. پس اصولاً این مسأله استقراض خارجی که به نوعی مورد ایراد قرار می گرفت، بدین صورت بود که در مواردی در برنامه اول و در موارد دیگری جوازهای آن در بودجه سال اول دولت آقای هاشمی که مصادف با مجلس سوم بود و شاید ۳ بودجه بود که مجلس تصویب نمود، قید شده بود.

## خصوصی سازی واردات

به نظر می رسد در برنامه اول تصمیماتی مبنی بر خصوصی کردن واردات و به علاوه گسترش واردات کالاهای مصرفی و

---

۱- ۱ یوزانس وام با بهره، با بازپرداخت در مدت کوتاه؛ فاینانس: وام با بهره و میان مدت با سرمایه گذاری؛ بای بک: وام با بهره برای سرمایه گذاری به شرطی که اقساط آن از محل عواید پروژه سرمایه گذاری شده بازپرداخت شود.

کالاهایی که مصرف کننده آنها طبقه متوسط به بالا هستند، در نظر گرفته شد. نظر شما چیست؟

در اصل ۴۴ قانون اساسی، تجارت خارجی جزء بخش های دولتی است، اما این مسأله مربوط به بعد از جنگ نیست که بخش خصوصی وارد تجارت می شود. این مسأله در همان زمان امام، مجوزش داده شد و به این معنا بود که بخش تجارت خارجی در انحصار دولت نباشد و بخش غیردولتی هم بتواند نقش داشته باشد.

در مورد واردات کالاهای مصرفی باید بگویم بنای آقای هاشمی این بود که ظرفیت خالی کارگاه ها را پر کند و راه اندازی نماید. کارخانه هایی که مواد مصرفی تولید می کردند، اعتبارات خاص به آنها تعلق گرفت تا بتوانند مواد اولیه دریافت نمایند و تولید کالای مصرفی کنند (۱).

پس اصل قانون اساسی که می گوید تجارت خارجی در انحصار دولت است، خلاف شرع است؟

۱- ۱ اصل چهل و چهارم قانون اساسی: نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه ریزی منظم و صحیح استوار است. بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری و... است که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است. بخش تعاونی شامل شرکت ها و مؤسسات تعاونی تولید و توزیع است که در شهر و روستا بر طبق ضوابط اسلامی تشکیل می شود. بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاوری، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می شود که مکمل فعالیت های اقتصادی دولتی و تعاونی است. مالکیت در این سه بخش تا جایی که با اصول دیگر این فصل مطابق باشد و از محدوده قوانین اسلام خارج نشود... مورد حمایت قانون جمهوری اسلامی است. تفضیل ضوابط قلمرو و شرایط هر سه بخش را قانون معین می کند.

بلی خلاف احکام اولیه است اما در ذیل اصل ۴۴ شرایطی وجود دارد که در سال های اخیر از آن استفاده گردیده که اگر این چارچوب ها بخواهد مشکلاتی را برای نظام اقتصادی درست نماید، می توان حدود بخش دولتی را توسط قانون تعیین کرد. پس این که تجارت خارجی در انحصار دولت نباشد، تاریخش به زمان حضرت امام بازمی گردد. عبارتی از حضرت امام است که می فرمایند کارهایی که مردم می توانند بکنند، دولت انجام ندهد و کارهایی که مردم نمی توانند انجام دهند، دولت انجام دهد.

\_\_در مورد کالاهای لوکس که از خارج وارد می شد، چه مساعدت هایی صورت می گرفت؟

قاعده هایی وجود داشت که مثلاً همراه مسافر می توانستند کالاهایی را وارد نمایند و تنها به این صورت بود که این کالاها وارد می شد، ولی این که مجوز داده شود و با قیمت بالا وارد گردد، این گونه اش را من به یاد ندارم.

\_\_اما عملاً تنوع کالاها زیاد شد و مواد آرایشی و لباس های گران قیمت زیاد گردید، حتی اتومبیل های خارجی، سیمای برخی از مناطق و شهرها را عوض کرد.

در برنامه اول چنین ویژگی هایی وجود داشت و بیش تر مواد اولیه بود که وارد کشور می گردید. ما همان موقع به وزارت صنایع ایراد می گرفتیم. در جلسه ای که چند مدیر مسئول از روزنامه ها بودند، وزیر صنایع هم حضور داشت گفتم اجرای این طرح با این همه

تعهدات کوتاه مدت و وارد کردن این اقلام، مشکل ساز است. اینها همه تبدیل به کالاهایی می شود که مصرف کننده مصرف می نماید. شما چگونه می توانید تعهدات ارزی خود را جبران نمایید.

وزیر صنایع در جواب گفتند که به ما مربوط نیست، ما تنها وارد کننده هستیم و بازپرداخت آن به عهده ما نمی باشد. تولید ناخالص داخلی جهش یافت و رشدی حدود ۱۴٪ پیدا کرد و تمام ظرفیت های اقتصادی پر شد و چرخ های اقتصادی به حرکت درآمد و با استفاده از حد زیادی از «یوزانس و فاینانس و بای بک» اقتصاد به حرکت خود ادامه می داد.

در همین دوران، تعداد زیادی شرکت های واردات و صادرات خصوصی ایجاد گردید که بیش تر افراد متمولی در آنها مسئولیت داشتند. به نظر می رسید برنامه اول فضای بازی را برای ثروتمند شدن بعضی ها ایجاد کرد، هم چنین فضایی ایجاد کرده بود که بتوانند آن پول ها را هم هزینه نمایند. این مسأله در زمان دولت آقای موسوی مشاهده نمی شود. طبقه ای در آن دوران به وجود آمده بود که مصرف های کلانی هم داشتند و کارهای ساختمانی پر درآمد ایجاد می شد. نظر شما چگونه است؟

بنده در مورد واردات به آن صورت نمی توانم با شما موافقت کنم، اما واردات زیاد شد و در آن سال ها شاید سالیانه ۳۰ میلیارد دلار واردات داشتیم، در قسمت هایی بازسازی صنایع زیربنایی بود، مانند پتروشیمی بندر امام. یک سری زیر ساخت ها بود که شکل گرفت مانند پتروشیمی بندر امام، توسعه دانشگاه ها، سدها، نیروگاه ها و

تأسیساتی که خراب شده بودند، بعد از جنگ در موارد بسیاری قطعی برق داشتیم تا این که یک حرکت جدی صورت گرفت و این مشکل بر طرف شد.

بنده به یاد دارم چند قلم واردات که در زمان جنگ داشتیم، مانند آهن آلات، هر ساختمانی را می خواستیم بنا کنیم، باید آهن آلات آن را از طریق بنادر وارد می نمودیم، سیمان را وارد می کردیم، محصولات کشاورزی مانند گندم و... را وارد می کردیم، با جمع زدن این اقلام حدود ۱۰ میلیارد دلار هزینه به دست می آمد. همیشه در بنادر ما تعداد زیادی کشتی در نوبت بودند و هزینه زیادی را بر دولت متحمل می کرد. هم چنین در زمان جنگ هم واردات قابل توجهی داشتیم، زمانی که واردات ما کم شد، فشار سنگینی به ما وارد شد، ما اقلام اساسی را وارد می کردیم، از این روست که سیاست اصلی برنامه اول سیاست جایگزینی واردات است. یعنی ما سرمایه گذاری کنیم، این کالاها را از آهن آلات گرفته تا سیمان و محصولات کشاورزی را در داخل تولید کنیم و به جای آن یک سری کالاهای سرمایه ای را وارد نماییم.

اصولاً پروژه های عمرانی دولت، خصوصاً ساختمان سازی، از جاهایی است که خیلی از صنایع را به حرکت در می آورد، چون در یک ساختمان از ابزارآلات برق گرفته تا گچ و سیمان و چوب و... از تأسیسات حرارتی و برودتی گرفته تا چیزهای دیگر نیاز است. برج سازی ها و ساختمان سازی ها بیش از پیش در زمان آقای کرباسچی و برنامه های بعدی بود. این اصول پذیرفته شده بود که این سرمایه گذاری ها انجام شود و فولاد و... تولید شود و مجلس هم هر ساله بودجه آن را تصویب می کرد، اما ایراد بنده این بود که



ما کشور را متعهد می نمایم برای این که تولیداتی داشته باشیم که مصرف می شود و خودش منشأ ارز آوری نیست که ما بتوانیم آن بدهی را جبران نمایم. پس سرمایه گذاری در تولید کالاهایی که ارزآور هستند، توجیه دارد، اما کالاهای مصرفی، آن هم بدون پیش بینی، تعهداتی برای ما ایجاد می کرد. باید ظرف مدت ۶ ماه تا ۱۲ ماه بازپرداخت نمایم و این مقرون به صرفه نیست. اینها چیزهایی بود که شاید برنامه ریزان بگویند که ما این حد استفاده از یوزانس و ارز را ندیده بودیم، اما در بودجه ها مجوزش را داده بودند. پس از رونق گرفتن اقتصاد، سررسید بدهی های ما رسید، این در حالی بود که درآمدهای نفتی به طوری که پیش بینی شده بود، تحقق نیافته بود، عدم توانایی بازپرداخت بدهی ها باعث شده بود که فضای سیاسی علیه ما در جهان شکل بگیرد.

ایجاد این فضا تا اندازه ای سیاسی بود، چون خیلی از کشورها بودند که حجم بیش تری از بدهی ها را نیز نسبت به ما داشتند، ولی تا این اندازه علیه آنها جوسازی نمی گردید. با این شرایط وارد مجلس چهارم شدیم و اصلی را بنا نهادیم که باید برای بازپرداخت این تعهدات خارجی برنامه ریزی نمایم و این بدهی به تدریج کاهش پیدا کند تا به حد معقولی برسد. این مسأله بعدها در برنامه دوم هم آورده شد.

این که شما بیان نمودید که چیزی که در برنامه اول و دوم در کشور اجرا گردید، این نسخه تعدیلی بود که صندوق بین المللی پول و بانک جهانی پیچیده بودند، این مطلب را من قبول ندارم. البته برخی از برنامه های تعدیل هم اجرا شد، اما یکی از شاخصه های برنامه تعدیل برداشتن یارانه است، در حالی که در برنامه اول این یارانه

اجرا شده بود و در مجلس سوم هم اجرا شد، اما به جای این که کالاهای متعددی را تحت پوشش بگذارند و تعهدی نسبت به آنها توسط دولت ایجاد شود، اقلام کالاهای اساسی را محدود کردند. چند رقم کالا پیش بینی گردید و برای آن ارز در نظر گرفته شد، مانند روغن، قند و شکر، پنیر، گوشت و تا حدودی بعضی کالاهای دیگر که با یارانه تهیه می کردند.

در برنامه دوم، دولت تصمیماتی داشت. از زمانی که مجلس چهارم کار خود را شروع کرد، کار کنترل بر تعدیل و محدود کردن هم در مجلس پنجم و در برنامه دوم آمد. در برنامه دوم، دولت قصد داشت که نرخ بنزین را آزاد کند محاسباتی را مرکز پژوهش های مجلس تهیه نمود. آثار این آزادی وقتی منعکس شد آقای هاشمی قبول کرد که نمی شود نرخ فرآورده های نفتی آزاد شود. در ذهن دولت این بود که در برنامه دوم، کالاهای یارانه ای کاهش یابد و در سال های بعد هم برداشته شود، ما با این هم مخالفت کردیم و قرار شد که کالاهای یارانه ای هم همانند سال های قبل، باقی بماند. این تصمیمات و تغییرات صورت گرفته توسط مجلس باعث شد، که رئیس برنامه و بودجه، آقای روغنی زنجانی، استعفا کند.

### روند تصویب برنامه اول

دوره ای که مجلس سوم، برنامه اول را تصویب کرد، آیا در روند تصویب برنامه، اشکالاتی هم گرفته شد و مخالفانی هم داشت یا خیر؟

به علت جناح بندی جدیدی که ایجاد شده بود، دولت با مجلس سوم مشکل نداشت، طوری که اعضای دولت در مورد مجلس

چهارم برای تصویب برنامه می گفتند که باید با چراغ به دنبال مجلس سومی ها رفته و آنها را برای تصویب بیاوریم.

\_\_ با وجود افرادی همانند «آقای فخرالدین حجازی» و یا «سید محمد موسوی خوئینی ها» و یا اعضای سازمان مجاهدین و دیگران، چگونه مجلس سوم توانست به این سادگی این سیاست ها را تأیید نماید؟

کسانی که با نام کارگزاران جدا شدند اینها در حقیقت در مجلس سوم، متحد با مجمع روحانیون بودند مانند نوربخش، الویری و یا عبدالله نوری. تعدادی از اینها در دولت آقای هاشمی مسئولیت یافتند و بعضی دیگر هم که در دولت آقای موسوی بودند، تغییر موضع داده و به کارگزاران پیوستند و گروهی همانند آقای محتشمی و سلامتی و... مخالفت هایی داشتند، ولی مخالفت های شان به گونه ای نبود که بتوانند اثرگذار باشند.

\_\_ این که مجلس چوب لای چرخ دولت می گذارد، در عمل به کدام بعد برمی گشت؟

در تصویب بودجه و مصوبات اقتصادی نبود، ولی در مسائل سیاسی چنین تعبیری وجود خارجی داشت. زیرا از تریبون مجلس سوم مرتب علیه دولت آقای هاشمی موضع می گرفتند. به هر حال در برنامه اول چنین اتفاقاتی رخ داد. مسأله بازسازی، مسأله سنگینی بود که باید انجام می گرفت و نیاز به سرمایه گذاری های ارزی

داشت. این کارها نیز صورت گرفت، به علاوه زیرساخت هایی نیز باید انجام می گرفت.

نکته منفی ای که ما به طور محسوس می توانیم بگوییم، این است که واردات کالاهای اساسی کاهش یافت. گفتم که آقای هاشمی زمانی تصمیم گرفت تغییر سیاست دهد. این تغییر سیاست عبارت بود از: استفاده از تعزیرات حکومتی و این که دولت یک سری اختیارات قضائی، برای کنترل قیمت ها داشته باشد. این مسأله هم به جهت این بود که ناگهان قیمت روغن و قند و شکر افزایش فوق العاده ای پیدا کرد. علت این افزایش قیمت، آن بود که باید به موقع، دانه های روغن و قند و شکر وارد می شد و یک سهمیه ارزی اختصاص داده می شد که اینها بتوانند این اقلام را وارد و توزیع کنند. سهمیه های ارزی را در جای دیگری صرف کردند، واردات کمتر گردید و قیمت ها بیش تر شد.

در هر حال به علت غفلت از عرضه به موقع کالاهای یارانه ای که پیش بینی شده بود و کوتاهی ای که از طرف دولت انجام گرفته بود، قیمت کالاهایی که اثر قابل توجهی در اجتماع داشت، افزایش یافت؛ از طرف دیگر نیز نرخ ارز افزایش پیدا کرد و شرایطی ایجاد شد که نمایندگان و مسئولان تذکر می دادند و آقای هاشمی هم در نماز جمعه گفتند که ما قیمت ها را کنترل می کنیم.

— این افزایش قیمت ها متوقف شد یا ادامه داشت؟

این افزایش قیمت ها ادامه پیدا کرد و بعدها هم عرضه این کالاها به صورت یارانه ای ادامه یافت.

فکر نمی کنید اگر جنگ تحمیلی نبود، هیچ کدام از این مشکلات که برای موازنه بودجه ها بود وجود نداشت؟ و کلاً جنگ تا چه حد در این مورد مؤثر بود؟

جنگ که قابل تصور نیست که تا چه حد ما را عقب انداخت، البته درست است که مزیت های زیادی نیز برای ما داشت، اما خسارت های فوق العاده ای برای ما داشت. در جنگ هیچ برنامه ای تصویب نشد ما لایحه اول برنامه را بین سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۴ به مجلس دادیم، ولی بعد از زمانی که قطعنامه صادر شد، برنامه اول در مجلس تصویب شد.

## فصل دهم: دولت اصلاحات

### انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد ۷۶

تحلیلی سیاسی اجتماعی را در مورد انتخابات دوم خرداد ۷۶ ارائه نمائید، شما چه زمینه هایی را باعث جذب مردم به جریان دوم خرداد می دانید.

۱. نارضایتی مردم از عملکرد اقتصادی آقای هاشمی و فشار گرانی بر زندگی مردم و اینکه در جامعه منعکس شده بود، آقای ناطق ادامه دهنده راه آقای هاشمی است و آقای خاتمی متفاوت از آقای هاشمی می باشد.

۲. برخورد تند جمعیت دفاع از ارزش ها که کاندیدای آنها جناب آقای ری شهری بود، با آقای ناطق و ایجاد شکاف در طرفداران او

مثل جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. جامعه مدرسین در کل طرفدار آقای ناطق بود ولی جمعیت دفاع از ارزش ها حمایت چند تن از شخصیت های جامعه مدرسین را در دفاع از آقای ری شهری جلب کردند. اصولاً لبه تیز حمله جمعیت دفاع از ارزش ها به ناطق و طرفداران وی بود و آقای خاتمی و طرفدارانش از نقد آنها مصون بودند. این جمعیت سعی کرد تمام برگ های برنده ناطق نوری را باطل کند.

۳. اعتراض انجمن اسلامی دانشجویان و طیفی از دانشگاهیان به افراد سیاسی زمان آقای هاشمی.

۴. شکاف ایجاد شده بین کارگزاران و مردم و نارضایتی مردم از عملکرد دولتمردان که مردم تصور می کردند قسمتی به آقای ناطق برمی گردد.

۵. در مجموع مردم با رأی به خاتمی دنبال تغییر در وضع موجود به ویژه در شرایط اقتصادی بودند.

\_\_ در زمینه انتخابات دوم خرداد اگر بخواهیم ارزیابی ای انتخابی از وضعیت سیاسی تبلیغاتی جناح موسوم به راست داشته باشیم، چه مواردی را باید مطرح نماییم؟

به نظر من این جناح به دلیل موقعیت ها و موفقیت هایی که داشت نتوانست موقعیت جامعه را درست ارزیابی نماید و زود هنگام کاندیدای خودش را معرفی کرد و فرصت خوبی را برای رقیب فراهم آورد که بتواند این چهره را تخریب نماید، به گونه ای که همه اشکالات کارگزاران را به ایشان منتسب نمودند. ضمناً جناح چپ با ترفندهای تبلیغاتی توانسته بود شکافی بین روحانیت و سایر تشکل های غیرروحانی جناح راست ایجاد کند.

در مورد شعارهای مطرح شده در انتخابات چه نظری دارید؟

در آن فضا دیگر شعارها کارساز نبود و تقریباً بی اثر بود، چون طبق تحلیل آنها، اتفاق نظری در سطح جامعه پدید آمده بود که خواهان تغییر وضع موجود بودند.

در مورد تحلیل کلاسیک طیف دوم خرداد که معتقدند جامعه ایران میل به دموکراسی داشت، چه نظری دارید؟

انگیزه مشارکت سیاسی مردم در انقلاب اسلامی متبلور شده بود، منتها در سال ۷۶ مردم خواهان اصلاح وضع اقتصادی بودند و بعد به برنامه های توسعه سیاسی دوم خرداد، پاسخ مثبت ندادند. وقتی اراده سیاسی دوم خرداد برای مردم روشن شد از آنها عبور کردند.

تقریباً خلاصه تحلیل غالب این بود که در جامعه ایران به دلیل تحولات ساختاری و گسترش طیف جوان، شهری و طبقه متوسط، نظام دموکراسی معقول است.

مردم عموماً به دموکراسی اسلامی (جمهوری اسلامی) رأی داد بودند و دموکراسی را با محتوای اسلامی معقول می دانستند.

مسئله آن است که آنها به شعارهای داده شده هم احترام نگذاشته و عمل ننمودند، شعارهایی مانند توسعه سیاسی، شایسته سالاری، قانون گرایی و... که هیچ کدام انجام نگرفت و نوعی انحصارطلبی و قانون گریزی در دستور کار طیف غالب آنها قرار گرفت.

جامعه ما یک جامعه معنوی و عرفانی است و تاریخ هم نشان دهنده آن است. اگر در سینما هم گاهی فیلم هایی روی پرده سینما می رفت که از اخلاق به دور بود و به سمت اشاعه فحشا می رفت، مردم با عدم استقبال از کار آنها مانع از ادامه کار آنها می شدند. جامعه ما با معنویت مشکلی ندارد و مشارکت سیاسی و اجتماعی را هم ارزش می گذارد.

—اصلاح طلبان افراطی مسائلی را تحلیل می نمایند از قبیل این که قانون اساسی ما قابل تغییر است و حتی برای تغییر آن پیش بینی هم می نمایند و می گویند شاید زمانی برسد که باید اجازه داد که مردم استوارترین پایه های نظام را هم به رأی بگذارند، ولی جناح های دیگر آن را قبول ندارند، حتی از طیف دوم خرداد هم عده ای بودند که نمی خواستند این مسائل مطرح گردد، در مورد صحت و دقت این ادعا چه نظری دارید؟

به نظر من اصولی که این گونه افراد خواستار تغییر آن بودند پیش بینی شده است که اینها تغییر ناپذیر است و در آخرین اصل قانون اساسی نیز پیش بینی شده که این اصول غیر قابل تغییر است. اصل ۱۷۷ بازنگری قانون اساسی را در برخی موارد ممکن دانسته است. مثلاً عده ای بحث فراندوم را می کردند. کسی در نظام با فراندوم مخالف نبوده است و فراندومی قابل اجرا است که در قانون اساسی آمده باشد و طبق قانون برای اصلاح اصولی از قانون می توان فراندوم نمود. مواردی را که می توان قانون گذاری کرد، ولی تشخیص می دهید که بسیار مهم است می تواند به فراندوم



گذاشته شود. باید آئین نامه داشته باشد و آئین نامه ای از مجلس که به تصویب دو سوم از نمایندگان برسد. شورای نگهبان آئین نامه را تأیید نماید و طبق آئین نامه می توان هر موضوعی را به فراندوم گذاشت، اما با آن فراندوم مورد تقاضای مجلس (اصل ۵۹)، نمی توان قانون اساسی را تغییر داد. برخی اصول قانون اساسی با موافقت رهبری طبق اصل ۱۷۷ قابل تغییر و اصلاح است.

یک سری افراد نه این که آگاهی به قانون اساسی ندارند، ولی بحث آنها فراندوم نبود. بلکه بحث هایی بود که در کتاب های سیاسی با نام «پلیسیت»<sup>(۱)</sup> یعنی شانتاژ که امپراطوران فرانسه هم گاهی این کار را می کردند، معروف است. هم چنین آقای مصدق هم در ایران این کار را کرد، یعنی فراندوم هایی که آنها می گویند مبنای قانون اساسی ندارد، بلکه عده ای را جمع می کنند و فراندوم می گیرند که مثلاً مردم می خواهند جمهوری اسلامی باشد یاخیر، پلیسیت هم نه به معنای فراندوم قانونی است، بلکه نوعی فضا سازی است برای این که چیزی را جا بیندازند.

کارگزاران و مجلس پنجم: (رقابت سیاسی دوره مجلس پنجم و ریاست جمهوری هفتم)

لطفاً درباره شرایط سیاسی قبل از انتخابات مجلس پنجم و ویژگی های خاصی که منجر به تحول در شرایط سیاسی کشور گردید، توضیح فرمایید.

به نظر من مهم ترین حادثه در مجلس پنجم، ظهور جمعی از کارگزاران سازندگی بود. آن ها در اولین بیانیه خود نیز خواستار آن بودند که مجلسی را ترتیب دهند که مطیع سردار سازندگی باشد. اینها لبه تیز انتقادشان هم به مجلس چهارم بود که شعار مجلس چهارم «پیروی از خط امام، اطاعت از رهبری و حمایت از هاشمی» بود. در مجلس چهارم در عین حال که روابط خود را با دولت تنظیم کرده بود و تنش هایی که بین دولت و مجلس سوم بود وجود نداشت، به کارهای نظارتی نیز می پرداخت، به صورتی که بیش ترین تحقیق و تفحص از دستگاه و وزرا را در مجلس چهارم می بینید. این مسأله هم عمومی بود و مربوط به جای خاصی نبود و نگرش جناحی در آن وجود نداشت؛ هم از صدا و سیما تحقیق و تفحص صورت گرفت و هم از شهرداری و هم از بنیاد مستضعفان.

در مجلس چهارم ابزارهای نظارتی که برای مجلس تعریف گردیده بود، فعال شد. از جمله کمیسیون اصل ۹۰ که جایگاه مهم و پر تحرکی را یافته بود. دیوان محاسبات در آن دوره، فعال شد و مشغول انجام مسؤولیت های خود گردید. مانند بررسی تخلفات در دستگاه های دولتی، و اخطار به وزیرانی که مرتکب تخلفاتی در وزارت خانه مربوطه می شدند. این بعد نظارتی مجلس چهارم برای این جمع کارگزاران ناخوشایند بود و معتقد بودند که این بر خلاف شعاری است که به خود اختصاص داده بودیم. در صورتی که به نظر ما نظارت هم نوعی حمایت بود و انتقادهای دلسوزانه ما و هم چنین نظارت قوی بر عملکرد دولت، خود نوعی حمایت بود که آنها (کارگزاران) بر این باور نبودند. انتقاد دیگری که به مجلس چهارم داشتند، آن بود که مجلس چهارم در بررسی بودجه و برنامه،

ملاحظه توان مردم را می نمود. ما مخالف توسعه اقتصادی با شتابی که کارگزاران در نظر داشت؛ بودیم. برای مثال در نظر داشتند قیمت فرآورده های نفتی و انرژی را آزاد نمایند و بعد هم به تدریج در برنامه های دوم کالاهای یارانه ای را حذف کنند که ما (مجلس چهارم) مخالف بودیم. مجلس مرکز پژوهش ها را راه اندازی نموده بود و امکان کار تحقیقاتی و پژوهشی توسط پژوهشگران و کارشناسان اقتصادی غیر از دولت فراهم آمده بود. ما با مطالعات کارشناسانه ای که داشتیم، آقای هاشمی را متقاعد نمودیم که قیمت این چند قلم کالا مطابق نظر مجلس انجام گیرد که در نهایت، بعد از تصویب برنامه دوم منجر به استعفای رئیس سازمان برنامه گردید. همگی این مسائل باعث به وجود آمدن گروه کارگزاران سازندگی گردید. نتیجه این انتخابات باعث تغییر اکثریت و اقلیت نگردید و کماکان اکثریت همان اکثریت مجلس چهارم بود، اما اقلیت قدری فعال تر و پر جنب و جوش تر گردیدند.

از مسائل دیگر این بود که مجلس چهارم در برهه ای برای تغییر کابینه فشار زیادی آورده بودند و معتقد بودند که چون ما بیش ترین رأی را داریم و رئیس جمهور نیز مستقر گردید، پس باید کابینه نیز با ما همراهی داشته باشد.

در کابینه دوم مجلس نظراتی داشت که منعکس کرد. بعضی از این نظرات ملاحظه گردید، برای مثال، وزیر راه و ترابری که استیضاح شده بود و با یک رأی مجدداً رأی اعتماد گرفت، آقای هاشمی نیز او را برای دوره بعد معرفی ننمود و یا وزیر کشور که در آن زمان آقای نوری بود که مجلس نسبت به ایشان انتقادهایی داشت و مشی

او را قبول نداشت. در نامه ای با بیش از ۱۸۰ امضای نمایندگان مجلس از آقای هاشمی خواسته بود که آقای باهنر را به عنوان وزیر کشور معرفی نمایند، ولی این کار صورت نگرفت. مجموعاً پیشنهادهایی برای تغییر وزرا به آقای هاشمی شده بود که هیچ کدام عملی نگردید، ولی تغییراتی را هم در کابینه موجب گردید آقای هاشمی کلاً بر این اعتقاد بود که باید تعادلی را بین دو جناح برقرار نمود و این تعادل هم در زمان ریاست مجلس ایشان و هم در زمان ریاست جمهوری صورت گرفت. این سیاست را آقای بشارتی نیز در وزارت کشور رسماً اعلام نموده و انجام داد و استان داران را از هر دو جناح معرفی می نمود.

—شرایط اجتماعی و مؤلفه های زیربنایی شرایط سیاسی که منجر به تغییراتی در مجلس گردید چه بود؟

در حقیقت سبیل کارگزاران که رأی زیادی آوردند، فائزه هاشمی دختر آقای هاشمی بود و از لیست کارگزاران به جز افرادی که مشترک با روحانیون بودند کسی رأی نیاورد. تعدادی هم از خانه کارگر رأی آوردند.

—جناح چپ که کاندیدای کمتری داشتند و به دنبال کارگزاران و به شکل محدود وارد صحنه گردید. چگونه شد که پس از مدتی عرصه را از کارگزاران گرفت و دو سال بعد بخش اصلی قدرت را در اختیار گرفت؟

مجلس پنجم در دو سال اول ریاست جمهوری آقای خاتمی نیز ادامه یافت. در مجلس پنجم فراکسیون اقلیت فراکسیون فعالی بود که ترکیبی از نیروهای موسوم به چپ و کارگزاران بود. در آنجا تلاش هایی را برای همکاری انجام دادند. در انتخابات ریاست جمهوری، از قبل مشخص بود که یکی از کاندیداهای آن، آقای ناطق نوری است، برای کارگزاران قابل تحمل نبود چون ریاست مجلس با آقای ناطق بود و این مجلس بود که این همه کارگزاران نسبت به آن دلخوری داشتند. در صحنه تبلیغات هم به گونه ای اثرگذاری گردیده بود که اگر آقای ناطق نوری رئیس جمهور شود، فشارها بر مردم بیش تر می شود به خصوص فشارهای اقتصادی، اما واقعیت آن بود که کارگزاران با شخص آقای ناطق نوری مشکل داشتند، لذا در صحبت های شان مطرح می کردند که اگر آقای ولایتی کاندیدای ریاست جمهوری شود، آنها حاضرند که در کنار روحانیت مبارز قرار بگیرند، اما به هیچ وجه آقای ناطق را به عنوان کاندید ریاست جمهوری قبول نمی کنند، بالاخره هم قبول نکردند. سخن گوی جناح چپ، روزنامه سلام بود. این روزنامه هم شدید ترین مواضع نسبت به سیاست های آقای هاشمی داشت. بعد هم به رغم این تضاد دیدگاه اقتصادی به هر حال کارگزاران با جناح چپ هماهنگ شدند و از آقای خاتمی که کاندیدای آن طیف بود حمایت کردند. البته در آن زمان هم پیش بینی می شد که ائتلاف شکل گرفته از کسانی که دارای تفکرات کاملاً متضاد هستند، پایدار نخواهند ماند و همین طور هم شد. در حقیقت جناح چپ آگاهانه پذیرفتند که با کارگزاران ائتلاف کنند و این هم نبود مگر به جهت این که اینها دارای امکانات و لوازم بسیاری جهت تبلیغات بودند و

نهادهایی مانند شهرداری که هزینه های زیادی را مصروف تبلیغات می نمود. این ائتلاف استمرار یافت و با پیروزی آقای خاتمی در دولت کارگزاران هم دارای سهمیه شدند. مجلس ششم هم شروع به کار کرد و آقای هاشمی نیز تصمیم گرفت که کاندیدا شود. آقای هاشمی در جریان انتخابات ریاست جمهوری بارها تلویحاً از آقای خاتمی حمایت کرده بود، ولی در جریان کاندیداتوری مجلس ششم عده ای از اصلاح طلبان به تصفیه حساب با ایشان اقدام نمودند و تهمت های زیادی به ایشان زدند که نهایتاً ایشان استعفا کرد.

کارگزاران در صحنه ریاست جمهوری کاندیدای مستقل نداشت. نمی توانستند کسی را معرفی نمایند. آقای هاشمی هم در این مقام نبود که تشکلی جدای از کارگزاران ایجاد و کاندیدا معرفی نماید، چون ایشان معتقد بود که باعث تفرقه خواهد شد. البته بیش تر آقای هاشمی بر این رأی بود که آقای ناطق کاندیدا نشود و تلویحاً در سخنرانی خود از آقای خاتمی هم حمایت می نمود، علت موفقیت آقای خاتمی عواملی از قبیل نارضایتی مردم از عملکرد کارگزاران، تورم بیش از حد، نارضایتی فرهنگی مردم و... که جمع این مسائل باعث شد که مردم تصمیم گرفتند به آقای هاشمی رأی ندهند. آقای ناطق هم به علت این که احتمال حمایت از برنامه های هاشمی را داشت، رأی نیاورد و تنها گزینه موفق آقای خاتمی بود که مردم حتی اقبال مناطق مرفه نشین تهران هم برای ایشان تبلیغات و به ایشان رأی دادند. البته درون کارگزاران هم انشعابی صورت گرفت، بعضی از نیروها به خصوص کسانی که دارای یک رسانه قوی مانند همشهری بودند و یا آقای مهاجرانی، به نیروهای موسوم به

چپ

نزدیک شدند و بعد نیروهایمانند محمد هاشمی و حسین مرعشی منزوی شدند.

البته اگر بخواهیم صرفاً بر اساس گروه ها قضاوت نماییم، درست است که جناح چپ تفوق پیدا کرد اما اگر بر اساس تفکر بخواهیم قضاوت کنیم این طور نیست.

بله، یعنی از نظر فرهنگی کاملاً فرهنگ تسامح را پذیرفتند، از نظر اقتصادی نیز نتوانستند حرف جدید بزنند، حتی خود آقای خاتمی هم کمی صریح تر از آقای هاشمی سیاست های اقتصادی آقای هاشمی را پیاده کرد.

البته دولت آقای هاشمی در زمینه اقتصاد دو گرایش داشت یکی باقی مانده از تفکر چپ بود و یک گرایش هم که آقای نوربخش و... به آن معتقد بودند.

در دولت آقای خاتمی همیشه تفوق با آقای نوربخش بود و آقای نمازی به نفع آقای نوربخش کنار رفت.

### دموکراسی خواهی رادیکال

بعد از آن زمان وجه مشخصه جناح چپ نوعی دموکراسی خواهی رادیکال بود و این که ساختار را به نوعی دگرگون کنند.

البته باعث تفرقه و جدایی بین خودشان هم شد، یعنی جریان افراطی در پی ساختارشکنی بودند و می گفتند که قانون اساسی به

بن بست رسیده است و دیگر جوابگو نیست و جمهوری اسلامی باید به جمهوری تبدیل شود و مردم سالاری مطلق را دنبال می کردند که در اینجا فاصله قابل توجهی با بقیه پیدا کردند. نتیجه این اختلافات درونی جبهه دوم خرداد، در انتخابات شوراها آشکار شد، یعنی جایی که احساس می کردند در درون خود می توانند رقابت کنند و اثری از جناح راست و اصول گرا نیست. با اعلام آقای حجاریان و دیگران درون خود وزن کشی سیاسی به راه انداختند که مشخص شود چه کسی وزن سیاسی بیشتری دارد. در این میان در انتخابات شوراها گروه هایی مانند نهضت آزادی، کارگزاران، مشارکت و... دارای لیست جداگانه ای شدند که مجمع روحانیون در این جریان لیستی ارائه نداد.

### مجلس پنجم و دولت آقای خاتمی

یادم هست که پس از انتخابات و پیروزی آقای خاتمی من و چند تن از دوستان پیش ایشان رفتیم. ایشان هنوز در ریاست جمهوری مستقر نشده بود. یعنی دوره آقای هاشمی هنوز به اتمام نرسیده بود و آقای خاتمی در ساختمانی در همان مجتمع ریاست جمهوری استقرار داشت. جایی برای او مشخص کرده بودند که عجلتاً همان جا مستقر شود تا وقت قانونی تنفیذ و جابجایی صورت گیرد. در طول این مدت دوستان زیادی از طیف های مختلف پیش ایشان رفت و آمد داشتند. من هم به همراه چند تن از دوستان از جمله مرحوم دکتر احمد نجابت (نماینده دوره های چهارم و پنجم شیراز) پیش آقای خاتمی رفتیم. در آن جلسه دو توصیه به آقای خاتمی داشتیم. اول اینکه از ایشان خواستم از چهره هایی که به نوعی در



مظان اتهام هستند در کابینه اش استفاده نکند. حتی مثال زدم و گفتم از افرادی مثل آقای غلامحسین کرباسچی برای وزارت و اینها استفاده نکن. دوم اینکه مسئولان اقتصادی دولت (مثل وزیر اقتصاد، وزیر بازرگانی، رئیس بانک مرکزی و رئیس سازمان برنامه و بودجه) را خودت انتخاب کن و کسانی را در مصدر این امور بگذار که خودت آنها را کاملاً قبول داری و آنها هم شما را کامل قبول دارند. با این حرکت شما اقتصاد مملکت یک مسیر خوبی خواهد رفت. به ایشان گفتم از چهره هایی مثل عبدالله نوری و عطاءالله مهاجرانی استفاده نکن اینها خیلی تند هستند. همین ها دنبال ریاست جمهوری مادام العمر آقای هاشمی رفسنجانی بودند. برای شما هم مشکل ساز می شوند.

در آن جلسه این حرف ها را به آقای خاتمی زدم اما ظاهراً ایشان نتوانست کاری کند. عبدالله نوری وزیر کشور شد و عطاءالله مهاجرانی وزیر ارشاد. آقای نمازی را که تقریباً طرفدار اقتصاد دولتی بود به عنوان وزیر اقتصاد معرفی کرد. یعنی در عمل آن توصیه ای را که من کرده بودم به آن عمل نکرد و آن را رعایت نکرد و به مرور اتفاقات بدی روی داد که به آنها اشاره خواهم کرد.

هنوز بیش از دو سال از دوره اول ریاست جمهوری آقای خاتمی نگذشته بود که بحث محاکمه غلامحسین کرباسچی به همراه عده ای از معاونان و شهرداران مناطق پیش آمد. او از طرفداران کلیدی سیدمحمد خاتمی در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ بود. محاکمه او در اوایل سال ۱۳۷۷ انجام شد کرباسچی از ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۷ یعنی بیش از صد ماه سمت شهرداری تهران را بر عهده داشت و در ۱۳۷۷ به اتهام اختلاس و فساد مالی دستگیر شده بود.

اما همین آقای خاتمی که پیش از انتخاب به ریاست جمهوری پیش مقام معظم رهبری رفته و اعلام کرده بود در صورت پیروزی در چارچوب قانون اساسی عمل خواهد کرد، در قضیه کرباسچی در نامه ای به رهبری از ایشان خواست با استفاده از اختیارات رهبری کرباسچی را از زندان آزاد کند.

استفاده او از عبدالله نوری در مقام وزارت کشور نیز تبعات زیادی به دنبال داشت. در دوره ای که نوری وزیر کشور شده بود یک سری تحرکات علیه نظام جمهوری اسلامی و رهبری ایجاد شد که ایشان نه تنها قصد از بین بردن آن تحرکات را نداشت بلکه به گونه ای حمایت هم کرده بود و مواضع خیلی بدی داشت. این موضوع در مجلس پنجم بازتاب بدی داشت و واکنش های زیادی از سوی نماینده ها به آن شد و پس از مدتی مجلس تصمیم گرفت که عبدالله نوری را استیضاح کند. طراح اصلی این تصمیم هم آقای محمدرضا باهنر بود. دلیل استیضاح او ایجاد تنش در جامعه به جای ایجاد امنیت، عزل و نصب ها، دفاع از کرباسچی و... اعلام شد. در جلسه محاکمه او که در خرداد ۱۳۷۷ برگزار شد محمدرضا باهنر یک نطق قوی ایراد کرد. ایشان هم نتوانست از خودش دفاع کند و استیضاحش رأی آورد. بعد از کنار رفتن آقای عبدالله نوری، آقای عبدالواحد موسوی لاری وزیر کشور شد.

نفر بعدی آقای نمازی بود که از نظر اقتصادی با بقیه هم خط نبود، اما آقای خاتمی از او استفاده کرد ولی او تقریباً یک سال بیشتر دوام نیاورد و عوض شد.

یکی از وزرایی که اقداماتش در جهت فرهنگ لیبرال و در جهت تخریب فرهنگ و ارزش های اسلامی حرکت می کرد آقای عطاءالله

مهاجرانی، وزیر ارشاد بود. ما به استیضاح او اقدام کردیم و روز یازده اردیبهشت ۱۳۷۸ ایشان را استیضاح کردیم.

آقای عطاء الله مهاجرانی در آستانه استیضاحش اقدامات عجیبی انجام داد. آن زمان برخی از نماینده ها به او خط می دادند. این کار در آستانه استیضاح او اوج گرفته بود. نماینده ها می آمدند و می گفتند مثلاً برای تعمیر فلان آثار باستانی یا فلان مسجد در حوزه انتخابیه شان پول و امکانات می خواهند و او سر کیسه را شل کرده بود و در پوشش های مختلف به برخی نماینده ها پول می داد؛ حالا از کجا این همه پول را می آورد نمی دانم.

روز استیضاح فرا رسید. من خودم کدهایی را جمع کرده بودم که اینها در حقیقت با بیگانگان داشتند هم خطی می کردند. جلسه استیضاح برگزار شد اما رأی بر استیضاح به حد نصاب نرسید و آقای مهاجرانی همچنان به عنوان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی باقی ماند. مجموعه سخنانی ها و اتفاقات جلسه استیضاح آقای مهاجرانی را آقای رسایی در قالب یک کتاب جمع آوری و منتشر کرده. آقای رسایی آن زمان در اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی قم مشغول بود.

این نکته را هم بگویم با آنکه آقای مهاجرانی ابقا شد و عزل نگردید این استیضاح مقدمه ای شد بر عزل او توسط آقای خاتمی. یعنی آقای خاتمی حدود یک سال بعد با تذکرات و هشدارهایی که رهبری داد و مقدمه ای که استیضاح او فراهم آورده بود او را کنار گذاشت.

**توقیف روزنامه ها و قتل های زنجیره ای**

انتقاد عمده ای که به جناح راست وارد است، طرح ادعاهای سست مطبوعاتی و ایجاد فضایی برای از میدان به در کردن رقیبان است که پس از آن که عده ای دستگیر می شوند و سر و صدا می شود جریان می خوابد و پس از مدتی متهمان نیز آزاد می شوند، مانند جریان روزنامه جامعه و توس در تابستان ۷۷، جریان دستگیری ملی - مذهبی ها در اسفند ۷۹ و یا جریان آقای حکیمی پور و ترور آقای حجاریان و در کنار این مسأله به نظر می رسد که این جناح نمی تواند در برابر ادعاهایی که علیه آن طرح می شود افکار عمومی را اقناع نماید مانند جریان قتل های زنجیره ای و کوی دانشگاه.

ما ضایعه ای را در عالم سیاست در کشورمان داشتیم و آن این بود که خیلی از روش های اطلاعاتی وارد بازی های سیاسی شد و علت این بود که یک سری از عناصری که سابقه کار اطلاعاتی داشتند، در مقطعی تصمیم گرفتند که شغل خود را رها کنند و صحنه گردان صحنه سیاست شوند. البته اینها مطالبی است که در رسانه ها هم گفته شده است.

مسائلی که مطرح است مثلاً استفاده از یک سری منابع اطلاعاتی به صورت گزینشی و بعد هم سوء استفاده از اینها برای منکوب کردن رقیب و خارج کردن از صحنه. استفاده از تعابیری مانند «جناح راست مرد» و خبرهایی مبنی بر این که مراسم ختم جناح راست را برگزار می نمایند. که اینها هم شیوه هایی بود که در اطلاعات مرسوم بود.

سناریوهای قتل های زنجیره ای هم که شما فرمودید از همان شیوه های این چنینی بود. ما به عنوان جناح راست هیچ گونه استفاده ای از شیوه های اطلاعاتی و رانت های اطلاعاتی نکردیم، به هر صورت با اتهاماتی از این قبیل جریان هایی را ایجاد کردند، برچسب هایی را به رقیب سیاسی خود زدند تا بدینوسیله رقیب را دیو و خود را دلیر نشان دهند!

شاید قصد داشتند در جریان انتخابات از آن برای ترساندن مردم و تبلیغات به نفع خودشان استفاده کنند، یعنی ما می خواهیم این گونه پدیده های مخوف را از زندگی شما دور کنیم. این ماحصل جریان است و سوژه هایی که از این ردیف ساخته می شد، مانند جریان عالیجناب سرخ پوش آقای گنجی و یا نوار ویدئویی که آقای فرشاد ابراهیمی تهیه کرده بود که بعدها مشخص گردید گرداننده این مسئله، یکی از عناصر جبهه مشارکت بوده است و طی آن تمام شخصیت های نظام و جریان حزب الله و راست را با دروغ هایی متهم کرده بود.

ما به عنوان شاکی در جلسات محاکمات شرکت می کردیم. یک قسمت از آن را هم آقای محسن رهامی و خانم شیرین عبادی تنظیم کرده بودند. این نوار دیدنی بود، از ابتدا تا انتها تمام شخصیت های غیر مشارکتی متهم به همکاری های مخوف، شرکت در قتل، سرقت، غارت، خشونت و همه این مسائل متهم شده بودند. آن مقداری که به ما مربوط بود، معلوم بود که دروغ بود. این مسئله موضع کلی ماست که ضایعه بزرگ برای سیاست آن است که عناصر اطلاعاتی که در صحنه سیاسی رقابت وارد می شوند، آلوده به حرکت های این چنینی شوند. در این زمینه هم روزنامه ها و

هم اشخاص دوم خردادی، در صحنه پردازی ها و سناریوسازی ها، نقش اول را داشتند. سناریوی قتل های زنجیره ای را کسانی ایجاد کردند که دست اندر کار حرکت های افراطی دوم خرداد بودند، اما سخنان آقای حسینیان در برنامه چراغ یک عکس العملی بود. آقای حسینیان را ما جزء به اصطلاح جناح راست نمی دانیم، ضمن این که در جریان انتخابات ریاست جمهوری، آقای حسینیان جریانی را راه اندازی کرد که بیش تر نتایجش به نفع دوم خرداد تمام می شد و از منتقدین شدید آقای ناطق بود.

شیوه به کار بردن طرح پروژه قتل های زنجیره ای از روش های تبلیغی استالینی هم بدتر بود، یعنی این که جناحی را متهم به قتل نمایند. بدین جهت می گویم که ضایعه ای بزرگ بود، چون که در حکومت اسلامی این مسائل بعید به نظر می آمد. پروژه قتل های زنجیره ای را جناح دوم خرداد آغاز کرد و بدین وسیله سعی کردند افرادی مانند آقای هاشمی را از صحنه خارج کنند. در مقابل این مسأله، آقای حسینیان هم واکنش نشان داد که ایشان نیز از دوستان قدیمی همین افراد بود و ارتباطی با جناح راست نداشت. مسأله مهم اینجاست که عاملان اصلی این قضایا هنوز هم مشخص نگردیده اند چون عامل پیگیری این مسائل هم باز همان نیروهای اطلاعاتی بودند.

آقای رئیس جمهور اقدام نمود و آقای ربیعی را به عنوان نماینده خود در پیگیری این مسأله معرفی کرد. یک نماینده نیز از سوی قوه قضائیه معرفی شده بود، مسائل مختلفی به هم پیوند خورد و بالا-خره مشخص نشد که به کجا انجامید. هیئتی که تشکیل گردیده بود به مسائلی از قبیل شکنجه متهمان پرداخت و سناریوهایی را

ایجاد کردند. ما به شدت خواهان این بودیم که این مسأله پیگیری و روشن شود، اما نشد.

\_\_ به نظر می رسد قوه قضائیه نقش اصلی را در بسته شدن پرونده داشت.

همیشه مطرح می کردند که وزارت اطلاعات باید پیگیری کند و از لحاظ ساختاری نیز باید قوه قضائیه مسائل را بررسی کند، اما وقتی که چالش های درون حاکمیت بین قوه مجریه و قضائیه و مقننه وجود دارد، برخی مشکلات را نمی شود انکار کرد. پس قتل های زنجیره ای مسأله ای بود که باید ریشه اش خشکانده می شد و هیچ ربطی به ما نداشت و سرخ آن به برخی بچه های اطلاعات برمی گشت که بعضاً کنار گذاشته شده بودند.

### ارزیابی دولت خاتمی

\_\_ اگر شما بخواهید دولت آقای خاتمی را از نظر اقتصادی و اجتماعی ارزیابی نمایید، کارنامه این دولت را چگونه می بینید؟

در میز گردی که از تلویزیون پخش گردید و بعضی افراد حضور داشتند، یکی از آنها معاون سیاسی صدا و سیما بود که راجع به استراتژی اقتصادی دولت سؤال کردند، آقای خاتمی جواب فرمود که ما استراتژی نداریم و هیچ کس استراتژی اقتصادی ندارد. یک سری از دوستان دوم خرداد را طرفدار اقتصاد چپ یا دولتی بودند، یک سری هم تجدیدنظر کردند که به اقتصاد لیبرالیستی گرایش پیدا کردند؛ این مسأله باعث شد که دولت استراتژی منسجم و مشخصی نداشته باشد. پس از مدتی آقای خاتمی طرحی را تهیه کرد با عنوان

طرح ساماندهی اقتصادی. با نگاه به این طرح می فهمیم که ملغمه بود، یعنی ترکیب هایی از چپ و راست در آن گرد آمدند که نوعی اجتماع نقیضین مشاهده می شد. این ناهماهنگی در ستاد اقتصادی دولت نیز بازتاب داشت. وزیر اقتصاد آقای نمازی بود که قدری طرفدار دولت رفاه بود. در بانک مرکزی، آقای نوربخش بود. در سازمان برنامه، آقای نجفی بود که نجفی و نوربخش جزو یک طیف بودند و نمازی و... هم طیف دیگری، این درگیری ها نمایان شد و آن چیزی که به عنوان سند جمع بندی شد، هیچ گاه نمی توانست منشأ برون رفت از یک سردرگمی اقتصادی باشد.

برنامه ای که ایشان به مجلس ارائه داد و برنامه ای که به نام برنامه سوم بود، با طرح ساماندهی اقتصادی هم خوانی نداشت. در مجلس پنجم، برنامه تصویب شد و اختیاراتی جهت اصلاح ساختار اقتصادی می خواستند که ما فوق توقعات آنها به آنها اختیار دادیم. غلبه و تفکر آقای نوربخش و آقای نیلی در این برنامه اثربخش بود.

در برنامه تبلیغاتی انتخابات دوم ریاست جمهوری ایشان، بیش تر پرداختن به شعارهای اقتصادی در دستور کار قرار گرفت. تغییراتی با تغییر وزیر اقتصاد روی داد که بیش تر به نفع اقتصاد غیر دولتی بود؛ اما هم چنان سردرگمی اقتصادی به چشم می خورد. ما هنوز با چالش اشتغال رو به رو بودیم، البته طرح های ضربتی در این مورد انجام گرفت که خود آن هم جای نقد دارد. ما مشکلاتی در نظام تصمیم گیری اقتصادی در جامعه داشتیم. مشکل استراتژی داشتیم. مشکل نوعی اجماع تئوریک برای این که عزم ملی را برای حرکت اقتصادی برانگیزد، داشتیم. وضعیت به گونه ای بود که ما نمی توانیم بگوییم توان اقتصادی مردم بیش تر شده، بلکه تحلیل رفته



است. این به معنی این نیست که برخورداری مردم کمتر شده است، علت کم شدن توان اقتصادی هم باز می گردد به اقتصاد نفتی، چون تا کنون استفاده درستی از نفت نشده و بیش تر، ضعف های دولت را با آن حل نمودند و دولت هم یک کسر بودجه ساختاری داشت، برای این که این کسر بودجه ها را جبران نماید متوسل می شد به بالا بردن نرخ ارز؛ و بالا بردن نرخ ارز یعنی پایین آوردن ارزش پول ملی و تحلیل دادن توان اقتصادی مردم.

— بعضی از دوستان شما معتقد هستند که دولت آقای خاتمی از دولت آقای هاشمی در مورد توسعه اقتصادی ضعیف تر عمل کرده است، نظر شما در این مورد چیست؟

توجه شخص رئیس جمهور به مسائل اقتصادی که قابل قیاس نبود. آقای خاتمی اصولاً هم یک شخصیت اقتصادی نبود و یک شخصیت فرهنگی بود. آن دوران شاخص های بیکاری به شدت رشد کرد، بعضی از افراد شغل هایشان را از دست دادند، مقداری توجه به طرح های عمرانی کاهش داشته است، مشکلات اقتصادی بازتاب هایی در مسائل اجتماعی هم پیدا کرد از جمله اشاعه فحشا که عامل آن مشکلات و فقر اقتصادی بوده است، البته در دور دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی هم درآمد نفت بهتر شد و هم شاخص های اقتصادی بهبود پیدا کرد و شرایط اقتصادی جامعه بهتر شد.

شما مایل هستید که جناح سیاسی خود را به صورت مشخص که دارای یک شناسنامه و چند تشکل است، معرفی نمایید، اما در این اجتماع تمام دستگاه های هماهنگ کننده و اطلاعاتی را زیر نظر رهبری می دانند. همه این مسائل را جزو مجموعه ای قرار می دهند که یا شما را جزو آنها قرار می دهند و یا آنها را جزئی از شما می دانند. بحث اینجاست که نظام (به تعبیر اجتماع جناح راست) خواهان آن است که مخالفان خود را از بین ببرند، چند نفر را کشتند. یک سری دوم خردادی آمدند که مسائل را فاش کنند، دیدند که فرصت خوبی است که مشروعیت آنها (جناح راست) را زیر سؤال ببریم. مسأله به تنازعات سیاسی و جناحی منجر شد و در ادامه خودکشی سعید امامی و بالاخره نظام و رهبری مسأله را به گونه ای بستند.

شما مسائل را مجدداً مطرح کردید. تفاوت عمده ای را که بنده ذکر کردم که بین جناح راست و دوم خرداد وجود دارد، عبارت است از این که در جناح دوم خرداد، صحنه گردانان سیاسی و ایدئولوگ های آن جناح همگی از افراد و چهره های موسوم به اطلاعات می باشند، اما در جناح ما این گونه نیست. این که افرادی سعید امامی را به جناح راست نسبت می دهند، کاملاً مشخص است که تنها افترائی بیش نیست. اگر کیهان هم این قبیل مسائل را دامن زده و ادعای ارتباط وی با آمریکا و اسرائیل را مطرح کرد، باز هم به جناح

راست ارتباطی نداشت، چون کیهان خودش هم اعلام کرده بود که ما ارتباطی با جناح راست نداریم و یک جریان مستقل می باشیم.

افرادی که از پست های اطلاعاتی به صحنه سیاسی می آیند پس، باید چند سالی را در قرنطینه باشند که مبدا از رانت های اطلاعاتی علیه جناح رقیب استفاده نمایند. این مسأله از نظر عقلی، اخلاقی، منطقی، قانونی و تجربی صحیح نیست، این افراد باید سال ها در قرنطینه به سر می بردند، اطلاعات آنها می سوخت و بعد به صحنه سیاست می آمدند. ما با روش هایی مواجه شدیم که متوجه شدیم اصلاً نمی شود رقابت کرد.

در مورد قوه قضائیه هم باید گفت که هیچ ارتباطی با ما ندارد، حتی در زمان آقای محمد یزدی هم زیر مجموعه قوه قضائیه با طیف آقای حسینیان در ارتباط بودند. افرادی همانند آقای رازینی و... بعد از یزدی هم به همین صورت بود. در جریان حکمی که برای آقای آعاجری صادر شد، اتفاق نظر جناح های مختلف با این مسأله مخالف بود. آقای باهنر مصاحبه کرد و ما هم عنوان نمودیم به هر صورت همگی با این حکم مخالفت کردیم. اینکه سناریوهای دست ساز چپ را به رهبری و جناح راست نسبت دهید، این همان طرح رادیکال های دوم خرداد است. اما قتل های زنجیره ای و اتهامات واهی و دروغ آقای فرشاد ابراهیمی و خودکشی سعید امامی و جعل فتوای قتل به اسم رهبری که افشاء شد و سایر اتهاماتی که کذبش آشکار شد.

—ظاهراً مسائلی مطرح بود مبنی بر این که مأموران اطلاعاتی بدون اجازه یکی از علمای طراز اول نمی توانند دست به چنین

اقداماتی بزنند و از بعضی از صحبت هایی که مطرح می کردند نیز چنین برداشت هایی می شد و مطرح بود که افرادی متعصب، ارکان اصلی هستند و وزارت اطلاعات تنها مجری است.

موضع ما مشخص است، اگر واقعاً کسی هم اذن این ترورها را داده بود، ما مخالف آن بودیم ولی گاهی مسائلی مطرح می شود که دروغ بودنش معلوم است. مثلاً می گفتند که آقای رحیم صفوی به رهبری نامه ای نوشته است و اجازه این ترورها را از ایشان گرفته است. آقای کدیور نتوانست این ادعای خود را که در اصفهان عنوان کرده بود ثابت کند. اینها به خود اجازه می دهند که اتهام هایی به نظام، سپاه و ارکان حکومت، برای پیش برد اهداف سیاسی خود، بزنند پس جرم آقای کدیور این مسأله بود، نه نظر ایشان در مورد ولایت مطلقه فقیه.

پس مسائلی از این قبیل که گاهی در انتخابات مطرح می شود، هیچ گونه پایه و اساسی ندارد و مردم هم فهمیده اند که عده ای به دنبال اهداف جناحی خود هستند و برای رسیدن به آن از هیچ کاری فروگذار نمی کنند.

— آیا بهتر نبود آقایان فلاحیان را که یک طرف این قضایا بود مقداری محدود نمایند و تا این حد برای او حاشیه ای امن در نظر نگیرند به حدی که بتواند به راحتی در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند و آیا بهتر نبود تأیید صلاحیت ایشان معلق بماند تا مردم مقداری احساس امنیت نمایند؟

در مورد ایجاد محدودیت برای آقای فلاحیان، ما که قوه قضائیه و شورای نگهبان نیستیم که صلاحیت اظهار نظر داشته باشیم، اما در مورد قتل های زنجیره ای، هدف آنها این بود که نتیجه این قضایا هیچ گاه روشن نشود، زیرا ابزاری بود که می توانستند از آن برای جنجال آفرینی و ایراد اتهام به رقیب سیاسی هر وقت بخواهند سوء استفاده کنند.

## فصل یازدهم: نظرگاه ها

### انحصار طلبی جناح راست

سؤال در مورد فرضیه تند انتقادی است که در مورد جناح راست و یک سری از نیروهای درون حاکمیت وجود دارد و به نظر می رسد که یکی از موانع موفقیت این جناح در افکار عمومی باشد. بدین مضمون که این جناح یک سری از اصول دموکراتیک جمهوری اسلامی را از سر اضطرار پذیرفته است. اصولی همانند جمهوریت که گفته می شود واقعاً اعتقادی به آن ندارد. بر این چارچوب، این تصور هم اضافه می شود که اگر این جناح قدرت یابد و پایگاه های دیگر حکومت را که تا به حال در اختیار نداشته به دست گیرد، به سمت این مسأله می رود که ساختار را به صورت سنتی و شبه طالبانی ببرد.

این مسائل را با حجمی که شما فرمودید ما در سابقه این جناح نمی بینیم. البته شاید گروه هایی باشند که با جناح دوم خرداد هم سو شده و سابقه اعمالی شبه طالبانی داشته باشند، اما در سابقه این جناح نیست. مثلاً وزارت کشور آقای ناطق به ایشان اشکال می گرفتند که چرا با برخوردهای تندی که به نام حزب الله صورت می گیرد، مقابله می نماید.

در واقع، بر عکس، کسانی که حرکت های بسیار تند و افراطی در زمان هایی مانند زمان حضرت امام داشتند و موجب بروز تشنج

می گردیدند، بیش تر وابسته به جناح های دیگر بودند تا جناح سیاسی ما. برای مثال برخوردهای افراطی طیف موسوم به انجمن های اسلامی تحکیم وحدت در دانشگاه که باعث ایجاد تنش هایی گردید، بستن مسجد دانشگاه جهت این که مانع از سخنرانی و حضور آقای ناطق شوندد، یا برخوردی که با روزنامه هایی مانند رسالت می کردند، از جناح ما نبودند، اما در رابطه با بحث های مربوط به اصول و ارزش های دینی بود که شاید ما به نحوی مورد انتقاد حضرت امام قرار گرفتیم مانند زمانی که امام بحث ولایت مطلقه فقیه را مطرح کردند که در آن زمان یک چالش بود. آیت الله خامنه ای به عنوان رئیس جمهوری فرمودند که ولایت مطلقه در چارچوب اسلام و ایشان (حضرت امام) هم جواب دادند.

در مورد اختیارات دولت هم بحث هایی صورت می گرفت، برای مثال اختلاف بین این که تا چه حد دولت می تواند در زندگی مردم دخالت کند و یا مربوط به اختلاف نظر در دور اول نخست وزیری آقای مهندس موسوی بود، بیش تر اختلاف نظر ما با دوستان دیگرمان، از این گونه اختلاف ها بودند که در موارد اختلافی موضع ما خیلی دموکراتیک تر از رقبای مان بود.

اما راجع به ارزش ها، ما معتقدیم که نباید تسامح نسبت به ارزش ها داشت زیرا مسائلی از قبیل تهاجم فرهنگی توسعه یافته و جامعه را تحت الشعاع قرار می دهد و اگر حکومت نسبت به فضای زیست وظایفی دارد، باید نسبت به فضای فرهنگی، اجتماعی، تربیتی و اخلاقی جامعه هم وظایف خود را انجام دهد. از طرف مقام رهبری، بحثی تحت عنوان دقت بیشتر در مسائل دینی مطرح شد و

ما هم فکر می کنیم که مورد خطاب رهبری بودیم که نسبت به دین و ارزش های آن دغدغه بیش تری داشته باشیم.

ما در این مورد، انتقاد به خودمان را قبول داریم، به نوعی در جامعه، این مسأله مطرح شد که اینها بیش از حد متعارف نسبت به ارزش های دینی سخت گیری می کنند. ما باید در گفتارمان و رفتارهای مان به گونه ای عمل نماییم که انتزاع نشود که اگر دستی در قانون گذاری داشته باشیم به گونه ای عمل می نماییم که در مستحبات هم مردم را اجبار می کنیم و یا مکروهات را به گونه ای می بینیم که نباید کسی سراغ آن برود.

من معتقدم که نسبت به ارزش ها مدارا و نه تسامح، باید انجام شود، مدارا در دین مبین اسلام هم سفارش گردیده است. مثلاً در ماه مبارک رمضان، اگر کسی در حال خوردن و آشامیدن بود، نباید به او تعرض نمود، زیرا شاید مریض باشد و یا جزو اقلیت های مذهبی باشد. منتها اگر تظاهر به روزه خواری موجب هتک حرمت اسلام شود، می توان با حفظ کرامت انسان ها نهی از منکر کرد به نحوی که تأثیر گذار باشد. مدارا نه تنها جایز است، بلکه لازم است که مبادا مردم از دین طرد شوند. دین برخاسته از فطرت انسان است و تسهیل کننده روابط انسان است و اگر دستورات دینی رعایت شود، جامعه ای ایجاد می گردد که در آن آزادی اندیشه، بیان و آزادی های دیگر نیز وجود دارد و روابط سالمی را هم در این گونه آزادی ها می توانیم داشته باشیم.

اما این که شما می فرمائید جناح سیاسی ما با به دست گرفتن قدرت، این فشارها را به صورت قانونی در می آورند، باید بگویم اگر در کشوری بودیم که برای به دست گرفتن قدرت، نیازی به



آرای مردم نداشتیم، این مسائل امکان پذیر بود، اما در کشور ما مجلس در هر دوره ای دست گروهی خاص است و یا مناصب دیگر حکومتی نیز چنین است. پس نیاز به مردم وجود دارد. اگر قرار باشد به شکلی عمل کنیم که مردم احساس وجود خشونت و فشار نمایند، دیگر اقبالی برای گرفتن آرای مردم و جلب نظر آنها وجود ندارد. ضمناً لازم به ذکر است ما همان طور که به اصل «اسلامیت» اعتقاد داریم به اصل «جمهوریت» نیز معتقدیم. سابقه امر نشان می دهد از رقبا به جمهوریت پایبندتر بوده ایم. سال ۷۶ وقتی خاتمی پیروز شد قبل از اعلام رسمی ناطق به وی تبریک گفت ولی سال ۸۸ وقتی کاندیدای رقبا رأی نیلور آن فتنه را بر پا کردند! حالا چه کسی به دموکراسی پایبند است؟! شما به سابقه انتخابات مراجعه کنید که پای جمهوریت در میان است. رقبا معمولاً شکست در انتخابات را نپذیرفته اند و به گردن دیگران انداخته اند، ولی از پیروزی استقبال کرده اند این چگونه تعهدی به جمهوریت است؟!

—ظاهراً در زمان حضرت امام، در مقطعی، برخی از شخصیت های جناح شما اعلام کردند که باید بین کاندیداها حتماً چند روحانی برجسته وجود داشته باشند و حزب یا گروهی بدون وجود روحانیون نمی توانند کاندیدا معرفی نمایند. برای مثال دفتر تحکیم وحدت را مطرح می کردند که در این نوع مطالب، نوعی نخبه گرایی دینی را می توان یافت که ابرار

خوبی برای مخالفان شما می باشد که مطرح نمایند جمهوریت برای شما صرفاً یک بحث تاکتیکی است.

چنین چیزی را اصلاً به یاد ندارم که جامعه روحانیت یا جامعه مدرسین، چنین مسائلی را مطرح کرده باشند. امام در یکی از سخنرانی های خود فرمودند: چرا روحانیت مبارز که برای تهران است؟ باید برای همه کشور کاندیدا معرفی نماید و ایشان این مسأله را نقد می کردند. البته در کنار این مسأله هم می فرمودند که شما با روحانیت مشورت کنید و روحانیت هم موظف است صحنه را ترک نکند. به هر حال روحانیت هیچ گاه هم در چنین موقعیتی قرار نگرفت که بتواند چنین امر و نهی کند.

حتی از کلمات رهبری هم این گونه برداشت می شود که جمهوری اسلامی بدون رأی و نظر مردم تشکیل نخواهد شد. حتی حضرت علی (ع) هم هنگامی که مردم به سراغ ایشان آمدند، قبول مسولیت فرمودند.

پس بر این اساس، درست است که یکی از پایه های مشروعیت حکومت ما به وحی است، یعنی باید شخص شرایطی را داشته باشد تا بتواند مسؤلیت حکومت را بر عهده بگیرد، اما نمی توانیم با فشار و اجبار از مردم بیعت یا رأی بگیریم. اگر مردم رأی دادند، آن گاه او می تواند که حکومت مبتنی بر ارزش ها تشکیل دهد. شومیتتر هم در بحث دموکراسی به شکل و شیوه حکومت و چگونگی تشکیل آن می پردازد، پس حکومت اگر همراه رضایت و آرای مردم باشد، می تواند تشکیل شود.

## گروه های فشار

در مورد گروه های فشار سؤال مطرح است مبنی بر این که گروه فشار در جامعه ما سال ها دست به اعمال افراطی و خشن زد و کسی مسئولیت آن را نپذیرفت.

جریانی که در طول آن سال ها محکوم گردید، عبارت از جریاناتی بود که اشخاصی به نام حزب الله و با تکلیف دینی وارد اجتماعاتی می شدند و آنها را به هم ریخته و بعضاً ایجاد تنش در جامعه می نمودند. در اوایل انقلاب چنین آشوب هایی را خود دشمنان ایجاد می کردند که بدینی به وجود بیاورند، ولی جریاناتی که در چند سال اخیر به وجود آمده است، توسط نظام و عناصر سیاسی و انتظامی محکوم شد. پس این مسائل از سوی نظام و گروه های سیاسی محکوم شده و مورد تأیید نیست.

اما بحث دیگر این است که نمی توان گفت لباس شخصی ها در همه صحنه ها عوامل آشوب طلب بودند، بلکه گاهی مأموران اطلاعاتی و انتظامی به صورت لباس شخصی در این تجمع ها حاضر می شدند و در مقاطعی نیروی انتظامی از نیروهای بسیجی دعوت کردند که آنها نیز بدون لباس رسمی در تجمع ها حضور یابند. به هر حال اگر در دستگاه های نظامی و انتظامی هم افرادی بودند که این گونه عمل می کردند محکوم است. هم از نظر رهبری و هم از نظر مسئولین سیاسی و امنیتی کشور. این گونه افراد نظام و همه دستگاه های ذی ربط را بدنام می کردند.

باید قانون تماماً اجرا شود و در همه مسائل ما قانون پذیر باشیم، مثلاً آزمایش بدی که گروه دوم خرداد داشتند، این بود که در اوایل ریاست جمهوری آقای خاتمی، آقای کرباسچی محاکمه گردید و

ایشان بازداشت موقت شد، اما دانشجویان و گروه های سیاسی دوم خرداد به یک باره علیه این مسأله موضع گرفتند و آقای خاتمی هم به رهبری نامه نوشتند که ایشان آزاد شود. این اقدام قانون گریزی بود و اولین قدم در جهت این بود که قانون را بعضاً برای افرادی رعایت نمایند این نشان دهنده آن است که ما تا قانون پذیری فاصله داریم.

درباره قضیه آشوب ها نیز باید عوامل اصلی آن شناخته می شدند. ما حرکت غیر قانونی را از هر شخص یا گروهی محکوم می کنیم. بنده معتقدم شعارهای آقای خاتمی شعارهای خوبی بود. شعارهایی اعم از قانون گرایی، شایسته سالاری و... که باید رعایت می گردید. اما این که تا چه حد رعایت شد و تا چه اندازه در فرهنگ عمومی جامعه تأثیر گذار بود نیازمند تحقیق و بررسی است.

### **عدالت اجتماعی (فقر و غنا) نظریه امام خمینی در مورد فقر و غنا**

ما این پیش فرض را که شما روی آن تأکید داشتید، می پذیریم که اظهار نظرها و اعتقادات جناح فقهاتی (راست) در گذشته بیش تر جنبه دینی داشته است و مصلحت طبقاتی در کار نبوده، اما شعاری را امام مطرح فرمودند با عنوان «جنگ فقر و غنا» و این شعار پس از دوره ای حذف شد. تا جایی که به یاد دارم این شعار هیچ گاه از طرف جناح راست عنوان نشد.

سؤال من

این است که برداشت خودتان را از این شعار بفرمایید و هم چنین موضع جناح راست نسبت به این شعار چه بوده است؟

به نظر می رسد در مورد این مسأله زمانی که مطرح گردید، در روزنامه نقد نوشتیم، چون در آن زمان روزنامه رسالت منتشر می شد و می توانیم با مراجعه به آرشیو آن را دقیقاً بیابیم.

زمانی من نظریات حضرت امام را در مورد مسائل اقتصادی جمع آوری کرده بودم که فکر می کنم در دانشگاه پلی تکنیک (امیرکبیر) آنها را ارائه دادم.

یک بحث از حضرت امام نقل است که می فرمایند کسانی که فکر می کنند ثروت در اسلام حد ندارد آنها اسلام را نشناختند و ما هم از دیرباز اسلام را این گونه شناختیم. یعنی هیچ گاه اصالت را برای سرمایه داری به نحوی که لیبرال ها مطرح می نمایند، قبول نداشتیم. این سرمایه داری لجام گسیخته در غرب مطرح بوده و جنگ های بسیاری هم برای آن اتفاق افتاده است، یعنی تصور ما این بود که باید روح عدالتی که اسلام می خواهد و احکام اقتصادی که در اسلام است، پیاده شود. البته یک سری جنبه های اخلاقی هم هست که فرهنگ ساز است و آثاری از مقاطع تاریخی نیز موجود است که نشان می دهد اسلام به نوعی مورد عمل قرار گرفته است و حکایت از نوعی شکوفایی اقتصادی و در حقیقت ریشه کن شدن فقر از جامعه دارد. پس اولاً به رسمیت شناختن فقر از نظر اسلام، منتفی است و باید یک نشاط اقتصادی وجود داشته باشد و فاصله طبقاتی را هم اسلام نمی پذیرد البته به نوعی که حسادت برانگیز و موجب

در نهج البلاغه هم مواردی آورده شده است که اگر پدیده فقر وجود دارد، به خاطر ظلم و بی عدالتی است که در جامعه وجود دارد. جامعه اسلامی نیازهای معمول انسان ها را هم پیش بینی کرده است که باید تأمین شود. کسی که زندگی عادی در حد معمول و حفظ کرامت انسانی را نتواند اداره کند، به نوعی حکومت در قبال او وظیفه پیدا می کند. پس یکی این است که فقر را به رسمیت نمی شناسد.

دوم این که با ثروت هایی که از راه غیر مشروع به دست آورده باشند، در حقیقت به آنها اعلام جنگ می نماید. اعلام جنگ با «ربا» وجود دارد، اگر تاریخ غرب را بنگرید، می بینید که یکی از منابع اصلی رشدهای ناهنجاری سرمایه داری به رسمیت شناختن ربا است. یکی از اختلافاتی که بین پروتستان ها و کاتولیک ها بوده است این است که پروتستان ها ربا را مشروع می دانستند و کاتولیک ها آن را غیر مشروع. به علاوه، اسلام و قرآن بر اموال مردم حق معلومی را قرار داده است. «و فی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم» به علاوه، مسائل وقف و صدقات که البته صدقات، خمس و زکات بحث های گسترده ای دارد، به دلیل این که تعادل در جامعه به هم نخورد و کسانی از راه های حرام مانند ربا ثروت اندوزی می کنند، اینها در حقیقت به نوعی اعلام جنگ با خداوند می نمایند، این مسائل هم محکوم است. در مجموع مخالفت هایی که با پیامبر اسلام گردیده است بیش تر از جانب طبقه اشراف و ثروت مندان عربستان بوده است که در مقابل پیامبر ایستاده اند و بیش تر طرف داران پیامبر

---

۱- ۱ - من بحثی در مورد عدالت اجتماعی در شبکه ۴ سیما داشتم و اسنادی هم در مورد این بحث موجود است که اگر لازم باشد ارائه خواهم داد.

هم از طبقه محروم جامعه بودند. به هر حال به یک تعبیر جنگ فقر و غنا رسمیت دارد.

به نظر شما منظور از جنگ فقر و غنا، جنگ با فقر است یا جنگ محرومین و ستم دیده ها با استعمارگران و یا جنگ بین ثروت مندان و فقرا منظور است؟

من در حقیقت از این شعار، «مبارزه عادلانه با ظلم» را برداشت می نمایم، چون اگر بخواهیم از این مسأله آن مبارزات طبقاتی مارکسیسم را بیرون آوریم، به نظر من این یک برداشت اشتباه است. این که ما بگوییم این مسأله، یک جبر تاریخی است که طبقات با هم جنگ نمایند تا به یک جامعه بی طبقه برسیم و همه یکسان سرمایه داشته باشند، اشتباه است. اسلام تفاوت ها را به نحوی که عدالت را به هم نزنند، و موجب شکاف طبقاتی نشود، قبول دارد.

شاید ما بتوانیم مرزی را که تا به حال روشن نبوده است، روشن نماییم. این شعار را من برای این انتخاب کرده ام، چون نماد خوبی برای این بحث است. شاید نوعی برداشت افراط و تفریطی وجود داشته باشد، برداشت تفریطی آن این است که شعار را به شدت مسالمت آمیز کنند و بگویند این جنگ فقر و غنا همان احسان و کارهای خیر است که مخالفین جناح راست می گویند که جناح راست در این سمت حرکت کرده است. یک مسأله هم این است که آن را افراطی نماییم و بگوییم که هر کجا ثروت مند و فقیر هستند، بین این دو جنگ وجود دارد و ما باید یک طبقه خاصی را انتخاب نماییم و حکومت را تحویل شان نماییم و بقیه را حذف

کنیم. امام به نظرم منظورشان نه مسأله اول بوده است و نه مسأله دوم. امام یک نوع مبارزه و نوعی احساس را بیان می کردند و حس می کردند حق بعضی در مال بعضی دیگر وجود دارد و این که این مسأله چگونه باید باشد، نمی دانیم آیا توضیح داده اند یا خیر؟ می خواهیم بدانیم این حدّ وسط چیست؟ آیا اصلاً ستیز و تضادی بین ثروتمندان و فقرا وجود دارد؟ فقرا چگونه و با کدام گروه از ثروتمندان می توانند مبارزه کنند؟ این مبارزه تا کجا مشروع است و به چه شکل باید باشد؟

این درست است که یک شعار است، ولی باید اسلام روشن شود و توضیحات زیادی لازم است. به نظر من از داخل آن چنین چیزی که در جامعه اسلامی، طبقه ای به عنوان فقیر و طبقه ای به عنوان غنی درست شود و با هم جنگ کنند به دست نمی آید. جنگی که مارکسیست ها می گویند باید ناگزیر انجام شود تا از سرمایه داری به کمونیسم برسیم.

جهان بینی اسلام و حتی نظام سیاسی آن تا حدودی اخلاقی است و این اخلاق هم به گونه ای نیست که ضمانت اجرایی نداشته باشد، بالاخره در یک جامعه اسلامی اخلاق اسلامی را می توانیم به نوعی ببینیم و این جزء تربیت های اصلی است. مثلاً فرض کنید آن چیزهایی که جزء مسلمات است، می گویند که انسان وقتی حالت استغنا پیدا می کند نوعی طغیان در او ایجاد می شود، حالت تقوا را از دست می دهد و می خواهد که تجاوز نماید، آیه قرآن می فرماید:

«ان الانسان لیطغی آن راه استغنی» وقتی خود را مستغنی می بیند، دست به طغیان می زند و کسانی که به عنوان ثروتمند شناخته می شوند، نوعی خوی تکبر نیز با آنان همراهی دارد. نوعی اشرافیت



که اسلام اشرافیت را به رسمیت نمی شناسد. عرض کردم مخالفین عمده پیامبر (ص)، اشراف بودند، کسانی که از راه های مختلف با تضييع حقوق ديگران ثروت اندويزی می کردند. پس اسلام وقتی حاکم می شود، اجازه نمی دهد که راه های ظالمانه جریان پیدا کند. یعنی به عنوان قدرت مشروع جلوی ربا را می گیرد، در مقابل تعدی می ایستد و مانع ثروتمند شدن از راه های ناعادلانه می گردد.

اصولی مانند دست رسی آسان به اطلاعات از اصولی است که شهید مطهری هم روی آن کار کرده اند. اگر بخواهیم جناحی را جناح اصول گرا بنامیم، یکی از نمایندگان آن شهید مطهری است. ایشان هم در این زمینه ها فعالیت نموده اند. از دیدگاه حکومت اسلامی باید افرادی که وارد معامله می شوند از اطلاعات مساوی برخوردار باشند.

از صحبت های شما چنین استنباط می شود که اسلام قصد ندارد فقر را بپذیرد. برای این کار قوانین و توجیهات اخلاقی مشخصی وجود دارد و این مسأله نیز برای خود اصول و مقررات خاصی دارد.

اسلام اخلاق ثروتمندی را هم نکوهش نموده و هم چنین نهی نموده که کسی به خاطر فقر خودش، در برابر اغنيا تواضع نماید و آن را به عنوان يك گناه بزرگ برشمرده است. این مسائل قوانین تربیتی است که روح اسلام را نشان می دهد. اسلام برای غنی او برای ثروت بیش تر او امتیازی قائل نیست، هم چنین فقرا به خاطر عدم ثروت و فقر، دچار کاهش درجه اسلامی در اسلام نمی شوند. بلکه او را حمایت می کند که خود را از فقر نجات دهد.

پیامبر با شخصیت های قریش جلسه ای داشتند، فردی که به نظر افراد قریش بی سر و پا و بی چیز بود، وارد آن جلسه شد. هنگامی که این مرد وارد شد و در کنار یکی از آن افراد ثروتمند نشست، آن شخص لباس خود را جمع کرد که مبادا گرد و غبار لباس این شخص فقیر بر لباس او نشیند. قرآن آیات تنیدی در این رابطه نازل کرده که دلالت بر آن دارد که از شخص فقیر و ژنده پوش، حمایت فرموده است و فرد ثروتمند را سرزنش می نماید.

این مسائل همگی فرهنگ سازی در اوایل اسلام است و موضع پیامبر را که پیام شان حمایت از مستضعفان است به خوبی نشان می دهد. آن حد افراطی آن را هم به استدلالی نمی بینیم که از جانب فقرا در برابر ثروتمندان جبهه بندی شود. البته ثروت هایی را که از راه حرام به دست آمده است، اعلام جنگ با خداوند می دانند و باید ثروت های بدست آمده از راه حرام و ربا و... را باز پس گرفت. در قانون اساسی هم همین مورد پیش بینی شده است که تمامی این ثروت های به دست آمده از راه های ربا، حرام، غصب همگی حرام می باشد. باید به صاحب اصلی آن باز گردد. البته این به عهده دولت است که باید به عنوان قدرت مشروع این کارها را انجام دهد و در مجموع هم باید به نحوی عمل کند که سیاست اقتصادی اسلام پیاده شود و فاصله طبقاتی که منشأ تبعیض می شود پدید نیاید.

اگر حالت ایده آلی را فرض بگیریم که حکومت اسلامی موفق به اجرای همه قوانین خود شده و هم چنین راه کسب ثروت های نامشروع را قطع کند و کسی که ثروتمند است، مطمئناً ثروت حلال داشته باشد و فقرا هم حس نمایند که آن چه در توان

حکومت اسلامی است برای آنها انجام می شود تا آنها سطح بهتری پیدا نمایند، اگر بدین گونه باشد و شرایط کسب ثروت حرام نباشد، قاعدتاً نباید فقرای زیادی داشته باشیم. در این شرایط احتیاجی به مباحثی مانند جنگ بین طبقات نیست.

این یک جامعه متعادل است که به جای این که یک طبقه خاص حکومت نماید، یک نظام اخلاقی و حقوقی حکومت می کند و فاصله هم به حدی نیست که قابل سرزنش باشد و کسی، دیگری را به خاطر داشتن یا نداشتن سرزنش نمی کند.

— به نظر شما حد بی عدالتی اسلامی و برداشت های مارکسیستی چیست؟ که این حد مقداری مشکل نموده است. فرض بگیریم که حکومت اسلامی به دلایل مختلفی اعم از پیچیدگی جوامع امروزی، از لحاظ قشرها، جمعیت، سازمان های اجتماعی و یا به علت داشتن بعضی مشکلات و نارسایی ها مانند جنگ و... نتوانسته است کاملاً مسلط بر جامعه شود و مانع کسب ثروت های حرام یا بادآورده شود و از آن طرف هم بتواند وضع فقرا را بهبود بخشد، در شرایط امروز، جامعه ما هم به عقیده تمام جناح های سیاسی ما ثروتمندی که حرام خوار و یا ثروتمندی که بخشی از مال او حرام باشد، زیاد داریم و فقرای ستم دیده و حذف شده زیادی نیز داریم.

در چنین شرایطی فردی فقیر و مذهبی که به انقلاب هم علاقه داشته است، که این شعار امام را شنیده است و این

شرایط فعلی را هم دیده است، به چه شکلی می تواند برای بهبود این وضعیت تلاش نماید؟

مسئلاً الآن در چنین شرایطی اگر او به صورت فردی یا با دوستان خودش اقدام به دزدی از آن ثروتمندی که اعتقاد دارد، مال او حرام است، نماید و یا کسب و کار او را مختل نماید، فکر می کنم در جامعه ما با او برخورد می شود و این کار را خلاف قانون می پندارند. پس این جا وظیفه حکومت اسلامی سنگین تر می شود. در این جا و در شرایطی که نامناسب است و عدالت اجتماعی تا کنون پیاده نشده و یا تلاش گردیده، اما به حد خود نرسیده است، باید راه هایی را از راه حلال و مشروع برای او ایجاد نماید که او هم حس عدالت خواهی خود را ارضا کند و فکر نکند که به تنهایی در مقابل جامعه ایستاده است. برنامه اش این است که نه ثروت حرام پدید آید و نه فاصله طبقاتی. حال که ما در شرایط این گونه قرار نداریم و این برنامه محقق نگردیده است و عده ای فقیر هستند و فاصله طبقاتی زیاد است، چه باید کرد که اینها از حکومت کنده نشوند و احساس نکنند که حکومت در اختیار ثروتمندان است و آیا می توان از افرادی که ثروت آنها نیز حرام نیست و یا ما نمی توانیم ثابت نماییم، به نوعی تعدیل ثروت کنیم و از این طریق وضعیت فقرا را بهبود بخشیم و یا با به وجود آوردن قوانین خاص، ثروت اندوزی آنها را محدود کنیم؟

اولاً از نظر راه کارها، مسائلی است که در قانون اساسی پیش بینی شده است که انحصار ثروت در دست اغنیا هم نباشد و این مسأله ای

است که در قانون اساسی هم وجود دارد. از بین بردن فقر و شکوفایی اقتصادی و رسیدن در حد ایده آل آن به اندازه ای که نتوان کسی را یافت که صدقات و خمس را به او پرداخت نماییم. این قانونی است که در حکومت حضرت مهدی اجرا خواهد شد و در زمان حکومت آن حضرت همه مردم به صورت یکسان از ثروت بهره خواهند برد و مردم، حقوق واجب خود و ثروت های اضافی را در خارج از شهرها قرار خواهند داد تا افرادی که نیاز داشته باشند از آنها استفاده نمایند.

بخش تعاون که در قانون پیش بینی شده بود، برای این بود که کسانی که توانایی کار دارند، ولی ابزار و وسایل کار را ندارند، بتوانند فعالیت نمایند، نکته بعدی این که برخلاف آنهایی که می گویند صدقات و کمک محرومان را قبول نداریم، کسانی در جامعه هستند که توان کار را ندارند، ولو این که سرمایه آن را داشته باشند، این افراد باید اداره شوند. حضرت امام با تأسیس کمیته امداد این مسائل را پیش بینی کردند که در حد نسبتاً زیادی کمیته امداد این کار را می کند و دولت و مجلس بودجه های هنگفتی را به این امر اختصاص داده اند. این مسأله تحولی را در جامعه ما به وجود آورده است، بسیاری از خانواده ها که در سطح روستاها و شهرهای دورافتاده، امکان این که بتوانند هزینه فرزندان شان را برای ادامه تحصیل در دانشگاه تأمین نمایند، نداشتند با پوشش کمیته امداد توانستند خود را به مدارج بالای علمی برسانند. این تصویری که بعضی افراد، از کمیته امداد دارند، درست نیست به این شکل که کمیته امداد چند فقیر را جمع می کند و در حد نان و پنیر به آنها کمک می نماید که زنده بمانند. این برداشت صحیح نیست، بلکه

بیشتر حمایت هایش به این شکل است که آنهایی را که درآمدی ندارند مستمراً می دهد. فرزندان را که توان مالی ندارند حمایت می کنند تا بتوانند ادامه تحصیل دهند. مشکلات خدمات درمانی آنها، مشکلات فرهنگی آنها را رسیدگی می کند. قسمتی از کارهای مهم آنها، فراهم آوردن زمینه شغلی برای محرومان می باشد که وقتی از آن فقر مالی بیرون آمدند، بتوانند روی پای خود بایستند. بودجه و امکاناتی وجود دارد که بتوانند این کارها را انجام دهند. با حرام که باید برخورد شود و برخورد هم می شود. در یک دوره ای، در بعضی شهرها کسانی که پول ربا داده بودند و در مقابل، مبلغ کلانی را درخواست کرده بودند، دادگاه حکم داده بود که آن پول ها به صاحبان شان بازگردد.

زمانی مسائل اصل چهل بحث روز بود و ثروت های ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوءاستفاده از مقاطعه کاری ها و معاملات دولتی، دایر کردن مباحث فساد و سایر موارد را غیر مشروع اعلام می کرد. این اصلی صریح است که روابط اقتصادی باید شرعی باشد. ما هم معتقد به این مسأله هستیم و معتقدیم که باید این کار انجام شود. یعنی می فهمیم که اگر کسی خلاف نکند و یکی از این موارد را به کار نبرد، به طور ناگهانی، ثروت هنگفتی به هم نمی زند. ضمناً عدالت توزیعی از راه کارهایی است که در اختیار مجلس و دولت است. حکومت می تواند از ثروتمندان مالیات بگیرد و برای توانمندسازی نیازمندان استفاده کند.

پس مال ثروتمندان کلان که یکباره ثروتمند شده اند، غصبی است؟

قسمت عمده آنها شامل این راه ها می شود، چون اصلی در اسلام است که مال حرام، فساد اخلاقی در پی دارد، بعضی از این فسادهای اخلاقی ریشه حرام خواری دارد که از مفاسد اخلاقی خود و خانواده سر در می آورد. حد ثروت را که شما اشاره کردید و نظر بعضی از آقایان را هم ذکر کردید، باید عرض کنم من تا به حال ندیده ام که کسی بگوید حد ثروت شما، بیش از این مقدار، حرام است. ممکن است خانه هایی باشند که حدود میلیاردها تومان ارزش داشته باشند، این یک مسأله نسبی است، عقلانی هم نیست که کسی میزان معینی را تعیین کند. به نظر من حد ثروت به عرف عاقلانه جامعه برمی گردد.

—چه راهی برای کاهش اختلافات پیشنهاد می کنید؟

وقتی می گوئیم حالت فارغ از سرزنش، همین مسأله است. درست بودن فرهنگ و بینش هم خود مسأله ای است. با صرف اختلاف ثروت به هر میزان که مشکل نداریم، اما این که چند برابر باشد یا متعادل باشد، تشخیص این مسأله عرفی است و بر اساس یک مجموعه از ارزش ها در جامعه مشخص می شود. امروزه ضریب جینی و نسبت درآمد طبقه بالا به طبقه پایین معیاری برای عدالت است که حدود ۴-۵ برابر معقول به نظر می رسد.

—آیا نباید مقداری نظام مند شود؟

چرا، اما باید بالاخره مشخص شود که آیا به حد سرزنش رسیده یا نه؟ ما فرض می کنیم که کسانی هستند که ثروت خود را از هیچ کدام از این راه ها به دست نیاورده اند و امکان دارد چنین ثروتی

جمع شود، به هر حال تکنولوژی بدین گونه پیشرفت نموده است که امکان دارد یک اختراع ارزش افزوده سنگینی را ایجاد کند.

مالیات را که در رابطه با آن بحث کردیم، در همین مورد است. اگر به یاد داشته باشید، عده ای می گفتند که دولت باید ضرورت های خودش را بگوید تا بر اساس آن، اجازه دهیم که مالیات گرفته شود، ولی بعضی می گفتند که با تشخیص دولت اسلامی است و می تواند مالیات بگیرد.

حال با این دیدگاه فرهنگی که این فاصله ها نباید به حد سرزنش برسد و قوانین عادلانه ای داریم، اگر چنین مواردی بود باز این مسأله پذیرفته شده است. یعنی اشخاص حقیقی و یا حقوقی از طریق امکانات این نظام به این مرتبه رسیده اند، پس این نظام حق دارد که برای تعدیل و برقراری عدالت از مالیات استفاده کند و باز توزیع را انجام می دهد.

— هر چند که می بینیم نظام مالیاتی مؤثر به شکلی که در اروپا فعال است، نداریم، که اصلاح آن می تواند بسیار مفید باشد؟

بله، این حرف درست است، نظام مالیاتی ما یک نظام به هم ریخته، قدیمی و ناکارآمد است.

— شما مطلب جالبی را اشاره فرمودید که خمس باعث می شود که اختلافات بیشتر نشود و تعدیل کند، ظاهراً تعریف خمس هم همین است، «مالی که شخص از آن استفاده نمی نماید، باید یک پنجم آن را بدهد».



خیر، یعنی کسی که درآمدی دارد و زندگی متعارف خود را می گذرانند، در آخر سال (البته این آخر سال حد نهایی آن است) اگر از مصرف متعارف آن چیزی زیاد آمد، باید یک پنجم آن را بدهد. یعنی مستحب آن این است که شما که حقوق می گیرید، یک پنجم آن را خمس دهید، اما اجازه داده اند که شما حقوق خود را مصرف کنید، ممکن است این ماه اضافه بیاید، ولی ماه بعد کم بیاورید، بنابراین تا پایان سال هر چه قدر که اضافه آمده است، یک پنجم آن را به عنوان خمس پرداخت می کنید.

این قانون بسیار شفاف است و هیچ مناقشه ای هم ندارد، اما مشکل ما این است که نمی توانیم از آن استفاده کامل نماییم، چون اولاً اجباری نیست، ثانیاً نمی توانیم بگوییم که نیاز خانواده شما در سال چه قدر است، ممکن است بگویند نیاز خانواده من در ماه ۵ میلیون تومان است، ما باید بتوانیم ادعای او را زیر سؤال ببریم، نکته بعد این که آیا ما می توانیم برای این گونه نیازها، خمس را اجباری کنیم؟

این مسائل در دست حاکم شرع است. گر چه از نظر مبنای فقهی نظر کسانی مانند آقای آذری قمی این بود که همه خمس باید در اختیار ولی فقیه قرار بگیرد، چون این یک ابزار حکومتی به شمار می رود، اما در حال حاضر همه مراجع خمس و سهم امام را می گیرند، اما ابزار مالیات خیلی قوی تر است و هیچ مناقشه ای در آن نیست.

— چرا اعمال نمی شود؟

این مشکل از اسلام نیست، از ناکارآمدی نظام در اخذ مالیات است. مقاومت در برابر تغییرات و اصلاحات باعث شده که یک تغییر و تحول جدی در نظام مالیاتی به وجود نیاید و قطعاً کار فرهنگی هم نیاز دارد. در بعضی از کشورها افراد شاید از نظر فرهنگی به گونه ای نیستند که بیایند و مالیات بدهند، ولی هزینه عدم پرداخت مالیات آن قدر بالاست که کسی از پرداخت مالیات فرار نمی کند. در آن کشورها تکنولوژی و کنترل قوی است، هم چنین مردم توجه هستند. به هر حال در ایران قانون پرداخت مالیات اصلاح شد که تا حدی به اقشار ضعیف فشار نیاید؛ همان قانونی که در مجلس ششم تصویب شد. فناوری اطلاعات و ارتباطات و برنامه های کاربردی (اپلیکیشن ها) می توانند نظام عادلانه، شفاف، بدون فساد و رشوه و غیرقابل فرار مالیاتی را برقرار کنند. اراده سیاسی برای پیاده کردن آن لازم است.

— بنابراین ما شماری مکانیزم های شرعی برای عادلانه کردن توزیع ثروت داریم، ولی از طرف دیگر جامعه ما را اختلاف طبقاتی فرا گرفته است.

وضع موجود کاملاً قابل سرزنش است. شما واضح ترین آن را به عنوان محورهای اصلی اصلاحات از زبان رهبری شنیدید؛ «مبارزه با فقر، فساد، تبعیض»، این سخن خیلی جامعی است. جنگ فقر و غنا را ما قبول داریم، اما آیا هر کسی که فقیر یا غنی شد، در جامعه اسلامی باید صف کشی نموده و با هم جنگ کنند. این مسأله جای بحث دارد، اما قاعدتاً مبارزه با فقر، جزء اهداف حکومت است و

وقتی که حکومت امکانات و قدرت دارد باید از هر دو استفاده کند و نگذارد که فاصله ای بین فقیر و غنی به وجود آید که قهراً به جنگ فقیر و غنی کشیده شود.

پس به نظر شما ثروت حد دارد یا خیر، اگر حرام نباشد؟

من عرض کردم که این جمله از حضرت امام است: «کسانی که فکر می کنند حد ندارد، اسلام را درست نفهمیدند» منتهی این حد عرفی است و متناسب با شرایط زمان و مکان و عقلانیت تعیین می شود.

آیا باید همیشه بدین گونه باقی بماند یا خیر؟

بعضی چیزها را هر چه قدر هم تلاش نمایید نمی توانید، عرف جوامع تفاوت دارد، برداشت ها متفاوت است، فرهنگ ها متفاوت است، بر اساس تحصیلات و شرایط تحصیلی متفاوت است. ممکن است در زمانی فاصله کم زندگی ها سرزنش را باشد. من فکر نمی کنم اسلام انگیزه های فعالیت اقتصادی را در افراد بکشد، یعنی به رسمیت شناختن حرمت مالکیت مورد قبول است.

اما ما بحث مان این است که اگر کسی سالیانه ۵ میلیارد درآمد داشت، می گوید اگر من یک میلیارد آن را هم پردازم، انگیزه فعالیت اقتصادی از من گرفته می شود.

حکومت به این حرف ها توجه نمی کند، چون عقلانی نیست، چون اگر ۵ میلیارد درآمد داشتی، میلیارد ها دلار جهت امنیت، آب، برق و هزینه های دیگر صرف شده است تا تو بتوانی درآمد کسب نمایی.

فکر نمی کنید جامعه ما نیازمند تحولاتی است تا شکاف بین شعارها، هنجارهای اخلاقی و مرحله عمل از بین برود؟

در مرحله نظر مسائل روشن است، ولی در مرحله عمل، ابهام وجود دارد که حدود چه هستند. این شکاف یک موقعیت ناهنجاری به وجود آورده است که به نظر می رسد یک جناح سیاسی اگر بخواهد آینده کشور را به دست بگیرد اگر این نقطه را مورد توجه قرار دهد و واقعاً بتواند تأثیرگذار باشد، شاید موفق شود.

قبلاً هم شاید عرض کرده باشم، در کشور ما حل این معضل از یک نظر سخت است و از نظر دیگر آسان. به عبارتی سهل و ممتنع است. از این نظر سهل است که در کشور ما اگر کسی بخواهد سرمایه دار شود، بدون ارتباط با دولت نمی تواند این کار را انجام دهد. برای این که حجم زیادی از اقتصاد ما در دست دولت یا شرکت های دولتی است. پس اگر اراده ای برنامه ریزی شده به کار بیاید می تواند. چون این امکانات عظیمی که در دست دولت است می تواند یک عدالت، شکوفایی، تحرک خاص، و بر هم زدن این وضعیت را که شما می گوید انجام دهد، چون لازم نیست که اموال کسانی را مصادره کنند که این کارها صورت گیرد.

واقع این است که در کشور ما کسانی یک شبه راه صد ساله را پیمودند، آنها از رانت های دولتی استفاده کردند و نمی توان مشروعیتی برای آنها قائل شد. چون حتی قانونیت آن هم زیر سؤال است، برای این که اگر رانت های اطلاعاتی یا اختلاس یا سوءاستفاده از موقعیت های افراد نبود، بدین گونه نمی توانستند به این ثروت های کلان برسند. این که رهبری می فرماید مبارزه با فساد

به خصوص مفاسد اقتصادی، برای این است که در پرونده های مختلف زد و بند با بانک ها دیده می شود، یعنی قطعاً دست عده ای مأمور و کارگزار دولتی در مفاسد و اختلاس ها وجود داشته و دارد. بوده است، که چنین اتفاقی افتاده است و این در کشور ما مهم است. پس از این نظر سهل است، چون اگر عده ای کارگزار دولتی تصمیم بگیرند این مشکل بر طرف خواهد شد. آنجا که می گویم ممتنع است آن است که (چاقو دسته خود را نمی برد). این فساد گسترش پیدا کرده و حالت شبکه ای یافته است، ابزارهای برخورد هم کمی کند شده اند و زنگ زده اند، چون از خود دولت است، نمی تواند برخورد و اصلاح نماید. همان طور که شما اشاره کردید، اگر جریانی بیاید که عزم خود را جزم کند و واقعاً از اقتدار حکومت استفاده کند به نظر من مشکلات بر طرف خواهد شد، به خصوص با حمایت و پشتیبانی رهبری، به هر حال ما از نظر فرهنگ سازی مشکلی نداریم.

به خاطر مسائلی که مطرح بوده از جمله این که با اجبار نمی شود از کسی چیزی گرفت، خمس را نمی شود اجباری کرد و مسائلی از این قبیل، تیغ برای فقرا بسیار تند و تیز است، اما برای سرمایه دارها بسیار کند می باشد. عدالت اگر بخواهد به همان اندازه که با فقیر برخورد می کند با سرمایه دار هم برخورد کند، شاید لازم باشد ما ۴۰٪ اموال ثروتمندان را مالیات بگیریم.

به صورت «حداکثری» مطرح نکنیم که بالا-خره به جایی برسیم که بالا-اجبار بگوییم انگیزه های تولید و سرمایه گذاری اقتصادی را از افراد بگیریم و این همان مکتب اقتصادی مارکسیسم و یا کمونیسم

است که در نتیجه نتوانستند تجربه موفقی را کسب نمایند. پس شما انگیزه ها را قبول دارید و تنها بحث عدالت و ظلم و حالت پراز سرزنش باقی می ماند. واقع آن است که در جهان سرمایه داری هم در فراز و نشیب ها مجبور شدند تعدیل هایی را انجام دهند، لیبرالیست ها معتقد به این بودند که تلاش کنند برای رسیدن به دولت رفاه؛ اما ما به آنها کاری نداریم و به سراغ اسلام می آییم، همان گونه که عرض کردم دولت و حکومت تشخیص می دهد که کسی طبق ملاک های قانونی به صورت قانون مند به عنوان مالیات، قسمتی از اموالش را پرداخت نماید، این بحث مالیات های تصاعدی است که در دنیا هم تجربه شده است. توزیع ثروت راه هایی دارد که در ایران نیز قابل اجرا است.

راجع به فقر که عنوان شد، اطلاعات دقیقی در دست ندارم، اما شنیده ام که نمی گویند شما دست به سرقت بزنید و به شما حق دزدی نمی دهند، اما این مسئله به خصوص در فقه شیعه وجود دارد که اگر کسی سرقت کرد، باید بررسی شود که این شخص مضطر بوده است یا خیر؟ و اگر مضطر بوده، نباید دستش را قطع کرد، حتی در مورد مسائل خلاف دیگر هم این نظریه وجود دارد که شرایط ارتکاب جرم در مجازات تأثیر دارد. یعنی اگر بررسی ها نشان دهد که به خاطر فقر مالی اقدام به سرقت کرده است و مضطر بوده، شرع حکم قطع ید را برای او صادر نخواهد کرد.

\_\_به نظر شما، خود جناح راست مانعی بر سر راه این قضیه نیست یعنی خودش هم معتقد است که راه های بهتری را باید فراهم

نمود و این خود می تواند نوعی جنبش باشد در چارچوب های مشروع؟

در اسلام قوانین خشک نیست که مثلاً اگر کسی از پرداخت مالیات امتناع ورزید او را اعدام کنند. نمی خواهیم بگویم دریافت مالیات نباید ضمانت اجرایی داشته باشد، اما در آمریکا اگر کسی از پرداخت مالیات سرپیچی نماید، جرم آن از کشتن انسان سنگین تر است. این مسأله ایست؛ اما حکومت ما چون یک حکومت غیر اخلاقی نیست، اخلاق نقش زیادی دارد. اما اجرای قانون باید بدون هیچ ملاحظه ای انجام شود.

اما در اینجا اخلاق جز با اجبار صورت نمی پذیرد.

من حرف شما را قبول دارم، اما در همین جوامع مانند آمریکا با این شدت ضمانت ها، چه کلاه برداری های کلانی انجام می شود و حتی می بینیم که مسئولین حکومتی حتی خود رئیس جمهور هم در آن نقش داشته است. در شرکت های بزرگی که مردم در آن سهام زیادی دارند و سرمایه های خود را در آن شرکت گذاشته اند، ناگهان مواجه با سقوط قیمت سهام می شوند و این که این شرکت ورشکسته بود و به موقع به مردم اعلام نکرده است!

منظور شما این است که ما باید از لحاظ اخلاقی، جامعه را به گونه ای تربیت کنیم که مردم خود مالیات پردازند؟

بله، شایسته نیست که ببینند انسانی نسبت به آنها با یک نگاه حسرت و عقده می نگرد ولی اینها بی تفاوت از آن می گذرند. این حدیث خیلی معروف است. «من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین

لیس بمسلم». هر کسی اهتمام نسبت به امور مسلمانان نداشته باشد، مسلمان نیست و به نظر من این خود از پایه های اولیه تربیت است.

البته کسی که می خواهد از مالیات فرار کند، باید شدیدترین برخورد را با او کرد، ما می گوییم باید نظام مالیاتی ما تضمین شده باشد و سوءاستفاده نشود. عده ای با پرداخت رشوه فرار مالیاتی نکنند. چیزی که در حال حاضر مرسوم است می گویند که از افراد طبقه متوسط مالیات اخذ می نمایند ولی طبقه مرفه و بالا از پرداخت آن امتناع می ورزند. نباید بدین گونه باشد، نباید در جایی استفاده شخصی شود. تشخیص های شخصی قطع شود. ممیزهای مالیاتی در حال حاضر طبق تشخیص خودشان عمل می کنند و این منشأ سوءاستفاده است. با برنامه های جدید، می توان شرایطی فراهم کرد که مؤدی خود مالیاتش را محاسبه و بر خط پرداخت کند.

پس مشکل اساسی برای ممانعت از این که فرد از مجازات ها فرار کند، نداریم؟

در حال حاضر نظام مالیاتی ما برای تأدیه مالیات فوق العاده قدرتمند است، شخص را می تواند ممنوع الخرج کند، هم چنین می تواند تمام دارایی او و یا حساب های بانکی او را بلوکه نماید.

پس شما مخالف آن نیستید؟

با وجود انجام همه این کارها، در نظام هایی که سیستم های کنترلی شدید دارند، شما کلاه برداری های کلانی مشاهده می کنید. من می خواهم بگویم که این مورد هنگامی کامل خواهد شد که پشتوانه اخلاقی هم داشته باشد. البته چیزی که روابط بین انسان ها را نوعی



استحکام می بخشد، حکومت قانون است، با ضمانت های اجرایی پیشرفته و علمی.

\_\_مسائل اخلاقی به علاوه ضمانت های قانونی، نه به جای ضمانت های قانونی؟

همین طور است. در اسلام هم شما مشاهده می کنید، امر به معروف و نهی از منکر مراتب دارد، گاهی به شخص خاطی با لبخند و اخم تفهیم می شود که نباید خطا و اشتباه کند و گاهی در مراتب بالاتر حکومت می تواند با او برخورد فیزیکی هم بنماید. حتی در رساله های عملیه هم بدین گونه نیست که ضمانت اجرایی نداشته باشد. نمی گویند که شخص خاطی را تذکر داده و اگر عمل نمی کند او را رها کنید. البته در جمهوری اسلامی رهبر معظم انقلاب راهنمایی کردند که امر به معروف و نهی از منکر صرفاً به صورت تذکر شفاهی توسط عموم مردم انجام گیرد. پس اسلام تنها نیامده است که توصیه اخلاقی کند، ضمانت های اجرایی هم وجود دارد. در مرحله اجرایی، احکام، ضمانت اجرایی و پشتوانه دارد.

\_\_بعضی معتقدند که اقتصاد اسلامی به نظام سرمایه داری بیش تر نزدیک است تا نظام سوسیالیستی، نظر شما در این مورد چیست؟

منظور ما از سرمایه داری، سرمایه داری کلاسیک آدام اسمیتی است.

اصلاً سرمایه داری آدام اسمیت که همراه با فساد و بی بند و باری و لجام گسیختگی می باشد، هیچ گاه به نظام اسلامی نزدیک نیست.

هیچ توافقی با هم ندارند، موتور سرمایه داری آدام اسمیت، ربا است که اسلام آن را حرام می داند.

— شما این تحلیل را قبول دارید که بین اقتصاد اسلامی و نظام سرمایه داری آدام اسمیت از یک طرف و اقتصاد اسلامی با نظام سوسیالیستی از طرف فاصله ای مساوی وجود دارد؟ یا اساساً اقتصاد اسلامی چیز دیگری جدای از این موارد است؟

بله؛ تحولات عجیبی در غرب رخ داده است، در انگلستان شما آدام اسمیت را دارید و هم چنین بعد از آن هم کینز وجود دارد. نوعی انعطاف در کشور انگلستان وجود دارد که یک حالت محافظه کاری است.

— اوایل بیش ترین افراط در زمینه سرمایه داری در انگلستان بود که بعدها سعی کردند آن را تعدیل کنند.

به نظر من مکتب سرمایه داری و لیبرالیسم به خاطر همین انعطاف بیش تر ادامه پیدا کرده است. اگر می خواستند روی سرمایه داری کلاسیک یا لیبرالیسم کلاسیک پا فشاری نمایند، نظام سوسیالیستی می آمد و آنها را از صحنه بیرون می کرد.

### مفاسد اقتصادی آقازاده ها

— بحث را عوض میکنم. به نظر می رسد منحصر کردن مفاسد اقتصادی کلان، به طور مستقیم به دولت، یک بخش ویژه ای را

نادیده می گیرد و آن بخش کلان تر و حکومتی است که از طریق اعمال نفوذها و روابط پنهان و تسهیل مسائل عمل می کند.

-فعالیت اقتصادی فرزندان برخی شخصیت های برجسته کشور که به صورت کلان در فعالیت های اقتصادی هستند و مکانیسم این فعالیت ها هم مقداری برای جامعه ناروشن است، چگونه در نظام اسلامی قابل تفسیر است؟

روابط فامیلی در قدرت برای به دست آوردن موقعیت های اقتصادی ادامه یافته است و ظاهراً به این راحتی قابل حل نیست و حوزه ای است که از نظارت مجلس و قوه قضائیه تا حدی پنهان است و اقدامات و سیاست هایی که گاهی از طرف مقام معظم رهبری در پیش گرفته شده است، برای حل این مسئله یا برای حل مسئله فساد اقتصادی تأثیر لازم را نداشته و به صورت زخم اجتماعی در جامعه ما تحمیل شده است. این کلیت سؤال، اما به صورت جزئی عرض می کنم که آیا شما قبول دارید که یک سری شیوه های کسب ثروت مبهم و کلان وجود دارد و نخبگان صاحب موقعیت به صورت مستقیم با دولت در ارتباط نیستند، بلکه یا نخبگان بالای حکومت مربوط می باشند که ممکن است نقش مستقیم در دولت نداشته باشند.

این مسئله که بدون ارتباط با دولت، مفاسد شکل نمی گیرد و دولت ما یک دولت مسئله دار است و متأسفانه منشأ یک سری فسادها می باشد، برای ما مسلم است. به بیان دیگری عرض می نمایم در غرب از ثروت به قدرت می رسند، اما در کشور ما افراد از قدرت سیاسی به ثروت می رسند و این به خاطر این است که درآمدها در دولت نهفته است، نفت در اختیار دولت است و نمونه اش هم این

است که حزب کارگزاران بعد از ورود افراد آن به قدرت شکل می گیرد؛ هم چنین حزب مشارکت.

این یک بیان کلی تری در امتداد همان صحبت های قبل است، اما شما مثال هایی را فرمودید و در قبل هم نهادهایی را مطرح کردید.

قاعدتاً اگر بخواهیم صریح بیان نماییم وقتی دولت را به عنوان قوه اجرائیه کنار بزنیم، به سراغ نهاد رهبری و روحانیت می رویم و ارگان ها و نهادهایی که حول و حوش آن قرار دارند.

### تحقیق و تفحص از نهادهای تحت نظر رهبری

-یک سری نهادهایی که نیمه دولتی هستند؛ مانند بنیاد مستضعفان یا آستان قدس رضوی؟ سوال مفهوم کامل را نمی رساند.

بله. اینها هم وجود دارند، نکته ای که در زمان مقام معظم رهبری روشن است این است که ایشان چه در زمانی که ما در مجلس بودیم و چه بعد از آن، وقتی که از ایشان سؤال نمودند که آیا نهادهای زیر نظر شما را مجلس می تواند نظارت نماید، ایشان فرمودند که نظارت مسئله بسیار خوبی است و حتی یک مورد که در آئین نامه مجلس مطرح شد و مجلس قصد داشت که تحقیق و تفحص در مورد نهادهای رهبری نماید، تفسیر شورای نگهبان این بود که نمی تواند نهادهای زیر نظر رهبری را، به دلیل جایگاه رهبری، تحقیق و تفحص نماید. این در مجلس مطرح شد و مجلس

هم همان را با اکثریت تصویب کرد، یعنی همان نظر را پذیرفت که سه قوه، زیر نظر رهبری هستند و توسط ایشان هماهنگ می شوند، پس دلیلی وجود ندارد که یک قوه بخواهد کار رهبری را ارزیابی و تحقیق نماید.

نامه ای آقای کروبلی رئیس مجلس وقت به رهبری نوشتند و ایشان هم تأیید کردند که اشکال ندارد و می توانند تحقیق و تفحص را انجام دهند، این مسئله منجر به این شد که رهبری خواستار تجدید نظر در مصوبه مجمع شدند و مجمع هم قانون را اصلاح نمود و پس از آن تحقیق و تفحص از صدا و سیما شروع شد. در زمان مجلس چهارم و پنجم هم ما از بنیاد مستضعفان تحقیق و تفحص نمودیم و در شهرداری تهران هم این کار صورت گرفت. در بنیاد مستضعفان هم چون به نحوی زیر نظر رهبری است و رئیس بنیاد توسط رهبری منصوب می شود، اجازه فرمودند و در آئین نامه هم آمده بود که نهادهای زیر نظر ایشان را با اذن رهبری می توان تحقیق و تفحص نمود و گزارش هم از تریبون مجلس قرائت گردید.

ضمن این که این گونه نهادها هیچ گاه مصون از بازرسی کل کشور نبوده اند، چون قاعداً بازرسی کل کشور ابزاری است برای قوه قضائیه برای حسن اجرای قوانین که در قانون اساسی پیش بینی شده است. پس طبق قانون، نظارت بر حسن اجرای قوانین با مجلس نیست، بلکه بر عهده قوه قضائیه است و ابزار آن هم بازرسی کل کشور است. در مورد آستان قدس رضوی هم بنده نشنیده ام که از آستان قدس سوءاستفاده ای شده باشد و آستان قدس هم بازرسی های مختص به خود را دارد و رهبری جدای از سازمان بازرسی، نهادی به عنوان ارزیابی و نظارت در خود نهاد رهبری

ایجاد نموده اند که برنامه ها را بررسی و نظارت می نماید. هم چنین دیوان محاسبات هم هست که زیر نظر مجلس است.

در مورد آستان قدس بنده نشنیده ام که از آن امکانات به عنوان مسائل شخصی یا گروهی و جناحی استفاده نمایند. در مورد فرزند آقای واعظ طبسی مسائلی وجود داشت که بعدها آقای واعظ طبسی موضع صریحی گرفتند و اینکه او مصون از رسیدگی نیست و دستگاه های قانونی وظایف خود را انجام دهند. البته همیشه آقازاده ها نیستند و گاهی برادران و یا خواهرزادگان مسئولین هستند و سوءاستفاده نموده اند و اثر منفی اینها در جای خود باقی است.

البته آستان قدس فعالیت های اقتصادی هم دارد که گاهی می گویند نباید این گونه فعالیت ها باشد که این حرفی است که زیاد وجهی ندارد. چون اموالی که در طول سال ها وقف حضرت امام رضا (ع) شده است، باید متولی آن کاملاً از آنها محافظت نماید و برنامه ای اتخاذ کند که آن اموال رشد داشته باشد. مرحوم آقای واعظ طبسی در این جهت بسیار قوی عمل نمودند. طرح توسعه حرم مطهر، دانشگاه علوم رضوی، و امکانات رفاهی و علمی بسیار قوی که ایشان در طرح توسعه حرم مطهر قرار دادند، از کارهای بسیار بزرگ در دوران مسئولیت ایشان بود.

اما آقازاده ایشان، ناصر واعظ طبسی به دلیل اخذ وام های کلان از بانک ها و عدم پرداخت به موقع پرونده اش در دادگاه پیگیری شد و این که ایشان فرزند آقای واعظ طبسی بود مانع رسیدگی به پرونده اش نشد.

این هم موردی از سؤال های من است، این موضوع به صورت مستقیم به دولت مربوط نیست، اما از طریق ارتباط و انتساب، امکانات ویژه خاصی در اختیار کسانی قرار می گیرد که مکانشان آن مخفی است. مثلاً فرزند یکی از مسئولین مراجعه می نماید به بانک و به خاطر یک سری روابط کمک هایی را می گیرد....

این که مسئولین درجه یک، او را حمایت می کنند، منتفی است. در مورد آقای واعظ طبسی ایشان هیچ گونه حمایتی از فرزندشان نکرده بودند، یعنی با موضع گیری آقای واعظ طبسی این مسئله منتفی گردید، اما آن چه باید بررسی شود این است که زمینه سوءاستفاده در ساختار دولتی وجود دارد. برخی مدیران دنبال پوشش هایی هستند برای سوءاستفاده.

از این طریق است که سوءاستفاده شکل می گیرد.

این مسائل جاهایی به وجود می آید که شخص بدون سرمایه گذاری و تلاش به ارقام بادآورده خواهد رسید. من تجارت را نفی نمی کنم، ضمن این که تولید مهم است و برای آن ارزش قائلم، ولی تجارت هم شغلی است که اگر درست انجام گیرد مفید است. ایرانی ها در تجارت بسیار مستعد هستند و در گذشته نیز تجار ما منافع بسیاری برای کشور از راه تجارت به دست آورده اند، حتی برخی مناطق مانند مالزی و اندونزی اسلام خود را از تجار مسلمان دارند، ضمن این که برای تولید ارزش زیادی قائلم و معتقدم که باید تولید باشد تا تجارت صورت گیرد و پشتیبانی از تولید را از تجارت مهم تر می دانم، ولی برخی از راه تجارت سالم، به این مرحله نرسیده اند....

جایی که سوءاستفاده صورت می گیرد، جایی است که از «قدرت، نفوذ، رانت اقتصادی» استفاده می شود. به طور مثال بانک های دولتی و مراکزی وجود دارد که در جاهایی که بن بست می رسد، از مجلس، قوه قضائیه، و... استفاده می کنند و حتی سراغ آقازاده هایی می روند که در دستگاه قضایی دارای مسئولیت هایی می باشند، ولی اینها به این معنا نیست که این شخص با حمایت پدر خود این کارها را انجام داده است، یعنی مستظهر به پشتیبانی بوده است. البته فضا به گونه ای است که گفته می شود چون آقازاده فلان مسئول است از مصونیت برخوردار است، اما جمهوری اسلامی ثابت کرد که اگر آقازاده فلان مسئول هم باشد، او را محاکمه خواهد کرد و حتی به زندان هم خواهد برد، حال شاید برخی تبعیض هایی وجود دارد، اما مبنا این است که هیچ گونه تفاوتی قائل نشود و رهبری هم تأکید می کنند که با هر کسی در هر مقامی و هر گونه انتسابی برخورد کنند. برای نمونه، بانک هر کسی را که مراجعه کند به او وام پرداخت نمی کند، به افراد خاص وام می دهد و این وام دهنده انتظار دارد که از او منتفع شود.

\_\_سؤال اینجاست که آیا این امتیازات نباید باشد، یا باید باشد، ولی با نظارت ارائه شود ؟

ما با اصل امتیاز مخالف هستیم. عدالت در مفهوم مطلق آن و هم چنین عدالت اقتصادی اقتضا می کند و قانون اساسی هم بر آن تأکید دارد، امکانات و استفاده از آنها برای افراد باید بالسویه باشد. مثلاً اطلاعات خود رانت مهمی است، شما خبر دارید که نرخ ارز تغییر می کند و اقدام به خرید ارز می نمایید، خبر دارید که کارخانه ای



سود ده است اطلاعات خود را به دوست و آشنا می دهید، تا سهام آن کارخانه را خریداری نمایند و یا کارخانه ای ورشکست می شود، سهام خود را به فروش بگذارد. اینها همه مثال هایی برای رانت های اطلاعاتی می باشد، باید اطلاعات به گونه ای ارائه شود که متقارن باشد، همه به یک نسبت مساوی از اطلاعات برخوردار شوند. مثلاً در این کشور بنا بر نیاز، برآورد گردیده که چند تن سیب زمینی وارد شود. مجوز واردات آن را به کسی ندهند که فلان نماینده برای او توصیه می نویسد. روشی که معمول بود این بود که نماینده توصیه بنویسد و آن مجوز را اخذ کند. مثلاً به صد نفر از افرادی که از سوی افراد ذی نفوذ سیاسی معرفی شده اند، مجوز داده شود و به خاطر این معرفی، او از سود واردات رانتی خود در هزینه تبلیغات انتخاباتی نماینده خرج می کند.

پس در اینجا شما اعلام می نمایید و می گوئید که این مقدار واردات نیاز است، بدون هیچ تبعیضی. همانند این که افرادی در کنکور شرکت می نمایند برای کسب نتایج بهتری، ولی مختلف بودن هوش افرادی که در کنکور شرکت می کنند؛ مسأله دیگر است و نمی توان گفت عدالت رعایت نشده است. در آن جا هم می شود به همین طریق عمل کرد، گاهی محدودیت در صادرات سیب زمینی وجود دارد، به همین خاطر ابتدا به افراد معرفی شده از سوی سرشناسان مجوز می دهند.

در این جا خود حواله صادرات ارزش دارد، گر چه خود فردی که مجوز به نام وی است، اهل صادرات سیب زمینی نیست، ولی حواله آن را در بازار آزاد با قیمت بالایی به فروش می رساند.

—چگونه می توان به این شرایط مطلوب که شما ذکر فرمودید و تشبیه به امتحانات کنکور نمودید، برسیم؟ به نظر شما کدام یک از دستگاه ها و نهادها باید تغییر یابد و یا اصلاح شوند؟

قسمتی از این کار را نمی توان کار فرهنگی نامید که آن مسؤل باور نماید که امکاناتی که در اختیار اوست، شخصی نیست که هر طور تشخیص داد، آن را ببخشد یا منع نماید. او امانت دار است، امانت دار کسی است که باید بر اساس موازین عدالت و بر اساس قوانین و مقررات عمل نماید. یک قسمت از آن را باید با اصلاح قوانین و مقررات و فرآیندهای اجرایی اصلاح نمود. در قسمت دیگر با افراد سودجو مبارزه شود که دستگاه قضایی موظف است به آن عمل کند.

یعنی یک سلسله مراتب است که همگی باید اصلاح شوند، اما اصل آن این است که آن فرهنگ گذشته ای که مصونیت نزدیکان به قدرت را مطرح می نمود، باید گسسته شود و اگر این مسائل در روزنامه ها درج نمی شد و یا اگر دستگاه رهبری مسائل را پیگیری نمی نمود، چگونه می توانستیم این اطلاعات را پیدا کنیم.

بیشتر مطالب و اطلاعات از مطبوعات گرفته شده است، پس نمی توانیم بگوییم که مطبوعات ما از نظارت محروم هستند. یعنی ما به سمتی حرکت می کنیم که جلوی افراط و تفریط را بگیریم، ولی رسانه های ما هم نظارت خودشان را داشته باشند، چون آن طرف هم مورد سوءاستفاده است، زیرا ممکن است که به بهانه های واهی سرمایه های اجتماعی و انسانی کسی یا گروهی را سلب کنند و بعد هم مشخص شود که چیزی نبوده است. افراط ها و تفریط هایی بوده است. در زمان جنگ، مطبوعات از انتقاد منع شدند. یک سری از

سوءاستفاده ها در آن زمان شکل گرفت، چون دستگاه های اجرایی احساس مصونیت نمودند، نقد روزنامه رسالت تضعیف دولت تلقی شد. بنده هم نظر حضرت امام را صائب می دانستم که در آن موقعیت ایشان فرمودند که این نقدهای صریح ممکن است دولت را تضعیف کند و ما هم برای مدتی بازار نقد خود را تعطیل کردیم. ما اولین روزنامه نقادی بودیم که در جمهوری اسلامی متولد شد و این امر را با نقد دولت مهندس موسوی شروع نمودیم. بعد مورد تهاجم روزنامه های طرفدار دولت قرار گرفتیم و همین طور حضرت امام هم هشدار فرمودند.

ایشان هم نمی گفتند که نقد نشود، اما شرایط را در نظر می گرفتند؛ شرایطی از قبیل جنگ و فشارهای خارجی، از این رو می فرمودند به گونه ای نقد شود که موجب تضعیف دولت نشود. دولت هم در آن زمان برای پذیرش نقد ظرفیت از خود نشان نمی داد و اینها را بلافاصله تضعیف تلقی می نمودند و حتی این شعارهایی که بعدها دوستان ما در جناح چپ به عنوان نقد مطرح می کردند، خودشان مبدع آن در جمهوری اسلامی بودند. (ضد دولت، ضد امام) این شعار از آنها است اگر بعدها در نماز جمعه گفتند «مخالف هاشمی، دشمن پیغمبر است». شروع کننده این شعارها، جناح چپ بود که مخالفت با مهندس موسوی را مخالفت با امام قلمداد می کرد، لذا هنوز گفته می شود که ۹۹ نفری که در مجلس به مهندس موسوی رأی اعتماد ندادند، مخالف امام هستند. در حالی که خود امام این مسأله را نفی کردند و در زمان حیات شان بعد از رأی اعتماد، این مسأله توسط ایشان منتفی اعلام شد. این یکی از بخش هایی است

که احتیاج به کار فرهنگی دارد که همه بدانند در این کشور، هر کسی به هر جایی انتساب داشته باشد، مصون نیست.

موردی بود که شاید در روزنامه ها منتشر نشد، شخصی به عنوان این که فرزند رهبر است، در روستاها از مردم اخاذی می کرد و پول می گرفت و بعد این مسأله پیگیری شد و آن فرد دستگیر گردید. پس این زمینه در جامعه ما هست که این بستگان مصونیت دارند، اما عملکرد رهبری نشان دهنده آن است که کسی مصونیت ندارد، حال چه پسر رهبر باشد و چه پسر رئیس جمهور و یا برادر رهبر و برادر رئیس جمهور، به هر حال هر کسی که باشد مصونیت ندارد..

به نظر شما تا چه حد ما ناچار هستیم که به خاطر این مسأله تبارسالاری، ساخت سنتی جامعه را تغییر دهیم. آیا ممکن است که ما بدون تغییر دادن در ساختار اجتماعی و فرهنگی بتوانیم بر این معضل غلبه کنیم؟

اولاً- با فناوری های اداری و اپلیکیشن ها امروزه این مسائل به راحتی قابل حل است. ثانیاً ساختار فرهنگی ما توجیه کننده این سوءاستفاده ها نیست. با توجه به این که غالب مردم مسلمان هستند و فرهنگ قرآنی دارند، رشوه گرفتن و رشوه دادن سوءاستفاده از موقعیت خود نمودن و از انتساب خانواده سوءاستفاده کردن در این فرهنگ زشت است. این فرهنگ، فرهنگی است که بر ملت غالب است. در گذشته یک ساختار شاهنشاهی از نظر حکومتی داشتیم. درآمدهای نفتی نیز به آن افزوده شد. دولت هایی که درآمدهای نفت در اختیار آنهاست ویژگی خاصی دارند و به تعبیری می گویند دولت هایی که درآمدهای نفتی دارند برای خود ملت درست

می کنند، یعنی کارکنان خود را تأمین می کنند تا حامی آنها باشند. شبیه کاری که صدام در عراق کرده و برای خود حزب بعث تشکیل داده بود که آنها برای خود یک ملت بودند حامی صدام، بقیه مردم عراق هم سرنوشت شان مهم نبود.

درآمد نفت از سال ۱۳۵۰ به نظام شاهنشاهی وارد شد. پس همان طور که قبلاً توضیح دادم، ساختاری که فساد تولید می نماید دولتی است که امکانات فراوان در اختیار دارد، ولی این کشور دارای یک فرهنگ غنی اسلامی نیز هست که این کارها را بسیار زشت می داند. حتی متدینین در دستگاه های دولتی وارد نمی شدند. چون یک قسمت از عوارض دولتی پول های مربوط به درآمد مشروبات الکلی بود. پول های دولت را شبهه ناک می دانستند. مثلاً اگر کسی در وزارت دارایی مسؤل اخذ عوارض از فروش مشروبات الکلی بود، در هنگام دریافت حقوق از مجتهدین اجازه گرفته و رد مظالم می داد تا بتواند در حقوق خود تصرف نماید. در ایران چنین فرهنگی هم وجود داشته است. ضمن این که یک حکومت شاهنشاهی با چنان ویژگی های ناپسندی وجود داشته که آثار مخربی در فرهنگ مردم گذاشته است. سابقه حکومت شاهنشاهی در ایران نوعی بدبینی هم در مردم ایجاد کرده است، یعنی مردم حکومت ها را منشأ ظلم و فساد می دانند. در این شرایط بنای مردم بر بدبینی می باشد و منتظر کوچک ترین شایعه هستند که به همه کس و همه چیز بدبین شوند.

آشنایی داشتم که در بالای خیابان ولیعصر، صنایع دستی می فروخت. او می گفت قبل از آن که بحث مبارزه با مفاسد اقتصادی مطرح شود، مرتب از دستگاه های دولتی می آمدند و به حدّ

و فوراً از ما هدیه می خریدند، اما بعد از مطرح شدن مبارزه با فساد در ابتدای دولت احمدی نژاد دیگر خبری از خرید این گونه هدایا نبود. به هر حال پی می بریم که این مبارزه با فساد و تبلیغات آن باعث گردیده که بسیاری از متخلفین از تخلفات خود دست بکشند، اما اگر این فضا دوباره آرام شود و جریانات قضایی متخلفین پیگیری نشود، مجدداً امنیت برای آنها باز خواهد گشت. باید مرتب پیگیری شود و همه مراکز اعم از مطبوعات، رسانه ها، دانش جویان، جناح های سیاسی و روشن فکران همگی باید بر این مسأله تکیه نمایند و آن را به عنوان یک ضدارزش مطرح نمایند. برای دانش جویان چه جنبشی مهم تر، مردمی تر و عادلانه تر از آن است که این قضایای مبارزه با فساد اقتصادی را دامن بزنند و نظام و مسئولین نظام پاکیزه شوند و همه دارای دست های پاک گردند.

\_\_ آیا شما تا به حال عملکرد جناح راست را در مطرح نمودن این دغدغه ها ایده آل دانسته اید؟

بایده آل فاصله زیادی داریم، اما واقع آن است که شما کارنامه مجلس چهارم را که مرور نمایید، ملاحظه می کنید که ما اکثریت را در آن مجلس داشتیم و بیش ترین تحقیق و تفحص در آن دوره انجام گردید، در حالی که در آن زمان ما را متهم می نمودند که شما شعارتان حمایت از آقای هاشمی است. ما توضیح دادیم که حمایت از آقای هاشمی به معنای اطاعت از هاشمی نیست ما دیدن ضعف های کارگزاران و همکاری آقای هاشمی را جزء اصول حمایت از ایشان می دانیم، برخورد با کارهای غلط را هم جزء موارد حمایت از هاشمی می دانیم. در طول تاریخ بعد از انقلاب اسلامی،

بیش‌ترین تحقیق و تفحص از دستگاه‌های مختلف در مجلس چهارم صورت گرفته است که آن هم به اطلاع مردم رسیده است.

در دوره‌ای مسائلی در جامعه مطرح شد که از جمله آن، بحث از وابستگی‌های متقابل که بین مسئولین حکومتی است و این ادعا می‌شود که وقتی عده‌ای از مسئولین سطح بالا مانند مقام رهبری به این نتیجه می‌رسند که برای اصلاح وضع باید یک اقدام ریشه‌ای انجام داد، قدرت برخی از نخبگان مانع آن می‌شود و باعث می‌شود که در آن کار اختلال به وجود آید.

در مورد این مشکلات، یک قسمتی از مسائل را به ظرفیت مسئولین برمی‌گردانم. در زمان حضرت علی (ع) جامعه آن روز و مردم ظرفیت یک سری مسائل را نداشتند. این جمله معروف است که حضرت علی (ع) به علت عدالتش در محراب عبادتش به شهادت رسید. پس این که من مثال زدم اگر زمان جنگ، دولت در مقابل انتقاد، بی‌تابی نشان نمی‌داد آیا مطبوعات از انتقاد منع می‌شدند؟ آیا حضرت امام انتقاد را منع می‌کردند که بعد مسائلی از این قبیل نطفه‌هایش در آن روزگار بسته شود.

مسائل ال‌اهم فی ال‌اهم دارد، یعنی اداره جنگ مشکل است و هر روز و در زمان جنگ هم نمی‌شود دولت را تغییر داد. ما شنیده‌ایم کشورهایی بوده‌اند که دارای تجربه زیادی هم بودند، اما در حین جنگ هم، انتقادات صریح از مسئولین اجرائی و رده اول می‌نمودند و یا بعدها، آمریکا و آقای بوش وضعیت فوق‌العاده اعلام کرده بودند، ولی باز چالش‌های نسبی وجود داشت. حتی خود جمهوری خواهان هم از آن انتقاد می‌کردند. یعنی ظرفیت دولت در

برابر انتقادات خود یک واقعیتی است. حال اگر منجر به این شود که جنگ اداره شود یا انتقاد تعطیل شود، مشخص است کدام ترجیح دارد.

حضرت امام نمی خواستند انتقاد تعطیل شود، اما به خاطر رعایت مصالح کشور و مردم فرمودند که این حد از انتقاد را رعایت کنید و به خاطر مصالح کشور و مردم انتقاد نکنید.

در زمان مقام معظم رهبری هم چنین است. یعنی اگر شما ببینید که رؤسای قوا نسبت به رسیدگی به مفاسد بی تابی نشان می دهند، خب اینها می خواهند کشور را اداره کنند. دستگاه اجرایی یک دستگاه عریض و طویلی است و کسی که می خواهد کشور را اداره کند باید شرایطی برای او فراهم آید که بتواند آن را اداره نماید. کسی که ریاست قوه مقننه را به عهده دارد، باید بتواند از ظرفیت های قانونی خود برای انجام ریاست خود استفاده کند. این یک کار عقلایی است، یعنی اگر معلم یک کلاس باشید و ببینید که استعداد دانش آموزان متوسط است، آیا توقع یک استعداد بالا همانند استعداد تیزهوشان را از او دارید یا متناسب با استعداد خودش انتظار از او دارید.

### مسئولین و ظرفیت پذیرش انتقاد

این نکته که شما می فرمائید بسیار قابل تأمل است. به هر حال، حالا به چه صورت این استعداد باید افزایش پیدا کند؟

من در دانشگاه دولتی درس داده ام و همان درس را هم در دانشگاه آزاد گفته ام، من نمی توانم این متنی را که در دانشگاه شریف گفته ام، در واحدی از دانشگاه آزاد ارائه کنم. همه اینها هم دست من نیست.



مجموعه ای از واقعیات است که دست به دست هم داده اند. البته من نمی خواهم تخطئه نمایم. عده ای از دانش جویان خوب هم در دانشگاه های غیر دولتی و آزاد هستند، اما در مجموع شرایطی فراهم آمده و دانشجویانی در دانشگاه شریف جمع شده اند که اینها پذیرش، استعداد و آمادگی شان برای تحصیل متفاوت است با کسانی که این درس را در یک دانشگاه درجه چندم می خوانند.

یعنی مقام رهبری و قوه قضائیه هم ناچارند با این میزان ظرفیت مسئولین ما کنار بیایند؟

من نمی گویم کنار بیایند، اما ما که نمی خواهیم اوضاع کشور را به هم بریزیم، اگر بخواهیم قضایا را ساده کنیم مانند این است که پدری در منزل یا بچه های متفاوتی رو به روست. یکی از فرزندان او درسش را خوب نمی خواند و بداخلاق است و به هر حال این پدر باید همه این خانواده را اداره نماید، یعنی به گونه ای عمل کند که به همه این ها با هم و در کنار هم آرامش و ثبات دهد. ما هم شرایط را متفاوت می بینیم و سوابق این مسائل هم متفاوت است. اگر رئیس قوه قضائیه بخواهد، همه قاضیانش با دست های پاک باشند، آیا ایشان می توانند اراده کند که همه این گونه شوند؟ خیر، زمان می خواهد. لازم است مراقبت و بررسی شود. تا به نقطه ای برسیم که عموم مردم طالب حاکمیت قانون در همه جا و برای همه کس شوند و قانون بدون ملاحظه برای همه از بالا تا پایین یکسان اجرا شود.

مسائلی هست با آن سابقه ای که عرض کردم، یک سری پدیده فساد در جاهای مختلف وجود دارد و شبکه هایی شکل گرفته اند با

استعداد های مختلف و ظرفیت هایی که مسئولین دستگاه های مختلف اجرایی دارند که حتی موضع رئیس جمهور هم روی آن تأثیر دارد، یعنی گاهی رئیس جمهور با وزرایی رو به رو است که آنها استقبال می کنند که از وزارت خانه مربوطه شان بازرسی به عمل آید و می گویند بیایید و این دستگاه زیر نظر ما را با دقت هر چه تمام تر بررسی کنید و تمام اشکالاتش را هم به ما ارائه دهید تا برخورد کنیم. گاهی وزیر این گونه برخورد می کند و گاهی وزیری می گوید بازرسی در کل کشور بساط خود را پهن کرده و من نمی توانم کار کنم و از طرف دیگر وزیر هم می گوید که وزارت خانه من را به هم ریخته اند و من نمی توانم کار کنم. پس این مسائلی است که در مقام اجرا خودش را به صورت یک واقعیت مطرح می کند. این به آن معنا نیست که رهبری نمی تواند و یا نمی خواهد برخورد کند، بلکه او باید در جهت اصلاح امور پیش رود، چون هدف اصلاح امور است. اگر نسخه ای پیچیده شود که شرایط را و واقعیت ها را در نظر نگیرد، اوضاع به عکس آن تبدیل می شود، یعنی هدف را که در نظر نگرفته ایم هیچ، بلکه آن را به عکس تبدیل کرده ایم و همان مقداری هم که کشور می خواهد اداره شود، نخواهد شد.

نکته دیگر این است که ما با یک پدیده ای رو به رو هستیم که بسیاری از آنها از نظر سیستم اقتصادی به ارث رسیده است و مسائل شکل تاریخی یافته اند، مثلاً در رابطه دولت با مردم، این مسائل وجود دارد. ما هشت سال جنگ را تجربه کرده ایم و بعد از آن دوران سازندگی و مبارزه با فساد و اصلاح سیستم ها و همچنین دوره اصول گرایی را داشتیم. در حال حاضر، یکی از شعارهای

محوری ما مبارزه با فقر، فساد و تبعیض است. این ایده آلی است که در ذهن و در مقابل چشم همه است، اما اینها چگونه نهادینه شود و چگونه جزء روند حرکتی نظام درآید، به نظر من اینها هم تجربه لازم دارد. هم نهادسازی لازم دارد و هم اصلاح قوانین، مقررات و فرآیند اداری می خواهد و امیدواریم با پشتیبانی مردم و حمایت روشن فکران این مسائل به غایت خودش و نتیجه خودش برسد.

### انتقادپذیری جریان های سیاسی

\_\_نظر شما در مورد جریان های اصلی سیاسی کشور چیست؟

به نظر بنده هر دو جناح موجود در کشور جزو واقعیت های انقلاب و نظام می باشند. یعنی فعالیت سیاسی مربوط به جریان های سیاسی است و مربوط به اشخاص خاصی نیست. امام هم در منشور برادری به نوعی این دو جریان را تأیید کردند، هر جریان سیاسی زیر مجموعه ای هم داشتند که به نوعی می توان گفت استخوان بندی جناح های کشور را تشکیل می دهند.

این دو جناح هر دو در صحنه سیاسی هستند، اما این که گاهی نسبت به همدیگر بی مهری روا می دارند، بحث دیگری است. قوه قضائیه بعضی از کارهایی را نسبت به جریان های سیاسی انجام میداد که به ضرر ما بود و مورد انتقاد ما بود و از این نظر از لحاظ سیاسی به ضرر ما تمام می شد.

\_\_اگر شما رویه انتقادی تری نسبت به اینها داشته باشید، شاید این فضا ایجاد نشود.

صحبت شما درست، اما بی انصافی هم نمی توان کرد. طبق فرموده رهبری نباید سیاه نمایی صورت گیرد. اگر که یک جریان افراطی در صدد کوبیدن صدا و سیما باشد، آیا صحیح است که ما نیز مسابقه در انتقاد بگذاریم تا از آنان عقب نمانیم. ما هم نسبت به صدا و سیما انتقاد داشتیم، اما به صورت صحیحی منعکس می کردیم و کسی که دست انتقاد برتر را در جامعه دارد، به عنوان مخالف شناخته می شود. در مجلس چهارم بیش ترین انتقادهای را نسبت به دولت آقای هاشمی، ما داشتیم. مجلس چهارم تحقیق و تفحص هایی را در طول تاریخ مجالس، نسبت به دولت آقای هاشمی انجام داد که تضاد اصلی کارگزاران با اکثریت مجلس بود، ولی در جامعه به گونه ای انعکاس یافت که ما حامی حرکت های کارگزاران هستیم. خود من نسبت به آقای هاشمی انتقاد داشتم و سر مقاله هایی را هم به یاد دارم که در روزنامه نوشتم.

بنده عملکرد ایشان را نه صد در صد تأیید نمودم و نه صد در صد رد کردم، در رقابت های سیاسی باید انصاف حاکم شود، یعنی به این صورت نباشد که به طور کامل کسی را رد کنیم. باید در یک فضای معقول و منطقی انتقاد کرد، نه این که در یک فضای غبارآلود. همانند این حرکت را در مورد آقای خاتمی داشتیم، ما در روزنامه رسالت در دوره دوم انتخاب ایشان، بیش ترین تأییدات را نسبت به ایشان داشتیم و اگر شما مطالب همان ایام «یاس نو» را با یک ماه رسالت مطابقت دهید، می بینید که تأییدات رسالت نسبت به عملکرد آقای خاتمی، بیش تر از روزنامه «یاس نو» بوده است.

منظور من از انتقاد، انتقادی اخلاقی و اصول گرایانه است. بنده معتقدم این که نیروی انتظامی در جریان کوی دانشگاه دچار اشتباهی شد. نظر من این است که نوعی مصلحت اندیشی در جناح سیاسی شما به چشم می خورد و مدام مراقب هستید که وحدت خدشه دار نشود..

اگر انتقاد کردن و نکردن ما باعث این شده که این مسأله در اذهان جا بیفتد که ما از دوستان خود انتقاد نمی کنیم و در اذهان انتزاع پیدا کرده، خوب این ایراد وارد است و ما باید بپذیریم و آن را اصلاح کنیم. من در روش طرح مسأله، معتقدم که اگر کسی در روش اشتباه کرد، نمی توان گفت که چون هم جناحی است از آن چشم پوشی شود، باید انسان ملاک هایی را برای انتقاد داشته باشد و اخلاقی را جهت انتقاد برگزیند که بتواند حریم اخلاقی دیگران را و خود را حفظ نماید.

انتقاد ما به نوعی مورد تأیید خود آقای خاتمی هم بود، چون بسیار محترمانه و منصفانه انتقاد کردیم. هر دو جناح مورد تأیید امام، باید طبق منشور برادری عمل کنند و حتی ایشان به نوعی تلویحاً اشاره کرده بود که هم آقای محتشمی را قبول دارد و هم آقای ناطق را، این گونه بحث ها که ما کردیم، مصادیق آن را می توان در جریان دوم خرداد هم مشاهده کرد. برخی از طیف مجمع روحانیون و تشکل های همسو با آن به نوعی از این گونه مسائلی که در مورد عناصر اطلاعاتی عرض کردم، انتقاد نمودند.

پس می توانم بگویم که بنده این نتیجه را گرفتم که شما می پذیرید که تا به حال از هم راستا بودن با نهادهای امنیتی و قضایی نظام ضرر کرده اید.

بله، به نوعی در مقطعی عملکرد قوه قضائیه یا برخی نهادها به جهت همین انتزاع غلط در جامعه، به جناح ها نسبت داده می شد.

### از خصوصی سازی تا مفاسد اقتصادی

به نظر می رسد که در دوران سازندگی شاهد به وجود آمدن حجم زیادی از فساد و روابط مخفی اقتصادی میان نخبگان جدید و خیلی قدرتمند هستیم. آیا شما می توانید تحلیل عمیق تری را در این جریان ارائه بدهید. ریشه های آن را از کجا می دانید و حجم و شکل و نوع کار این قضیه را چگونه ارزیابی می کنید؟

اصولاً دولتی که درآمدهای نفت در اختیارش هست و با این درآمدها در واقع یک نوع استقلال از مردم دارد. این سبب پدید آمدن یک طبقه خاصی در کشور می شود، یعنی در حقیقت کسانی که این درآمد در اختیارشان است، سعی می کنند برای خودشان یک ملت بسازند، یک طبقه مستقل درست کنند. پس یک ارتباطی بین کسانی که این درآمدها را دارند و کسانی که از آن استفاده می کنند هست که هر چه این ارتباطات نزدیک تر باشد، بهره برداری بیش تر می شود، و اگر در بخش دولتی هم کسی صاحب امتیازاتی می شود در این ارتباط است که به صورت غیر منطقی و به صورت «یک شبه راه صد ساله» می رود و صاحب یک سری امکانات خاص

می شود که شروع این را نمی توانیم بگوییم که دهه ۷۰ است. حتی در دولت های زمان جنگ هم کمابیش شکل گرفته بود، یعنی جریان نشت درآمد نفت، برای خرید و تحت تأثیر قرار دادن آرای بعضی نمایندگان و بدنه دستگاه قضایی و غیره به کار می رفت.

می شود مکانیزم های این نشت را به خصوص در سطح های کلان تر و آن جایی که یک عده ای خودشان کسب و کار آزاد دارند، ولی به صورت دنباله های زائد وصل می شوند، توضیح دهید؟

مثلاً فرض کنید یک نوع نشت از دستگاه اجرایی به دستگاه قضایی. مثلاً از بدنه دستگاه قضایی قضاتی توسط شهرداری به عنوان مشاور حقوقی به کار گرفته می شدند، که اینها بعد از ظهرها یکی دو ساعتی وقت بگذارند. این طور که گفته می شد چه بسا دو برابر و یا کل حقوقی که در ماه از دستگاه قضایی می گرفتند بابت یک ساعت، دو ساعت مشاوره در روز، دریافت می کردند. همین طور این روالی است که مأمورین اجرایی دولت برای حل کارهای شان در دستگاه های مختلف از این امکانات استفاده می کنند.

یا مثلاً فرض کنید بعضی وزارت خانه هایی که به این عامل رانت زا نزدیک بودند، هزینه تبلیغات برخی نزدیکان خود را می دادند که وارد مجلس بشوند. بعد بروند کمیسیون ذی ربط و از آن دستگاه یا وزارت خانه دفاع کنند، یا این که وقتی یک نفر نماینده می شد، برای این که نظراتش به نفع آن دستگاه تحت تأثیر قرار بگیرد، تحت عناوین کمک برای خرج در حوزه انتخاباتی ممکن بود به او مبالغی داده بشود، با عنوان این که شما در حوزه انتخاباتی تان استفاده کنید،

ولی چگونه خرج می کرد؟! در اختیار خودش بود، اینها مثال های زنده ای است در مورد جریانی که راجع به آن صحبت می کنیم وجود دارد.

می توانید آن تحولاتی را که به طور خاص از دهه ۷۰، در این قضایای فساد اقتصادی رخ داد تشریح بفرمائید؟

در دهه ۷۰، اتفاقات جدید افتاد، تحت عنوان خصوصی سازی یک پدیده ای اتفاق افتاد که امکانات دولتی یا امکانات شرکت های دولتی سرازیر می شد به سوی شرکت های پوششی که شکل حقوقی آنها خصوصی بود، یعنی شرکت های خصوصی که به شرکت های دولتی هبه می شد که این خودش تبدیل شده بود به یک جریان که اگر یک دستگاه دیگر نمی توانست یک چنین چیزهایی داشته باشد، یک دستگاه بی عرضه ای تلقی می شد با این که شاید بعضی ها امکان این را نداشتند. به خصوص یک سری وزارت خانه هایی هستند که شرکت های زیادی زیر نظرشان است، بعضی از دستگاه ها بیش از صدها شرکت زیر نظرشان است، که آنها بودجه عجیب و غریبی دارند.

یعنی اگر می خواستند یک شرکت را خصوصی کنند، آن شرکت را در واقع در قالب یک شرکت دیگری که ظاهراً خصوصی بود در می آوردند؟

مثلاً یک شرکتی تأسیس شده بود و به ثبت رسیده بود، این هبه می شد به یک دستگاه دولتی. بعد هم از باب این که هبه از دیدگاه



شورای نگهبان هیچ اشکالی ندارد، می رفتند ثبت می کردند، این امکانات شرکت های دولتی می آمد و می رفت در این شرکت.

این شرکت چون شکل حقوقی اش دیگر دولتی نبود، یا حتی ساده ترین مکانیزم این بود که اگر یک شرکت بالای ۵۰٪ سهم دولتی دارد این را بیاورند سهامش را واگذار کنند، برسانند به زیر ۵۰ درصد، ۳۰ درصد. که آن وقت اینها از نظر ظاهری و قانونی شرکت های غیر دولتی تلقی می شوند و دیگر دیوان محاسبات حق ندارد که از اینها بازرسی کند، از نظارت خارج می شود. بعد بسیاری از فعل و انفعالات در این شرکت ها اتفاق می افتاد. همان امکانات دولتی می رفت مثلاً فرض کنید خریده های خارجی بزرگی شرکت های دولتی داشتند، اینها را واگذار می کردند به این شرکت. این شرکت که هیچ سرمایه ای نداشت یک دفعه با اعتبار عظیم دولتی یک خریدی می کرد و کافی بود در یک خرید چند صد میلیون دلاری، درصد کمی هم سود برایش در نظر بگیریم.

در نظر بگیرید یک شرکت بدون سرمایه یک درصد کوچکی هم که سود ببرد، یک دفعه چه قدر نصیب این شرکت می شود. این درآمد در اختیار کسانی بود که آن جا کار می کردند و در اختیار مسئولان عالی رتبه دستگاه اجرایی نیز قرار می گرفت. اینها هم خرج می کردند.

این مکانیزمی که من می گویم فکر می کنم در این مکانیزم های شما جای می گیرد. این که در واقع شرکتی را که می خواستند بدهند به بخش خصوصی، می دادند به یک فردی که با آنها

ارتباط و وابستگی کامل داشت. این برمی گردد به فساد در خصوصی سازی و خصوصی سازی ناسالم.

در این زمینه به طور مشخص یک سری پرونده در دستگاه قضایی تشکیل شد که دیوان محاسبات آنها را تشکیل داده که نشان می داد مدیران ارشد دولتی سابق صاحبان شرکت های واگذار شده، شده اند.

\_\_ در بین این افرادی که شرکت ها را تحویل گرفتند از فرماندهان سپاه پاسداران و افراد وزارت اطلاعات هم بوده اند؟

قاعدتاً فرماندهان سپاه در این قضیه نمی توانند منطقی بوده باشند. دستگاه اطلاعاتی چون به هر حال اینها زیر مجموعه دولت هستند، بحث دیگری است. ببینید یک چیزی همان زمان تشکیل شد تحت عنوان تعاونی رزمندگان، یک شرکتی تأسیس شد که آن چیز مخفی نبود. آمدند یک سری سهام دار درست کردند و این شرکت ها را گرفتند، ولی از آن مقوله نبود که حالا یک فرمانده سپاه بیاید و یک کارخانه را گرفته باشد. نه مثلاً یک شرکت از رزمندگان یا ایثارگران درست کردند، بعد رفتند یک شرکت را تحویل گرفتند.

\_\_ من یک تحلیل در این زمینه از یکی از استادان دانشگاه شنیدم که می گفت آن زمان که بحث خصوصی سازی مطرح شد، بین مسئولان نظام یک بحثی پیش آمد که ما اگر این امکانات و قدرت های اقتصادی را از شمول خودمان خارج نکنیم، این منجر به تضعیف نظام در دراز مدت می شود، بنابراین ما باید راه میانه برگزینیم، یعنی بتوانیم یک سرمایه داری مکتبی به وجود بیاوریم!

یعنی اینها را بدهیم دست افراد مؤمن... بعد با خودم که فکر کردم، گفتم: من خودم هم اگر از مسئولان نظام بودم می گفتم خوب بله، اینها را بدهیم دست افرادی که مثلاً جزء خودمان هستند، هر چند آفت آن هم خیلی زیاد است.

این مسائل امروز با ابلاغ سیاست های اصل ۴۴ حل شده است. ۴۰٪ سهام بنگاه های دولتی برای توانمندی سازی اقشار ضعیف جامعه اختصاص داده شده و ۴۰٪ دیگر آن هم از طریق بازار بورس بدون محدودیت واگذار می شود و تنها ۲۰٪ در اختیار دولت باقی می ماند. اما عمده فساد و سوءاستفاده در این بود که برخی مدیران دولتی از دولت خارج می شدند و گوشت های لخت واگذاری را با ثمن بخش تحویل می گرفتند و با فروش قسمتی از بنگاه یا کالاهای آن قسط های واگذاری را پرداخت می کردند و یک شبه صاحب مال و منال و بنگاه های مهم اقتصادی می شدند.

— به هر حال جریان را تأیید می کنید؟ حالا شما بیش تر روی مدیران دولتی تأکید دارید؟

این آن چیزی بود که بعدها یک سری پرونده برایش تشکیل شد، یعنی سازمان بازرسی کل کشور شاید بیش از صد تا پرونده تشکیل داد که آنها مدعی بودند که ارجاع داده اند به قوه قضائیه که بررسی کند و مدعی بودند که در این واگذاری، منافع دولت رعایت نشده. در این جا هم به این شکل عمل می کردند که حالا مدیر که پول نداشت که یک کارخانه چند میلیاردی را بخرد، این را می دادند به او، او بدون این که پولی داده باشد، مالک آن می شد. حالا کافی بود

که یک ماشین یا یک زمین آن را بفروشد یا چیزهایی که در انبار دارد بفروشد، یعنی از محل فروش اموال خود آن شرکت پول این شرکت را می پرداخت، بعد ما برای اینها در مجلس قانون گذاشتیم، گفتیم اگر اموال می خواهد واگذار شود، باید از راه مزایده باشد، در غیر این صورت باید یک سری ضوابط رعایت شود. در واقع آن نوع فروش اموال یک نوع سوء استفاده از بیت المال تلقی می شد که خود این روند که خبرش یک مقدار در مجلس چهارم پیچیده بود باعث شد مجلس طرحی را تصویب کند که این روند باید تعطیل شود، یعنی جلوی خصوصی سازی بسته شود. چون بنده مسئول کمیسیون اقتصادی مجلس بودم، وزرای صنایع سنگین و صنایع آن روز را دعوت کردیم و گفتیم که این قاعده واگذاری شما چیست؟ وزیر صنایع سنگین آقای نژاد حسینیان موافق بود که ما قانونی را تصویب کنیم که مسأله واگذاری یا خصوصی سازی قانون مند باشد، اما وزیر صنایع وقت آقای نعمت زاده مخالف بود و اذعان می داشت که همین روال مناسب است و می توانیم با اختیارات خود واگذار نماییم.

نتیجه آن این بود که به دنبال آن، مدیر عامل صنایع ملی تعویض شد و به علت فضای ایجاد شده توسط مصوبه مجلس، توقیفی در خصوصی سازی صورت گرفت.

در برنامه سوم جزء تبصره های بودجه، تبصره ای هم در این مورد درج شد که تا سال های اخیر دولت کمتر در پی اجرایی کردن آن بود و یا شاید در این چند سال اقداماتی صورت گرفته باشد.

بعضی از صاحبان این گونه شرکت ها، شرکت ها را به افرادی دیگر می فروختند که در این مورد نیز طبقه ای پیرامون این قضایا درست شد.

کسانی که مرتبط با مدیران دولتی بودند می توانستند از موقعیت خود سوء استفاده کنند، حال کسانی که کارمند دولتی بودند و یا کارمند بازنشسته یا... بودند، باین حال با این گونه مسائل سودهای کلانی را به جیب می زدند و تحت عنوان شرکت هایی که نه دولتی بودند و نه خصوصی، منافع زیادی را به دست می آوردند. من معتقدم که درآمد نفت، دولت «غیر پاسخ گو» شکل می دهد. بعضی هم می گویند دولت «تحصیل دار». این دولتی است که احساس نمی کند باید پاسخ گوی ملت باشد. برای خود ملت می سازد که به این طبقه در آن زمان، بوروکرات نیز می گفتند.

احساس می شود که این گونه شرکت ها بیش تر به فرزندان بعضی از مسئولین تعلق داشته باشد.

بحث آقازاده ها که بیش تر به فرزندان بعضی از روحانیون صاحب منصب برجسته کشور می رسد، مسئله ای است که نمی توان گفت خارج از حقیقت است. شاید برخی از آقازاده ها مباحثاً وارد این معاملات کلان دولتی و نفتی شده باشند، اما چیزی که مهم است این است که طرح مسأله آقازاده ها بیش تر پوششی است برای کسانی که سوء استفاده می نمایند و می خواهند بیش تر توجه جامعه را به فرزندان مسئولین روحانی جلب نمایند. در حالی که ممکن بود کسانی که سوء استفاده های کلان کرده اند، آقازاده ای را پیدا کرده

باشند که از سوءاستفاده های میلیاردی مقداری هم به آنها داده باشند. حال با پوششی که این کار یک کار خیری است.

پس شما روند عمده در دهه ۷۰ را بحث خصوصی سازی مخدوش دانستید. می توان به این مسأله، چیزهای دیگری هم اضافه کرد؟

مثلاً پول هایی که افراد برای حج پرداخت می نمودند، وارد حساب خاصی گردیده بود و سودهای کلان آن را مصرف می کردند. در صورتی که این گونه پول ها باید در حسابی خاص، زیر نظر همان نهاد باشد و استفاده شخصی صورت نگیرد. این مسأله از زمان آقای عطاء الله مهاجرانی شروع شد، اما مسأله تأسیس شرکت ها زیر نظر وزارت ارشاد، قبل از دوره آقای سیدمحمد خاتمی صورت گرفته بود. قوه قضائیه نیز این چنین استفاده هایی را کرده بود، یعنی پول هایی را که تکلیف مشخصی نداشت به فعالیت های اقتصادی سوق می داد.

شرکت ملی ذوب آهن که تشکیل گردید، سودهای کلانی را نصیب خود کرد. به جای آن که آهن پس از تولید مستقیماً توزیع شود، به این شرکت واگذار می گردید که کافی بود این شرکت ۱٪ یا ۲٪ پول دریافت و آن را توزیع نماید که رقم هنگفتی را در بر می گرفت.

### فاچاق و تأثیر آن بر تجارت

ویژگی خاص تجارت در ایران و منافع ایجاد شده در قبال آن، موضوع سؤال ماست. نظریه ای وجود دارد که بیان می دارد افراد

ذی نفوذ در عرصه تجارت که منافع خود را از همین راه به دست می آورند، مانع از پویایی و رشد صنعت و رسیدن به خود کفایی می گردند، نظر شما در این مورد چیست؟

به نظر می رسد که سؤال مهمی را مطرح کرده اید و احتیاج به بررسی بیش تر از سوی نظام دارد. در این مورد که می توان از تجارت برای جلب منافع ملی و مزیت های فراوان آن استفاده کرد، مخالفت ندارم. به نظر من در جایگاه توسعه باید دولت شرایطی را فراهم نماید تا ما در عرصه بین المللی، سهم زیادی را در تجارت داشته باشیم.

بسیاری از کشورها سهم بسیار بالایی از تولید ناخالص آن کشور را به بحث های ترانزیت و یا خدمات بانکی خوب اختصاص داده اند، مثلاً کشوری مانند سوئیس که به جهت خدمات بانکی و اطمینان بانکی آن کشور منافع بسیاری را برای خود جلب می نماید، یا انگلیس به جهت ارائه خدمات مالی، تبدیل به مرکز تجارت جهانی گشته است. ما اگر بتوانیم از استعداد تاریخی و جغرافیایی ایران استفاده نماییم، بسیار مطلوب است و این مسأله نمی تواند مانع توسعه صنعتی کشور باشد بلکه موجب رشد آن هم می شود، چون نمی توان هیچ کشوری را یافت که در کنار صنعت به تجارت اهمیت ندهد. اگر ما صرفاً تولیدات خود را افزایش دهیم، بازار داخلی با جلب تولیدات داخلی اشباع می گردد و مابقی صنایع تولید شده به دلیل نبود تجارت قوی، روی دستمان می ماند.

از این رو هنگامی می توان صنعت را توسعه داد که تجارتی قوی هم در کنار صنعت رشد کند تا بازاریابی نموده و محصولات صنعتی هم در بازار جهانی عرضه شود. از نظر تشکیلاتی در برخی کشورها

وزارت صنایع و بازرگانی به نوعی در هم ادغام شده اند و توانسته اند با بازاریابی صنعت را در کشورشان توسعه دهند و از راه صادرات صنعتی، سهم بازار پیدا کنند و به این وسیله، سرانه تولید ناخالص را افزایش داده و به سطح کشورهای توسعه یافته برسند. پس توسعه صنعتی ما هم به نحوی با توسعه تجارت، لازم و ملزوم یک دیگرند.

اما ارزیابی سؤال شما، فرض کنیم که طبقه ای وجود دارد که مخالف تولیدات داخلی است و این مخالفت به جهت حفظ منافع خود در تجارت است. برنامه های اول و دوم توسعه که تا به حال اجرا شده، با این مسأله مغایرت آشکاری دارد. برای این که در برنامه اول دیدگاه غالب، جایگزینی واردات بود و تا جایی که توانستیم سرمایه گذاری در صنایع داخلی را در اولویت قرار دادیم پس افرادی که جلوگیری می کردند، کجا بودند و چرانتوانستند در برنامه های اجرا شده اول و دوم ... نظر خود را اعمال کنند. ایرادی که بعضی از متخصصان می گرفتند آن نبوده است که شما تولیدات داخلی را حمایت نکرده اید، بلکه می گفتند صرفاً تولیدات داخلی را با نگاه درونی حمایت کردید. پس این مسأله که شما می فرمایید واقعیت ندارد. ما در سال های گذشته با تولیدات انبوهی مواجه بودیم که در انبارها مانده و مصرف نشده است و دلیل آن هم نداشتن بازار و قابل رقابت نبودن آن کالاها می باشد. پدیده ای هم به عنوان واردات بی حساب و کتاب و مسأله قاچاق وجود دارد و با توجه به قیمت تمام شده بسیار پایین کالاهای قاچاق یا وارداتی و کیفیت آن ها، ریسک آن را قاچاقچی می پذیرد و منافع آن را



کسب می نماید؛ کالاهایی مانند پارچه، سیگار، فرش و... که قاچاق می شد.

بین قاچاقچی و تاجر تفاوت است و تاجر معتبر هیچ گاه دست به تجارت این گونه کالاها نمی زنند و بیش تر از طریق کانال های رسمی وارد تجارت می شوند. البته در مقاطعی با ثابت نگهداشتن نرخ ارز توسط دولت یا مجلس همه علاقه داشتند واردکننده بشوند، حتی برای قطعه سازان داخلی صرف می کرد، قطعه ساخته شده را از چین بیاورد و به اسم قطعه ایرانی بفروشد این م به سیاست های غلط ارزی برمی گردد.

پس فکر می کنید که قاچاق باعث توقف در روند صنعتی شدن ایران می گردد؟

قاچاق به علت بالا بودن سود آن باعث ایجاد فساد هم می شود و ممکن است قاچاقچی به جهت حمل قاچاق خود رشوه های کلانی را هم به مأموران پرداخت نماید. ما باید ساختار صنعتی و اقتصادی خود را اصلاح نماییم. مواردی از قبیل قیمت ها، رقابتی کردن، فعال شدن بخش خصوصی و... وجود دارد که باید آنها را اصلاح نمود. بنده بر این اعتقادم که اراده ای خارج از دولت نبوده که توسعه صنعتی را تضعیف کند، بلکه ما ظرفیت های داخلی صنعتی را با سیاست های حمایتی غلط گسترش دادیم و کالاهای آن روی دست مان مانده است.

مسأله ای که باید در نظر گرفته شود، آن است که طبقه ای که امروزه وجود دارد، طبقه بازاری نیست و کاملاً طبقات جدید در ارتباط با بعضی از سیاست های غلط شکل گرفته اند؛ نو کیسه هایی که قصد

کسب منافع بسیاری را دارند و در دلالتی سود بسیاری می برند. در این جا هدایت این طبقات بسیار مهم است. اگر ما سرمایه را به صنعت نزدیک کنیم باید مطمئن باشیم که متضرر نخواهیم شد. باید صنعت را چنان پشتیبانی کرد که اطمینان کافی برای آوردن سرمایه به صنعت وجود داشته باشد، دیگر سفته بازی و ارز خریدن و هزینه در مسکن و... وجود نداشته باشد. این مسأله به سیاست های اقتصادی باز می گردد. اگر در کشورهای غربی، روزی سرمایه داری تجاری در مقابل توسعه صنعتی بوده و در مقابل بورژوازی قرار گرفته است و یا فئودال ها و زمین دارها و یا تجار، مانع توسعه صنعتی بودند، در کشور ما مهم ترین مانع، ساختار دولتی و نفتی کشور بوده است. اینها مهم ترین عاملی است که مانع ایجاد توسعه صنعت می گردد، و طبقه دلال جدید در ارتباط با این ساختار دولتی نفتی و «رانتی» ایجاد می شود، نه در رابطه با آن طبقه تجار سنتی.

از سال ۱۳۵۲ طبقه تجار در ایران محلی از اعراب ندارند، یعنی از همان زمان که درآمد نفت زیاد شد و وارد بودجه های دولت شد، ناهنجاری هایی در بازرگانی ناشی از انحصارات دولتی شکل گرفته است. پس علت اصلی را در درست مصرف نکردن درآمد نفت توسط دولت می دانیم که باعث ایجاد این اشکالات می گردد.

## زندگی شخصی

از آن جایی که تلاش داریم حجم اثر متناسب با حوصله مخاطب باشد با اجازه شما همین جا مباحث را به پایان می بریم و شنیدن خاطرات شما از برهه زمانی ۱۳۷۷ تا امروز را به زمانی دیگر و جلدی دیگر وامی نهیم. اما پیش از پایان بحث خواهش می کنم به چند سوال ما درباره زندگی شخصی تان پاسخ دهید.

بله. خواهش می کنم. من هم با شما موافقم و برای جوابگویی به سوالات شما درباره زندگی شخصی ام آماده ام و در خدمت شما هستم.

شما در زندگی شخصی تان به تعلقات دنیوی و امور مادی توجه چندانی نداشتید. شما وزیر بودید، نماینده مجلس بودید، عضو مجمع مصلحت نظام هستید، ولی فکر می کنم هیچ یک از این پست ها تأثیری در بحث توجه شما به مادیات نداشته است. این تفکر و این نوع نگاه شما به چه چیزی برمی گردد؟

والله عنایت خداست.

لطفا بیشتر توضیح دهید؟

ببینید. من فکر می کنم که آشنایی با زندگی معصومین، یا خود «قرآن» کریم، یا «نهج البلاغه» یکی از عنایت های الهی بود که در دوران تحصیل نصیبم شد. در دوران دبیرستان مقداری با عربی آشنا شدم، با «قرآن» آشنا شدم. بعد با «نهج البلاغه». خوب فضای آن روز

هم یک فضای خاصی بود، توی فضای آن روز یکی از کتاب هایی که اگر از جوان ها می گرفتند جرم محسوب می شد، «نهج البلاغه» بود. فرض کنید با این آموزه ها ما مذهب را باور کردیم. مثلاً زهد و اینها که در «قرآن» مطرح است، مسائل نهج البلاغه، سفارشات حضرت علی، زندگی ائمه (ع) پایه های نظری اش اینهاست. بعد خدمت شما عرض کنم من یک دوره زندان هم که رفتم، این هم تأثیر داشت. دوره زندان و دیدن کسانی که اهل مبارزه بودند به خاطر اعتقادات و هدفشان زندانی شده بودند و به طور کلی دیدن فضای زندان بی تأثیر نبود و نهایتاً در یک تجزیه و تحلیلی من دیدم که آدم برای اینکه بتواند راحت زندگی کند، باید این ابزار دنیا و وسایل زندگی را در خدمت راحتی خود بگیرد، نه اینکه خود اینها و بال گردنی برای شخص باشد. مثلاً کسی خانه اش را لوکس می کند، باید کلی دغدغه داشته باشد که اینها تمیز بماند، دزد نبرد، بعد چنین و چنان بشود، بعد فضای خانه اش را پر می کند، نوه ها و بچه هایش جایی ندارند که بازی کنند. ما در یک تجزیه و تحلیلی به این نتیجه رسیدیم که این چیزها باید برای راحتی بشر باشد نه مایه سلب آسایش و راحتی. بعد متوجه شدیم که بدون اینها هم می شود یک زندگی آرام و ساده ای داشت. لذا سعی کردیم در زندگی معمولی و عادی خود به این مقوله ها توجه چندانی نداشته باشیم.

مسئله طمع هم مهم است. یعنی بالاخره انسان حق ندارد طمع داشته باشد و باید قانع باشد، به هر حال همیشه ما کارمند بودیم و با حقوق کارمندی زندگی کردیم. اگر قرار باشد با این حقوق زندگی کنیم، پولی در نمی آید که آدم برود سراغ زندگی لوکس و پرهزینه و این طور مسائل. به هر حال، خدا عنایت کرده هم

زندگی مان راحت بوده هم مسرت بخش و مطلوب، بالاخره ما باید برای زندگی عادی مان هم الگوهای داشته باشیم دیگر. مثلاً زندگی خود آقا. آدم وقتی یک مقدار از نزدیک زندگی ایشان را می بیند متوجه می شود که ایشان هم وارستگی فوق العاده ای را دارند و خود ایشان را آدم مقایسه می کند با شخصیت های هم تراز ایشان که در انقلاب بودند. به وجه تفاوت ها می رسد و اینکه ایشان چگونه خودشان را سالم نگه داشته اند. چگونه انقلابی و خط امامی باقی مانده اند. اینها مسئله تأیید به آن شکل است. نکته بعدی در این زمینه آن شخصیتی که خیلی برایم عزیز است آیت الله احمدی میانجی (۱)

است، از اعضای جامعه مدرسین که مرحوم شدند چند سال پیش. ایشان در شخصیت من تأثیر زیادی داشت. در دولت

---

۱- - آیت الله میرزا علی احمدی میانجی در ۲۳ تیر ۱۳۰۵ در یک از روستاهای آذربایجان شرقی به دنیا آمد. ایشان فرزند مرحوم آخوند ملا حسینعلی احمدی و نوه شیخ احمدی است. مادرش سیده معصومه حسینی از سادات موسوی منطقه بود. پس از تحصیلات مقدماتی در زادگاه و میانه و تبریز در سال ۱۳۶۳ قمری به قم مهاجرت کرد و از اساتیدی همچون آیات عظام شیخ موسی زنجانی، سید حسین قاضی، نجفی مرعشی، علامه طباطبایی، سید محمد داماد، بروجردی و گلپایگانی سطوح و خارج فقه و اصول، تفسیر و... را فرا گرفت. آثار علمی ایشان فراوان است که مهمترین آنها عبارتند از: مکاتیب الرسول، مکاتیب الائمة، مواقف الشیعه، التبرک و... اخلاص، حسن خلق، تقوی، خدمت به مردم و بی توقعی از دیگران از شاخص های برجسته شخصیت نورانی ایشان بود. وی در روز ۲۱ شهریور ۱۳۷۹ دار فانی را وداع گفت و پس از تشییع با شکوه در حرم مطهر حضرت معصومه (س) دفن گردید.

آقای مهندس موسوی با جامعه مدرسین ارتباط داشتیم، سفرهای زیادی به قم می رفتیم و مواضع مان را با آنها هماهنگ می کردیم، مواضع اقتصادی مان را. ایشان ضمن اینکه مخالف اقتصاد دولتی بود، و وقتی خانه اش می رفتیم می دیدیم خیلی زاهدانه زندگی می کرد و چقدر محبوبیت داشت توی قم، یعنی مردم قم همه ایشان را دوست داشتند. چون یک شخصیت انقلابی، ولایی و زاهدانه و ساده زیست داشت. آن وقت این را من از زبان ایشان شنیدم، نظر اجتهادی شان را می گفتند. می گفتند به نظر من رعایت زهد برای ما روحانیت و برای مسئولین در نظام جمهوری اسلامی واجب است و واقعاً من این را دیدم. یعنی واقعش این است که مردم با این گونه افراد با احترام و با محبت برخورد می کنند. یعنی اگر مسئول حرف و عملش بین مردم یکی باشد به شدت مورد توجه و احترام مردم قرار می گیرد. نه اینکه زندگی سختی داشته باشد، نه همین زندگی را عادی داشته باشد و سخت هم نگذراند به خاطر تکلفات، مردم دوست دارند، می پسندند. یعنی واقعاً برای اینکه مردم هم بدین نباشند نسبت به نظام، نسبت به مسئولین، از این جنبه هم دیدیم که رعایت این مسئله لازم است،

— اشاره فرمودید به بحث ارتباط با «نهج البلاغه» و «قرآن» و تأثیر آن ها در زندگی تان. من اطلاع داشتم که مرحوم اسماعیل دولابی جلساتی در منزل شما داشتند. آیا الان هم چنین جلساتی در منزل دارید و آیا همچنان در همان منزل قدیمی پدری ساکنید؟

بله. ما در همان منزل پدری ساکنیم پایین خیابان منیریه که حالا- شده خیابان شهید پیران عقل. قبلاً انتظام نام داشت. خانه پدری است که ارث به مارسید و ما تمام برادرها و خواهرها آنجا با هم زندگی می کنیم. سال های گذشته بازسازی اش کردیم.

جلساتی هم که اشاره کردید، نوعی عنایت الهی بود که نصیب ما شد که ایشان چند سالی می آمد خانه ما، ایشان هم یک شخصیت عجیبی بود. یعنی خداوند عنایت کرده بود به ما و در یک شرایط روحی خیلی سختی با این بزرگوار برخورد کردیم و خب خیلی تأثیر داشت در آرامش روحی که برای ما ایجاد کرد و سال ها هم ایشان خانه ما می آمد. سالها این جلسات تداوم پیدا کرد.

\_\_مخاطبین این جلسات اغلب چه کسانی بودند؟

از همسایه ها می آمدند، بچه های نهادهی هم زیاد می آمدند؛ از بچه های بسیج، سپاه. البته خیلی هایشان را من نمی شناختم. به دلیل علاقه به آقای دولابی از جاهای دور و نزدیک می آمدند و از جلسات استفاده می کردند. ما هم توفیق میزبانی این عزیزان را داشتیم.

\_\_مباحث جلسات ضبط هم می شد؟

ما ضبط نمی کردیم. ایشان خیلی تمایلی نداشت که محتوای جلسات ضبط بشود و ما ضبط نمی کردیم. البته بعضی جلسات را خانواده شان، پسر بزرگ شان ضبط کردند که گاهی تلویزیون چند دقیقه ای از همان ها را پخش می کرد که خیلی تأثیر گذار هم

هست. ماحصل این تلاش خانواده شان هم انتشار کتاب «طوبای محبت» در پنج جلد است.

پسر آقای دولابی یک سنتی گذاشتند، هر سال ماه رمضان، پنج شب از شب نوزدهم تا شب بیست و سوم، شب های احیا و شب های بین احیاء برنامه احیاء در خانه آقای دولابی برقرار است و نوارهای ویدئویی ایشان آنجا پخش می شود که مجلس زنده خوبی است.

\_\_خانه آقای دولابی کجاست؟

خانه آن مرحوم هم که بازسازی شده، توی خیابان شهید مطهری هست توی خیابان دولت، (شهید کلاهدوز) شهید مطهری کوچه ای است که اولش خانه شهید مطهری است. همین الان هم خانواده شان همان جاست، انتهایش هم خانه آقای دولابی است. این سمت هم خانه پسرش هست که جلسات مردانه هست، آن طرف هم جلسات خانم ها هست.

\_\_خب، الان چه ماشینی سوار می شوید؟

من راستش ماشین ندارم، یک پرایدی هست که مال روزنامه است و من از آن برای رفت و آمد استفاده می کنم.

\_\_این مکانی که شما هستید عنوانش هست مجموعه یاس. ساختمان این مجموعه متعلق به شماست؟

نه. متعلق به ستاد اجرایی فرمان امام است و برای فعالیت های پژوهشی در اختیار ما است.



فکر می کنم حضرت آقا یک بار در نماز جمعه اشاره می کنند به اینکه حضرت عالی با موتور می آید به نماز جمعه. درسته !

این مال زمان بعد از وزارت است

در مجلس هم که بودید بر اساس اسناد و نامه های موجود، شما از گرفتن وسیله نقلیه انصراف داده اید. درست است؟

بله. آن زمان یکی از چیزهای جذاب نمایندگی این بود که اول هر دوره به هریک از نماینده های مجلس یک ماشین می دادند. اما من نمی گرفتم.

چه ماشینی می دادند؟

پیکان بود، پژو بود، ماشین هایی بود که دولتی می دادند. بعدها شنیدیم، نماینده ها می رفتند آن را به قیمت آزاد می فروختند. چون قیمت دولتی و آزادش فرق داشت، یک مقدار از هزینه های نمایندگی شان را تأمین می کردند. ما حالا خوشبختانه توی این دو دوره حضور در مجلس، هیچ وقت از مجلس ماشین نگرفتیم. خدا حفظ کند آقای دکتر عباس شیبانی را. ایشان هم همین ویژگی را داشت.

بحث موتور را که گفتید من کامل می کنم، خب ما از وزارت که آمدیم، تا یک مدتی یکی از ماشین های نسبتاً قراضه وزارتخانه دستم بود. حدود دو هفته. من یک وقتی خدمت آقا رسیدم و سوال کردم که در این شرایط استفاده از این ماشین برای من جایز هست

یا نه که ایشان سکوت کردند در جواب. من احساس کردم آن ماشین را هم باید تحویل بدهم. ماشین را تحویل دادم و دوباره از موتور هوندا استفاده کردم. این موتور هوندا را از زمانی که در سپاه بودم داشتم. لذا، دوباره برگشتم و با موتور تردد کردم. ماشین را تحویل دادیم بلافاصله، البته ماشینی بود که یک وقت هایی توی خیابان خاموش هم می شد و مشکلاتی داشت، شروع کردیم با موتور رفت و آمد کردن، نماز جمعه هم می رفتیم. یک بار ظاهراً نمی دانم پاسدارهای آقا یا چه کسی دیده بود که ما به اتفاق خانم مان با موتور رفتیم نماز جمعه، آقا هم در یکی از خطبه های نماز جمعه شان به این مسئله اشاره فرمودند. بله دوران مجلس مان هم با همین موتور تردد می کردیم. یک وقت هایی همین آقای مهندس باهنر را ترک موتورمان سوار می کردیم از مجلس قدیم می رفتیم بهارستان جلسه داشتیم و اینها. ایشان هم به شوخی می گفت که شما که راننده یک شخصیتی و من هم محافظت هستم.

— علاوه بر عضویت در مجمع تشخیص مصلحت، در مؤسسه فرهنگی و پژوهشی یاس هم فعالیتید. اینجا چه کارهایی دارید انجام می دهید؟

اینجا عمده کارهای ما برگزاری جلساتی است در زمینه مسائل سیاست خارجی، سیاست داخلی، مسائل فرهنگی - اجتماعی و اقتصادی که از صاحب نظرها و اساتید دعوت می کنیم، بحث های روز را مطرح می کنیم و اینها تبدیل می شود به یک جزوه ای که اینها را در اختیار برخی مسئولان به صورت محدود قرار می دهیم و یک فصل نامه منتشر می کنیم.

\_\_ به چه اسمی؟

اسمش اول «راهبرد یاس» بود، مجوزش را از ارشاد گرفته بودیم، فصلنامه است؛ یعنی سالی چهار شماره اش منتشر می شود. بیشتر ما آنجا بر اساس همین دیدگاه مقام معظم رهبری بحث توسعه را، و توسعه بومی را، طی میزگردهایی پیگیری کردیم، بعد ارائه اش کردیم به وزارت علوم. وزارت علوم هم آن را به عنوان فصلنامه علمی ترویجی شناخت که الان اگر کسی از دانشجویها یا اساتید اینجا مقاله چاپ کند، برایشان امتیاز علمی دارد. به پیشنهاد وزارت علوم نام آن را به فصلنامه «راهبرد توسعه» تغییر دادیم. علاوه بر آن، پروژه هایی را انجام می دهیم برای دستگاه ها.

\_\_ با جامعه اسلامی مهندسين هم ارتباط دارید؟

الان ارتباط با جامعه اسلامی مهندسين بسیار محدود است و فقط به عنوان عضو مؤسس آن هستم. از چند سال قبل آقا عنایت فرمودند یک نهادی را به عنوان هیئت عالی حل اختلاف تأسیس فرمودند که بنده عضو آن نهادم، این هیئت پنج نفر عضو دارد و ریاستش با آیت الله شاهرودی است. از زمانی که عضو هیئت عالی حل اختلاف شدم کاندیدای شورای مرکزی جامعه مهندسين نشدم.

\_\_ مسئولیت و مأموریت این هیئت حل اختلاف چیست؟

هیئت عالی حل اختلاف مشاور مام معظم رهبری برای انجام مأموریت بند ۷ اصل ۶۱۰ قانون اساسی است. طبق بند ۷ اصل ۱۱۰، رهبری مسئول تنظیم روابط و حل اختلاف سه قوه هستند. سه قوه

هر اختلافی و ادعایی دارند علیه قوای دیگر، نامه می نویسند خدمت مقام رهبری، این نامه به ما ارجاع می شود. تا نظر کارشناسی خدمت مقام معظم رهبری بدهیم.

—خیلی ممنونم. خیلی متشکرم که زحمت کشیدید، وقت گذاشتید، با سعه صدری که همیشه از شما سراغ داریم، دوباره از ما استقبال کردید.

خواهش می کنم. یک نکته هم من عرض کنم از باب بیوگرافی. من سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۰ دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران بودم. من سال ۱۳۵۰ مدرک کارشناسی ارشد رشته برق را از دانشگاه تهران گرفتم. بعد از آن مسایل مختلف اجازه نداد ادامه تحصیل بدهم. مدت زیادی گذشت تا اینکه بعد از مجلس پنجم احساس کردم که جریان ما از جنبه های نظری و علمی کم آورده، احتیاج به ترمیم دارد. آمدم برای تأسیس مرکز پژوهشی مطالعاتی که بتوانم با بحث های دانشگاهی آشنا بشوم، اینها رو پیوند بزنم با جریان سیاسی که این مرکز تأسیس شد. اول مرکز فرهنگی و هنری یاس بود، از وزارت علوم مجوز گرفته شد به عنوان مرکز پژوهشی مطالعات راهبردی توسعه.

—ان شاءالله موفق باشید.

ممنونم. من هم برای شما آرزوی توفیق دارم.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفاً ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱. JAVA

۲. ANDROID

۳. EPUB

۴. CHM

۵. PDF

۶. HTML

۷. CHM

۸. GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱. ANDROID

۲. IOS

۳. WINDOWS PHONE

۴. WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتاهای خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی  
خاتمیه اصفهان



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی  
**www.Ghaemiyeh.com**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

